

أخضرين امید



داود الهامی

آخِرُ الْمَسْجِدِ

تأليف

داؤد اِيصْحَامِي

دفتر مجلہ مکتب اسلام



شناسنامه

نام کتاب: آخرین امید
نویسنده: داود الهامی
ناشر: انتشارات مکتب اسلام
حروفچینی و صفحه آرائی: مؤسسه مکتب اسلام
چاپخانه: سپهر قم
تیراژ: ۲۰۰۰
چاپ دوم: بهار ۱۳۷۷
تلفن: ۷۴۳۳۰۳
قیمت: ۸۰۰ تومان

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْحَجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ بَائِدَةٍ فِي
هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَ
دَلِيلًا وَعَيْنًا حَتَّىٰ تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا

بارالها : در این هنگام و برای همیشه ولی امرت امام زمان حجج بین حسن را
که در ودایت بر او و پدرانش باکی سرپرست و نگهدار روز بسرویاورد
رهنا و نگهدار باش تا کیتی را بفرمان او آوری و تا دیر زمان بهره مند شوی دانی

...يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَّا الضُّرَّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ
لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ

..ای عزیز! ما واهل ما را ناراحتی فرا گرفته و متاع کم و ناچیزی با خود
آورده‌ایم، پیمانہ ما را پرکن وبه ما تصدق بنما که خداوند تصدق کنندگان را
پاداش می‌دهد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امید در عین ناامیدی

انسان به امید، زنده است امید سرمایه حیات است، هر جا امید قطع شود، رشته حیات قطع می‌گردد، و هر کس امید خود را از دست بدهد، مردنی است. رهبران و مصلحان در پیشبرد اهداف خود از این نیرو زیاد استفاده می‌کنند و مردم را به آینده امیدوار می‌نمایند و تخم امید در دلها می‌کارند، تمام چشمها را متوجه خود می‌سازند، مردم هنگامی که تمام موفقیت‌ها و تحقق آرزوهای خود را متوجه رهبری ساختند، احساساتشان دستخوش شور و هیجان می‌گردد، اگر رهبری در عمل موفق نشود و یا برخلاف انتظار، هنگام قدرت و سواری براسب مراد به نیازشان پاسخی ندهد و آرمانشان با شکست روبرو گردد، این زمان احساس ناکامی، یأس، فریب خوردگی و بیهودگی توأم با افسردگی و بدبینی و نفرت، احیاناً نسبت به همه چیز، گریبانگیر توده‌های سرخورده می‌شود و لذا پس از قیامهای شکست خورده یا منحرف شده همیشه یک دوره نومیدی، پشیمانی و احساس غبن در میان انقلابیون فعال، مشاهده می‌شود.

دارمس ته تر هنگام بحث در باره مهدی سودانی این چنین تصریح می‌کند: مدعیان مهدویت، بسیار بوده‌اند و بعد از او نیز خواهند بود، تاریخچه و نفوذ سحرآسای این مردمان و نوید دادن و کامیابی آنان و نومی‌دی که ناچار در آخر کار رخ می‌دهد، مکرر در عالم اسلام صورت گرفته و بعد از این هم مکرر صورت خواهد گرفت!

از گذشته دور سخنی نمی‌گوئیم، از همین انقلاب مشروطه خودمان سخن می‌گوئیم، انقلاب مشروطه تخم امیدهای فراوانی در دلها کاشته بود ولی آیا مشروطه خواهان به امیدهای خود رسیدند؟ یا دست‌کم فرزندان آنها، احساس آزادی و آسایش لازم را که پدرانشان بهای خون خویش می‌پنداشتند، نموده‌اند؟ یا اینکه کاخهای گمان و آرزوهای خود را فروریخته دیدند؟ و پناهگاه روحی و فکری خود را ویران شده یافتند؟ بی‌اعتمادی به همه کس و همه چیز روحشان را دستخوش نگرانی و هراس ساخته و هرگونه امید و نشاطی را از آنان بازگرفت.

در این رهگذر نوشته‌ها و سروده‌های نسلهای بعدی مشروطیت همه حکایت از یأس و ناامیدی و سرخوردگی آنها می‌کند و کلمات وحشت، هراس، اندوه، مرگ، بیگانه، ناشناس، ناپایدار در اشعار و نوشته‌های این نسل، فراوان به چشم می‌خورد، و اینها نمودار و مبین بسیاری از افکار و عواطفی است که دامنگیر این نسل شده بود.

و اگر همین موضوع را در سطح جهانی پی‌گیری کنیم می‌بینیم تمام ملت‌ها از اینگونه سرخوردگیها، شکوه‌ها، یأس‌ها و ناکامیها فراوان به یاد دارند، لازم نیست از تاریخ دور مثال بزنیم، در همین اواخر، جهان دو جنگ بی سابقه در تاریخ بشر، و مدعیان گوناگون، چون: هیتلر، موسولینی، چرچیل، لنین، استالین و امثال

۱ - دارمس ته تر، مهدی ص ۴ - ۳ بنقل دکتر صاحب‌الزمانی در دیباچه‌ای بر رهبری ص ۴۳۹.

آنها را زیاد دیده است، و همه آنها وعده‌های رهائی به ملت‌ها دادند، و لیکن یأس‌ها و ناکامی‌های ناگفته از آرمانهای بلند پروازانه شکست خورده در تاریخ ملت‌ها را نمی‌توان شماره کرد....

افسردگی‌های حاصل از شکست جهان‌بینی‌ها و ایده‌ثولوژی‌های خود ساخته بشر که از آنها روزی به: برترین دست‌ورنهائی تعبیر می‌شد، اندیشه‌های ناستواری و ناپایداری همه چیز را در ذهن‌ها جایگزین کرده است، بی‌اعتمادی به همه چیز و همه کس، روحشان را دستخوش نگرانی و هراس ساخته و هرگونه امید و نشاطی را از آنها باز ستانده است.

آری مشاهده شکست آرمانها و شکست ارزشهای محبوب در روحهای حساس برابر با مرگ انگیزه‌ها است، شکست آرمان، نه تنها گاه با آرزوی مرگ خویش، بلکه احیاناً همچنان با آرزوی مرگ و نابودی جهانیان همراه است، همین است که فردوسی در برابر خطر شکست ایران، زادگاه محبوب خود، شکست کانون آمال و آرزوهای خویش، به صراحت می‌گوید:

چو ایران نباشد، تن من مبادا بدین بوم و بر، زنده یک تن مبادا
این است که بقایای کابوس زدگان انقلاب که به جای آب، در سرچشمه، سراب دیدند و تلاش خود را برای همیشه بیهوده یافتند، می‌گویند: دیگر وعده و نوید و فریب بس است! دیگر فردائی، فردای امید و پیروزی در پیش نخواهد بود.
این است که بدبینی، هجوم به منفی‌گری، خودکشی، روی کرد به مواد مخدر، باده‌گساری، لابلایگری، هرزه‌درائی، روسپی‌گری عموماً موج نفرت و تباهی جوئی و گریز از زندگی، همراه با احساس غبن، فریب از ایمان نارسا و آرمانهای شکست‌خورده، گریبانگیر بشر امروز شده است و کابوس یأس و نومیدی سایه سنگین خود را بر پهنه گیتی گسترده و روزنه امید برای نجات بشریت باقی نگذاشته است.

زیان تحمل ناپذیر این شکست، بیشتر در آن است که نسل‌های فریب‌خورده را

دیگر نمی‌توان به آینده امیدوار و مؤمن ساخت، زیرا در نظر آنها بشریت شکست خورده و به بن بست رسیده است و آینده آن جز فساد و تباهی و نابودی نیست!

ولیکن در مکتب وحی و تعالیم پیامبران قضیه درست برعکس است و اگر از این زاویه به جهان نگاه کنیم، آینده جهان کاملاً روشن است و هر نشیب را فرازی، هر شبی را روزی و هر اشگی را لبخندی از پی است نشیب‌های سرخوردگی و افسردگی و یأس‌های حاصل از آرمانهای شکست خورده غالباً خود زمینه را برای بیداری و آرزوی رهائی از نکت و مذلت درنسل‌های بعد، فراهم می‌سازد و روحیه مهدی جوئی و منجی خواهی را در اذهان آنها زنده می‌نماید.

آن روز که ابرهای سیاه ظلم و فساد آسمان جهان را بپوشانند و قدرتهای اهریمنی جهانخوار پنجه‌های خود را در گلوی مردم رنج‌دیده دنیا، هرچه بیشتر فرو برند. و آن روز که کابوس یأس و نومیدی چون شب ظلمانی، سرتاسر جهان را فراگیرد. در آن روز چشمهای پر امید منتظران به رهائی بخش بزرگ مهدی موعود دوخته است.

این حوادث و پیشامدهای ناگوار با این که همه یأس آور و نومیدکننده هستند ولی برای منتظران مایه امید و نشانه‌های فرج و علائم ظهور می‌باشند، و نزدیک شدن فرج و هنگامه ظهور را مژده می‌دهند.

چنان که یکی از دوستان و سرسپردگان بلند آسمان مهدی - علیه السلام - با شور و اشتیاق به ظهور شکوهمند و عالمگیر او در لفافی از اندوه خطاب به آن حضرت می‌گوید:

الی م انتظارک یا بن الحسن وقد اظلم الکون داجی الفتن
یا بن الحسن تاکی چشم به راه تو بنشینیم، که ظلمت فتنه‌ها زمین و آسمان را تیره و تار کرده است.

الی م نحیرو حتی حتی بطول النوی و نداری الشجن
سرگردانی تاکی؟ و این جدائی دردناک تاکی طول خواهد کشید؟ و تاکی

باغم‌ها و اندوه‌ها باید بسازیم؟

فدیناک من غائب یرتجی و من حاضر فی القلوب استکن

فدایت شوم ای که، چشمهای امیدوار جهان به راحت دوخته شده، وای که در دلهای پرسوز دلدادگانت حضور همیشگی داری

فلا سلوعنکم و فی قریبکم نری السلو عن کل مافی الزمن

هرگز ولحظه‌ای از دلهای آکنده از عشق دلدادگانت فراموش نمی‌شوی و درکنار تو است که زمین و زمان را باید فراموش کرد.

ولا یهنأ العیش طول النوی ولا تألف العین طیب الوسن

دوری تو زندگی را برای ما تلخ و خواب آرام را از چشمان ما ربوده است.

اما ان یابن الاطئب ان تقر العیون و تجلی المحن

ای فرزند تابناک پاکان، آیا وقت آن نرسیده است که دیدگان چشم به راهان را روشن کنی و درد و اندوه از دل آنها بزدائی؟

اغثنا ایا غوثنا وارعنا فان رج المبتلی الممتحن

ای دادرس ما به دادبرس، و ما را زیر چتر حمایت خود قرار بده که تو امید مبتلایان و محنت زدگانی.

اغث یا حمی الدین شرع الهدی فان حماة اذا ما ائتمنا

ای حامی دین به داد شرع روشنائی بخش برس که توئی تنها حامی، آن وقتی که نیاز به حمایت دارد.

آری، توجه خاص مستضعفان و محرومان جهان به منجی اعظم و مهدی موعود پس از نومیدی آنها از دیگر منادیان آزادی و مدعیان بشر دوستی است که در مقطع‌های مختلف درگوشه و کنارگیتی ندای آزادی و نوید امنیت سر می‌دهند

۱ - اشعار از مرحوم آیت‌الله سید محمد هادی میلانی (درگذشته ۱۳۵۹ هـ ق) است. مجله نورعلم، دوره سوم، شماره ۱، ص ۱۴۶.

یعنی:

در ناامیدی بسی امید است پایان شب سیه سپید است



کتابی که پیش رو دارید قسمتی از مقالاتی است که اینجانب به طور متفرقه در مناسبتها و فرصتهای مختلف پیرامون موضوع بسیار ارزنده و بنیادین امام زمان و مهدی موعود (علیه السلام) در عرصه شناخت حضرتش نوشته‌ام و در نشریات و مجلات چاپ شده است خداوند را سپاسگزارم که اخیراً برای حقیر منت نهاد و توفیق تکمیل آن را عنایت فرمود و اینک به صورت کتاب حاضر به ارباب فضل و کمال تقدیم می‌گردد.

به امید این که این خدمت ناچیز اولاً: منظور نظر کیمیا اثر حضرت ولی عصر (عج) قرار بگیرد و ثانیاً بتواند در ایجاد و یا تشدید پیوند معنوی میان دلهای امت غافل و قلب همیشه بیدار و تپنده قطب جهان، کهف امان و ولی دوران (روحی له الفداء) مؤثر باشد.

وصل اللهم بیننا و بینه و صلة تؤدی الی مرافقة سلفه....

به امید روزی که حضرتش با طلوع از آسمان اسلام و ظهور حماسه ساز و شکوهمندش چشم مشتاقان را به نور جمالش منور گرداند و باریشه کن کردن ظلم و فساد از روی زمین، عدل و داد را در سرتاسر گیتی بگستراند.

آمین

اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه و اجعلنا من انصاره و اعوانه
وارزقنا الفوز بلاقائه.

قم - حوزه علمیه، داود الهامی

۲۹ ربیع الاول ۱۴۱۴

۱۳۷۲ / ۶ / ۲۶

لزوم شناخت امام زمان (ع)

اعتقاد به وجود امام زمان در هر عصر و زمان واجب است، و به موجب دلائل عقلی و نقلی، ایمان بدون شناخت امام زمان -ع- تحقق نمی‌پذیرد زیرا که پیروی کردن بدون معرفت و شناخت امکان ندارد. روایات بسیاری در این باره وارد شده که ما به خاطر اختصار به ذکر قسمتی از آنها بسنده می‌کنیم:

۱ - از امام باقر -ع- یا امام صادق -ع- روایت شده است که فرمود:
لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَعْرِفَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْأَيْمَةَ كُلَّهُمْ وَإِمَامَ زَمَانِهِ وَ
يَرُدَّ إِلَيْهِ وَيُسَلِّمَ لَهُ ثُمَّ قَالَ: كَيْفَ يَعْرِفُ الْآخِرَ وَهُوَ يَجْهَلُ الْأَوَّلَ؟^۱
بنده خدا مؤمن نخواهد بود مگر این که خدا و رسول و همه امامان را بشناسد و نیز امام زمانش را بشناسد و در تمام امور خود به او مراجعه کند و تسلیم امر وی باشد سپس فرمود: چگونه می‌شود که آخرین امام را بشناسد در صورتی که اولین امام را شناخته باشد؟

۲ - به سند صحیح از زراره روایت شده که گفت: به حضرت امام باقر -ع- گفتم:

أَخْبِرْنِي عَنْ مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ مِنْكُمْ وَاجِبَةَ عَلَيَّ جَمِيعِ الْخَلْقِ؟ (به من خبر بده

۱ - کافی، ج ۱، ص ۱۸۰.

از شناخت امام از شما خاندان، آیا شناخت او بر همه مردم واجب است؟
 فرمود: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا - ص - إِلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ رَسُولًا وَ
 حُجَّةً لِلَّهِ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ فِي أَرْضِهِ فَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ وَاتَّبَعَهُ
 وَصَدَّقَهُ فَإِنَّ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ مِنَّا وَاجِبَةٌ عَلَيْهِ وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَمْ يَتَّبَعَهُ
 وَلَمْ يُصَدِّقْهُ وَ يَعْرِفُ حَقَّهُمَا فَكَيْفَ يَجِبُ عَلَيْهِ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ وَهُوَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ
 وَرَسُولِهِ وَ يَعْرِفُ حَقَّهُمَا!

فرمود: خداوند عزوجل حضرت محمد - ص - را بر همه مردم جهان به عنوان
 رسول و حجّت الهی بر همه خلایق در زمین برانگیخت پس هرآنکه به خداوند و
 حضرت محمد - ص - رسول خدا ایمان آورد و از او پیروی نمود و رسالتش را
 تصدیق کرد، واجب است براو که امام از ما را باز شناسد و هرآن که ایمان به خدا
 و رسول او نیاورده و از وی تبعیت نکرده و او را تصدیق ننموده و حق خدا و رسول
 او را نشناخته، چگونه براو واجب باشد شناخت امام درحالی که هنوز ایمان به خدا
 و رسول او نیاورده و حق آنها را نشناخته؟

منظور این است که وجوب معرفت و شناخت خدا و رسول از نظر رتبه مقدم
 است بر وجوب شناخت امام نه این که نفی وجوب امام شده باشد از کسی که خدا
 و رسول را نمی شناسد.

به عبارت دیگر: بر هر کس در مرحله اول لازم و واجب است که خدا و رسول
 را بشناسد و در مرحله دوم نسبت به امام که خداوند برای او تعیین فرموده شناخت
 و معرفت پیدا کند.

۳ - در خبر صحیح از محمد بن مسلم روایت شده که گفت: شنیدم حضرت
 باقر - ع - می فرمود:

كُلُّ مَنْ دَانَ لِلَّهِ بِعِبَادَةٍ يَجْهَدُ فِيهَا نَفْسَهُ وَلَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ فَسَعِيهِ غَيْرُ

۱ - کافی، ج ۱، ص ۱۸۱.

مقبول و هو ضالّ متحیّر واللّه شانیء لاعماله و مثله کمثل شاة ضلّت عن راعیها و قطیعها، فهجمت ذاهبة و جائیة یومها، فلمّا جنّها اللیل بصرت بقطیع من غیر راعیها، فحنّت الیها و اعترت بها، فباتت معها فی ربضتها فلما ان ساق الدّاعی قطیعه انکرت راعیها و قطیعها، فهجمت متحیّرة تطلب راعیها و قطیعها، فبصرت بغنم مع راعیها...

هرکه برای خدا عبادت و دینداری کند درحالی که خود را در آن به رنج اندازد و بکوشد ولی امام منصوب از طرف خدا برای او نباشد، سعی او پذیرفته نیست و گمراه و سرگردان است، و خداوند کردار او را بد می شمارد، او به مانند گوسفندی است که از چوپان و گله خود گم شده و شب و روز می جهد و می دود و می رود و می آید و شب گله غریبی ببیند و بدان دل نهد و فریب آن را بخورد و با آن در آغوش شب را بگذراند و چون چوپان گله خود را ببیند آن چوپان و آن گله را شناسد و سرگردان بجهد و چوپان و گله خود را بطلبد و گله ای با چوپانش ببیند و بدان دل نهد و فریفته گردد و چوپان به او بانگ زند که تو به چوپان و گله خودت پیوند زیرا تو گم شده و سرگردانی و از چوپانت و گله ات برکناری و آن گوسفند گمشده هراسان و سرگردان و تنها بجهد و چوپانی ندارد که او را به چراگاه خودش رهبری کند و یا او را برگرداند، در همین اثنا که حیران است بناگاه گرگ از گم شدنش استفاده کرده و او را بخورد.

وكذلك واللّه یا محمّد من اصبح من هذه الامة لا امام له من اللّه جلّ و عزّ ظاهراً و لا اصبح ضالاً تائهاً وان مات علی هذه الحال مات مיתה كفر و نفاق. به خدا قسم حال کسی که در این امت به دامن امامی که آشکار پاک منصوب از طرف او بوده باشد دست نزند گمشده و سرگردان است و اگر بر این حال بمیرد در کفر و یا نفاق مرده است.

واعلم یا محمد ان ائمة الجور و اتباعهم لمعزولون عن دین اللّه «قَدْ ضَلُّوا وَ

أَضَلُّوا فَأَعْمَالَهُمْ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا كَرَمَادٍ إِشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ البَعِيدُ^۱.

ای محمد، بدان که امامان جور و پیروانشان از دین خدا برکنارند، مسلماً گمراه می‌باشند و گمراه کننده و همه کارهایشان چون خاکستری است در مقابل گردباد در روز طوفانی، به هیچ وجه بر آنچه کسب کرده‌اند دسترسی ندارند، این است همان گمراهی دور و دراز.

۴ - خطبه‌ای از امام صادق -ع- درباره حال و صفات ائمه -ع- روایت شده که در آن چنین آمده است:

انَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ اَوْضَحَ بِائِمَّةِ الْهُدٰى مِنْ اهلِ بَيْتِ نَبِيِّنَا عَنْ دِينِهِ، وَاَبْلَجَ بِهِمْ عَنْ سَبِيلِ مَنَاجِحِهِ وَفَتَحَ بِهِمْ عَنْ بَاطِنِ يَنْبِيعِ عِلْمِهِ، فَمَنْ عَرَفَ مِنْ اُمَّةٍ مُحَمَّدًا -ص- وَاجِبَ حَقِّ اِمَامِهِ وَجَدَ طَعْمَ حِلَاوَةِ اِيْمَانِهِ وَ عِلْمَ فَضْلِ طَلَاوَةِ اَسْلَافِهِ، لِانَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى نَصَبَ الْاِمَامَ عِلْمًا لِخَلْقِهِ وَجَعَلَهُ حِجَّةً عَلٰى اهلِ مَوَادِهِ وَعَالَمِهِ.

خداوند عزوجل به وسیله امامان برحق از خاندان پیغمبر اکرم -ص- دین خویش را روشن فرموده و به وجود آنها راه و روش خود را آشکار ساخته و درون چشمه دانش خود را به وسیله آنها شکافته است، از ائمت محمد -ص- هر که مقام ولایت امامش را درک کند، مزه شیرین ایمان را خواهد چشید و امتیاز نیکوی اسلام را خواهد دانست زیرا خداوند تبارک و تعالی امام را برای رهبریّت خلق خود قرار داده و او را براهل طبیعت و جهان خود حجت ساخته، تاج و قار بر سر او نهاده است، آن چنانی که نور جبروت، او را فرا گرفته با ارتباطی غیبی تا آسمان پیوسته و فیوضات الهی از او قطع نگشته است و آنچه پیش اوست جز به وسایل کامل او درک نشود.

ولا يقبل الله اعمال العباد الا بمعرفة، فهو عالم بما يرد عليه من

۱ - کافی، ج ۱، ص ۳۷۵.

ملتبسات الدجی و معمیات السنن و مشبهات الفتن، فلم یزل الله تبارک و تعالی یختار هم لخلقه من ولد الحسین -ع- من عقب کل امام، یصطفیهم لذلك و یجتیبهم و یرضی بهم لخلقه و یرتضیهم، کل ما مضی منهم امام نصب لخلقه من عقبه اماماً علماً بیناً و هادياً نیراً و اماماً قیماً و حجة عالماً ائمة من الله یهدون بالحق و به یعدلون.

خداوند جز به معرفت امام اعمال بندگان را نپذیرد، هرچه از امور مشتبه و مشکل و سنن پیچیده و فتنه‌ها بر امام عرضه می‌شود، کاملاً بر آنها آگاه و داناست، خداوند برای همیشه امامان را از فرزندان حسین -ع- به خاطر هدایت خلق برگزیده و از نسل هرامام به منظور به عهده گرفتن منصب رهبری و امامت یکی را انتخاب نماید آنان را پاک و معصوم ساخته و برای خلق خویش تعیین نموده و مورد پسند و رضای خویش قرار داده است، هرگاه یکی از امامان وفات یابد امام دیگری از نسل وی بر خلق بگمارد تا راهنما و نشانگر راه راست و آشکار و نوربخش و هادی و حجّت عالم بوده باشد.

این امامان از طرف خداوند به رهبری مردم نصب شده‌اند از (که آنان را) به حق هدایت نموده، بدینسان عدالت را اجرا کنند، حجت‌های الهی را عیان، و داعیان مردم به سوی اویند که با راهنمائیهای آنان بندگان خدا دینداری نمایند و سرزمینها به نورشان آباد گردد و از برکت آنها ثروتها و ذخائر کهن افزوده شود، خداوند آنان را مایه حیات و زندگی مردم ساخته و به وسیله ایشان تاریکیها را روشن نموده و آنان را کلیدهای سخن و ستونهای اسلام قرار داده است و بدین ترتیب تقدیر حتمی الهی در مورد ایشان جاری شده است پس امام همان شخصی است که خداوند او را پسندیده و برگزیده و رهبری مردم را به او تفویض نموده و محرم اسرار غیبی و امید بندگان خویش قرار داده است!

امامت در لسان قرآن و اخبار، منصب و مقامی است که خداوند به افرادی از خواصّ بندگان شایسته خود که انسان مافوقند عطا می‌کند و دارندگان آن منصب، کارگزاران خدا و نگهبان امور شرع خدا و گواهان برخلق خدا و دست پروردگان خدا، و در قیامت مدافع از پیروان خود و شافعان آنها می‌باشند، و وارد بهشت نشود، مگر کسی که آنها را بشناسند و آنان او را بشناسند، و وارد آتش نشود، مگر کسی که آنها را انکار کند و آنها او را انکار نمایند.

کتاب خدا و سنت نبی اکرم - ص - فقط توسط آنان شرح و تفسیر می‌شود، و هرکس تند رفته باشد باید به سوی آنها بازگردد، و آنان که گنند می‌روند باید خود را به امام برسانند، امامان مانند ستارگان آسمان‌اند که هر زمان یکی از آنان از دنیا برود دیگری قائم مقام او می‌شود، اگر سخنی بگویند حق و درست می‌گویند، و اگر سکوت کنند کسی بر آنان پیشی نمی‌گیرد، درهای حکم و حکمتهای خدا در اختیار امام است.

امام از حق و قرآن جدا نمی‌شود و قرآن و حق از امام جدا نمی‌شوند. امامان ارکان دین و پناهگاه مردم می‌باشند، حق به واسطه آنها به نصاب و معیار خود قرار می‌گیرد و آنان راسخان در علم هستند، خدا آنان را برگزیده و بلند گردانیده، هرکس به امام تمسک جوید و در کشتی ولایت او قرار گیرد، نجات می‌یابد.

آیات قرآن در شأن آنها نازل شده و گنجهای علم خدا به آنها عطا شده، زمین از وجود امام خالی نخواهد ماند، یا امام ظاهر و آشکار است، یا غائب و پنهان از انظار!

علمای کلام، امامت را چنین تعریف کرده‌اند: **الامامة هي الرياسة العامة في**

۱ - هرکس بخواهد بر شئون امام و امامت مطلع شود به کتاب شریف کافی کتاب الحجة رجوع نماید.

امور الدین و الدنيا خلافة عن النبی -ص-^۱.

امامت ریاست عمومی در امور دین و دنیا بر سبیل نیابت از پیغمبر -ص- می باشد، امام رهبر سیاسی و فکری و خلیفه خدا و حاکم و ولی امر است، و همه این مقامات از شئون اومی باشد او از جانب خدا ولی امر و حاکم و خلیفه است.

۵ - در خبر صحیح از امام باقر -ع- آمده است که فرمود:

ذروة الامر و سنامه و مفتاحه و باب الا شياء و رضا الرَّحْمَن تبارك و تعالی الطاعة للامام بعد معرفته^۲ ثُمَّ قَالَ: اِنَّ اللّٰهَ تبارك و تعالی يقول: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اطَاعَ اللّٰهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا اَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا»^۳.

قله و بلندی امر و کلید آن و راه اشیاء و رضایت پروردگار اطاعت از امام است بعد از معرفت و شناخت او که خداوند عزوجل می فرماید: هر که اطاعت رسول کند خدا را اطاعت کرده و هر که روی گرداند ما تورانگهبان وی نفرستاده ایم.

۶ - ابی سلمه گوید: از امام صادق -ع- شنیدم که می فرمود:

نحن الذين فرض الله طاعتنا لايسع الناس الا معرفتنا ولا يعذر الناس بجهالتنا من عرفنا كان مؤمناً و من انكرنا كان كافراً و من لم يعرفنا ولم ينكرنا كان ضالاً حتى يرجع الى الهدى الذي افترض الله عليه من طاعتنا الواجبة فان يمت على ضلالته يفعل الله ما يشاء^۴.

ما هستیم که خدا طاعت ما را فرض کرده است به مردم، روانیست جز این که ما را بشناسند، در نادانی به مقام ما معذور نیستند، هر که ما را بشناسد مؤمن است و هر که عمداً منکر مقام ما باشد، کافر است، هر که نسبت به ما بی طرف باشد، نه ما را

۱ - شرح تجرید، مبحث امامت.

۲ - کافی، ج ۱، ص ۱۸۵.

۳ - سوره نساء، ۸۳.

۴ - کافی، ج ۱، ص ۱۸۷.

به امامت بشناسد و نه مقام ما را انکار کند، گمراه است تا به راه برگردد، و آنچه را خدا از حق طاعت ما واجب کرده است بفهمد و اگر در همان حال گمراهی خود بمیرد، خدا با او هرچه خواهد عمل کند.

در این روایت میان کفر و ایمان مقامی به عنوان ضلالت ثابت شده است و این مقام نسبت به کسانی که به امامان معصوم حبّ و بغضی ندارند و بی طرفند، بدین ترتیب است:

۱ - قاصرین، کسانی که قدرت فهم مقام امامت را ندارند و در بعضی اخبار از آنها به مستضعف تعبیر شده است.

۲ - مردم دور افتاده از تعالیم مذهبی که ائمه هدی به وضع شایسته‌ای به آنها معرفی نشده‌اند و نتوانسته‌اند مقام آنها را درک کنند.

۳ - کسانی که مسامحه کرده‌اند و با وجود وسایل معرفت در مقام تحصیل معرفت برنیامده و امام شناس نشده‌اند، البته این دسته از مردم مسئول ترک تحصیل هستند ولی محکوم به خلود در دوزخ نیستند که نسبت به همه این طوائف امید گذشت و بخشش هست!

۷ - در خبر صحیح از عیسی بن سری روایت شده است که گفت: به حضرت صادق -ع- گفتم:

اخبرنی بدعائم الاسلام التي لايسع احدا التقصير عن معرفة شي منها الذي من قصر عن معرفة شي منها فسدّ عليه دينه ولم يقبل الله منه عمله من عرفها و عمل بها صلح له دينه و قبل منه عمله ولم يضيق به مما هو فيه لجهل شي من الامور.

ارکان اسلام را برای من تعریف کن، آن ارکان که برای هیچکس کوتاهی در شناسائی آنها روانیست و کسی که در شناسائی آنها کوتاهی کند، دین خود را تباه

۱ - کافی، ج ۱، ص ۵ - ۳۵۴ ترجمه شیخ محمد باقر کمره‌ای.

لزوم شناخت امام زمان (ع)

ساخته است و اعمالش در پیشگاه الهی پذیرفته نیست و هرکس آنها را بشناسد و به آنها عمل کند دینش مورد پسند پروردگار بوده و به خاطر ندانستن امور دیگر در فشار واقع نخواهد شد برای من بیان فرمائید؟

فرمود: شهادت لا اله الا الله وایمان به این که محمد -ص- فرستاده و رسول خداست و اقرار به آنچه آن حضرت از جانب خدا آورده و حق زکات که در اموال هست و ولایتی که خداوند امر فرموده ولایت آل محمد -ص- می باشد.

راوی می گوید: هل فی الولاية شیء دون شیء فضل يعرف لمن اخذ به؟ آیا در ولایت چیزی کمتر از چیز دیگر هست (مرتبه های مختلف هست) که اقل مراتب آن فهمیده شود؟ فرمود: آری خداوند متعال می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»

کسانی که ایمان آورده اید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیغمبر و والیان امر از خودتان را^۱.

و پیامبر اکرم -ص- فرموده:

من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية: هر که بمیرد و امام و

پیشوای زمان خود را نشناسد به مرگ دوران جاهلیت مرده است^۲.

۸- در روایت صحیح از حارث بن مغیره آمده که گفت: به امام صادق -ع-

عرض کردم آیا پیغمبر -ص- فرموده من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية؟ فرمود: آری.

عرض کردم: این کدام جاهلیت است آیا جاهلیت مطلق یا جاهلیت کسی که

امامش را نشناخته؟

۱- سوره نساء، ۵۹.

۲- کافی، ج، ص ۱۹.

فرمود: جاهلیت کفر و نفاق و ضلال^۱.

۹ - فخر رازی در یکی از کتابهای خود نقل کرده که پیامبر اکرم -ص- فرمود:
من مات ولم يعرف امام زمانه فلیمت ان شاء یهودیاً و ان شاء نصرانیاً.
هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد، پس باید بمیرد اگر خواست
یهودی و اگر خواست نصرانی^۲.

در کمال الدین نقل شده که امام هفتم فرمود:
من شکَّ فی أربعة فقد کفر بجميع ما انزل الله تبارک و تعالی احدها:
معرفة الامام فی کل زمان و اوان بشخصه و نعته^۳.

هرکه در چهار چیز شک کند به تمام آنچه خداوند تبارک و تعالی نازل
فرموده، کافر است: یکی از آنها معرفت امام در هر زمان به شخص و صفتش
می باشد.

۱۰ - همچنین در آن کتاب از امام صادق -ع- از پدران بزرگوارش نقل شده که
پیامبر اکرم -ص- فرمود:

من انکر القائم من ولدی فی زمان غیبه مات مיתה جاهلیة.
هرکس قائم از فرزندان مرا در زمان غیبتش منکر شود به مرگ جاهلیت مرده
است^۴.

روایات در این باره فراوان است و از این روایات استفاده می شود که نظام
امامت در هر زمان و در هر عصر استمرار دارد و تا دنیا باقی است برقرار خواهد ماند،
چنان که علی -ع- فرمود:

۱ - کافی، ج ۲، ص ۳۷۷.

۲ - فخر رازی، رساله المسائل الخمسون، ص ۴۷ این رساله در کتابی به نام مجموعة الرسائل
در مصر چاپ شده و این حدیث در ص ۳۸۴ آن کتاب است.

۳ - صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۱۳ چاپ قم.

۴ - مدرک قبل.

لزوم شناخت امام زمان (ع)

لاتخلوا الارض من قائم لله بحجة اما ظاهراً مشهوراً واما خائفاً مغموراً
لئلا تبطل حجج الله وبيئاته.

زمین از قائم که برای خدا حجت باشد خالی نخواهد ماند (واین حجت) یا
ظاهر و مشهور است، و یا بیهناک و مستور، برای این که حجتهای خدا و بیانات او
باطل نگردد و از بین نرود.

و بر هر کس واجب است که نظام امامت معصوم -ع- را بشناسد و به آن ایمان
داشته باشد، و در هر زمان و در هر مکان مردم باید از این نظام اطاعت کنند.

هر کس باید مشخص سازد و تعیین کند که در زندگی از چه نظامی اطاعت
می کند و تابع چه حکومتی است، باید معلوم کند که تابعیت حکومت خدا را قبول
کرده یا حکومت طاغوت را پذیرفته است و مؤمن به خدا یا مؤمن به طاغوت است.
غرض این که طبق مذهب شیعه که نظام امامت نظام دائم و مستمر است،
همیشه و در تمام شرائط تابعیت حکومت شرعی یک فریضه اساسی و عمده است.
نظام امامت، یعنی حکومت خدا، تابعیت این نظام، تسلیم حکم خدا بودن
و در منطقه حکومت خدا زیستن و به حکومت غیر خدا عقیده نداشتن است.

فرق ندارد در زمانهایی که ائمه اطهار حضور داشتند و غاصبان حکومت مانع
از مداخله رسمی آنها در کارها بودند، یا در عصر غیبت کبری که امام زمان -ع- در
پشت پرده غیبت می باشد، باید هر مسلمانی در زیر لوای این نظام باشد و از آن فرمان
ببرد.

عقیده به نظام امامت و حکومت شرعی، در تمام شئون قدرت سازندگی
دارد، و حدیث شریف من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة^۱ همین
استمرار و همین لزوم اطاعت دائم را تأیید می کند، و چون عقیده به نظام امامت
شعبه ای از عقیده به توحید و حکومت خداوند و سلطنت حق است، هر کس بمیرد

۱ - کافی، ج ۱، ص ۳۷۵.

و امام زمان خود را نشناخته باشد به مرگ جاهلیت مرده است.
و چون پیروی از نظامات دیگر، یک نوع شرک فکری و عملی است امام
صادق-ع- در حدیثی می فرماید:

لادین لمن دان الله بولاية امام جائر ليس من الله.

دینی نیست از برای کسی که خدا را به ولایت امام ستمکاری که از جانب
خدا نیست، عبادت کند.^۱

امام باقر-ع- می فرماید:

قال الله تبارك و تعالی: لأَعْدَبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوِلَايَةِ كُلِّ
إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتِ الرَّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً وَ لَاعْفُونَ عَنْ كُلِّ
رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ وَأَنْتَ بِوِلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتِ الرَّعِيَّةُ فِي أَنْفُسِهَا
ظَالِمَةً مُسِيئَةً.^۲

خداوند متعال فرموده است البته عذاب خواهم کرد هر رعیتی را که در اسلام
متدین گردد به ولایت هر پیشوای ستمکاری که از جانب خدا نیست، اگرچه رعیت
در کارهای خود نیکوکار و پرهیزکار باشد، و البته عفو می کنم از هر رعیتی که در اسلام
متدین گردد به ولایت امام عادل که از جانب خدا باشد اگرچه در ذات خود
ستمگر و بدکردار باشد.

از امثال این روایات، اهمیت امامت و رهبری سیاسی آن در اجتماع معلوم
می گردد، و اگر ملتی و فردی در این اصل سهل انگاری نماید و به شرعی بودن نظامی
که بر او ضاع مسلط است اعتنا نداشته باشد، طبق حدیث فوق مستحق بازخواست
و عذاب خواهد شد.

و نیز از این روایات استفاده می شود که نظام امامت، نظام محدودی نبوده و

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۷۵.

۲- کافی، ج ۱، ص ۳۷۶.

لزوم شناخت امام زمان (ع)

مستمر و جاویدان می‌باشد و به عصر حضور امام منحصر نیست، همیشه منعقد است و تعطیل بردار نمی‌باشد، و عقیده به وجود امام عصر-عج- و حیات آن حضرت در پشت پرده غیبت معنایش اعتقاد به وجود حکومت شرعی و لزوم اطاعت از اوامر و دستورات فقهای جامع‌الشرائط است.

لذا شناختن امامت و امام زمان و نبودن در این نظام الهی مساوی با بودن در نظام جاهلیت و رژیمهای غیراسلامی است و از اینجاست که امام صادق فرموده‌اند:

هرکس شبی را به صبح کند درحالی که امام زمانش را نشناسد به مردن جاهلیت می‌میرد!

در روایات شناختن امام زمان و بودن در نظام امامت مساوی با درک ظهور و بودن در دولت حقه آن معرفی شده است:

۱- در اصول کافی به سند صحیح از زراره از امام صادق-ع- روایت شده که فرمود:

اعرف امامک فانک اذا عرفته لم یضرک تقدّم هذا الامر او تأخّره

امامت را بشناس اگر او را شناختی تقدّم یا تأخّر این امر بر تو زیان نزند.

یعنی چه آن که دولت حقّ زود ظاهر شود و یا دیر، برای تو مساوی است و زیانی نکرده‌ای و زیان برای کسی است که امامش را نشناسد و در نظام امامت قرار نگیرد.

۲- در همان کتاب به سند خود از فضیل بن یسار روایت کرده که گفت: از امام صادق-ع- درباره فرموده خدای تعالی: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ

۱- الغیبة، نعمانی، ص ۶۲.

بِإِمَامِهِمْ»: روزی که هردسته از مردم را به امامشان می خوانیم^۱. پرسیدم فرمود:
 يَا فَضِيلُ اعْرِفْ إِمَامَكَ فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَ إِمَامَكَ لَمْ يَضُرَّكَ تَقَدُّمُ هَذَا الْأَمْرِ
 أَوْ تَأَخُّرُهُ وَمَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ ثُمَّ مَاتَ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ، كَانَ بِمَنْزِلَةِ
 مَنْ كَانَ قَاعِدًا فِي عَسْكَرِهِ، لَا بَلَّ بِمَنْزِلَةِ مَنْ تَعَدَّ تَحْتَ لَوَائِهِ قَالَ: وَقَالَ بَعْضُ
 أَصْحَابِهِ بِمَنْزِلَةِ مَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ -ص-^۲.

ای فضیل امام خود را بشناس که اگر امامت را شناختی تقدم یا تأخر این امر
 به تو زیان نزند، کسی که امامش را بشناسد و پیش از آن که صاحب الامر قیام کند
 بمیرد، به منزله کسی است که در لشکر آن حضرت نشسته باشد، نه بلکه به منزله
 کسی است که زیر پرچمش نشسته باشد.

راوی گوید: بعضی از اصحاب آن حضرت گفته اند: به منزله کسی است که
 بارسول خدا-ص- به شهادت رسیده است.

۳- و نیز در آن کتاب به سند صحیح از: فضیل بن یسار نقل کرده که گفت:
 شنیدم امام باقر-ع- می فرمود:

مَنْ مَاتَ وَوَلِيَ لَهٗ إِمَامٌ فَمِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ وَمَنْ مَاتَ وَهُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ،
 لَمْ يَضُرَّهُ تَقَدُّمُ هَذَا الْأَمْرِ أَوْ تَأَخُّرُهُ وَمَنْ مَاتَ وَهُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ كَانَ كَمَنْ هُوَ مَعَ
 الْقَائِمِ فِي قُسْطَاظِهِ^۳.

هرکس درحالی که امامی نداشته باشد بمیرد، مردنش مردن جاهلیت است،
 و هرکس درحال شناختن امامش بمیرد تقدم و تأخر این امر (دولت آل محمد) او را
 زیان نرساند و هرکس بمیرد درحالی که امامش را شناخته همچون کسی است که در

۱- سوره بنی اسرائیل، ۷۱.

۲- کافی، ج ۱، ص ۳۷۱.

۳- کافی، ج ۱، ص ۲ - ۳۷۱.

خیمه قائم با آن حضرت باشد.

۴- در روایت دیگر اسماعیل بن محمد خزاعی می گوید: من می شنیدم که ابوبصیر از امام صادق-ع- می پرسید شما عقیده دارید که من حضرت قائم را درک می کنم؟

فرمود: یا ابا بصیرا ألسنت تعرف امامك؟ فقال: ای واللہ وانت هو -وتناول یدہ- فقال: واللہ ما تبالی یا ابا بصیر الا تكون محتبياً بسيفك فی ظل رواق القائم صلوات اللہ علیہ!

ای ابو بصیر! مگر نه این است که تو امامت را می شناسی؟ عرض کرد: چرا، به خدا شمائید امام من -ودست حضرت را گرفت- حضرت فرمود: ای ابوبصیر! به خدا از این که در سایه خیمه قائم -صلوات اللہ علیہ- به شمشیرت تکیه نکرده ای باک نداشته باش.

۵- باز در همان کتاب از عمر بن آبان روایت کرده که گفت: شنیدم امام صادق-ع- می فرمود:

اعرف العلامة، فاذا عرفته لم یضرک تقدم هذا الامر او تأخره ان اللہ عزوجل یقول: ((يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ)) فمن عرف امامه كان كمن كان فی فسطاط المنتظر^۲.

نشانه و علامت را بشناس (یعنی امامت را بشناس) که اگر علامت را شناختی برتو زیان نزند آن که این امر جلوتر شود یا تأخیر افتد، خدای عزوجل می فرماید: روزی که هر مردمی را به امامشان فرا خواهیم خواند.

پس هرکس که امام خودش را بشناسد همچون کسی خواهد بود که در خیمه

۱- کافی، ج ۱، ص ۲ - ۳۷۱.

۲- کافی، ج ۱، ص ۳۷۲.

امام منتظر باشد.

بدون تردید مقصود از شناختی که ائمه اطهار تحصیل آن را نسبت به امام زمانان امر فرموده‌اند، مقصود، شناختن آن حضرت باتمام خصوصیاتش آنچنان که هست، به گونه‌ای که سبب سالم ماندن اعتقادمان از شبهه‌های ملحدین گردد و باعث نجاتمان از گمراه ساختن مفتریان گمراه کننده شود، می‌باشد و چنین شناختی جز به دو امر حاصل نمی‌گردد:

۱ - شناختن شخص امام باتمام خصوصیات و ویژگیهایش.

۲ - شناخت مکتب و خط او و نظام امامت.

و به دست آوردن این دو شناخت ازاهم واجبات می‌باشد.

ميلاد مسعود امام دوازدهم مهدي موعود (عج)

مهدي موعود، يگانه فرزند امام يازدهم حضرت امام حسن عسکري (ع) است^۱، اسم وکنيه اش مطابق اسم وکنيه پيامبر، والقاب زيادي دارد که مشهورترين آنها: حجت، قائم آل محمد، و مهدي موعود مي باشد^۲ و نام مادرش به اختلاف: نرجس^۳، صيقل = صقييل، سوسن، ريحانه^۴ حديث، حکيمه و مريم بنت زيد العلويه ذکر شده^۵ و او کنيزکی از کنيزان امام حسن عسکري (ع) بوده است. امکان دارد نام اصلي او همان: نرجس باشد و ديگر اسامي به جز صيقل رابانوي او حکيمه دختر امام جواد (ع) به وي داده باشد، زيرا مردم آن زمان کنيزان خود را براي خوشآمدگويي به اسامي گوناگون مي خواندند، و نرجس، ريحانه و سوسن همه اسامي گلها هستند. شايد اين احتمال روايتي است که مرحوم صدوق به سند خویش از غياث روايت کرده که گفت: جانشين امام حسن عسکري در روز

-
- ۱ - در ۲۹۳ حديث تصريح شده که مهدي (ع) فرزند امام حسن عسکري است.
 - ۲ - القائم المهدي من ولدي اسمه اسمي وکنيته کنيتي (کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۶۱ و ۲۶۹ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۲، - اعلام الوري، ص ۳۹۹ - ارشاد ص ۳۲۶).
 - ۳ - اثبات الوصية، ص ۲۴۸ - ارشاد، ص ۳۲۶ - کتاب الغيبة، ص ۱۵۳ و ۱۵۸.
 - ۴ - کمال الدين ص ۲ - ۴۳۱ - المهدي، سيد صدرالدين صدر، ص ۵ - ۱۲۴ طبع لبنان.
 - ۵ - بحار، ج ۵۱، ص ۲۸ به نقل از "الدروس" شهيد.

جمعه به دنیا آمد، مادر آن حضرت ریحانه بود که نرجس و صقیل و سوسن نیز نامیده می شد، چون در وقت حاملگی جلا و نورانیت مخصوصی داشت صیقل نیز نامیده می شد.^۱

درباره ملیت مادر امام دوازدهم اخبار مختلف است ظاهراً قدیمی ترین خبر درباره ملیت آن بانوی گرامی، روایت مرحوم صدوق است که برای نخستین بار به نقل از محمد بن بحر شیبانی که روایت خود را به بشر بن سلیمان نحاس منسوب می داند، این موضوع را ذکر کرده است، طبق این خبر، مادرامام دوازدهم شخصی مسیحی مذهب از روم بود که توسط لشکر اسلام به اسارت در آمد و به صورت کنیز در معرض فروش قرار گرفت و نحاس او را از بازار برده فروشان بغداد به محضر امام دهم حضرت علی هادی (ع) در سامرا فرستاد.

طبق همین روایت مادر امام دوازدهم ملیکه بنت یسوع نوه دختری قیصر روم بود، و مادرش از تبار شمعون حواری عیسی (ع) بوده است زمانی که ملیکه در کاخ جدش مریم، مادر عیسی (ع) و حضرت فاطمه (ع) دختر پیامبر اسلام (ص) را در خواب می بیند حضرت فاطمه (ع) در عالم رؤیا او را به اسلام دعوت می کند و وی را متقاعد می سازد تا خود را به لشکریان اسلام در آورد.^۲

با وجود اینکه بعضیها آن را موثق می دانند^۳ ولی نویسندگان متقدم امامی چون: نوبختی، قمی، کلینی، مسعودی که معاصر شیبانی (راوی حدیث) بوده اند در آثار خود به این روایت استناد نکرده اند، علاوه بر این کشتی که از یازان شیبانی است و نجاشی و ابن داود وی را از غلات شمرده اند.^۴

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۱۰۶.

۲- کمال الدین، ص ۲۳ - ۳۱۷.

۳- طبری، ابن رستم، دلائل الامامة، نجف، ص ۴ - ۲۶۲ - کتاب الغیبة، طوسی، ص ۱۲۸ - ۱۲۹.

۴- اختیار معرفة الرجال، ص ۸ - ۱۴۷. النجاشی، ص ۲۹۸ - الرجال ابن داود، ص ۵۴۱.

طبق روایتی که کلینی نقل کرده مادر حضرت قائم کنیزی از نویه استان شمالی سودان بوده است^۱، علاوه بر این نعمانی و صدوق احادیث دیگری را روایت کرده‌اند که حاکی از آن است که مادر آن حضرت کنیزی سیاه بوده است^۲.

یکی از محققان معاصر می‌نویسد: امکان دارد علت آن که متأخرین امامیه این روایات را نادیده انگاشته و روایت شیبانی را موثق پنداشته‌اند، آن باشد که روایت مذکور مادر امام قائم را از نسلی شریف و طبقه ممتاز اجتماعی می‌داند به خصوص این که وجود رابطه‌ای بین امام دوازدهم، قائم (عج) و عیسی (ع) در این حدیث، آنها را مجذوب کرده است^۳ زیرا احادیث نبوی حکایت از آن دارد که هر دو با هم قیام کرده و دنیا را از شرّ ظلم و جور رهائی می‌بخشند^۴.

عجیب است که امام هادی و امام عسکری (ع) مدتها در جستجوی مادر امام قائم بودند و چون امام هادی (ع) سراغ او را در میان اسیران رومی گرفت، یکی از اصحاب نزدیکش به نام بشر بن سلیمان را برای خرید او مأمور ساخت و چون او را خدمت امام آورد خطاب به خواهرش حکیمه خاتون فرمود: هاهیه، فخذها وعلّمیها الفرائض والسنن فانها زوجة ابني ابي محمد وام القائم^۵.

خواهرم این همان است او را به منزل برده و احکام دین و تعالیم اسلام را به او بیاموز که او همسر پسر من ابو محمد و مادر قائم است.

امام حسن عسکری چون او را در خانه عمه‌اش حکیمه خاتون یافت و سیمای او را دید پیش بینی کرد که از وی فرزندی به عنایت خاص الهی به دنیا خواهد آمد که

۱ - کافی، ج ۱، ص ۳۲۳.

۲ - کتاب الغیبة، نوبختی، ص ۸۴، ۸۵ کمال الدین ص ۳۲۹.

۳ - تاریخ سیاسی، غیبت امام دوازدهم، ص ۱۱۵.

۴ - کمال الدین ص ۲۸۰ - ۳۴۵.

۵ - الغیبة، ص ۱۲۸ - الزام الناصب، ص ۹۲، و مشیر الاخران، ص ۲۹۰ - کمال الدین، با کمی تفاوت.

نزد خداوند، عزیز و گرامی است.^۱

امام عسکری (ع) برخی از شیعیان را قبل از تولد آن حضرت در آینده نزدیک با خبر ساخته بود، مآخذ امامیه روایاتی را در تأیید این مطلب ذکر کرده‌اند از جمله: ابوهاشم روایت شده که گفت: من با حضرت امام حسن عسکری (ع) در زندان مهتدی بودیم، ضمن اینکه پیش‌بینی کرد که این مرد ستمکار (مهتدی) امشب به قتل خواهد رسید، فرمود: من فرزندی ندارم ولی خداوند به زودی به لطف و کرم خود پسری به من عنایت می‌کند.^۲

و همین مطلب را یک زندانی دیگر به نام: عیسی بن صبیح نیز نقل کرده است وی می‌گوید: من از امام عسکری (ع) سؤال کردم آیا تو فرزند داری؟ فرمود: ای والله سیکون لی ولد یملاء الارض قسطاً و عدلاً فاما الان فلا^۳ آری به خدا قسم به این زودی خداوند پسری به من کرامت می‌فرماید که زمین را از عدل و داد پر کند اما من الان فرزند ندارم.

و در روایت دیگر آمده است چون کنیز ابی محمد (مادر امام قائم) حامله شد، امام عسکری (ع) فرمود:

ستحملین ذکراً واسمه محمد و هو القائم من بعدی^۴ به این زودی پسری خواهد زائید واسم او محمد است و او بعد از من امام قائم است.

در اینجا نقل روایتی در رابطه با ولادت امام دوازدهم (ع) مفید است و این روایت در زمان مسعودی (متوفی ۳۴۵ هـ ق) از اعتبار خاصی برخوردار بود، اینک برای مزید فائده قسمت اول روایت را از مسعودی و قسمت دوم آن را از صدوق و دیگران نقل می‌کنیم، همه آن را به حکیمه دختر امام جواد (ع) منسوب می‌دانند.

۱ - ترجمه اثبات الوصیه، ص ۴۸۲.

۲ - ترجمه اثبات الوصیه، ص ۴۷۴.

۳ - مختار الخرائج، ص ۲۱۶.

۴ - بحار، ج ۵۱، ص ۲ و ص ۱۶۱ بنقل از کمال الدین صدوق.

مسعودی می گوید: جماعتی از بزرگان علماء که از جمله آنان علان کلابی موسی بن محمد غازی و احمد بن جعفر بن محمد به سندهای خود روایت کرده اند.

حکیمه دختر امام جواد(ع) که عمّه امام حسن عسکری باشد خدمت آن حضرت می آمد و دعا می کرد که خداوند به آن حضرت فرزند عطا کند، حکیمه می گوید: یک روز من به حضور امام حسن عسکری رفتم، همچنان که قبلاً برای آن بزرگوار دعا می کردم، نیز در حق آن حضرت دعا کردم، امام عسکری(ع) به من فرمود: امشب آن مولودی که ما انتظار او را داریم، متولد خواهد شد^۱.

دنباله روایت به نقل صدوق و دیگران این چنین است:

ابو محمد حسن بن علی سلام الله علیهما با این پیام مرا فرا خواند: ای عمّه امشب افطار را در منزل ما باش زیرا پانزده شعبان است، امشب خدای متعال حجت خود را در زمین ظاهر خواهد کرد.

از او پرسیدم مادر این کودک کیست؟

آن حضرت فرمود: نرجس.

گفتم: جانم به فدایت! ولی آثار حمل دراو وجود ندارد.

فرمود: آنچه گفتم همان خواهد شد، عمّه موقع طلوع فجر اثر حملش آشکار می شود، او مانند مادر موسی است که اثر حاملگی در وی مشهود نبود تا موقع تولد موسی هیچ کس اطلاع نداشت.

بنابراین وارد شدم و به آنها سلام کردم، چون جای گرفتم نرجس پیش آمد تا کفشهایم را از پا درآورد و به من گفت: بانوی من حال شما چگونه است؟ به او گفتم: شما بانوی من و خاندان منید، ولی اواز سخن من امتناع ورزید و پاسخ داد: ای عمه چه می فرمائید؟! به او گفتم: دخترم امشب خداوند متعال

۱ - ترجمه اثبات الوصیة، ص ۴۸۲.

پسری به شما عطا می‌فرماید که مولای این جهان و آن جهان خواهد بود او خجالت کشید و صورتش سرخ شد.

پس از آن که نماز مغرب را به جای آوردم، افطار کردم و به خواب رفتم، نیمه‌شب از خواب برخاستم تا نماز عشا به جای آورم، نماز خواندم درحالی که نرجس خوابیده بود بدون این که اثری از وضع حمل در او دیده شود، آنگاه نشستم و نماز نافله خواندم پس از آن به خواب رفتم و دوباره بیدار شدم ولی او هنوز در خواب بود، آنگاه برخاست نماز شب را به جای آورد و دوباره خوابید.

حکیمه خاتون می‌گوید: از اطاق خارج شدم تا طلوع فجر را ببینم و نخستین مرحله طلوع را دریابم، ولی او هنوز خوابیده بود از اینرو از انتظار امام حسن عسکری مردّد شدم، درست همان لحظه امام از جای خود صدا زد ای عمه، عجله نکن، امر نزدیک است! من نشستم و سوره‌های **حَم**، **سجده**، **وِیس** را تلاوت کردم. در همان لحظه او نرجس باهوشیاری از خواب برخاست، من به سوی او روان شدم و گفتم: سلام خدا برتوباد، آیا چیزی احساس می‌کنی؟ او در پاسخ گفت: ای **عمه جان آری**. آنگاه به او گفتم: خود را جمع کن و آرامش قلبی را به دست آور. در عین حال در آن لحظه احساس خواب کرده و خواب بر ما مستولی شد. پس از آن با صدای ملایم از خواب برخاستم و چون پوشش را از او بلند کردم حضرتش را دیدم به حال سجده به زمین افتاده بود!

بعد روی دوزانو نشست و درحالی که انگشتان خویش را به سوی آسمان داشت، فرمود: **اشهدان لا اله الا الله وان جدی رسول الله وان ابی امیر المؤمنین** آنگاه تمام امامان را نام برد تا به خودش رسید و سپس گفت: **اللهم انجز لی وعدی واتمم لی امری و ثبت وطأتی واملاء الارض بی قسطاً و عدلاً** خداوندا آنچه به من وعده فرموده‌ای عملی ساز، سرنوشتم را به انجام برسان، قدمهایم را ثابت بدار

۱ - طبق روایت کلینی هریک از امامان چون به دنیا آیند دستهای خود را بر زمین نهاده و سرشان را رو به آسمان می‌گیرند و آنگاه آیاتی از قرآن را تلاوت می‌کنند (کافی، ج ۱، ص ۳۸۶).

و به وسیله من زمین را پراز عدل و داد کن.

او را بر دامان گرفتم و متوجه شدم که پاک و تمیز است و نوری از وی می درخشد که دیدگانم را خیره می کند در این وقت امام حسن عسکری (ع) فرمود ای عمه پسر من را برایم بیاور، چنین کردم پس از آن امام حسن عسکری زبان بر دهانش گذاشت و با آرامی دستش را به چشمها و گوشها و آرنجهایش کشید سپس گفت: ای پسر من! سخن بگو پاسخ داد:

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُتَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرَى فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ»^۱.

شهادت می دهم که خدائی جز خدای یکتا نیست، او یکتاست و شریک و انبازی ندارد، شهادت می دهم محمد (ص) پیامبر خداست، سپس بر امیرالمؤمنین (ع) سلام کرد و بر امامان به ترتیب تا در نام پدرش توقف کرد.

سپس ابو محمد گفت: ای عمه او را نزد مادرش ببر، تاوی را سلام گوید و سپس او را به من بازگردان، چنین کردم و او را باز گردانده و در همانجا گذاشتم.

امام عسکری (ع) به من فرمود: ای عمه هفت روز دیگر برای دیدار او بیایید^۲. روز بعد آمدم تا به ابو محمد سلام گویم از این رو از امام پرسیدم: جانم به فدایت! برای مولای من چه اتفاقی افتاده است؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: ای عمه او را به همان کس که مادر موسی فرزندش را بدو سپرد، سپردم، استودعناه الذی استودعت ام موسی.

حکیمه خاتون می گوید: روز سوم ولادت امام قائم برای دیدار او دلم تنگ

۱ - سوره قصص، ۶ - ۵.

۲ - قضیه به طور کامل در کتابهای: بحار، ج ۵۱، ص ۲ - ۳ و ص ۱۲ - ۱۴ - الغیبه، طوسی، ص ۱۴۱ و اعلام الوری ص ۳۹۴ وینابیع المودة، ج ۳، ص ۱۱۳ - کشف الغمة، ج ۳، ص ۸ - ۲۸۷ - منتخب الاثر، ص ۳۲۳ - ۳۳۴ و مشیر الاحزان، ص ۶ - ۲۹۵ آمده است.

شد، به دودمان امامت رفتم، از غرفه نرجس خاتون آغاز نمودم و از مولود مسعود نشانی نیافتم، نرجس خاتون را دیدم که در حجره خود نشسته، جامه‌های زردی به تن داشت و پارچه‌ای به سرش بسته بود و گهواره‌ای با پوشش سبز در کنار او قرار داشت.

سپس به خدمت امام حسن عسکری (ع) شرفیاب شدم، امام این چنین سخن آغاز کرد:

يَا عَمَّةَ فِي كَنْفِ اللَّهِ وَ حِرْزِهِ وَ سِتْرِهِ وَ عَيْنِهِ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ لَهُ فَإِذَا غَيَّبَ اللَّهُ شَخْصِي وَ تَوَفَّانِي وَرَأَيْتَ شِيعَتِي قَدْ اِخْتَلَفُوا فَأَخْبِرِي الثَّقَاتَ مِنْهُمْ وَلِيَكُنْ عِنْدَكَ وَعِنْدَهُمْ مَكْتُومًا فَإِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ يَغَيِّبُهُ اللَّهُ عَنِ خَلْقِهِ وَ يَحْجِبُهُ عَنِ عِبَادِهِ فَلَا يَرَاهُ أَحَدٌ حَتَّى يَقْدَمَ لَهُ جِبْرَائِيلُ الْفَرَسُ، لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا^۱.

ای عمه! او در کنف حمایت و تحت عنایت و رعایت خداوند است تا روزی که خداوند اذن ظهور دهد. هنگامی که من از دنیا رفتم و شیعیانم دچار اختلاف شدند، به افراد مورد اعتماد از آنها جریان ولادت را بازگویی ولیکن باید این جریان پیش تو و آنها پوشیده و مخفی بماند که خداوند ولی خود را از دیدگان مردمان، غائب خواهد کرد، و از بندگان مکتوم نگه خواهد داشت، کسی او را نخواهد دید تا روزی که جبرئیل رکاب اسب او را بگیرد و تا خداوند کاری را که شدنی است، انجام دهد.

حکیمه خاتون می‌افزاید: روز هفتم به دودمان امامت آمدم و به او سلام کردم و نشستم، امام حسن عسکری (ع) فرمود: پسر من بی‌اور، چون به نزد گهواره رفتم، مولایم را در قنطاق یافتم، او را به محضر پدر بزرگوارش آوردم، امام (ع) همچون روز نخست با او رفتار نمود و زبانش را در دهان او قرار داد آنگاه فرمود: پسر من! سخنی بگویی.

۱ - کتاب الغیبة، طوسی، ص ۱۴۲ - بحار، ج ۵۱، ص ۱۹.

حجت خدا به یکتائی خداوند و رسالت پیامبر اکرم (ص) گواهی داد، و درود به پیشگاه پیامبر اکرم (ص) و امامان یکی پس از دیگری فرستاد، چون به پدر بزرگوارش رسید، توقف کرد و آیه ((وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ)) را قرائت نمود.^۱

حکیمه دختر امام جواد (ع) بار دیگر نقل می کند روز چهارم وارد خانه ابو محمد - امام عسکری - شدم مولای خود - صاحب الزمان - را دیدم که راه می رود، هرگز سیمائی زیباتر از سیمای او ندیده بودم و زبانی شیرین تر از سخن او نشینده بودم، امام عسکری (ع) فرمود: عمّه این مولود پیش خدا بسیار عزیز است گفتم: سرورم با این که از تولد او چهل روز می گذرد رشدش فوق العاده است امام تبسم فرمود و گفت: ای عمه! مگر نمی دانی ما امامان در یک روز به اندازه یکسال دیگران بزرگ می شویم، بلند شدم و به سرش بوسه زدم و به منزل برگشتم.^۲

این روایت که در کتب معتبر شیعه نقل شده، حاکی از ماهیت تولد امام زمان (ع) است و معلوم می شود که جریان بارداری نرجس عمداً تا به هنگام تولد حتی از خویشان نزدیک امام نیز پنهان نگاهداشته شده است و هیچ آثاری از حمل در مادر نمایان نبود، امام هنگامی که احساس کرد تولد فرزندش نزدیک شده به سراغ عمّه اش فرستاد تا به هنگام وضع حمل نقش قابله را ایفاء کند و ضمناً گواه ولادت آن حجت خدا باشد تا به وسیله او حجت بر عده ای از صالحان شیعه تمام شود.

دلایل اختفای بارداری امام زمان و تولد وی همانند اختفای بارداری مادر حضرت ابراهیم و حضرت موسی و تولدشان می باشد و بسیاری از این احادیث مشتمل بر اعجاز است زیرا از ائمه اطهار به ترتیب به خفاء ولادت آن حضرت خبر داده اند.

۱ - کتاب الغیبه، ص ۱۴۳ - بحار، ج ۵۱، ص ۱۹ - کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۸۸.

۲ - بحار، ج ۵۱، ص ۱۸.

فی المثل امام سجاد(ع) در باره مخفی بودن ولادت امام قائم می فرماید:
 کأنی بجعفر الکذاب وقد حمل طاغیة زمانه علی تفتیش امر ولی الله
 والمغیب فی حفظ الله والموکل بحرم ابيه جهلاً منه بولادته و حرصاً منه علی
 قتله ان ظفر به و طمعاً بمیراث ابيه حتی يأخذه بغير حقّه^۱.

گوئی با چشم خود می بینم که جعفر کذاب طاغوت زمان خود را وادار کرده
 که به جستجوی ولی خدا پردازد و آن غایب ازدیده‌ها در حفظ و حراست الهی
 است و حفاظت خانه پدر به عهده اوست و این از باب جهالت جعفر به ولادت آن
 حضرت و طمع در کشتن اوست اگر دست بیابد و به طمع گرفتن میراث پدرش به
 ناحق است.

گو این که امام حسن عسکری(ع) تحویل این مولود مسعود را به جامعه
 وظیفه الهی خود می دانست و قبل از تولد او مأموریت خود را ناتمام می دید و
 در نامه‌ای که پس از سوء قصد به خلیفه مهتدی نوشت در آن نامه خاطر نشان
 ساخت که: هذا جزاء من اجترأ علی الله فی اولیائه یزعم انه یقتلنی ولیس لی
 عقب، فکیف رای قدرة الله فیهِ^۲.

این سزای اوست که در برابر خدای متعال در رابطه با اوصیاء الهی عصیان
 کرد، او فکر می کرد مرا کشته و بدون فرزند می گذارد، حال قدرت خدای متعال را
 در باره خود چگونه دیده است؟

از این نامه پیدا است که امام عسکری(ع) اعتقاد راسخ داشت بر این که قبل از
 تولد فرزندش نه مهتدی و نه کس دیگر قادر نخواهند بود او را به قتل برسانند.^۳
 امام حسن عسکری(ع) دیدن این مولود عزیز را برای خود آرزوی بزرگی
 می دانست و لذا به هنگام تولدش موج نشاط از جام چشمانش فروریخت و چنین
 گفت:

۱ - اعلام الوری ص ۳۸۵ - الزام الناصب، ص ۶۷ - منتخب الاثر، ص ۲۴۳.

۲ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۹.

الحمد لله الذي لم يخرجني من الدنيا حتى اراني الخلف من بعدى اشبه
الناس برسول الله خلقاً و خلقاً يحفظه الله تبارك و تعالى في غيبته ثم يظهره
فيملاء الارض عدلاً و قسطاً كما ملئت جوراً و ظلماً^۱.

حمد خدای را که مرا زنده نگه داشت تا جانشینم را با چشم خود ببینم و او
شبه‌ترین مردم به رسول خداست و خداوند تبارک و تعالی او را در پشت پرده نگه
می‌دارد سپس ظاهر می‌شود و زمین را پراز عدل و داد می‌کند.

و در نامه‌ای نوشت: **زعموا انهم يريدون قتلى ليقطعوا نسلي وقد كذب
الله قولهم والحمد لله^۲**

آنان گمان می‌کردند که می‌توانند مرا بکشند و نسل مرا قطع کنند، خداوند
گفتارشان را تکذیب کرد، خدا را شکر.

وجود چنین وضعیتی بحرانی امام یازدهم را برآن داشته بود تا شیوه‌ای
اتخاذ کند که بتواند هویت این مولود را از اغیار مخفی نگه دارد و از مراقبت شدید
عباسیان نسبت به وی جلوگیری به عمل آورد تا از محدودیتهای سیاسی عباسیان
به دور باشد، محدودیتهائی که از زمان امام رضا(ع) از طرف عباسیان نسبت به
امامان تحمیل شده بود، تا بتواند فعالیتهايش را در پنهانی به انجام برساند، و از
طرف دیگر، امام در این صدد بود که فرزند خود را به تعداد قلیلی از پیروان صدیق
خود نشان دهد تا به وسیله آنها وصی و جانشین خود را به شیعیان معرفی نماید و
شک و تردید را از دل آنان زائل سازد.

باید توجه داشت تولد آن حضرت به روایت علمای اخیار امامیه در نیمه
شعبان سال ۲۵۵^۳ یا ۲۶۵^۴ هجری در سامرا اتفاق افتاده است، ولادت آن حضرت

۱ - کمال الدین بنقل از بحار، ج ۵۱، ص ۱۶۱.

۲ - بحار، ج ۵۱، ص ۱۶۱.

۳ - اصول کافی، ج ۱، ص ۵۱۴ - ارشاد، ص ۳۲۶ - کشف الغمه، ج ۳، ص ۳۱۰ - مشیر
الاحزان، ص ۲۹۶ - کتاب الغیبه، ص ۱۴۲ - ینابع الموده، ص ۳۸۷.

را حتی عده زیادی از سنیها از جمله: ابن صباغ مالکی در الفصول المهمة و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول و احمد جامی در شواهد النبوة و ابن خلکان در وفيات الاعیان نوشته‌اند.^۵

کتمان ولادت امام قائم (ع) از اغیار

امام حسن عسکری (ع) آشکارا اخبار ولادت فرزند خود را منتشر نساخت و تنها آن را برای تعداد خیلی از نزدیکان و پیروان صدیق خود بیان کرد و لذا آثار امامیه اسامی افرادی را ثبت کرده است که پسر امام حسن عسکری (ع) را رؤیت کرده‌اند، عثمان بن سعید عمروی وکیل امام هادی و امام حسن عسکری و نخستین سفیر حضرت ولی عصر در غیبت صغری، می‌گوید: هنگامی که حضرت بقیه‌الله (ع) دیده به جهان گشود، امام حسن عسکری کسی را به خانه من فرستاد و او را به خدمتش فرا خواند.

امام به او فرمود: ده هزار رطل گوشت خریداری کن و به تعداد افراد بنی هاشم و به عنوان عقیقه از او (مهدی) در میان خانواده‌های بنی هاشم تقسیم نما. و برای هر یک از اصحاب هم یک گوسفند ذبح شده فرستاد و یکی از اصحاب را مأمور توزیع صدقات نمود.^۶

یکی از یاران امام عسکری (ع) در بیرون سامرا بود، حضرت چهار رأس گوسفند برای او فرستاد و در نامه‌ای به او نوشت:

عُقْ هَذِهِ عَنْ ابْنِ الْمَهْدِيِّ وَكُلِّ هُنَاكَ اللَّهُ وَاطْعَمَ مِنْ وَجَدَتْ مِنْ شِيعَتِنَا.^۷
این گوسفندان را به عنوان عقیقه پسر مهدی ذبح کن و بخور، که بر تو گوارا

۴ - صدوق، اکمال الدین، بنقل بحار، ج ۵۱، ص ۱۵ - کتاب الغیبة، ص ۱۴۷.

۵ - بنقل کتاب المهدی، تألیف سید صدرالدین صدر، ص ۱۲۰ - ۱۱۹.

۶ - بحار، ج ۵۱، ص ۵ - الامام المهدی، ص ۱۲۷ - منتخب الاثر، ص ۳۴۱.

۷ - الغیبة، طوسی، ص ۱۴۸ - بحار، ج ۵۱، ص ۲۱ - منتخب الاثر، ص ۳۴۳.

باد وهرکس را از شیعیان ما پیدا کنی براو اطعام کن.

بدین وسیله امام (ع) می خواست بشارت ولادت با سعادت مهدی موعود در میان شیعیان پخش شود، و نیز مولود مسعود را در مناسبتهای گوناگون به افراد مورد اعتماد از یاران و شیعیان نشان می داد تا حجت خدا را با چشم خود ببینند، و دیگر سخن دشمنان را در حق او باور نکنند.

ابونصر ظریف خادم امام، می گوید: هنگامی که حجت خدا به دنیا آمد همه خاندان خوشحال و مسرور شدند و چون بزرگ شد به من دستور داده شد که هر روز همراه گوشت، یک قطعه استخوان مغزدار هم بخرم و گفته می شد که مغز استخوان برای مولای کوچک ماست^۱.

ابو غانم خادم دیگر امام (ع) می گوید: حضرت قائم در گهواره بود به محضرش شرفیاب شدم، فرمود: صندل قرمز پیش من بیاور (صندل یک چوب هندی بسیار معطری است که از آن تسبیح درست می کنند) وقتی آوردم، فرمود: مرا می شناسی؟

گفتم: آری، شما مولای من و فرزند مولای من می باشید.

فرمود: آن را سؤال نکردم.

گفتم: منظور خود را بیان فرمائید.

فرمود: انا خاتم الاوصیاء و بی یدفع الله عن اهلی و شیعتی^۲.

من خاتم اوصیاء هستم، خداوند به وسیله من بلا را از اهل و شیعیانم دفع می کند.

باز ابو غانم از دیدار دیگری سخن می گوید: که در آن گروهی از شیعیان افتخار حضور داشتند، وی می گوید: برای ابو محمد امام حسن عسکری (ع) فرزندی متولد شد که اسم او را محمد گذاشت روز سوم ولادتش او را بر اصحاب

۱ - ارشاد، ص ۳۳۰ - الغیبة طوسی، ص ۱۴۸ - کافی، ج ۱، ص ۳۳۰.

۲ - کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۸۹ - الغیبة طوسی، ص ۱۴۸ - ینابیع الموده، ج ۳، ص ۱۲۶.

خود نشان داد و فرمود:

هذا صاحبکم من بعدی و خلیفتی علیکم و هو القائم الذی تمتد الیه الاعناق بالانتظار فاذا امتلأت الارض جوراً و ظلماً خرج فملاءها قسطاً و عدلاً^۱.

این (مولود) امام و سرپرست شماست بعد از من، و جانشین من است در میان شما، این همان قائم است که گردن‌ها برای انتظار به سوی او کشیده می‌شود وقتی که زمین از ظلم و جور پر شده باشد، قیام می‌کند و زمین را از عدل و داد پر می‌کند.

احمد بن اسحاق از شخصیت‌های معروف و وکیل امام حسن عسکری (ع) در قم بود، امام به هنگام تولد فرزندش مهدی موعود به او نوشت:

وُلِدَ لَنَا مَوْلُودٌ فَلْيَكُنْ عِنْدَكَ مَسْتَوْرًا وَعَنْ جَمِيعِ النَّاسِ مَكْتُومًا فَاِنَّا لَمْ نَظْهَرَ عَلَيْهِ اِلَّا الْاَقْرَبَ لِقَرَابَتِهِ وَالْمَوْلَى لَوْلَايَتِهِ اَحْبَبْنَا اَعْلَامَكَ لَيْسَ رَكَّ اللَّهُ بِهٖ كَمَا سَرْنَا وَالسَّلَامُ^۲.

خداوند برای ما نوزادی عنایت فرموده است و این مطلب در پیش تو مخفی باشد و از توده مردم مکتوم بماند که ما فقط به خویشاوندان نزدیک به جهت حق قرابت و به شیعیان خالص به سبب موالات آنها اطلاع می‌دهیم، دوست داشتیم که به شما نیز اطلاع دهیم تا خداوند شما را در شادی ما سهیم گرداند، والسلام.

احمد بن اسحاق پس از شنیدن این خبر مسرتبخش راهی عراق گردید و در سامرا به خدمت امام عسکری (ع) شرفیاب شد و خود وی جریان ملاقات خود را با امام چنین شرح می‌دهد و می‌گوید:

به محضر امام حسن عسکری (ع) مشرف شدم که از جانشین او و امام بعد از او بپرسم. پیش از آن که من سؤال آغاز کنم، امام فرمود: ای احمد بن اسحاق:

۱ - بحار، ج ۵۱، ص ۵.

۲ - بحار، ج ۵۱، ص ۱۶ و ج ۵۱، ص ۲۳ - منتخب الاثر، ص ۳۴۴.

ان الله تبارک و تعالی لم یخل الارض منذ خلق آدم (ع) ولا یخلیها الی ان تقوم الساعة من حجة الله علی خلقه به یدفع البلاء عن اهل الارض و به ینزل الغیث و به ینزل برکات الارض.

خدای تبارک و تعالی از روزی که آدم را آفرید، تا روزی که قیامت بپا شود زمین را خالی از حجت نگذاشته و نخواهد گذاشت، بلکه همواره حجت خدا در روی زمین خواهد بود که خداوند به وسیله او بلاها را از ساکنان زمین دفع می کند و به برکت او باران می فرستد و به خاطر او برکات زمین را خارج می سازد.

احمد بن اسحاق می گوید: گفتم: پس امام بعد از شما کیست؟ چه کسی جانشین شماست؟ امام شتابان از جای برخاست و داخل خانه شد کودکی را باخود آورد که چهره اش چون ماه چهارده شبه می درخشید و تقریباً سه ساله به نظر می رسید، آنگاه خطاب به من فرمود: ای احمد بن اسحاق! اگر منزلت تو نبود پیش خداوند و حجت های او، پسر من را به تو نشان نمی دادم.

عرض کردم: آیا علامتی هست که بیشتر مطمئن شوم و دلم آرام گردد؟ پس ناگهان حجت خدا بازبان فصیح فرمود:

انا بقیة الله فی ارضه و المنتقم من اعدائه ولا تطلب اثراً بعد عین یا احمد بن اسحاق .

من تنها بازمانده خدا در روی زمین هستم، از دشمنان خدا انتقام می گیرم و توای احمد بن اسحاق! پس از دیدن، دیگر نشانه ای نپرس، آنگاه امام حسن عسکری (ع) فرمود:

یا احمد بن اسحاق! هذا امر من امر الله و سر من سر الله و غیب من غیب الله فخذ ما آتیتک و اکتمه و کن من الشاکرین تکن معنا غداً فی علیین!

ای احمد بن اسحاق! این امری از اوامر خداست، و سری از اسرار خداست،

و غیبی از مغیبات اوست، آنچه به تو ارزانی داشتیم اخذ کن و پوشیده دار و از شکرگزاران باش، تا فردای روز قیامت در مقامات علین باما باشی.

احمد بن اسحاق می گوید: آنگاه باشادی فراوان محضر امام (ع) را ترک کردم.

یعقوب بن منقوش می گوید: به خدمت امام حسن عسکری (ع) شرفیاب شدم امام (ع) بر روی سکوئی در صحن خانه نشسته بود و از کنار آن حضرت پرده ای آویزان بود عرض کردم: مولای من صاحب این امر - بعد از شما - کیست؟ فرمود: پرده را کنار بزن، پرده را کنار زدم، کودکی بیرون آمد و روی زانوی پدر بزرگوارش نشست، امام خطاب به او فرمود:

هَذَا صَاحِبِكُمْ ثُمَّ وَتَبَ فَقَالَ لَهُ يَا بَنِيَّ ادْخُلِ إِلَى الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ فَدْخُلِ الْبَيْتِ وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَيْهِ....

این - فرزندم - صاحب این امر است آنگاه خطاب به فرزند عزیزش فرمود: تا وقت تعیین شده، داخل خانه شو. حجت خدا در برابر دیدگان من وارد خانه شد و آنگاه امام (ع) خطاب به من فرمود: ای یعقوب نگاه کن ببین چه کسی در خانه هست؟ وارد خانه شدم و کسی را در آنجا نیافتم!

امام حسن عسکری (ع) شیعیان را این چنین به غیبت امام غائب تمرین می دهد تا با آن عادت کنند، دچار شک و تردید نشوند.

کامل بن ابراهیم مدنی که از بزرگان مفضوئه بود و بعداً به برکت امام زمان (ع) هدایت شده می گوید:

مرا اصحاب امام حسن عسکری (ع) به خدمت آن حضرت فرستادند تا از آن حضرت مسائلی را بپرسم و از داستان مولود جدید آگاهی وسیعی به دست آورم، به خدمت آن حضرت شرفیاب شدم و پس از سلام در کنار دری که بر آن پرده آویزان

۱ - کشف الغمه، ج ۳، ص ۳۱۷ - بحار، ج ۵۱، ص ۲۵ - اعلام الوری، ص ۴۱۳
ینابیع الموده، ج ۳، ۱۲۴.

بود، نشستم، بادی آمد و پرده را کنار زد، کودکی را دیدم که تقریباً چهارساله به نظر می‌رسید ولی چون قرص قمر می‌درخشید، یک مرتبه بانگ زد:

ای کامل بن ابراهیم! موی بریدنم راست شد و بی اختیار گفتم: لبیک سید و مولایم!

فرمود: به خدمت ولیّ خدا آمده‌ای که از او بپرسی آیا تنها همکیشان تو به بهشت می‌روند؟

گفتم: آری به خدا قسم.

فرمود: در این صورت اهل بهشت بسیار کم خواهد بود ولی سوگند به خدا حتی قومی که به آنها: اهل حق گفته می‌شود، داخل بهشت می‌شوند؟

گفتم: مولای من! آن‌ها چه کسانی هستند؟

فرمود: آنها گروهی از علاقمندان امیرمؤمنان (ع) هستند که از کثرت محبت آن حضرت به حق او سوگند می‌خورند ولی چیزی از حق و عظمت او را نمی‌شناسند.

سپس فرمود: تو آمده‌ای از گفتار مفوضه و اعتقاد آنها بپرسی؟ آنها دروغ می‌گویند، بلکه دل‌های ما ظرف‌های مشیت حضرت احدیت است، هنگامی که خدا بخواهد مانیز می‌خواهیم چنان که خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»^۱ آنها اراده نمی‌کنند، مگر آنچه را که خدا بخواهد.

آنگاه پرده به حال اول برگشت و دیگر نتوانستم آن را کنار بزنم در آن حال امام حسن عسکری (ع) نگاه تبسم‌آمیزی به من کرد و فرمود: دیگر چه نشسته‌ای، که پرسش‌هایت را حجت خدای بعد از من پاسخ داد.^۲

۱ - سوره انسان، آیه ۳۰.

۲ - کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۸۹ - الغیبه طوسی، ص ۱۴۸ - ینایع الموده، ج ۳، ص ۱۲۳
محجة البیضاء، ص ۳۴۶ - الزام الناصب، ص ۱۰۱ - منتخب الاثر، ص ۳۴۴ - یوم الخلاص، ص ۸ - ۸۷.

کامل بن ابراهیم برخاست درحالی که از برکت وجود مقدس حضرت ولی عصر (عج) عقیده‌اش اصلاح شده بود.

روایات در باره کسانی که پسر امام حسن عسکری را زیارت کرده‌اند، زیاد است و نمونه‌هایی از آنها ذکر گردید و طبق روایتی که به محمد بن عثمان منسوب است، امام حسن عسکری (ع) چهل نفر از شیعیان و پیروان مورد اعتماد خود را گردهم آورد و حضرت مهدی را به آنها نشان داد و در جمع آنان فرمود:

هذا امامکم من بعدی و خلیفتی علیکم، اطیعوه ولا تتفرقوا من بعدی
فتهلکوا اما انکم لا ترونه بعد یومکم هذا^۱.

این امام شماست بعد از من و جانشین من است در میان شما از او اطاعت کنید و بعد از من دچار اختلاف نشوید که هلاک می‌شوید، و بدانید که بعد از امروز او را نخواهید دید.

در میان این چهل تن، علاوه بر محمد بن عثمان، شخصیت‌های بزرگ و مورد اعتماد شیعه چون: علی بن بلال، محمد بن معاویه بن حکیم و حسن بن ایوب بن نوح حضور داشتند، همه آنها را شهادت دادند که ما چهل نفر در محضر امام حسن عسکری (ع) بودیم که فرزندش را به ما نشان داد^۲.

مرحوم کلینی نام برخی از کسانی که آن حضرت را دیده‌اند، ذکر کرده است^۳.

بنا به روایت شیخ صدوق، سعد بن عبدالله و ابی خلف اشعری آن مولود مسعود را در کودکی در منزل پدرش دیده‌اند که گوئی مشغول بازی بوده است^۴.

۱ - کمال الدین، ص ۴۳۵ - الغیبه طوسی، ص ۲۱۷ - کشف الغمه، ج ۳، ص ۳۱۷.

۲ - اعلام الوری، ص ۴۱۴ - ینابیع الموده، ج ۳، ص ۱۲۳.

۳ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۰ - ۳۲۹.

۴ - کمال الدین، ص ۷ - ۲۵۱.

بدین ترتیب امام حسن عسکری (ع) ضمن ارائه فرزند خود مهدي موعود به اصحاب و یاران صدیق خویش، آنها را به کتمان این موضوع به عنوان یک سرّ توصیه می‌کرد به علاوه آن حضرت تصمیم گرفت تا محل اقامت پسرش را به جای مطمئن تری از سامرا تغییر دهد تا بتواند فعالیت‌های مذهبی و سیاسی خود را از طریق وکالت بی‌آنکه با مزاحمت‌های عباسیان مواجه شود، رهبری کند.

روایاتی که در این باره وارد شده نشان می‌دهد که امام عسکری (ع) نخست پسر خود حضرت قائم را در سامرا و سپس در مدینه پنهان کرد، بنا به نقل مرحوم صدوق امام عسکری (ع) چهل روز پس از تولد فرزندش او را به مکان نامعلومی فرستاد، و آنگاه وی به مادرش بازگردانده شد^۱.

طبق نقل مسعودی امام عسکری سه روز بعد در سال ۲۵۹ هجری از مادر خود حدیث درخواست کرد تا به حج مشرف شود^۲ امام وضعیت بحرانی خود را برای مادرش تشریح کرد و او را به کتمان این سرّ توصیه نمود و فرزندش را به همراه او فرستاد، حدیث و نواده‌اش تحت حفاظت احمد بن محمد بن مطهر یار صمیمی و نزدیک امام یازدهم به مکه رفتند و ظاهراً آنان پس از انجام مراسم حجّ به مدینه بازگشتند و آنجا را محل مخفیگاه امام قائم قرار دادند.

بسیاری از روایات ما را به پذیرش توضیحات فوق سوق می‌دهد، از جمله زمانی که ابوهاشم جعفری از امام عسکری در باره جانشین حضرتش پرسید و گفت: پس از وفات سراغ جانشین شما را در کجا باید گرفت؟ امام عسکری (ع) پاسخ داد: در مدینه^۳ در روایت دیگری آمده است که: محل اقامت امام قائم در مدینه است که سی نفر از یاران صمیمی آن حضرت وی را احاطه کرده‌اند^۴، غرض این که

۱ - اکمال الدین، ص ۴۲۹.

۲ - اثبات الوصیة، ص ۸ - ۲۴۷ و ۲۵۳ چاپ نجف.

۳ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۸.

۴ - الغیبة طوسی، ص ۱۴۸ - ۱۰۰ - ۹۹.

بیشترین احتمال این است که امام دوازدهم دوران کودکی خود را در مدینه گذرانده است.

در جستجوی مهدی موعود(ع)

حضرت قائم دوران کودکی خود را تحت کفالت و تربیت پدر بزرگوارش می‌گذراند و از مردم پنهان و پوشیده بود، و جز عده‌ای از خواص شیعه کسی به شرف ملاقات وی نائل نمی‌شد، تا این که امام حسن عسکری(ع) به شهادت رسید و امامت در آن حضرت مستقر شد و طبق نقل مرحوم: مفید روزی که پدر بزرگوارش از دنیا رفت و پنج سال از عمر شریفش گذشته بود و در همان چند سال اندک خداوند حکمت و قضاوت را به او عنایت فرمود و او را آیت و حجت بر دو عالم قرار داد، و چنانچه به یحیی در سن کودکی حکمت داد، به آن جناب عنایت فرمود و همچنان که عیسی بن مریم را در گهواره منصب نبوت داد، او را نیز در آن خرد سالی مقام امامت مرحمت فرمود^۱.

مرحوم مفید در باره وفات امام حسن عسکری(ع) می‌نویسد:

امام حسن عسکری(ع) در اول ماه ربیع‌الاول سال ۲۶۰ هـ بیمار شد و در روز جمعه هشتم همان ماه از دنیا رفت و آن روز که رحلت فرمود ۲۸ سال از عمر شریفش گذشته بود و در همان خانه‌ای که پدرش دفن شده بود، آن حضرت را به خاک سپردند، و فرزندش امام منتظر را به جای گذارد و ولادت آن حضرت در پنهانی انجام شد و در کمال خفا نشو و نما کرد زیرا روزگار سختی بود، و خلیفه وقت به شدت در جستجوی آن فرزند بود، و تلاش و کوشش زیادی برای اطلاع از وضع آن حضرت می‌کرد، به خصوص این که در مذهب شیعه امامیه آمدن آن بزرگوار شایع شده بود و می‌دانستند که همگی چشم انتظار او هستند از این رو آن حضرت

۱ - ارشاد، ص ۳۲۵ و ۳۲۶.

فرزند مسعود خود را در حال حیاتش آشکار نفرمود و بیشتر مردم پس از وفات آن حضرت نیز او را نشناختند.^۱

طبق نقل یکی از خادمان دودمان امامت، امام حسن عسکری چند لحظه پیش از رحلتش خطاب به فرزند گرامیش فرمود:

أبشریابنی فانت صاحب الزمان وانت المهدی وانت حجة الله علی ارضه وانت ولدی ووصیتی^۲.

ترا مژده باد فرزندی که تو صاحب زمانی، تو مهدی هستی تو حجت خدا بر روی زمین و فرزند و جانشین من هستی.

و چون خبر شهادت امام حسن عسکری (ع) در شهر سامرا منتشر شد، قیامتی در آن شهر برپا گردید و صدای ضججه و ناله و فغان از عموم برخاست، خلیفه هیبتی را جهت بازرسی منزل امام (ع) اعزام نمود آنها همه دارائی او را مهر و موم کردند و سپس در جستجوی پسرش برآمدند و تمام حجره‌ها را گشتند و این مأموریت را تا آنجا پیش بردند که حتی زنان و کنیزان را از جهت بارداری مورد معاینه قرار دادند.

یکی از زنان گفت که در باره یکی از کنیزان آن حضرت احتمال بارداری هست، خلیفه خادم مخصوص تحریر را براو مأمور کرد که او را دقیقاً زیر نظر بگیرد تا صدق و کذب این سخن ظاهر گردد و بعد از آن متوجه تجهیز آن حضرت شد و چون مردم مطلع شدند بزرگ و کوچک و وضع و شریف در تشییع جنازه آن برگزیده خدا جمع شدند و تمام وزراء و نویسندگان و اطرافیان خلیفه و بنی هاشم و علویان به تجهیز آن امام حاضر گردیدند و در آن روز سامرا از کثرت ناله و شیون و گریه مانند صحرای محشر شده بود و چون از غسل و کفن آن حضرت فارغ شدند، معتمد، ابو عیسی بن متوکل را فرستاد تا بر جنازه آن نماز گزارد و چون جنازه آن حضرت را

۱ - ارشاد، ص ۳۲۵ - ۳۲۶.

۲ - بحار، ج ۵۲، ص ۱۷ - الزام الناصب، ص ۱۰۴.

برای نماز بر زمین گذاشتند، ابو عیسی به نزدیک جنازه آمده و کفن او را کنار زد و برای رفع تهمت خلیفه، علویان و هاشمیان و امراء و وزراء و نویسندگان و قضات و علماء و سایر اشراف و اعیان رانزدیک خواند و گفت بیائید و نظر کنید که این جنازه حسن بن علی فرزند زاده امام رضا (ع) است در بستر خود به مرگ طبیعی مرده است و کسی آسیبی به او نرسانده است و در مدت بیماری او، پزشکان و قضات و معتمدان و عدول حاضر بودند و بر حال او مطلع گردیده‌اند و بر این مطلب شهادت می‌دهند، پس پیش ایستاد و بر آن حضرت نماز خواند، پس از انجام مراسم، امام عسکری (ع) در محدوده منزل خود در سرّمن رای (سامرا) در جوار پدر به خاک سپرده شد^۱.

علمای امامیه روایات دیگری را نقل کرده‌اند که بیانگر این نکته است که امام عصر (عج) خود مباشر نماز پدر بزرگوارش گردید و جمعی از شیعیان خالص که تعداد آنها را ۳۹ نفر ذکر کرده‌اند در این مراسم افتخار حضور داشتند از جمله کسانی که در این مراسم حاضر بودند و وجود مبارک ولی عصر را دیده‌اند، ابراهیم بن محمد تبریزی بود، وی می‌گوید:

روز رحلت حضرت امام حسن عسکری در سامرا وارد دودمان امامت شدم، جنازه آن حضرت را آوردند، و ما ۳۹ نفر بودیم که یک کودک به ظاهر ده ساله بیرون آمد، عباى خود را به سرمبارکش کشیده بود، هنگامی که در صحن خانه ظاهر شد، همه ما پیش از آن که او را بشناسیم، در مقابل شکوه، هیبت، عظمت و وقار او بی اختیار برخاستیم، در برابر جنازه ایستاد و همگی پشت سرش صف کشیدیم و به امامت او بر پدر بزرگوارش نماز خواندیم چون از نماز فارغ شد به یکی از اطاقهای منزل وارد شد که از غیر آن بیرون آمده بود^۲.

عین همین مطلب از زبان یکی دیگر از حاضران به نام احمد بن عبدالله

۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰۳ - ارشاد ص ۳۲۵.

۲ - بحار، ج ۵۲، ص ۶ - ارشاد، ص ۳۳۰.

هاشمی نیز نقل شده است^۱.

مرحوم صدوق به سند معتبر از ابوالادیان روایت کرده است که من خدمتکار امام حسن عسکری (ع) بودم و نامه های آن حضرت را به شهرها می رساندم روزی در بیماری که باهمان بیماری به عالم بقاء رحلت فرمود، مرا طلبید و چند نامه که به مدائن نوشته بود، به من داد و فرمود که بعد از ۱۵ روز باز داخل سامرا خواهی شد و صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در آن وقت غسل دهند، ابوالادیان گفت: ای سید من هرگاه این واقعه هولناک روی داد، مرا امامت با کیست؟ فرمود: هرکه جواب نامه مرا از تو طلب کند او امام بعد از من است. گفتم دیگر علامتی بفرما، فرمود هرکه بر من نماز بخواند او جانشین من خواهد بود، گفتم دیگر بفرما، گفت هرکه بگوید که در میان چه چیز است او امام شما است.

ابوالادیان گفت: مهابت حضرت مانع شد که بپرسم کدام همیان، پس بیرون آمدم و نامه ها را به اهل مدائن رسانیدم و جوابها گرفته برگشتم، چنانچه فرموده بود، روز پانزدهم داخل سامرا شدم، صدای نوحه و شیون از خانه امام بلند شده بود، چون به درخانه آمدم جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه نشسته و شیعیان برگرداو آمده اند و او را به خاطر فوت برادرش تسلیت و به امامتش تهنیت می گویند، من با خود گفتم که اگر این امام است امامت نوع دیگر شده، این فاسق کی اهلیت امامت دارد، پیش رفتم تسلیت گفتم و هیچ سئوالی از من نکرد، در آن موقع عقید خادم بیرون آمد و به جعفر خطاب کرد که: برادرتو را کفن کرده اند بیا براو نماز کن، جعفر برخاست و شیعیان با او همراه شدند چون به صحن خانه رسیدیم دیدیم امام عسکری (ع) کفن کرده و بر روی نعش گذاشته اند، جعفر پیش ایستاد چون خواست تکبیر بگوید طفلی گندم گون پیچیده موی مانند پاره ماه بیرون آمد، ردای جعفر را

۱ - بحار، ج ۵۲، ص ۵ بنقل از غیبت شیخ طوسی.

کشید و گفت: ای عمو کنار بایست که من سزاوارترم بر نماز بر پدر خود از تو، جعفر عقب ایستاد آن کودک جلو ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز خواند، بعد متوجه من شد و نامه‌ها را از من خواست، و علامتها یکی بعد از دیگری ظاهر شد.^۱

علاوه بر این، روایات دیگری نقل شده که طبق آن بر امام جز امام نماز نمی‌خواند و جنازه امام را جز امام دفن نمی‌کند. امکان دارد امام عصر (عج) با عده‌ای از شیعیان خالص مخفیانه بر جنازه پدر بزرگوارش نماز خوانده و پس از آن خلیفه و مقامات رسمی مباشر نماز و دفن امام حسن عسکری شده‌اند، بعد از آن تلاش عباسیان برای دستگیری فرزند امام عسکری شروع شد، زیرا شنیده بودند که فرزند آن حضرت بر عالم مستولی خواهد شد و اهل باطل را منقرض خواهد ساخت، چندانکه تفحص کردند ردپائی از آن حضرت پیدا نکردند و آن کنیز را که گمان حمل به او برده بودند تا دو سال مراقب حال او بودند ولی اثری ظاهر نشد با آن که تحقیقات برای عباسیان ثابت کرد که امام حسن عسکری (ع) فرزندی از خود باقی نگذاشته، اکثریت وسیعی از امامیه معتقد شدند که در حقیقت آن حضرت دارای فرزندی است.^۲

بنا به گزارش مآخذ امامیه جعفر برادر امام حسن عسکری (ع) که در لسان اخبار به کذاب معروف است^۳ ادعای امامت کرده و کوشیده بود تا خود را جانشین برادر قلمداد کند، اعتقاد امامیه را به وجود جانشین امام یازدهم به مقامات دولتی گزارش کرد.

طبق ذکر مرحوم مفید، جعفر بن علی برادر امام حسن عسکری متصدی ضبط ارث او شد و در زندانی کردن کنیزان آن حضرت و گرفتاری زنان او کوشید و به اصحاب آن جناب که انتظار دیدار فرزندش را داشتند و اظهار می‌کردند مایقین به

۱ - کمال الدین ج ۲، ص ۱۴۹ - ۱۵۰ - بحار، ج ۵۲، ص ۶۷ - ۶۸.

۲ - کمال الدین، ص ۴۳.

۳ - اعلام الوری، ص ۳۸۵ - الزام الناصب، ص ۶۷ - منتخب الاثر، ص ۲۴۳.

وجود چنین فرزندی که او امام است، داریم، دشنام می داد و بدگوئی می کرد تا آنجا که آنان را ترسانده و پراکنده ساخت و به خاطر سماجتی که در این باره به خرج داد گرفتاریهای بزرگی برای بازماندگان حضرت عسکری (ع) فراهم آورد، به طوری که آنان را به زندان افکند و به زنجیر کشیدند و تهدید کرده و اهانت نمودند، و با همه اینها خلیفه به آن مولود مسعود دسترسی پیدا نکرد و در ظاهر جعفر ترکه آن حضرت را ضبط کرد و کوشش زیادی نمود که نزد شیعه خود را جانشین امام عسکری (ع) معرفی کند ولی هیچیک از آنان نپذیرفتند و چنین عقیده‌ای در باره او پیدا نشد به ناچار پیش خلیفه رفته از او خواست که مقام برادرش را به او بدهد و در برابر مال زیادی برای این کار بداد و به هر وسیله‌ای برای تقرب و نزدیکی به خلیفه چنگ زد ولی کوچکترین سودی از این کارها نبرد!

طبق نقل صدوق عده‌ای از اهالی قم که در میان آنها محمد بن جعفر حمیری قرار داشت، بدون آنکه از وفات امام عسکری (ع) مطلع باشند، وارد سامرا شدند، استفتاها و وجوهاتی به همراه داشتند، در آنجا خبر رحلت امام عسکری را شنیدند و آنان را به سوی جعفر هدایت کردند، آنها جعفر را ملاقات کردند و از وی پرسیدند به آنها بگویند چه مبلغ پول با خود آورده‌اند و صاحبان این وجوهات چه کسانی هستند؟ جعفر پاسخ داد که او پیشگو و فال بین نیست و آنچه امامیه در باره امام حسن عسکری می‌گویند دروغی بیش نیست زیرا تنها خداوند به این قبیل امور آگاه است. جعفر از آنها خواست تا وجوهات را تحویل دهند ولی ایشان از این کار سرباز زدند و نزاع میان آنها آشکار شد درحین دعوا شخصی وارد شد و آنان را به نام صدا زد و به سوی منزلی راهنمایی کرد و در آنجا شخصی را به ایشان نشان داد که به نظر می‌رسید وکیل امام دوازدهم می‌باشد، او صاحب و مبلغ وجوهاتی را که آورده بودند به آنها گفت. آنها بلافاصله امامت امام دوازدهم را پذیرفتند، با انجام این امر

به آنها دستور داده شد تا از این پس وجوهات خود را به شخصی معین در بغداد تحویل دهند.

بنابره گفته صدوق، جعفر فوراً به دربار خلیفه معتمد عباسی رفت و به او گزارش داد که امامیه هنوز به وجود پسر امام عسکری (ع) معتقدند بلافاصله دستور پیگیری و تحقیق در موضوع را صادر کرد، و گروهی از مأموران را به همراه جعفر اعزام کرد تا منزل امام عسکری (ع) و منازل همسایگان را مورد تفتیش قرار دهند^۱ در منزل امام عسکری کنیزی به نام ثقیل را دستگیر کردند و از او خواستند تا فرزند امام عسکری را به آنان نشان دهد ولی وی به شدت انکار کرد که فرزندی زاده باشد.

به روایت صدوق ثقیل برای آنکه جان امام دوازدهم رامصون دارد ادعای بارداری کرد^۲ از آن پس معتمد او را برای معاینه در حرم زندانی کرد و تحت سرپرستی نحریر همسران خلیفه و کنیزان و زنان قاضی القضاة ابن ابی شوارب به مدت دو سال ثقیل را تحت نظر داشتند، تا آنکه احساس کردند دیگر به بررسی بیشتر نیازی نیست و از طرف دیگر مرگ ناگهانی وزیر عبدالله بن خاقان باعث شد تا دستگاه خلافت از آن بانوی محترم غفلت کند تا اینکه یکی از اعضای خاندان نوبختی حسن بن جعفر ثقیل را در خانه خود پنهان کرد، سرانجام معتضد (۲۷۹ - ۲۸۹) که مثل متوکل مخالف سرسخت شیعه امامیه بود او را پس از بیست سال واندی که از فوت امام یازدهم گذشته بود از خانه حسن بن جعفر نوبختی بیرون آورد و به قصر خود انتقال داد تا آن بانوی بافضیلت در دوران مقتدر خلیفه عباسی (۲۹۵ - ۳۲۰ هـ) بدرود حیات گفت^۳.

برخی از اخبار حاکی از آن است که ثقیل زندانی شد و دژخیمان عباسی یک

۱ - کمال الدین، ص ۸ - ۴۷۶.

۲ - کمال الدین، ص ۴۷۳.

۳ - ابن حزم ظاهری (علی بن محمد) الفصل فی الملل ج ۴، ص ۴ - ۹۳، طبع مصر.

میلااد امام دوازدهم مهدی موعود

رشته اعمال شکنجه آمیز را علیه امامیه انجام دادند که جعفر در پشت سر آن اعمال قرار داشت.^۱

عباسیان با وجود این که بسیاری از امامیه را به قتل رساندند ولی تلاشهای آنها برای دستگیری امام دوازدهم بی نتیجه ماند.

طبق روایت شیخ مفید، حضرت امام حسن عسکری (ع) می خواست هرگونه فرصتی را در ردیابی امام دوازدهم از عباسیان بگیرد تا جان فرزند خود را محفوظ دارد.

بدین جهت نقشه‌ای طرح ریزی کرد که به موجب آن براساس وصیت نامه‌ای آشکار تمام دارائی خود را به مادرش حدیث واگذار کرده بود^۲ او با وصول خبر رحلت پسرش از مدینه به سامرا آمد تا ماترک او را اخذ کند ولی دید که همه دارائی او را توقیف کرده‌اند.

از این گذشته جعفر با او در موضوع میراث برادر درگیر شد و به حق خود بر ماترک اصرار داشت و قضیه را به مقامات دولتی کشانید و سعی کرد تا ثابت کند امام عسکری (ع) پسر نداشته است حدیث اظهار داشت که امام عسکری او را تنها وارث خود دانسته و بنا به فقه امامیه، جعفر کوچکترین حقی بر میراث برادر ندارد،^۳ این نزاع مدت دو سال ادامه یافت تا آن که محقق شد حامله بودن ثقیل واقعیت ندارد و با آن که حدیث پیش قاضی ثابت نمود که تنها وارث امام یازدهم است و قاضی به نفع او رأی داد جعفر معارض او شد و از خلیفه در طلب میراث برادر استعانت جست، سرانجام به حکم خلیفه ماترک امام حسن عسکری را پس از

۱ - مدرک قبل.

۲ - الفصول العشر، ص ۱۳.

۳ - در فقه امامیه اگر میت مادر و برادر از خود باقی گذارد، برادر هیچ حقی با بودن مادر ندارد (المقنع صدوق، ص ۱۷۱، تهران، اکمال الدین، ص ۴۷ و ۵۸).

هفت سال توقیف و پیش حدیث و جعفر تقسیم کردند^۱.
مأمورین خلیفه پیوسته مترصد فرصتی بودند که به طور ناگهانی به منزل امام
بریزند و او را دستگیر سازند.

علی بن قیس از قول یکی از مأمورین عراق نقل می‌کند که به همین تازگی
(بعد از وفات امام عسکری) در سامرا دیدم که در خانه امام عسکری (ع) را شکسته بود،
که ناگهان با حضرت مهدی مواجه شده بود که تبرزنی در دست داشت به او
فرمود: در خانه من چه می‌کنی؟ سیما گفت: جعفر عقیده دارد که پدر شما مرده و
فرزند ندارد، اگر اینجا خانه شماست، من برمی‌گردم و سپس از خانه بیرون رفت.
علی بن قیس گوید: سپس یکی از خادمان خانه بیرون آمد و من راجع به این
خبر از او پرسیدم به من گفت: چه کسی به تو این خبر را گفته است؟ گفتم: یکی از
پاسبانهای عراق، گفت: چیزی از مردم پنهان نمی‌ماند^۲.

سیما نام مأمور خلیفه بوده است که برای تحقیق از حال فرزند امام حسن
عسکری (ع) یا برای ضبط اموال برای جعفر فرستاده می‌شد^۳.

غیبت امام دوازدهم

غیبت امام دوازدهم برای شیعیان بسیار سخت و دشوار بود و احتمال این که
در این دوران دچار حیرت و سرگردانی و تشنگی شوند زیاد بود، ولی برای این که
شیعیان به غیبت امام عادت کنند و از غیبتش دچار شک و تردید نشوند و احساس
وحشت نکنند پیشوایان معصوم از سالها قبل تدابیر لازم را کرده بودند و در بیانات
خود آنجا که از قائم آل محمد و مهدی موعود سخن گفته‌اند به مسأله غیبت نیز

۱ - کمال الدین، ص ۲۵ و ۲۶، ۳۴، ۴۷، ۲۶۱، ۲۶۲ - فرق الشیعه، ص ۷۹ - الغیبة، ص ۱۴۱.
۲ - اصول کافی، ج ۱، ص ۲ - ۳۳۱ این روایت را مرحوم طوسی در الغیبة، ص ۱۶۲ نقل کرده
و به جای سیما نسیم ذکر شده است.
۳ - بحار، ج ۵۲، ص ۱۳.

اشاره کرده و هشدار داده‌اند و افکار عمومی را برای این امر آماده ساخته‌اند روایات در این باره زیاد و به حد تواتر است^۱ و ما به ذکر چند نمونه اکتفاء می‌کنیم:

پیامبر اکرم (ص) فرمود: **والذی بعثنی بالحق بشیراً لیغیبَنَّ القائم من ولدی بعهد معهود الیه منی حتی یقول اکثر الناس مالله فی آل محمد حاجة ویشک آخرون فی ولادته.**

سوگند به خدائی که مرا به بشارت حق برانگیخت، قائم فرزندان من بر طبق عهدی که به او می‌رسد غائب می‌شود، به طوری که اکثر مردم خواهند گفت: خدا به آل محمد نیازی ندارد و دیگران دراصل تولدش شک می‌کنند پس هرکس زمان غیبت را درک نمود باید دینش را نگهداری کند و شیطان را از طریق شک به خود راه ندهد، مبادا که او را از ملت من بلغزاند و از دین خارج سازد چنان که قبلاً پدر و مادر شمارا از بهشت بیرون کرد خداوند شیطان را دوست و فرمانروای کفار قرار داده است^۲.

و همچنین آنجا که جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا (ص) سؤال کرد که آیا برای قائم از نسل تو، غیبتی وجود دارد، فرمود: ای ربی **«وَلَيَمَحُصَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمَحَقَّ الْكَافِرِينَ»**^۳.

آری به خدایم سوگند تا خداوند مؤمنان را بیازماید و کافران را نابود سازد^۴.

امیر مؤمنان علی (ع) می‌فرماید: **اللهم لا بدّ لارضك من حجة علی خلقك یهدیهم الی دینك و یعلمهم علمك ولا یضیع اولیائك بعد اذ هدیتهم ظاهر و لیس المطاع او متکلم مترقب ان غاب شخصه عن الناس فی حال هدنة لم یغب عنهم ثبوت علمه فاذا قلوب المؤمنین مثبتة.**

۱ - کتاب الغیبه، نعمانی، ص ۱۶۰.

۲ - اثبات الهداة، ج ۶، ص ۳۸۶.

۳ - سوره آل عمران، آیه ۱۴۱.

۴ - بحار ج ۵۱، ص ۷۳ - ینابیع المودة، ج ۳، ص ۱۶۴.

بارخدا یا باید حجّتی در روی زمین برای بندگان باشد تا آنان را به سوی دین تو رهنمون شود و تعالیم ترا به آنها بیاموزد تا دوستانت پس از هدایت تو گمراه نشوند، حجت تو، یا ظاهر و آشکار خواهد بود که اطاعت نخواهد شد و یا از دیده ها غائب بوده که انتظارش را خواهند کشید اگر چه جسم او از ترس مخفی باشد ولی اثبات وجودش مخفی نخواهد بود زیرا دل مؤمنان ثابت و استوار خواهد بود.

امام حسین (ع) می فرماید: قائم هذه الامة هو السابع من ولدی وصاحب الغيبة وهو الذی یقسم میراثه وهو حی^۱.

قائم این امت نهمین فرزند من است، او صاحب غیبت است و او کسی است که در حال حیاتش میراث او را قسمت می کنند.

و در روایت دیگر فرموده: له غيبة یرتد فیها اقوام و یثبت علی الدین آخرون^۲.

برای او غیبتی است و در آن ایام گروههایی از دین برمی گردند و دیگران ثابت قدم می مانند.

امام زین العابدین (ع) ضمن بیان این که امام قائم دو غیبت دارد و دومی طولانی تر از اولی است، غیبت اولی را به سه مرحله تقسیم کرده آنجا که فرموده:

ان للقاء منا غیبتین: احدهما اطول من الاخری، اما الاولى فسته ایام وستة اشهر وست سنوات و اما الاخری فیطول امرها حتی یخرج من هذا الامر اکثر من یقول به فلا یثبت علیه الا من قوی یقینه و صحت معرفته ولم یجد فی نفسه حرجا مما قضینا و سلّم لنا اهل البیت^۳.

برای قائم ما دو غیبت است که یکی از آنها طولانی تر از دیگری است که غیبت اولی او شش روز و شش ماه و شش سال طول می کشد، اما دومی آن قدر

۱ - الزام الناصب، ص ۶۷ - یوم الخلاص، ص ۱۵۰.

۲ - بحار، ج ۵۱، ص ۱۴۳ - منتخب الاثر، ص ۲۰۵.

۳ - بحار، ج ۵۱، ص ۱۴۳ بنقل از کمال الدین.

طولانی می شود که بیشتر کسانی که به غیبت او ایمان داشتند از اعتقاد خود برمی گردند، فقط کسانی ثابت می مانند که یقین محکم و شناخت صحیح داشته و سخنان ما بر آنها گران نیاید و به ما اهل بیت تسلیم شده باشند.

و در تأویل روزها و ماهها و سالها گفته شده که: در شش روز اول، فقط خواص اهل بیت از آن آگاه شدند و در شش ماه فقط خواص شیعه از ولادت حجت خدا با خبر گشتند در مدت شش سال (تاوفات پدر) گروه فراوانی از شیعیان از ولادت آن حضرت مطلع گردیدند و به افتخار دیدارش نائل آمدند.^۱

یمان تمّار می گوید: در خدمت امام صادق (ع) نشسته بودیم، به ما فرمود: ان لصاحب هذا الامر غيبة المتمسک فیها بینة کالخارط للقتاد ثم قال: هكذا بیده فایکم یمسک شوک القتاد بیده؟ ثم اطرق ملیا ثم قال ان لصاحب هذا الامر غيبة فلیتق الله عبد ولیتمسک بدینه^۲.

برای صاحب این امر غیبتی است هرکس در آن زمان دینش را نگه دارد مانند کسی است که خار قتاد^۳ را با دست خود تراشد سپس فرمود: این چنین با دست خود طرز تراشیدن خار را نشان داد کدام یک از شما می تواند خار آن درخت را به دستش نگهدارد، سپس کمی سر به زیر انداخت و باز فرمود: صاحب امر را غیبتی است هر بنده ای باید از خدا پروا کند و بدین خود چنگ بزند.

در روایت دیگر از مفضل بن عمر نقل شده که گفت: خدمت امام صادق (ع) بودم و در خانه غیر از من کسان دیگری نیز بودند (امام شروع به سخن فرمود) که من گمان کردم روی سخنش با دیگری است فرمود:

۱ - یوم الخلاص، کامل سلیمان، ص ۱۵۱.

۲ - کافی، ج ۱، ص ۶ - ۳۳۵.

۳ - قتاد درختی است که خار بسیار دارد و خارهایش مثل سوزن تیز و محکم است و تراشیدن خار آن به این صورت است که یکدست را بالای شاخه محکم گرفته با دست دیگر تا پائین بکشند و این جمله در عرب مثلی است برای انجام کارهای سخت و دشوار.

اما والله لیغیبن عنکم صاحب هذا الامر لیحملن هذا حتی یقال: مات، هلك فی ای واد سلک...

به خدا که صاحب الامر از میان شما پنهان شود و گمنام گردد تا آنجا که گویند: او مرد، هلاک شد، در کدام دره افتاد، و شما مانند کشتی گرفتار امواج دریا متزلزل و واژگون شوید و نجات نیابد مگر کسی که خدا از او پیمان گرفته و ایمان را در دلش ثبت کرده و او را با روحی از جانب خود تقویت نموده است و دوازدهم برافراشته شود که هیچیک از دیگری شناخته نشود (حق از باطل مشخص نگردد).

زراره می گوید: من گریه کردم امام فرمود: ای ابا عبدالله چرا گریه می کنی؟ عرض کردم قربانت کردم، چگونه گریه نکنم که شما می فرمائید: دوازدهم پرچم بلند شود که هیچیک از دیگری شناخته نشود، زراره گوید: در مجلس آن حضرت روزنه ای بود که از آنجا آفتاب تابیده بود، حضرت فرمود: این آفتاب آشکار است؟ گفتم: آری، فرمود: امر ما از این آفتاب روشن تر است!

امام حسن عسکری (ع) خطاب به وکیل خود در شهر قم احمد بن اسحاق فرمود:

ان ابنی هو القائم من بعدی وهو الذی تجری فیه سنن الانبیاء بالتعمر والغیبة، حتی تقسوا القلوب لطول امرها فقال صاحبه یا ابن رسول الله وان غیبتہ لتطول؟ قال: ای وربی حتی یرجع عن هذا الامر اکثر القائلین به فلا یبقی الا من اخذ الله عهده بولایتنا وکتب فی قلبه الایمان وایدہ بروح منه^۱.

پسر من بعد از من قائم به حق است، درباره او سننهای پیامبران: از عمر طولانی و غیبت جاری می شود، غیبت او به قدری طولانی می شود که دلها را قساوت می گیرد.

احمد بن اسحاق با تعجب گفت: ای پسر پیامبر غیبت او طولانی می شود؟!

۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۹ - ۳۳۸.

۲ - بحار، ج ۵۱، ص ۲۴۴ - منتخب الاثر، ص ۲۲۷.

فرمود: آری به خدا سوگند آنقدر طولانی می شود که بیشتر معتقدان به امامت او از اعتقاد خود برمی گردند و برایمان خود باقی نمی ماند مگر کسی که خداوند از او برای ولایت ما پیمان گرفته است و در دل او ایمان را نوشته است و او را با روح القدس تأیید کرده است.

امام صادق (ع) به ابو بصیر فرمود: لا بد لصاحب هذا الامر من غيبة ولا بد له في غيبته من عزلة ونعم المنزل طيبة (المدينة) وما: بثلاثين من وحشة^۱.

بناچار صاحب امر غیبت کند و بناچار در زمان غیبتش گوشه گیری کند، چه خوب منزلی است مدینه گویا آن حضرت در ایام غیبت غالباً در مدینه و اطراف آن باشد و وحشتی نیست یعنی آن حضرت همراه ۳۰ تا ۲۹ نفر از موالیان خود می باشد و این عده اگرچه گوشه گیرند ولی وحشت و ترسی ندارند.

اخبار مربوط به غیبت و اوصاف و ویژگیهایش سالها پیش از ولادت آن حضرت در زمان پدر و جدش و بلکه از زمان پیامبر اکرم (ص) و امیر مؤمنان (ع) شایع بوده و طبق آن به وقوع پیوسته است، و شیوع این اخبار به حدی بوده که فرقه کیسانیه ادعا کردند ابن حنفیه همان امام زمان است که غائب شده است و فرقه ناووسیه و ممتوره نسبت به امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) این عقیده را ابراز کردند و محدثین شیعه اخبار مربوط به امام زمان را از پیغمبر اکرم و ائمه هدی (ع) به ترتیب نقل کرده و در کتب خود آورده اند.

غرض درباره غیبت امام قائم احادیث زیادی رسیده است و غیبت آن حضرت خود یکی از دلایل قطعی بر صدق این احادیث است و صدق این احادیث هم دلیل قطعی بر صحت امامت اوست و دلیل روشنی است بر این که مهدی موعود جز او کس دیگری نیست، زیرا چنین ویژگیها در غیر او دیده نشده است.

باید توجه داشت که پیشوایان دین بابیان اینگونه روایات در باره غیبت،

۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۰.

نظرشان این بود که هرگونه شک و تردید را از دل شیعیان برطرف سازند و آنان را برای غیبت طولانی امام خود آماده نمایند تا با غیبت امام انس بگیرند و با وظائف خود در دوران غیبت آشنا شوند و از روی دلائل قطعی به وجود غیبت امام خود ایمان راسخ و استوار پیدا کنند.

مطالعه تاریخ این دوره نشان می‌دهد که بعد از امام هشتم سایر امامان برای همگان ظاهر نمی‌شدند، بلکه فقط برای خواص شیعیان آنهم در موارد خاص ظاهر می‌شدند، حتی پاسخ سئوالات و رفع نیازمندیهای آنان را در بسیاری از موارد از پشت پرده انجام می‌دادند و این عمل مقدمه‌ای بود برای غیبت امام زمان که شیعیان به آن عادت کنند و هرچه دوران غیبت نزدیکتر می‌شد استتار آنان بیشتر می‌گردید به طوری که امام حسن عسکری (ع) در اواخر برای امور مهم و حیاتی ظاهر نمی‌شد و بدین وسیله شیعیان را برای غیبت امام زمان (عج) آموزش می‌دادند.

مسعودی می‌گوید: روایت شده که امام علی النقی (ع) غیر از عده کمی از یاران خود از نظر اغلب شیعیان غائب بود موقعی که امر امامت به امام حسن عسکری (ع) واگذار شد آن حضرت با شیعیان خصوصی خود و غیر آنان از پشت پرده صحبت می‌کرد علت این که آن حضرت و پدر بزرگوارش این عمل را انجام می‌دادند، این بود که مقدمه غائب شدن امام زمان را فراهم کرده باشند تا گروه شیعیان با این موضوع مأنوس شوند و منکر غائب شدن امام نشوند و مردم به پنهان بودن امام عادت کنند!

در آن هنگامه غیبت و بروز اختلاف که شیعیان به بیش از چهارده فرقه منشعب شده بودند و هر فرقه، فرقه دیگر را تکفیر و لعن می‌کردند و نزدیک بود که بر اثر این اختلافات، وسعی دشمنان امامیه یک باره اساسی که در نتیجه سالها زحمت

و محنت قوام گرفته بود درهم فرو ریزد در اثر همین آموزشهای لازم و تجربه و تمرینها بود که شیعیان امامیه توانستند در آن بحران سخت ایمان خود را حفظ کنند و بقای فرقه خود را برای همیشه تضمین نمایند در صورتی که برای دیگران سخت دشوار بود زیرا آنها از چنین آموزشهای لازم و دوران تمرین بی بهره بودند.

غیبت صغری

طبق آخرین توقیعی که از ناحیه مقدسه به آخرین سفیر: علی بن محمد سمری ابلاغ شده،^۱ غیبت امام زمان به دو بخش منقسم می شود:

اول: غیبت صغری یا صغیره^۲ که از سال ۲۶۰ هجری از زمان رحلت امام حسن عسگری شروع شده و تا سال ۳۲۹ پایان می یابد و ۶۹ سال مدت امتداد آن می باشد.

دوم: غیبت کبری یا تامّه که از سال ۳۲۹ آغاز تا وقتی که خداوند بخواهد ادامه خواهد یافت.

در روایات دیگر نیز ضمن بیان این که آن حضرت دو غیبت دارد و به خصوصیات هر دوره نیز اشاره شده است.

پیامبر اکرم (ص) فرمود: **ثُمَّ يَغِيْبُ عَنْهُمْ اِمَامَهُمْ مَا شَاءَ اللّٰهُ وَيَكُوْنُ لَهُ غَيْبَتَانِ اِحْدَهُمَا اطْوَلُ مِنَ الْاُخْرَى، الْحَذْرُ الْحَذْرُ اِذَا فَقَدَ الْخَامِسَ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ مِنْ وُلْدِي**^۳.

سپس امامشان از آنها غائب می شود تا زمانی که خدا بخواهد و برای او دو غیبت خواهد بود که یکی از آنها طولانی تر از دیگری است، برحذر باشید، برحذر باشید هنگامی که پنجمی از نسل هفتمین فرزندم از دیده ها ناپدید شود.

۱ - بحار، ج ۵۱، ص ۳۶۱ - الغيبة، طوسی، ص ۲۴۳.

۲ - فرق الشیعه نوبختی، ص ۹۲.

۳ - بحار، ج ۵۲، ص ۳۸۰.

امام زین العابدین (ع) می فرماید:

ان للقائم منا غیبتین احدهما اطول من الاخری اما الاولى فسته ایام وستة اشهر وست سنوات واما الاخری فیطول امرها حتی یخرج من هذا الامر اکثر من یقول به فلا یثبت علیه الا من قوی یقینه و صحت معرفته ولم یجد فی نفسه حرجا مما قضینا وسلم لنا اهل البیت (ع)^۱.

برای قائم ما دو غیبت است که یکی از آنها طولانی تر از دیگری است، که غیبت اولی او شش روز و شش ماه و شش سال طول می کشد، اما دومی به قدری طول می کشد که بیشتر کسانی که به غیبت او ایمان داشتند از اعتقاد خود برمی گردند، فقط کسانی بر اعتقاد خود استوار می مانند که یقین محکم و شناخت صحیح داشته، تسلیم ما اهل بیت باشند و سخنان ما بر آنها گران نباشد.

امام صادق (ع) می فرماید: للقائم غیبتان، یشهد فی احدهما المواسم یری الناس ولا یرونه^۲

حضرت قائم (ع) را دو غیبت است غیبت صغری و کبری در یکی از آن دو غیبت کبری در موسم حج حاضر شود و او مردم را ببیند ولی مردم او را نبینند. و همچنین در روایت دیگری می فرماید: للقائم غیبتان، احدهما طویلة والاخری قصیرة فالاولی یعلم بمكانه فیها خاصة من شیعتہ والاخری لا یعلم بمكانه فیها الا خاصة موالیه فی دینه^۳.

برای امام قائم دو غیبت است: یکی کوتاه و دیگری طولانی، در اولی جز خواص شیعیان از اقامتگاه آن حضرت خبر ندارند و در غیبت دیگر جز دوستان مخصوص از جای او باخبر نیستند (گویند مقصود از دوستان مخصوصی خادمان و اهل بیت آن حضرت می باشند).

۱ - بحار، ج ۵۱، ص ۱۳۴ - الغیبه طوسی، ص ۲۶۱ - اعلام الوری ص ۴۱۶.

۲ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۹.

۳ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۰.

امام صادق(ع) به مفضل بن عمر فرمود: ان لصاحب هذا الامر غيبتين احدهما تطول حتى يقول بعضهم مات و يقول بعضهم قتل، ويقول بعضهم ذهب، حتى لا يبقى على امره من اصحابه الا نفر يسير، لا يطلع على موضعه احد من ولده ولا غيره الا المولى الذي يلي امره^۱.

صاحب الامر دو غيبت دارد يکي از آنها به طول می انجامد تا آنجا که بعضی می گویند: او مرده است و برخی می گویند: کشته شده عده ای می گویند رفته است، هیچکس نه اولاد او و نه دیگران جز خداوندی که ظهور او به دست وی است، از مکان او اطلاع ندارد.

وباز در روایت دیگر مفضل بن عمر گوید: شنیدم از امام صادق(ع) می فرمود: لصاحب هذا الامر غيبتان: احدهما يرجع منها الى اهله والاخرى يقال هلك وای واد سلک^۲.

برای صاحب این امر دو غيبت است: دريکي از آنها به سوی خانواده اش مراجعت می کند و در دیگری مردم می گویند: هلاک شد و در کدام وادی افتاد. مفضل می گوید: عرض کردم اگر چنان شد، چه کنیم؟ فرمود: هرگاه کسی مدعی امامت شد، مسائلی را از او بپرسید که مثل امام جواب دهد^۳.

ابراهیم حارثی از ابو بصیر از حضرت صادق(ع) روایت نموده که گفت: به حضرت عرض کردم، امام باقر می فرمود: لآل محمد غيبتان واحدة طويلة والاخرى قصيرة آل محمد را دو غيبت است: يکي طولانی و دیگری کوتاه. حضرت صادق(ع) آری ای ابو بصیر! احدهما اطول من الاخرى ثم لا يكون ذلك ظهوره حتى يختلف ولد فلان ...

يکي از دیگری طولانی تر است چون غيبت طولانی شروع شود دیگر کسی

۱ - بحار، ج ۵۲، ص ۱۵۳ بنقل از الغيبة طوسی.

۲ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۰.

۳ - مدرک قبل.

اورا نمی بیند تا این که اولاد فلانی به خلافت رسند و حلقه جمعیت شیعه تنگ تر شود و سفیانی ظاهر گردد و بلا شدت یابد و مرگ و قتل مردم را فراگیرد و از ترس کشته شدن به خانه و حرم پیامبر پناه برند.^۱

در این روایات ضمن تقسیم غیبت آن حضرت به دو بخش: صغری و کبری به خصوصیات هر دو دوره نیز اشاره شده است:

۱ - در غیبت صغری خواص شیعیان یعنی همان نواب اربعه از اقامتگاه امام خبر دارند، ولی در غیبت کبری جز موالیان خاص که متصدیان خدمت آن حضرت هستند، هیچکس از جایگاه او خبر ندارد.

۲ - در غیبت کبری امام در مواقع حج حاضر می شود، او مردم را می بیند ولی مردم او را نمی بینند، یا می بینند ولی او را نمی شناسند چنان که حمیری روایت می کند که از محمد بن عثمان شنیدم که می گفت:

والله ان صاحب هذا الامر يحضر الموسم كل سنة فيرى الناس و يعرفهم ويرونه ولا يعرفونه^۲

به خدا قسم صاحب الامر هر سال در موسم حج حاضر می شود و مردم را می بیند و آنها را می شناسد، مردم هم او را می بینند ولی نمی شناسند.

۳ - در غیبت صغری به سوی خانواده اش مراجعت می کند ولی در غیبت کبری کسی نمی داند امام کجا گام سپرده است.

۴ - در غیبت صغری ممکن است کسی او را ببیند و بشناسد ولی در غیبت کبری کسی او را نمی بیند و اگر هم ببیند او را نمی شناسد.

۵ - در غیبت صغری گرچه امام از دیده ها پنهان بود، ولی شیعیان می توانستند توسط سفرای چهارگانه با آن حضرت ارتباط غیر مستقیم داشته باشند و توقیعات شریف به وسیله چهارنائب خاص آن حضرت به دست مردم می رسید،

۱ - بحار، ج ۵۱، ص ۳۶۵.

۲ - مدرک قبل.

يعنى باب مراسلات و مكاتبات شيعيان با امام باز بود ولى در غيبت كبرى باب مراسلات و مكاتبات و تماس غير مستقيم با امام قطع است و امام در آن دوره نائى خاصى ندارد تا مردم به وسيله او بتوانند با امام ارتباط برقرار كنند.

چون ممكن است غيبت امام (ع) زمينه را براى افراد فرصت طلب فراهم آورد كه به دروغ ادعاى رؤيت نمايند، امام زمان براى جلوگیری از اين انحراف در آخرين پيام خود به آخرين سفيرش فرموده است:

وسياتى من يدعى المشاهدة الا فمن ادعى المشاهدة قبل خروج السفياتى والصبحة فهو كذاب مفتر!

زمانى كه برخى از شيعيانم ادعاى مشاهده (مرا) خواهند نمود آگاه باش هر كس ادعاى مشاهده كند پيش از خروج سفياتى و وقوع صبحة، بسيار دروغگو و افتراء زننده است.

با اين حساب در زمان غيبت كبرى ملاقات با امام زمان (عج) نيست و اگر كسى از شيعيان چنين ادعاى بكنند به فرموده امام (ع) او دروغگو و افتراء زننده است.

پس اين كه اشخاص مورد اعتماد و وثوق در حكايات بسيارى كه از حد تواتر هم گذشته، تشرف بسيارى را به فيض حضور انور حضرت مهدي (ع) نقل نموده اند كه باسندهاى معتبر، در كتابهاى مشهور ثبت شده است، توقيع شريف چه معنى مى تواند داشته باشد؟!!

در پاسخ مى گوئيم: مقتضاي غيبت و بناى غيبت براين است كه ديده نشود و گرنه غيبت نمى كرد، ولى نه اين كه بايد ديده نشود، يا ممكن نيست كه ديده شود، حديثى كه در نفي مشاهده است، همان حديث توقيع شريف است اين توقيع اعلام پايان يافتن غيبت صغرى و شروع غيبت كبرى است كه در آن به جناب على بن

۱ - الغيبة، ص ۲۴۳ - كشف الغمه، ج ۳، ص ۳۲۰ - اعلام الورى، ص ۴۱۷ - ينابيع الموده، ج ۳، ص ۱۲۱ - بحار، ج ۵۱، ص ۳۶۱.

محمد سَمُری امر شده است که به احدی وصیت ننماید که بعد از او قائم مقام او و نائب خاص باشد و نیز اعلام صریح بطلان ادعای افرادی است که در غیبت کبری، ادعای نیابت و سفارت خاصه و وساطت بین امام (ع) و مردم می نمایند.

بنابراین مفاد حدیث این است که: ظهور نخواهد بود مگر با صیحه آسمانی و خروج سفیانی نه این که رؤیت نخواهد بود و فرمود هرکس ادعای مشاهده کند، قبل از این دو، پس او کذاب است یعنی ادعای این مشاهده کند یعنی مشاهده ظهور، پس منافاتی ندارد با امکان رؤیت از جهت اقتضای مصلحت و احیاناً و اتفاقاً مؤید آن روایتی است که امام صادق (ع) به مفضل فرمود:

نمی بیند او را چشمی در وقت ظهور، مگر این که همه چشمها او را خواهد دید پس هرکس بگوید برای شما غیر این را، او را تکذیب کنید.

یا این که ممکن است مراد از آن، کسانی باشند که ادعای نیابت کنند و بخواهند با دعوی مشاهده و شرفیابی، خود را واسطه بین مردم و امام معرفی نمایند و همین حکایات وقوع تشرف، قرینه و دلیل است بر این که در این توقیع، نفی مطلق مشاهده و شرفیابی مراد نیست، بلکه مقصود نفی ادعائی است که دلیل بر تعیین شخص خاصی به نیابت باشد.^۱

و همچنین کسی از دوست و دشمن از جایگاه امام آگاه نخواهد بود، مگر خدمتگزاری که متصدی امور زندگی اوست و این کلام امام سجاد (ع) است که فرموده:

لا یطلع علی موضعه احد من ولی ولا غیره الا الذی یلی امره.^۲

بنابراین هرکس در جستجوی اقامتگاه آن حضرت پردازد با شکست مواجه خواهد

شد.

۱ - رجوع شود به کتاب مهدی منتظر، ص ۵۳ تألیف مرحوم محمدجواد خراسانی و امامت و مهدویت لطف الله صافی جلد دوم ص ۵ - ۴۷۴.

۲ - الغیبة، ص ۱۰۱ - بحار، ج ۵۲، ص ۱۵۳، و ج ۵۳، ص ۳۲۴.

دوره غیبت صغری برای شیعه امامیه اهمیت تعیین کننده ای داشت، در این دوران امام دوازدهم فعالیت های خود را از پشت صحنه دنبال می فرمودند و شیعیان خویش را از طریق چهار نماینده برگزیده خود رهبری می نمودند، اینان را سفرا و یا نواب اربعه می خواندند، از وظائف سفیران این بود که نام و محل زندگی امام را نه تنها از دشمنان، بلکه از شیعیان نیز مخفی دارند و در عین حال وظیفه آنها بود که وجود مبارک امام (ع) را برای شیعیان مورد اعتماد به اثبات رسانند چنان که مرحوم کلینی خبری نقل کرده است که روزی عبدالله بن جعفر حمیری از نخستین سفیر پرسید: آیا جانشین امام یازدهم را دیده است؟

عثمان بن سعید عمری سفیر امام، تأکید کرد که آن حضرت را مشاهده کرده است، ولی افزود که مردم از این که از نام او جو یا شوند، منع شده اند، زیرا مطلب نزد سلطان معتمد عباسی چنین وانمود شده که امام یازدهم وفات نموده و فرزندی از خود بجا نگذاشته و میرانش قسمت شده و کسی که حق نداشته جعفر کذاب آن را برده و خورده است و عیالش در بدر شده اند، و کسی جرأت ندارد با آنها آشنا شود یا چیزی به آنها برساند و اگر اسم آن حضرت در زبانها افتاد، تعقیبش می کنند.^۱ بدین ترتیب نخستین سفیر، دربار خلیفه معتمد را به این اندیشه واداشت که امام یازدهم بدون جانشین دنیا را ترک گفته است و عباسیان اطمینان یافته بودند که امام دوازدهم وجود ندارد به تدریج این عقیده آنچنان در محافل غیر امامی رسوخ کرد که بسیاری از علمای اهل تسنن همچون ابوالقاسم بلخی^۲، (متوفی حدود ۳۰۰هـ) و ابن حزم (متوفی ۴۷۶هـ) و شهرستانی^۳ (متوفی ۵۴۸) و برخی دیگر آن را به صورت حقیقت می نگریستند. و از اینرو خلیفه عباسی نسبت به فعالیت های امامیه چندان حساسیتی به خرج نمی داد.

۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۰.

۲ - عبدالجبار، المغنی، ج ۲، ص ۱۷۶ قاهره به نقل از بلخی.

۳ - ملل و نحل، ص ۱۲۸.

بنا به نقل مرحوم کلینی ابو عبدالله صالحی گوید: یکی از اصحاب ما (شیعیان) بعد از وفات امام عسکری (ع) از من خواست که راجع به اسم و مکان آن حضرت بپرسم، جواب آمد:

ان دللتهم علی الاسم اذا عوه وان عرفوا المكان دلوا علیه^۱ اگر اسم را به آنها بگوئی فاش کنند و اگر مکان را بدانند، نشان دهند.

مرحوم مجلسی در توضیح این حدیث می گوید: ابو عبدالله صالحی از جمله نوّاب اربعه معروف نیست، ممکن است که سؤال او به توسط یکی از نوّاب اربعه بوده و یا خود او هم سفارت و نیابتی داشته است.^۲

از جمله فعالیت‌های سفیران این بود که شیعیان امامیه را از انشعاب بیشتر با اثبات امامت پسر امام عسکری (ع) مصون دارند، برای این منظور از روایات پیامبر و ائمه که دلالت دارد بر این که مجموعه امامان به دوازده ختم می شود و آخرین آنها غیبت خواهد کرد، استفاده می کردند احادیثی که امامیه در طول غیبت صغری بکار می بردند در کتب معتبر شیعه آمده است.^۳

از وظائف سفیران این بود که وجوّهات شیعیان را جمع آوری می کردند و با نظر امام (ع) به مصرف می رساندند طبق منابع امامیه همه سفیران برای تثبیت وکالت خود دست به اعمال اعجازگونه می زدند تا شیعیان، حقانیت آنها را باور کنند زیرا به اعتقاد آنها آن کس که خود را به عنوان سفیر امام معرفی می کند و قادر به انجام اعمال اعجازگونه نیست او سفیر امام نمی باشد و از سازمان وکالت بیرون رانده می شود.^۴

البته شیعیان این سیاست را در باره جانشین هرامام به کار می بردند

۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۳.

۲ - مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۶ طبع جدید.

۳ - کافی، ج ۱، ص ۵۳۵ - ۵۲۵ - الغیبة، نوبختی، ص ۴۷ - ۲۶.

۴ - کمال الدین، ص ۸ - ۴۷۶.

وبدینوسیله ادعای امامت راستگو را از دروغگو تشخیص می‌دادند مرحوم کلینی روایاتی مربوط به معجزه و کرامات ائمه اطهار نقل کرده که از غیرا امام ساخته نیست^۱ و متکلمین شیعه راجع به این موضوع کتابها نوشته و راه استدلال به آن را برای اثبات نبوت و امامت توضیح داده‌اند.

مرحوم مجلسی در باب معجزات حضرت قائم روایات زیادی آورده که طبق آنها معجزات زیادی از آن وجود اقدس به وسیله سفیرانش به ظهور رسیده است این معجزات ضمن این که دلیل امامت آن حضرت می‌باشد، موقعیت سفیران آن حضرت را نیز تثبیت می‌کند این نکته را با ذکر یک نمونه می‌توان تبیین کرد:

در خرایج راوندی از احمد بن ابی روح نقل می‌کند که گفت: زنی از اهل دینور مرا خواست چون نزد وی رفتم گفتم: ای پسر ابی روح! تو در دیانت و تقوی از تمام مردمی که در ناحیه ما هستند، موثق‌تری. من می‌خواهم امانتی نزد تو بگذارم و آن را به عهده بگیری و به صاحبش برسانی.

گفتم: به خواست خدا قبول است، گفتم: مبلغی درهم در این کیسه مهر کرده است، آن را باز مکن و در آن منگر تا آن که به کسی برسانی که قبل از بازکردن آن به تو بگوید: محتوای آن چیست؟ اینهم گوشواره من است که معادل ده دینار است مرا با امام زمان حاجتی است که می‌خواهم پیش از آن که از وی سؤال کنم به من خبر دهد، گفتم: آن حاجت چیست؟ گفتم: مادرم ده دینار در عروسی من قرض کرده ولی من حالا نمی‌دانم از چه کسی قرض کرده است؟ و باید به چه کسی آن را بپردازم، اگر امام خبر آن را به تو داد، این کیسه را به آن کس که به تو نشان می‌دهد، تسلیم کن.

گفتم اگر جعفر بن علی جعفر کذاب آن را از من بخواهد چه بگویم؟ زن گفت این خود میان من و جعفر امتحانی است.

۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۳.

احمد بن ابی روح می گوید: آن مال را برداشتم و به بغداد آمدم و نزد حاجز بن یزید و شَاء رفته سلام کرده و نشستم حاجز پرسید: آیا کاری داری؟ گفتم: مالی نزد من است آن را تسلیم نمی کنم مگر این که از جانب امام اطلاع دهی مبلغ آن چقدر است و چه کسی آن را به من داده است، اگر اطلاع دادی به شما تحویل می دهم.

حاجز گفت: ای احمد بن ابی روح! این مال را به سامرا ببر من گفتم: لا اله الا الله، چه کار بزرگی را به عهده گرفته ام به سامرا رفتم، نخست گفتم: سری به جعفر کذاب می زنم، بعد گفتم: نه اول به خانه امام حسن عسکری (ع) می روم اگر به وسیله امام زمان (ع) امتحان آشکار شد چه بهتر و گرنه پیش جعفر می روم چون نزدیک خانه امام حسن عسکری رسیدم خادمی از خانه بیرون آمد و گفت: تو احمد بن ابی روح هستی؟ گفتم: آری. گفت: این نامه را بخوان، نامه را گرفته خواندم دیدم نوشته است:

بسم الله الرحمن الرحيم ای پسر ابی روح، عاتکه دختر دیرانی کیسه ای به تو امانت سپرده که برخلاف پندار تو هزار درهم در آن است، تو امانت را خوب حفظ کردی، اکنون بدان آنچه در کیسه است هزار درهم و پنجاه دینار می باشد و نیز گوشواره ای با تو هست که آن زن گمان کرده که مساوی با ده دینار است، گمان او درست است... این گوشواره را به فلان خدمتکار ما بده که ما آن را به او بخشیدیم، سپس به بغداد برگرد و پولها را به حاجز بده و آنچه از آن برای مخارج راحت به تو می دهد، قبول کن.

اما ده دیناری که مادرش در عروسی او قرض کرد و حالا نمی داند صاحب آن کیست؟ بدان که او خود صاحب آن را می شناسد و می داند که مال کلثوم دختر احمد است که زنی ناصبی می باشد^۱ ولی عاتکه برایش گران است که آن پول را به

۱ - ناصبی به کسی می گویند که حضرت علی (ع) و سائر ائمه را دشمن بدارد.

آن زن ناصبی تسلیم کند، اگر او بخواهد این ده دینار را در میان برادران خود تقسیم کند، مانعی ندارد ولی آن را به خواهر زن تهی دست خود بدهد، ای پسر ابی روح لازم نیست پیش جعفر بروی واز او نیز امتحان کنی زودتر به شهر خود برگرد که دشمنت مرده و خداوند زن و مال او را به تو روزی نموده است!

به بغداد برگشتم و کیسه پول را به حاجز سپردم و او پولها را شمر دوهمان طور که امام نوشته بود هزار درهم و پنجاه دینار بود، حاجز سی دینار آن را به من داد و گفت: امام به من دستور داده این مبلغ را برای مخارج راه به تو بدهم، من هم سی دینار را گرفتم و برگشتم و..^۱

در این باره روایات درکافی و ارشاد و خرائج زیاد است که مقام، گنجایش ذکر آنها را ندارد.

باید توجه داشت سفارت نواب خاص امام زمان (عج) ادامه همان سفارت و وکالت امام هادی و امام حسن عسکری (ع) بود که آنها نیز برای عادت دادن مردم به غیبت حضرت ولی عصر (عج) کمتر خود با مردم در تماس بودند، بلکه نمایندگانی برای خود برگزیده بودند که مردم توسط آنها با امام (ع) ارتباط برقرار می کردند و حتی نخستین وکیل امام زمان (ع) سِمَت وکالت و نیابت امام هادی (ع) و امام عسکری را نیز به عهده داشت و مهمترین وکلاء عثمان بن سعید عمری بود، او تحت نظر امام دهم حضرت هادی پرورش یافت و امام هادی نخست او را وکیل خود و سپس وی را وکیل پسرش امام عسکری (ع) کرد، پس از رحلت امام عسکری عثمان رهبری سازمان وکالت را به عنوان نخستین نماینده امام زمان به عهده گرفت و سپس پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان به عنوان سفیر دوم امام دوازدهم به جانشینی او منصوب گردید.

سفیران حضرت قائم (ع) نیز با مخفی داشتن اسرار امامت و رازهای قائمیت،

۱ - خرائج راوندی بنا بنقل مرحوم مجلسی، بحار، ج ۵۱، ص ۲۹۵.

نیاز شیعیان را از نظر احکام و عقائد تأمین می‌کردند و آنها را به کتمان راز، عادت می‌دادند.

توقیعات منسوب به امام دوازدهم بیانگر این نکته است که آن حضرت وکلای خود را وادار نساخته بود در امور سیاسی مداخله کنند و تنها از نمایندگان خود خواسته بود که به خودسازی و تقویت اعتقادی خوب خود پردازند، البته به قول یکی از نویسندگان معاصر به اتخاذ این شیوه شیعیان خود را قادر ساختند تا فعالیت‌هایشان را بدون انتقاد از حکومت وقت و جلب نظر آنان دنبال کنند.^۱

عجیب است، فعالیت سفیران به قدری دقیق بود که هرگز این اسرار فاش نشد، و کسی به دست رژیم گرفتار نگردید! حتی در طول غیبت صغری هیچ یک از سفیران توسط جاسوسان رژیم شناخته نشدند! باوجود این که همه شیعیان مورد اعتماد در سرتاسر کشور اسلامی آنها را می‌شناختند و به آسانی با آنها تماس می‌گرفتند و پاسخهای لازم را از حضرت ولی عصر(ع) دریافت می‌کردند یکی از معاصران نواب خاص آن حضرت در مدح یکی از سفیران چنین می‌گوید:

لوکان الحجة تحت ذيله وقرض بالمقاریض يكشف الذیل عنه لما

كشفه!^۲

اگر حجت الهی در زیر عبای او باشد و بدن او را با قیچی قطعه قطعه کنند که عبایش را کنار بزنند تا امام را پیدا کنند، هرگز کنار نمی‌زنند.

سفیران و خواص شیعه هرگز اسم مبارک امام(ع) را به زبان نمی‌آوردند و با نام مستعار و رمز از او یاد می‌کردند تا دیگران را از اندیشیدن در حق او باز دارند.

شفرای چهارگانه امام عصر(عج) در غیبت صغری

قبلا گفتیم از سال ۲۶۰ تا ۳۲۹ هـ ق که فوت چهارمین نائب حضرت قائم

۱ - سید محمد صدر، تاریخ الغیبة الصغری، ص ۹ - ۳۷۷.

۲ - یوم الخلاص، ص ۱۶۴.

است، ۶۹ سال غیبت صغری به طول انجامید و از سال ۳۲۹ به بعد دوره غیبت کبری شروع گردید که هنوز هم ادامه دارد. در تمام مدت غیبت صغری بین امام زمان (عج) و مردم، چهارتن واسطه بودند که عنوان سفارت و نیابت حضرت قائم آل محمد را داشتند، آنان را نواب اربعه خوانند و آنان نامه‌ها و عرایض شیعیان را به امام غائب می‌رسانیدند، و به دستور حضرت به آنان پاسخ می‌دادند، این پاسخها به صورت توقیع از ناحیه مقدسه صادر می‌گردید، مرحوم مجلسی همه این توقیعات را در بحارالانوار آورده است، اسامی نواب اربعه و دوره نیابت هرکدام از آنها به قرار ذیل است:

۱ - ابو عمر و عثمان بن سعید عمری

وی از طرف امام هادی (ع) و امام حسن عسکری (ع) وکیل و نماینده بود او را شیخی موثق دانسته‌اند امام حسن عسکری چون نام طولانی او را بشنید، فرمود در یک مرد این دو نام جمع نمی‌شود ولذا دستور داد که کنیه او را که ابو عمرو باشد برهم زنند و وی را عمری نامیدند.^۱

او را زیّات و سمان یعنی روغن فروش نیز می‌خواندند گویند برای مخفی داشتن امر سفارت و وکالت تقیه نموده، روغن فروشی می‌کرد، چنان که شیعیان اموالی را که به امام حسن عسکری می‌آوردند، به ابو عمرو تسلیم می‌کردند و او از راه تقیه و پنهانکاری آن اموال را در داخل خبیک روغن گذاشته به خانه امام می‌رسانید، وی مورد اعتماد امام هادی بود، آن حضرت به یاران خود می‌فرمود: ابو عمرو مردی ثقه و امین است و هرچه به شما گوید از جانب من است، و آنچه به شما می‌رساند از جانب من می‌رساند.

احمد بن اسحاق وکیل قم می‌گوید: بعد از رحلت امام هادی (ع) روزی به

۱ - بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۴.

خدمت امام حسن عسکری (ع) رسیدم در باره ابو عمرو از آن حضرت پرسیدم فرمود:

العمری ثقتی، فما ادئی الیک عنی فعنّی یؤدّی و ما قال لک فعنّی یقول فاسمع له واطع فانه الثقة المأمون^۱.

ابو عمرو مورد اعتماد و وثوق من است آنچه از من نقل می کند، بی تردید از من شنیده است، آنچه بگوید از زبان من می گوید از او بشنو و از وی اطاعت کن که او امین و مورد وثوق است.

مرحوم صدوق همین روایت را با کمی تفاوت نقل کرده است، متن روایت به نقل صدوق این چنین است:

هذا ابو عمرو الثقة الامین ثقة الماضي و ثقتی فی الحیاة و الممات فما قاله لکم فعنّی یقوله و ما ادئی الیکم فعنّی یؤدّیه^۲.

این ابو عمرو مردی موثق و امین است، هم مورد وثوق ایام گذشته (امام علی النقی ع) بود و هم نزد من در زمان حیات و ممات موثق می باشد، آنچه به شما برساند از جانب من می گوید و از طرف من می رساند.

او در زمان امام حسن عسکری همچنان مورد وثوق امام بود جماعتی از هارون بن موسی از محمد بن همام از عبدالله بن جعفر حمیری روایت کرده اند که: بعد از رحلت امام حسن عسکری (ع) سالی به عزم حج بیت الله در بغداد به خانه احمد بن اسحاق رفتیم، دیدم عثمان بن سعید نزد اوست، من به عثمان بن سعید گفتم: این شیخ (اشاره به احمد بن اسحاق نمودم) که نزد ما ثقه ای پسندیده است، درباره شما چنین و چنان می گوید، سپس آنچه را که در باره مقام والای او رسیده بود بازگو کردم و گفتم: اکنون شما کسی هستید که در راستگویی شما تردیدی نیست. شما را به خداوند و دو امام بزرگواری که تو را به وثاقت ستوده اند،

۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۰ - الغیبة طوسی، ص ۲۱۷ - اعلام الوری ص ۳۹۶.

۲ - کمال الدین، به نقل از بحار، ج ۵۱، ص ۳۴۴.

قسم می دهم، آیا پسر امام حسن عسکری را که صاحب الزمان است، دیده‌ای؟
عثمان بن سعید گریست، وگفت: جواب تو را می دهم به شرطی که تا من
زنده هستم به کسی نگوئی، گفتم: تعهد می کنم که به کسی نگویم. آنگاه گفت: آری
اورا دیده‌ام، گردنش چنین بود، عرض کردم: نام وی چیست؟ گفت: از بردن نام او
نهی شده‌ام^۱.

بنا به روایت دیگری امام عسکری (ع) جانشین خود را به چهل نفر از شیعیان
مورد اعتماد نظیر: حسن بن ایوب، علی بن بلال، احمد بن هلال، عثمان بن
سعید و.... معرفی کرد، آن حضرت به ایشان فرمود: دیگر قادر به رؤیت او نخواهند
بود و دستور داد تا در طول غیبت امام دوازدهم از عثمان نماینده او اطاعت کنند^۲.
عثمان بن سعید امام حسن عسکری را غسل داد و کفن کرد و حنوط نمود و
به خاک سپرد، توقیعات حضرت حجت در خصوص امر ونهی و جواب سئوالات
شیعه به توسط عثمان بن سعید و پسرش به ایشان می رسید^۳ اینها علائم قاطعی
است که نشان می دهد عثمان نماینده راستین (سفیر) امام غائب بوده است^۴.

نخستین سفیر، توانست سرشناسان امامیه را قانع سازد براین که امام
دوازدهم برای محفوظ ماندن از دست دشمنان در پرده غیبت به سر می برد و آنها را
متقاعد ساخت که خود نماینده راستین آن حضرت می باشد.

موقعیت ممتاز او در زمان امام دهم و یازدهم سبب شد که وکلا دعوی وی را
بپذیرند بدون این که او را مورد سؤال قرار دهند و معجزه یا حجتی از وی بخواهند^۵.
ولی بعضیها که به شک افتاده بودند، از پرداخت خمس به عثمان بن سعید

۱ - بحار، ج ۵۱، ص ۳۴۵.

۲ - طوسی، الغیبة، ص ۲ - ۲۳۱ - کمال الدین ص ۴۳۵ خبر کامل این افراد را می توانید در
رجال نجاشی ص ۴۱، ۳۰۲، ۳۲۳ مطالعه فرمائید.

۳ - بحار، ج ۵۱، ص ۳۴۶.

۴ - الغیبة، ص ۲۳۱.

۵ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۹ - الغیبة، ص ۱۵۷ - کمال الدین ص ۹۰ و ۲ - ۴۴۱.

خودداری کردند وازاو درخواست معجزه که نشان دهد که او حقیقتاً از جانب امام دوازدهم منصوب شده، می نمودند، این موضوع از روایتی که کلینی به سعد اشعری قمی نسبت داده روشن می شود.

حسن بن نصر و ابو صدام و جمعی دیگر پس از رحلت امام حسن عسکری (ع) در باره وجوهی که در دست وکلاء آن حضرت بود، گفتگو می کردند و تصمیم گرفتند از امام زمان جویا شوند.

حسن بن نصر نزد ابو صدام آمد و به او گفت: می خواهم به حج بروم ابو صدام گفت امسال را به تأخیر انداز حسن گفت: من از خوابی که دیده ام، بیمناکم و بنابراین باید بروم، وی احمد بن یعلی را وصی خود کرد، احمد وجوهاتی را نذر امام کرده بود، چون از تصمیم حسن آگاه شد، پول را به وی داد و به او سفارش کرد، هیچ چیز را بدون حجت به کسی ندهد.

حسن می گوید: چون به بغداد وارد شدم خانه ای را اجاره کردم، پس از آن یکی از وکلا لباس و وجوهاتی آورد و آنها را به من سپرد، به او گفتم: این چیست؟ گفت: این است آنچه دیده ای. سپس دیگری متاع مشابهی آورد و سومی به همین ترتیب تا منزل پرشد. پس از آن احمد بن اسحاق (دستیار سفیر) تمام متاعی که داشت، نزد من آورد از اینرو حیرت زده شدم ولی بعد از آن پیامی از امام (ع) دریافتم که فرمان داده بود کالاها را به سامرا ببرم. چون بدانجا رسیدم پیغامی دریافت کردم که مرا فرمان می داد کالاها را نزد او ببرم. از اینرو آنها را برای حمل در زنبیلهایی کردم.

چون به راهرو خانه رسیدم، غلام سیاهی را ایستاده دیدم، از من پرسید: تو حسن بن نصری هستی؟ گفتم: بلی او پاسخ داد: وارد شو، وارد خانه شدم و از آنجا به ساختمانی داخل گردیدم. در آنجا زنبیلهای محموله را خالی کردم.. پرده ای مرا به ساختمان دیگری هدایت می کرد، شخصی از پشت سر مرا صدا زد: ای حسن بن نصر سلام خدا و رحمت او برتوباد و تردید مکن، زیرا اگر شک کنی شیطان را

خوشحال خواهی کرد. از آن پس دوپوشاک برای من فرستاد و گفت: آنها را بردار، زیرا به آن نیازمندی. پوشاکها را برداشتم و بیرون رفتم.

سعد اشعری نقل می‌کند که: حسن بن نصر مراجعت کرد و در ماه رمضان درگذشت و دو پوشاک مذکور به جای کفن او مورد استفاده قرار گرفت.^۱

این واقعه برای حسن بن نصر حجت آشکاری بود، زیرا هم نام او وهم تردیدهای او در رابطه با اعتبار فعالیت وکلا را به او نشان داده بود.

از این جریان معلوم می‌شود، رویت امام در دوران غیبت صغری منحصر به نواب اربعه نبوده و کسان دیگری هم از نیک‌سیرتان شیعه گاهی به فیض ملاقات نائل شده‌اند.

شیخ صدوق اسامی سیزده وکیل و چهل و شش نفر از عامه امامیه را از شهرستانهای مختلف ذکر می‌کند که دعوی رویت امام دوازدهم را در زمان سفیر نخست وهم پس از آن داشته‌اند.^۲

سفیر نخست، دیگر دلیلی برای اقامت خود در سامرا نداشت، و می‌خواست فعالیت‌های خود را به دور از چشم مقامات دولتی رهبری کند، ولذا به بغداد مهاجرت و در منطقه کرخ که محل سکونت شیعیان بود، سکونت گزید، عثمان بن سعید مأمور به تقیه بود و خود را از بازرسی‌های رژیم عباسی دورنگه می‌داشت و به روایت کشی اسم او حفص بن عمر عمری بوده، که ممکن است اسم مستعار وی در دیدارهای پنهانی با سایر وکلا باشد.^۳

بنا به روایت کشی، عثمان بن سعید از زمان امام حسن عسکری (ع) رئیس وکلای امام بود و تمام وجوهاتی که شیعیان توسط وکلا می‌فرستادند همه به عثمان تحویل

۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۸ - ۵۱۷.

۲ - کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۲.

۳ - اختیار معرفة الرجال، ص ۵۳۲.

داده می‌شد او نیز آن را خدمت امام تقدیم می‌کرد!

عثمان بن سعید پس از وفات امام حسن عسکری (ع) نیز همچنان به طور مخفیانه سازمان وکالت را اداره می‌کرد و بسیاری از وکلا که وکالت آنها از ناحیه مقدسه تأیید شده بود درمراتبی از سازمان در بغداد و شهرهای دیگر تحت نظر سفیر خاص آن حضرت مشغول فعالیت بودند و اسامی نمایندگان سفرای آن حضرت که نوعاً از طرف سفراء توقیعاتی بر آنها صادر شده، در کتب معتبر ذکر شده است.

حضرت قائم (ع) اگرچه خود از انظار غائب بود و تمام فعالیتها توسط سفراء و نمایندگان آنها انجام می‌گرفت ولی خود آن حضرت لحظه‌ای از اوضاع شیعیان غافل نبودند و دقیقاً تمام امورات آنها را زیر نظر داشتند و توقیعات شریفی که به مناسبت‌های مختلف به خط آن حضرت به دست وکلای وی رسیده، همه حاکی از این واقعیت است.

از جمله توقیعات شریفی که در اوائل غیبت به دست عمری از ناحیه مقدسه درباره کسانی که درباره آن حضرت به شک افتاده بودند، صادر شده نامه‌ای است که فراهائی از آن را در اینجا می‌آوریم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَافَانَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ مِنَ الْفِتَنِ وَوَهَبْ لَنَا وَلَكُمْ
رُوحَ الْيَقِينِ وَاجَارْنَا وَإِيَّاكُمْ مِنْ سُوءِ الْمُنْقَلَبِ...

خداوند ما و شما را از فتنه‌ها حفظ کند و به ما روح یقین عنایت فرماید و از سوء خاتمه ویدی بازگشت محافظت نماید. به ما رسیده است که گروهی از شما (شیعیان) در دین خود دچار تردید شده‌اند و در باره ولات امر خود به شک و تردید افتاده‌اند، این خبر ما را متأثر ساخت، البته تأثر و اندوه به خاطر شماست نه برای خودما، و تأثر و تأسف ما صرفاً به خاطر شماست نه ما، زیرا خداوند باماست و

همان برای ما کافی است و دیگر نیازی به غیر او نداریم، حق با ما است، هر کس از ما دوری گزیند ما را به وحشت نمی اندازد، ما پرورده پروردگار خود هستیم و دیگران پرورده ما می باشند، شما را چه شده که در وادی ضلالت حیران و سرگردان شده اید؟ مگر نشنیده اید که خدای تبارک و تعالی می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾.

مگر از اخباری که در رابطه با امامان گذشته و بازمانده از آنها به شما رسیده، آگاهی ندارید؟!، مگر نمی بینید که خداوند چه مشعلهایی برای هدایت شما برافروخته، و چه پناهگاههایی برای شما تأمین ساخته است؟ که از زمان آدم ابوالبشر تا زمان امام پیشین پدرم امام حسن عسکری هرگاه علمی و نشانه ای ناپدید شده، علمی ظاهر شده است، هرگاه ستاره ای غروب کرده، ستاره ای طلوع نموده است، پس هنگامی که پدرم وفات کرد، خیال کردید که خدا دین خود را باطل خواهد ساخت؟! و رابطه خود را با بندگان قطع خواهد کرد؟ هرگز چنین نیست و تا روز رستاخیز چنین چیزی اتفاق نخواهد افتاد.

پدرم بر شیوه پدران بزرگوارش سعادت مندانه از این جهان دیده برتافت اما دانش او پیش ما است و وصیت او بر ما است. و کسی در منصب با ما به نزاع بر نمی خیزد جز اینکه ستمگر و تبه کار باشد، و جز ما کسی چنین ادعائی نمی کند مگر این که کافر و ملحد باشد، اگر مشیت خدا نبود - که امر او هرگز مغلوب نمی شود و راز او هرگز برملا نمی گردد - حق ما را آشکار می ساخت و دلهای شما را روشنی می داد و هرگونه شک و تردید را از دل شما می زدود و لکن آنچه او بخواهد همان خواهد شد و برای هر اجلی کتابی است.

پس، از خدا بترسید و تسلیم ما شوید، امر را به ما واگذار کنید و به ما بازگردانید تا آنچنان که به ما دستور است به شما دستور صادر کنیم، آنچه از شما پوشیده شده در صدد کشف آن بر نیائید، از راه راست منحرف نشوید و به راه چپ و راه منحرفان نگرائید، اعتدال خود را در محبت ما بر اساس سنت روشن

پیامبر(ص) قرار دهید که من شما را خیرخواهی نمودم، خدای بر شما گواه است...!

امام زمان(عج) از هر مناسبتی برای تقویت اعتقاد شیعیان استفاده می‌کرد و شک و تردید را از دل آنها می‌زدود و آنها را از انحراف و لغزش باز می‌داشت.

هنگامی که سفیر اول امام قائم(عج) بدرود حیات گفت، شیعیان در غم او به سوک نشستند، و خاطر شریف امام عصر نیز در فقدان او غمگین شد و طی نامه‌ای که به افتخار فرزند بزرگوارش محمد بن عثمان از ناحیه مقدسه صادر شد، به فرزندش تسلیت فرمود متن توفیق این چنین است:

اَنَا لِلَّهِ وَأَنَا لِلَّهِ رَاجِعُونَ، تَسْلِيمًا لَامْرَةٍ وَرِضَاءً بِقَضَائِهِ عَاشَ أَبُوكَ سَعِيدًا
وَمَاتَ حَمِيدًا فَرَحِمَهُ اللَّهُ وَالْحَقُّهٗ بِأَوْلِيَائِهِ وَمَوَالِيهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَلَمْ يَزَلْ
مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِهِمْ سَاعِيًا فِيمَا يَقْرِبُهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَالِيَهُمْ نَضْرَ اللَّهُ وَجْهَهُ
وَأَقَالَ عَشْرَتَهُ.

ما برای خدائیم و به سوی او برمی‌گردیم، تسلیم فرمان الهی و راضی به قضای او هستیم، پدرت سعادت‌مندانه زیست و نیکو از این جهان دیده بربست، خدا رحمتش کند و او را به اولیاء و موالی خود ملحق سازد که همواره در راه آنها کوشا بود و در چیزهایی که او را به خدا نزدیک سازد تلاش فراوان داشت خداوند عزوجل رویش را سفید و نورانی گرداند و از لغزشهایش بگذرد.

بالاخره عثمان بن سعید چون درگذشت او را در جانب غربی بغداد در شارع‌المیدان در مسجدی که نزدیک دروازه حبله قرار داشت، به خاک سپردند و قبر در خود قبله مسجد می‌باشد.

مرحوم شیخ طوسی می‌گوید: من قبر او را در همین محلی که ابو نصر هبة الله بن محمد ذکر کرده، دیدم دیواری بر روی قبر بنا کرده بودند که محراب

۱ - الغيبة، طوسی، ص ۱۷۲ - بتایع الموده، ج ۳، ص ۱۹۳ - بحار، ج ۵۳، ص ۱۷۹ - ۱۷۸.

مسجد هم در آن دیوار بود از یک قسمت محراب دری به محل قبر که در جای تنگ و تاریک واقع بود، باز می شد، ما به آنجا می رفتیم و به طور آشکار زیارت می کردیم، قبر وی از موقع آمدن به بغداد یعنی سال ۴۰۸ هـ تا سال ۴۳۰ واندی به همین صورت باقی بود و بعد از آن رئیس ابو منصور محمد بن فرج آن دیوار را فرو ریخت، و قبر را بیرون گذاشت و صندوقی روی آن نهاد، قبر در زیر سقفی بود که هرکس می خواست وارد می شد و زیارت می کرد. تمام همسایگان محله^۱ به زیارت او تبرک می جستند و می گفتند او مردی صالح است و گاهی هم می گویند: وی پسر دایی امام حسین (ع) است و حقیقت امر بر آنها پوشیده است، و تا امروز که سال ۴۴۷ است به همان حالت می باشد^۲.

والآن مرقد مطهر آن مرد پاک در بغداد معروف است، به زیارتش می روند و تبرک می جویند^۳.

با وجود نقش مهم عثمان بن سعید (نخستین سفیر) در منابع امامیه به تاریخ وفات او اشاره نشده است مورخان متأخر کوشیده اند تاریخ تقریبی نشان دهند. هاشم معروف حسنی می نویسد: سفارت عثمان بن سعید تا سال ۲۶۵ ادامه داشته است، شاید وی به روایت شیخ طوسی استناد کرده است، شیخ طوسی روایت کرده که چون محمد بن عثمان (ابوجعفر) به جانشینی پدرش رسید، شخصی به نام احمد بن هلال که در سال ۲۶۷ هـ درگذشته^۴ منکر سفارت ابوجعفر پس از پدرش از ناحیه امام دوازدهم شد^۵ بنابراین رحلت سفیر باید پس از سال ۲۶۰ هـ تاریخ وفات امام حسن عسکری (ع) و قبل از سال ۲۶۷ اتفاق افتاده باشد.

۱ - آنها همه از اهل تسنن بودند.

۲ - بحار، ج ۵۱، ص ۳۴۷.

۳ - تاریخ الغیبة الصغری، ص ۴۰۱ محمد صدر.

۴ - رجال نجاشی، ص ۶۵.

۵ - الغیبة، ص ۲۶۰.

۲ - ابو جعفر، محمد بن عثمان عمری

چون عثمان بن سعید بدرود حیات گفت، پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان، طبق دستور حضرت امام حسن عسکری (ع) و نص پدرش عثمان بن سعید از جانب امام قائم (ع) به جای پدر نشست.

نامه‌ای که از ناحیه مقدسه به مناسبت فقدان عثمان بن سعید به پسرش محمد بن عثمان صادر شده، حاکی از موقعیت والای این پدر و پسر نزد امام عصر (عج) می‌باشد، امام ضمن تسلیت بر جانشینی محمد به جای پدر مرقوم داشته:

اجزل الله لك الثواب واحسن لك العزاء رزئت ورزئنا واوحشك فراقه واوحشنا فسره الله في منقلبه وكان من كمال سعاده ان رزقه الله ولداً مثلك يخلفه من بعده ويقوم مقامه بأمره ويترحم عليه واقول: الحمد لله فان الانفس طيبة بمكانك وما جعله الله عزوجل فيك وعندك اعانتك الله وقواك وعضدك ووفقك وكان لك ولياً وحافظاً واعياً.

خداوند اجر و ثواب تو را زیاد گرداند، و در این مصیبت صبر نیکو مرحمت فرماید، تو مصیبت زده‌ای و ما هم اندوهناکیم، فراق پدرت برای تو و ما هردو وحشتناک است، خداوند او را درجائی که دارد شاد گرداند، از کمال سعادت او این بود که مثل تو فرزندی داشت که بعد از او بماند و به دستور وی جانشین او گردد و برای او طلب رحمت و مغفرت کند.

من هم می‌گویم: الحمد لله، زیرا شیعیان به وجود تو و آنچه خداوند در تو و نزد تو قرار داده است، مسرورند، پروردگار عالم تو را یاری کند و نیرو بخشد و پشتیبانی نماید و در کار خود توفیق دهد خداوند دوست و نگهبان تو باشد.

مرحوم شیخ طوسی می‌گوید: جمعی از علماء از ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه و ابو غالب زراری و ابو محمد تلعبیری برای من روایت

نموده‌اند که همه از محمد بن یعقوب کلینی و او از محمد بن عبدالله و محمد بن یحیی از عبدالله بن جعفر حمیری نقل کرده‌اند که گفت: من و شیخ ابو عمرو، عثمان بن سعید نزد احمد بن اسحاق قمی بودیم احمد بن اسحاق با چشم، به من اشاره کرد که از عثمان بن سعید در باره جانشینی امام عسکری (ع) سؤال کنم من هم گفتم: ای ابو عمرو، می‌خواستم سئوالی از شما بکنم، قبلاً بگویم که من در آنچه می‌پرسم شک ندارم، زیرا اعتقاد دینی من این است که زمین نمی‌تواند از وجود حجت خدا خالی بماند، مگر چهل روز پیش از قیامت که آن موقع حجت برداشته می‌شود، و در توبه بسته می‌گردد ولی با این وصف می‌خواهم سئوالی کنم که بریقینم افزوده گردد، همان‌طور که حضرت ابراهیم از خداوند خواست که به او نشان دهد چگونه مردگان را زنده می‌کند و خداوند فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟ عرض کرد، چرا؟ ولی می‌خواهم دلم آرام گیرد.

گفت: احمد بن اسحاق از امام علی النقی (ع) برای من روایت نمود که از آن حضرت پرسیدم: باچه کسی طرف سخن شوم و احکام دین خود را از چه کسی بگیرم و گفته چه کسی را بپذیرم؟ فرمود: عثمان بن سعید عمری مردی موثق است، آنچه او به تو برساند از جانب من می‌رساند، و هرچه به تو بگوید از جانب من می‌گوید، از او بشنو و اطاعت کن، او ثقة امین است و نیز گفت: ابو علی روایت نموده که از امام حسن عسکری (ع) همین سؤال را نمودم فرمود:

العمری وابنه ثقتان فما ادیا الیک فعنی یؤدیان وقالاک فعنی یقولان
واسمع لهما واطعهما فاتهما الثقتان المأمونان!

عثمان بن سعید و پسرش دو نفر موثق هستند، هرچه آنها به تو برسانند، از من می‌رسانند و آنچه به تو بگویند از جانب من می‌گویند، پس از آنها بشنو و اطاعت کن آنها موثق و امین هستند.

۱ - الغیبة، طوسی، ص ۱۴۶ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۰ - بحار، ج ۵۱، ص ۳۴۸.

امام عصر (عج) در نامه دیگری می نویسد:
 واما محمد بن عثمان العمری رضی الله عنه وعن ابيه من قبل فانه ثقتی،
 کتابه کتابی^۱.

اما محمد بن عثمان عمری که خدای از او و از پدرش راضی و خوشنود شود،
 مورد وثوق من است، نوشته او نوشته من است.
 ودر یکی از توقیعات که از ناحیه مقدس خطاب به محمد بن عثمان صادر
 شده است، چنین آمده:

اماماً سألت عنه ارشدك الله وبتك ووقاك من امر المنكرين لي من اهل
 بيتنا وبنی عمنا فاعلم انه ليس بين الله عزوجل وبين احد قرابة ومن انكرني
 فليس مني وسبيله سبيل ابن نوح واما سبيل عمي جعفر وولده فسبيل اخوه
 يوسف...^۲.

اما در مورد آنچه از ما پرسیده‌ای، خدا ترا در راه راست ثابت قدم
 نماید و از انکار و انحرافی که برای برخی از خویشاوندان و عموزادگانم پیش آمده، ترا
 نگهدارد بدان که میان خدای تبارک و تعالی و احدی از بندگان خویشی و قرابت
 وجود ندارد، هرکس مرا انکار کند از من نیست و راه او راه پسر نوح است. اما عمویم:
 جعفر و پسرانش راه آنها راه برادران یوسف است... اما ظهور فرج مربوط به
 خداست و هرکس وقت تعیین کند، دروغ گفته است.

ابوالعباس بن نوح روایت می کند که: به من خبر داد: هبة الله بن محمد
 دخترزاده ام کلثوم از مشایخ خودش که آنها گفتند: طایفه شیعه همیشه عثمان بن
 سعید را به عدالت قبول داشتند، موقعی که وفات یافت فرزندش محمد بن
 عثمان او را غسل داد و برجای او نشست و تمام امور مربوط به سفارت و نیابت امام
 زمان (عج) به وی تفویض شد شیعیان نیز اتفاق به عدالت و وثاقت و امانتداری او

۱ - بحار، ج ۵۳، ص ۱۸۱ - الزام الناصب، ص ۱۲۹.

۲ - کشف الغمه، ج ۳، ص ۳۳۱.

داشتند زیرا در زمان امام حسن عسکری (ع) از طرف حضرت تصریح به امانت و عدالت او شده بود و مردم را امر به رجوع به او فرمود، بعد از رحلت امام حسن عسکری (ع) و زمان حیات پدرش عثمان بن سعید نیز کسی در باره عدالت او اختلاف نظر نداشت، و در خصوص امانت وی تردید نمی شود.

توقعات امام زمان (عج) در امور مهم دینی در طول حیات وی با همان خطی که در زمان پدرش عثمان بن سعید صادر می شد، به دست او صادر می گشت و به شیعیان می رسید، شیعیان جز او کسی را به نیابت نمی شناختند و به دیگری مراجعه نمی کردند، علائم و کرامات زیادی از وی ظاهر شد و معجزات امام زمان (ع) به دست وی آشکار می گردید و امور بسیاری را از جانب امام به شیعیان ابلاغ نمود که همه باعث بصیرت آنان در خصوص وجود امام دوازدهم گردید.^۱

باز ابن نوح می گوید: ابو جعفر محمد بن عثمان کتابهایی داشت که در فقه تصنیف کرده و همه را از امام حسن عسکری (ع) و امام زمان (ع) و پدرش عثمان بن سعید که او نیز از امام علی النقی (ع) و امام حسن عسکری روایت نموده، شنیده بود و از جمله آن کتابها کتاب: الاشریة بود، ام کلثوم دختر وی می گفت: این کتاب موقع وصیت محمد بن عثمان به حسین بن روح رسید و در دست او بود.^۲

ابو جعفر بن بابویه (صدوق) گفت: محمد بن عثمان (قدس الله روحه)، در روایتی فرمود:

والله ان صاحب هذا الامر ليحضر الموسم كل سنة يري الناس ويعرفهم
ويروونه ولا يعرفونه.^۳

به خدا قسم صاحب الامر (ع) هر سال در موسم حج در مکه حاضر می شود، او مردم را می بیند و همه را می شناسد و مردم هم او را می بینند ولی نمی شناسند.

۱ - بخار، ج ۵۱، ص ۳۵۰.

۲ - مدرک قبل.

۳ - مدرک قبل.

باز شیخ طوسی می‌گوید: جماعتی از علماء از شیخ صدوق برای من روایت نمودند که گفت: پدرم: علی بن بابویه و محمد بن حسن و محمد بن موسی بن متوکل از عبدالله بن جعفر حمیری روایت نموده‌اند که گفت: از محمد بن عثمان (رضی الله عنه) پرسیدم: آیا صاحب الامر را دیده‌ای؟ گفت: آری. آخرین بار که آن حضرت را دیدم در بیت الله الحرام بود و می‌فرمود:

اللهم انجزلی ما وعدتني خداوندا آنچه به من وعده فرمودی، عملی گردان!^۱

فعالیت‌های مخفی دوّمین سفیر امام عصر (عج)

محمد بن عثمان ملقب به ابو جعفر ابتدا فعالیت خود را به عنوان وکیل امام دوازدهم و دستیار اصلی سفیر نخست آغاز نمود و بعد از رحلت پدرش مستقیماً در مسئولیت سفیر آن حضرت در طی مدت پنجاه سال انجام وظیفه می‌نمود. و علیرغم مشکلات زیادی که ابو جعفر با آن روبرو بود وی فعالیت‌های پنهانی سازمان وکالت را ادامه می‌داد و نقش آن را در میان امامیه گسترش می‌بخشید او مانند پدر طرح دوگانه‌ای را در رابطه با وجود امام غائب دنبال می‌کرد او از یک طرف می‌کوشید تا وجود امام غائب را برای شیعیان امامیه اثبات کند وی در میان امامیه نشر می‌داد که غیبت امام با اراده الهی صورت گرفته و احادیث ائمه اطهار، مؤید این معنی است و او سفیر راستین امام غائب می‌باشد.

و از طرف دیگر می‌خواست عباسیان را قانع کند که امام حسن عسکری بدون فرزند از دنیا رفته است و شیعه امامیه دیگر امامی ندارند که گرد او جمع شوند و دست به قیام بزنند و ظاهراً عباسیان قانع شده بودند که امام عسکری بدون جانشین وفات کرده است و دیگر قیامی از طرف امامیه صورت نمی‌گیرد و براین

۱ - بحار، ج ۵۱، ص ۳۵۱.

اساس از هرگونه اقدامی علیه شیعیان امامیه منصرف شده بودند، طرح دوگانه ابو جعفر در رابطه با وجود امام غائب را می توان از روایات استفاده کرد^۱.

مطالعه دقیق فعالیت های وکلا، نشان می دهد که: سفیر دوم به شدت می کوشید وجود مبارک امام غائب را از عباسیان و مخالفان محفوظ بدارد و به همین جهت به تمام نمایندگان خود دستور داده بود تا فعالیت های خود را به عنوان تقیه مخفی بدارند، او خود به شدت تقیه می کرد و همچون پدرش خود را به صورت روغن فروش درمی آورد و لذا او نیز مثل پدر ملقب به سمان شده بود^۲.

او با این که به شدت به وظیفه تقیه عمل می کرد، ولی هرگز تقیه مانع گسترش فعالیت او نبود و او به وسیله وکلا و نمایندگان زیادی در شهرهای مختلف فعالیت می کرد، با این که سفیر اول در بغداد سه وکیل داشت و آنها عبارت بودند از: احمد بن اسحاق، محمد بن احمد قطان و حاجز و شاء ولی ابو جعفر سفیر دوم در بغداد ده نماینده داشت، و به گفته شیخ طوسی ده نفر تحت نظر او در بغداد فعالیت داشتند تا امور سازمان را اداره کنند و در میان آنها حسین بن روح نوبختی بود که بعداً سومین سفیر شد^۳، شیخ طوسی نام دیگر وکلا را ذکر نکرده، ولی مسلماً سه وکیل سفیر اول نیز در میان آنها قرار داشتند^۴.

محمد بن احمد عطار فعالترین وکیل در بغداد بود، طبق نقل شیخ صدوق وی امام را ملاقات کرده است^۵.

و بنا به نقل کشی، عطار ادعا می کرد که پس از ابو جعفر هیچکس به امام از

۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۹ - ۳۲۱.

۲ - الغیبة، طوسی، ص ۱۹۲.

۳ - مدرک قبل، ص ۲۴۰ - ۲۲۵.

۴ - اصول کافی، ج ۱، ص ۵۲۰ - الغیبة، ص ۱ - ۱۹۰ - ارشاد، ص ۹ - ۳۹۸ - اختیار معرفة الرجال، ص ۷ - ۵۵۶.

۵ - کمال الدین ص ۴۴۲.

من نزدیکتر نبود^۱. زیرا وی واسطه مستقیم بین امام و امامیه از طریق سفیر دوم بود، چنان که یکی از وکلا به نام **حسن بن فضل** می‌گوید: من به عراق رفتم و تصمیم گرفتم در آنجا آنقدر بمانم تا امر امامت حضرت مهدی (عج) کاملاً بر من روشن شود و حاجاتم برآورده گردد، اگرچه آنقدر بمانم که به گدائی بیفتم، گوید در این مدت دلم از ماندن تنگ شد و می‌ترسیدم که ایام حج از دستم برود.

روزی به نزد **محمد بن احمد** که در آن روز سفیر و واسطه میان آن حضرت و مردم بود رفته از او درخواستی کردم، به من گفت: به فلان مسجد برو و در آنجا مردی تورا دیدار می‌کند گوید: بدان مسجد رفتم مردی نزد من آمد، همین که مرا دید خندید و گفت: اندوهگین مباش که امسال به سلامت به حج خواهی رفت و به نزد زن و بچه‌ات باز خواهی گشت، من آسوده خاطر شدم و دلم آرام گرفت و با خود گفتم: بحمدالله این نشانه درستی برای آن چیزی است که من دنبال آن بودم^۲.

محمد بن احمد که در این خبر ذکر شده جزء نواب معروف نیست ولی از پاره‌ای اخبار ظاهر می‌شود که غیر از نواب اربعه، گروه دیگری نیز از ثقات بوده‌اند که گاهی توقیعات به وسیله آنها برای شیعیان می‌رسیده است^۳.

محققان از مآخذ موجود نتوانسته‌اند نام سائر وکلاء بغداد را مشخص کنند. **شیخ طوسی** روایتی را در رابطه با وصیت آخر سفیر دوم در سال ۳۰۵ هـ ق نقل می‌کند که حاوی اسامی وکلای برجسته آن زمان می‌باشد به روایت وی:

سران شیعه در بستر مرگ **ابو جعفر** گرد او جمع شدند، در میان آنها **ابو علی** همام، **ابو عبدالله بن محمد** کاتب، **ابو عبدالله بقطائی**، **ابو سهل اسماعیل بن علی** نوبختی، **ابو عبدالله وجنا** و دیگر رهبران وجود داشتند، آنان از **ابو جعفر** پرسیدند اگر حادثه‌ای برای شما رخ دهد، چه کسی جانشین شما خواهد بود؟ وی به آنها

۱ - اختیار معرفة الرجال ۵۳۴.

۲ - ارشاد، ص ۳ - ۳۳۲.

۳ - بحار، ج ۵۱، ص ۳۶۳.

گفت: این ابوالقاسم حسین بن روح ابن ابی بحر نوبختی مسئولیت مرا به عهده خواهد داشت و سفیر بین شما و صاحب الامر (امام) خواهد بود، زیرا او وکیل آن حضرت بوده و امین صادق است از اینرو درامورات خود با او مشورت کنید و درنیازهای خویش به او تکیه نمائید زیرا به من دستور داده شده تا آن را اعلام کنم.^۱

طبق روایت دیگری ابن روح و احمد بن جعفر متیل در میان حاضران در این دیدار بودند، و کلا فکر می کردند که در صورت وفات سفیر دوم یا جعفر بن احمد بن متیل و یا پدرش به خاطر روابط نزدیک با او جانشین وی خواهند بود.^۲

در این دو روایت، اسامی وکلای ارشد بغداد در حدود سالهای ۵ - ۳۰۴ روشن می شود، و چون اسامی سه وکیل که از زمان سفیر نخست در بغداد بوده اند ذکر نشده است، معلوم می شود آنها در آن تاریخ وفات کرده بودند و آنها عبارت بودند از احمد بن اسحاق، حاجز و شاء و ابو جعفر محمد بن احمد.

سفیر دوم امام (ع) غیر از وکلای بغداد، وکلای دیگری نیز در شهرهای مختلف داشت که واسطه بین شیعیان و امام دوازدهم در استفتاهای شرعی و جمع آوری وجوهات شرعی بودند، وی سه وکیل عمده در عراق داشت، وکیل او درکوفه احمد بن محمد زجورجی بود که خاندان او این سمت را از زمان سفیر نخست به عهده داشتند و همین مسئولیت را در زمان سفیر سوم هم عهده دار بودند.^۳ و طبق روایت شیخ طوسی^۴ درکوفه دوتن از خاندان زراره یکی بنام محمد بن سلیمان و دیگری علی بن سلیمان عموی او، با امام دوازدهم تماسهایی

۱ - الغیبة، طوسی، ص ۲۲۷، طبع تهران.

۲ - مدرک قبل، ص ۲۲۵.

۳ - مدرک قبل، ص ۱۹۵.

۴ - همان مدرک، ص ۱۹۳ و ۱۹۵.

داشته‌اند^۱ و احتمال می‌رود این دوتن با زجوزجی همکاری داشته و تحت نظر او در مناطق کوفه فعالیت می‌کردند.

نماینده‌گی امام در اهواز در دست محمد بن ابراهیم مهزیار بود و نقل شده است که وی از امام دستوری مبنی بر اطاعت از رهنمودهای سفیر دوم یافت^۲.

در شهر واسط وکلای امام (ع) محمد بن عبدالله حائری و حسن بن محمد بن قطاط صیدلانی بودند، صیدلانی وکیل امام در امور اوقاف بوده که از طریق جعفر بن محمد بن متیل با وکیل در تماس بود^۳.

در موصل نماینده سفیر دوم شخصی به نام محمد بن فضل موصلی بود که وکیل سامرا ابوالقاسم حسن بن احمد بود که با سفیر دوم و هم با امام تماس مستقیم داشت^۴.

وکیل عمده امام در ایران در شهر ری محمد بن جعفر بن محمد اسدی رازی بود که به وکلای سایر شهرهای ایران دستور داده شده بود که با او در تماس باشند و وجوهات شرعی را به او بپردازند، وی تا زمان فوت در سال ۳۱۲ در این سمت به خدمت ادامه داد^۵ وکیل سفیر دوم در آذربایجان هم قاسم بن علی بود و تا زمان سفیر سوم: حسین بن روح در این سمت فعالیت می‌کرد^۶. ابو جعفر محمد بن عثمان فعالیت‌های وسیعی با وکلای خود داشت، و با آنها در قراء مختلف بغداد دیدار می‌کرد و روابط او با وکلای خود بسیار دقیق بود تا هیچ ردپائی را به مقامات دولتی نشان ندهد و جان خود و امام و وکلای خود را از خطر محفوظ بدارد.

مرحوم صدوق گزارشی را از دیدار سری ابو جعفر و ابن متیل یکی از

۱ - رجال نجاشی، ص ۱۹۸.

۲ - الغیبة، طوسی، ص ۲۳۵ - اختیار معرفة الرجال، ص ۵۳۱.

۳ - کمال الدین، ص ۵۰۴.

۴ - الغیبة، ص ۶ - ۲۰۵.

۵ - کمال الدین، ص ۴۹۵.

۶ - مدرک قبل، ص ۴۸۸ - بحار، ج ۵۱، ص ۲۹۴ - ۲۹۵.

وکلاي بغداد نشان می دهد، طبق این گزارش ابو جعفر با ابن متیل دريکي از خرابه های عباسیه بغداد دیدار کرد^۱.

در آنجا نامه ای که امام دوازدهم به او نوشته بود، خواند سپس آن را از بین برد^۲.

ابو جعفر برای این که فعالیت های خود را از جاسوسان خلیفه مخفی کند با وکلای شهرهای دوردست تماس مستقیم نمی گرفت و اشخاصی که برای او نامه یا پول می آوردند، دستور می داد آنها را در جای خاصی قرار دهند و هیچگونه رسید و مدرک کتبی به آنها نمی داد^۳ و چون خود او در بازار مغازه داشت و با بازرگانان در تماس بود معمولاً پول و کالا به وسیله آنها برای وی فرستاده می شد.

از روایات چنین برمی آید که سفیر دوم سیستم ارتباطی بسیار پیچیده ای بین خود و دیگر وکلا درنواحی شیعه نشین برقرار ساخته بود و به نظر می رسد وی علامت رمز سری را بین سفر او و وکلا بکار برده باشد و برای این که شناخته نشوند از اسامی مستعار استفاده می شد، با وجود این که سفیر دوم وکلای خود را از فعالیت های سیاسی برحذر داشت و آن را در آن شرایط برای امامیه خطرناک می دانست، ولی فعالیت های سیاسی و نظامی سایر گروه های شیعه به ویژه زیدیه قرامطه و اسماعیلیه روابط امامیه را با عباسیان تیره می ساخت و پنهان نمودن وجود مبارک امام دوازدهم را از مخالفین دشوار می نمود، به طوری که پس از وقوع انقلاب زنگیان (۲۷۰ - ۲۵۵) موقعیت امامیه به صورت حادی درآمد، و صاحب زنج رهبر انقلاب، که نسب خود را به زید بن علی برادر امام باقر (ع) می رساند عده زیادی از علویان را به خود متمایل ساخت، گرچه امام حسن عسکری آشکارا

۱ - کتاب الغیبه، ص ۲۰۱.

۲ - کتب الغیبه، ص ۲۰۱.

۳ - الغیبه، ص ۱۹۲.

انتساب او را به اهل بیت نفی کرده بود^۱، ولی عباسیان این انقلاب را متصل به علویان می‌دانستند و لذا سرکوبی این قیام در سال ۲۷۰ همراه با تبلیغات عباسیان علیه علویان بود، چنان که در شعر یحیی بن محمد اسلمی این مطلب منعکس شده است:

ویتی کتاب الله فی کل مسجد ویلقى دعاء الطالبین خاسئاً^۲
و کتاب خدا در هر مسجد تلاوت می‌شود و طالبیون بیهوده مردم را به سوی خود دعوت می‌کنند.

احتمال دارد بر خورد خصمانه عباسیان علیه گروههای افراطی شیعه نیز به امامیه کشانده شده باشد.

به گفته شیخ طوسی آنچنان رعب و وحشتی در دل امامیه در سالهای ۲۷۳-۲۷۰ پدیدار شد که آشکارا قادر به بیان عقائد خود نبودند!^۳.

ناگفته نماند که در غیبت امام دوازدهم اسماعیلیه فرصت خوبی یافته بودند که توده‌های امامیه را در تلاش سیاسی خود بکار گیرند، به نقل ابن اثیر یکی از مبلغین قرامطه به نام یحیی بن مهدی به بحرین رفت، در آنجا جمعیت زیادی از شیعیان بودند و در باره قیام مهدی با آنها صحبت کرد آنان به نوبه خود وی را پذیرفتند و قول دادند که اگر مهدی قیام کند از او حمایت خواهند کرد قرامطه با این ترفند در بسط تبلیغات خود در قبیله عربی قیس موفق شدند و شروع به جمع‌آوری خمس نمودند^۴ قرامطه با استفاده از همان روشها فعالیت‌های خود را در قبائل دیگر گسترش دادند.

۱ - مدرک قبل ص ۳ - ۱۹۲.

۲ - بحار، ج ۵۰، ص ۲۹۳ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۱۲۶.

۳ - شیخ طوسی روایت کرده که مرقد مطهر امام حسین (ع) در سال ۲۷۳ احتمالاً در اثر خرابکاری ویران شد به ویژه اگر به خاطر آوریم که مرقد مطهر امام علی (ع) نیز تقریباً مقارن آن خراب گردید (تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲ - ۱۱۱).

۴ - کامل ابن اثیر، ج ۶، ص ۹۲.

چون قرامطه گروه بسیار تندرو و خطرناک بودند، به پیروان خود اجازه داده بودند مخالفین خود را به قتل برسانند و اموال آنها را مصادره نمایند.^۱

امامیه از این وحشت داشتند که حکومت بنی عباس، امامیه را به داشتن ارتباط با این گروه متهم نمایند و به این بهانه آنها را سرکوب سازند، بدین جهت امام دوازدهم خواهان آن بود تا شیعیان را از نفوذ قرامطه محفوظ دارد و حکومت وقت را وادارد تا میان قرامطه و امامیه تفاوت قائل شود، به همین جهت امام زمان (عج) در این رابطه نامه‌ای به سفیر دوم نوشت و محمد بن ابی زینب و پیروان او (قرامطه) را لعن کرد و اعلام داشت که با آنها هیچگونه رابطه‌ای ندارد و پیروان خود را فرمان داد تا با آنها به هیچ عنوان بحث نکنند و در جلسات آنها حضور پیدا ننمایند، محمد بن عثمان نامه امام را در میان امامیه از طریق وکیل خود اسحاق بن یعقوب منتشر ساخت.^۲

امامیه پس از پخش نامه امام (ع) از قرامطه فاصله گرفت و بر علیه آنها دست به تبلیغات گسترده زدند و حتی گفته می‌شود گروهی از طالبیون درکنار حکومت علیه قرامطه درکوفه به جنگ پرداختند^۳ و بدین وسیله خواستند عباسیان را متقاعد سازند که شیعیان امامی، مسئول فعالیتهای قرامطه نیستند ولی عباسیان هیچگونه توجهی به ادعاهای امامیه نکردند و لذا باید از دوران معتضد (۲۸۹ - ۲۷۹) به عنوان دوره پیگرد و سرکوبی امامیه یاد کرد.

این وضعیت بحرانی به مخالفان امامیه حربه‌ای داد تا شیعیان را از دستگاه دولتی برکنار نمایند، به همین جهت در سال ۲۷۸ معتمد خلیفه عباسی دستور دستگیری یکی از خاندان امامیه بنوفرات که سمت دیوان سواد را داشت، صادر کرد و در همان حال عبدالله بن سلیمان را که یک فرد ضدعلوی بود به وزارت

۱ - المقالات والفرق ص ۸۵

۲ - کمال الدین، ص ۴۸۳ و ۴۸۵.

۳ - کامل ابن اثیر، ج ۶، ص ۸۰ - طبری، حوادث سال ۲۸۲.

منصوب نمود و او از مقام خود برای تعقیب امامیه استفاده کرد و ترتیب افشای فعالیت‌های وکلای سفیر دوم را داد، از آن پس بازرسی دقیقی از محافل مخفی شیعیان به عمل آورد و سرانجام در سال ۲۸۲ کشف کرد که محمد بن زید رئیس حکومت زیدیه به طبرستان سالانه مبلغ ۳۲۰۰۰ دینار برای محمد بن ورد العطار می‌فرستد تا آن را در میان علویان بغداد، کوفه، و مدینه تقسیم کند.^۱

همین موضوع سبب دستگیری و قتل بسیاری از علویان گردید به گفته اصفهانی آنان اصلاً جزء قرامطه نبودند، اما به سادگی به این بهانه متهم می‌کردند.^۲ سرانجام در اثر این اقدامات برای عباسیان محقق شد که امامیه خود، دارای سازمانی هستند، به روایت مرحوم کلینی جاسوسان عبیدالله بن سلیمان وزیر معتمد، کشف کردند که امامیه هنوز امامی دارند که فعالیت‌های آنان را در پشت پرده هدایت می‌نماید مرحوم کلینی نقل می‌کند: حسین بن حسن علوی می‌گوید: دونفر از یاران صمیمی روز حسنی^۳ (ندیم خلیفه) باهم گفتگو می‌کردند و یکی از آنها گفت: چرا امام دوازدهم پول جمع می‌کند و وکیل دارد؟ آنگاه نام تمام وکلا را که در اطراف پراکنده بودند، نام بردند، این خبر به گوش عبیدالله بن سلیمان وزیر رسید، وزیر قصد کرد وکلا را دستگیر کند ولی خلیفه به او گفت: جستجو کنید و ببینید خود این مرد کجاست، زیرا این امر مهمی است.

عبیدالله بن سلیمان گفت: بگذار وکلا دستگیر شوند ولی خلیفه گفت: نه، بلکه اشخاصی را که نمی‌شناسند به عنوان جاسوس با پول نزد آنها می‌فرستیم، هرکس از آنها پولی قبول کرد او را دستگیر می‌سازیم.

در همین موقع از امام زمان (عج) نامه رسید که به همه وکلا دستور داده شود از هیچکس چیزی نگیرند، و از گرفتن سهم امام خودداری نمایند و خود را به نادانی

۱ - مقاتل الطالبيين، ص ۴۴۶.

۲ - مقاتل الطالبيين، ص ۴۴۶.

۳ - در بعضی نسخه‌ها بدرحسنى ذکر شده است.

بزنند مردی ناشناس به عنوان جاسوس نزد محمد بن احمد آمد و در خلوت به او گفت: مالی همراه دارم که می خواهم آن را برسانم، محمد گفت: اشتباه کردی، من از این موضوع خبری ندارم او پیوسته چربزبانی می کرد، محمد چنان وانمود می کرد هیچ چیز راجع به موضوع نمی داند و نیز آنها جاسوسهای دیگری در اطراف منتشر کردند، وکلا به خاطر دستوری که به آنها رسیده بود، از گرفتن وجوهات خودداری کردند^۱.

خلیفه چون از کسب هرگونه اطلاعاتی از ناحیه جاسوسان ناکام شد، این بارکوشید تا با دستگیری امامیه که به زیارت بقاع قریش که قبرهای امام هفتم و نهم در آنجاست و مرقد مطهر امام حسین (ع) می آمدند، اطلاعات لازم را کسب کند بنا به نقل مرحوم کلینی این طرح نیز نقش بر آب شد و از ناحیه مقدسه دستور رسید و از زیارت مقابر قریش (کاظمین) و حائر کربلای معلی نهی شد و چون چند ماه گذشت وزیر (یعنی ابوالفتح بن فرات) با قطانی را خواست و به او گفت: بنی فرات^۲ را ملاقات کن و به آنها بگو، مبادا به مقابر قریش بروند، زیرا خلیفه دستور داده است، هر که زیارت کند در کمینش باشند و او را دستگیر کنند^۳.

از این روایات معلوم می شود که جاسوسان عباسی به این نتیجه رسیده بودند که امام حسن عسکری در حقیقت از خود جانشینی باقی گذارده است تا فعالیتهای زیرزمینی وکلایش را هدایت کند و شیعیان را رهبری نماید ولی از محل اقامت او خبر نداشتند و لذا کوشیدند تا بعضی از وکلا و هواداران او را بازداشت کرده به این امید که با بازجوئی آنها بتواند امام دوازدهم را دستگیر کنند، به همین دلیل خلیفه دستور داد تا جاسوسانی را با پول در میان وکلا نفوذ دهند، ولی شبکه سفارت به

۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۵۲۵.

۲ - بنی فرات قبیله ای بودند شیعه مذهب و عده ای از آنها به مقام وزارت رسیدند یکی از آنها ابوالفتح جعفر بن فرات است که وزیر مقتدر عباسی بود.

۳ - اصول کافی، ج ۱، ص ۵۲۵ - ارشاد، ص ۳۳۶ - الغیبه، ص ۴ - ۱۸۳.

قدری قوی بود که بلافاصله به نقشه خلیفه و وزیر او پی بردند و طرح آنها را نقش بر آب ساختند.

ظاهراً در چنین موقعی بود که به خلیفه گزارش رسید که امام دوازدهم در منزل پدرش در سامرا اقامت دارد، خلیفه کوشید این خبر به گوش امامیه نرسد، سه نفر از سربازان محافظ خویش را به سامرا فرستاد و دستور داد وارد منزل امام حسن عسکری (ع) شده و هرکس را در آنجا یافتند به قتل رسانند، اما نام شخصی که می‌بایست به قتل برسد را ذکر نکرد باوجود این، امام دوازدهم از دید سربازان ناپدید گشت و باعث شد تا آنان ناکام به پایتخت بازگشتند.^۱

موضع خصمانه عباسیان نسبت به وکلای دومین سفیر، بامرگ عبیدالله بن سلیمان در سال ۲۸۸ هجری پایان نیافت و همین سیاست به وسیله پسرش قاسم که پس از پدر مسئولیت پدر را پذیرفته بود، با شدت و حرارت بیشتری دنبال شد و بسیاری از علویان بی‌گناه را به بهانه گرایشات قرامطی دستگیر می‌کرد که دستگیر شدگان تا سال ۲۹۱ در زندان ماندند.^۲

عباسیان همچنان سیاست تهدید و خشونت را دنبال می‌کردند و این وضع و قیامهای قرامطه باعث شده بود، امام (ع) و وکلای آن حضرت هوشیارتر عمل کنند و به گفته ابوسهل نوبختی مکاتبه امام و سفیر در حدود این زمان متوقف شد^۳ تا هیچگونه ردپائی را برای دژخیمان عباسی باقی نگذارد، گویند از زمان حکومت معتضد به بعد امام برای احتیاط، چندین بار محل اقامت خود را تغییر دادند.

گزارش شیخ طوسی حاکی از آن است که زمانی یکی از وکلا به ابو سوره گفته بود که برای دیدار امام عازم مغرب است، شخص دیگری آن حضرت را در

۱ - خرائج راوندی، ص ۶۷ چاپ بمبئی، ص ۱۳۰۱ - الغیبة، ص ۱ - ۱۶۰.

۲ - ابن جوزی، المنتظم، ج ۶، ص ۴۶.

۳ - کمال الدین، ص ۳ - ۹۲.

سوریه و سومی اورا در مصر ملاقات کرده است^۱ و بنا به خبر دیگر امام در حدود سال ۲۹۳ در کوههای نزدیک مقیم بوده است^۲ و طبق گفته سفیر دوم، امام هر سال به حج مشرف می شده اند^۳ تمام این روایات حاکی از آن است که امام جز مدت کوتاهی در یک محل اقامت نمی کرده اند و به نظر بعضی از محققان معاصر، شاید بیم آن وجود داشته که مقامات دولتی هویت حضرتش را کشف کنند و به توطئه علیه آن حضرت اقدام ورزند^۴.

وفات سفیر دوم امام غائب

از ابوالحسن علی بن احمد دلال قمی نقل شده است که روزی بر ابوجعفر محمد بن عثمان، وارد شدم تا به وی سلام کنم دیدم لوحی پیش روی او نهاده و بر آن نقش می کشد و آیاتی از قرآن در آن می نویسد و اسامی ائمه را در حواشی آن می نگارد. من گفتم: این لوح چیست؟

فرمود: این برای قبر من می باشد و مرا روی آن خواهند گذاشت، و فرمود: هر روز داخل قبر می شوم یک جزو قرآن می خوانم، ابوعلی راوی این خبر می گوید: گمان می کنم ابوالحسن علی بن احمد گفت: محمد بن عثمان دست مرا گرفت و قبر خود را به من نشان داد و گفت: چون فلان روز و فلان ماه و فلان سال فرارسد به سوی خدا می روم، و در آن مدفون می شوم و این لوح هم بامن خواهد بود.

چون از نزد او خارج شدم آنچه فرموده بود یادداشت کردم و همواره مراقب آن اوقات بودم، چیزی نگذشت که او بیمار شد و بالاخره در همان وقت که خود

۱ - الغیبة، ص ۱۶۶ - ۱۹۵.

۲ - همان کتاب، ص ۱۶۵.

۳ - کمال الدین، ص ۴۰۰.

۴ - تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۸۱.

تعیین کرده بود، وفات یافت و در همان قبر نیز دفن شد.^۱

همچنین جمعی از علماء از شیخ صدوق روایت کرده‌اند که راوی با سند خود روایت نموده که محمد بن عثمان (قدس الله روحه)، قبری برای خود حفر نمود و آن را با چند قطعه تخته آماده ساخت وقتی علت آن را پرسیدم گفتم: برای مردن اسبابی است، بعد از آن فرمود: مأمور شده‌ام که خود را جمع و جور کنم دو ماه بعد به درود حیات گفتم، (رضی الله عنه).

و نیز از ام کلثوم دختر خود ابو جعفر روایت شده که ابو جعفر محمد بن عثمان دل از دنیا برکنده و برای خود قبری آماده کرده بود و منتظر مرگ خویش بود تا در سال ۳۰۵ پس از پنجاه سال نیابت دارفانی را وداع کرد.

مرحوم شیخ طوسی در باره وفات ابو جعفر در تاریخ نقل کرده است نخستین آن به روایت نوه ابو جعفر موسوم به هبة الله روایت می‌شود که مرگ ابو جعفر در سال ۳۰۴ اتفاق افتاده است دومین خبر به ابو غالب زراری وکیل ابن روح در کوفه منسوب است که تاریخ وفات ابو جعفر را سال ۳۰۵ می‌داند، و چون ابن روح روابط نزدیکی با ابو جعفر داشت و هم عصر او بود محققان روایت او را ترجیح داده‌اند.^۲

قبر ابو جعفر در کنار قبر مادرش بر سر راه کوفه در خانه‌اش واقع است شیخ طوسی می‌نویسد: که آن قبر اکنون در وسط صحرا است^۳ در سمت شرقی بغداد گنبدی وجود دارد که در مسجدی موسوم به خلایق واقع شده است^۴ مردم معتقدند که قبر ابو جعفر در آنجاست احتمال داده‌اند که جنازه او به قبر جدید منتقل شده است ولی هیچ مأخذی این ادعا را تأیید نمی‌کند.

۱ - بحار، ج ۱۵، ص ۳۵۱.

۲ - الغیبة، ص ۲۲۳ - ابوالفداء تاریخ مختصر الدول، ص ۱۱ و ۶۹.

۳ - کتاب الغیبة، ص ۲۲۳.

۴ - تاریخ الغیبة الصغری، ص ۴۰۶.

۳ - ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی

ابوالقاسم حسین بن روح به عقیده شیعه امامیه سومین نائب امام قائم است، در زمان غیبت صغری، او بعد از ابو عمرو عثمان بن سعید عمری و پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان به این مقام برگزیده شده است.

ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر را مورخان و محدثان گاهی نوبختی^۱ زمانی روحی^۲، گاهی حسین بن روح بن بنی نوبخت^۳ و بعضاً قمی^۴ نوشته‌اند روایات چندی وجود دارد که نوبختی از اهل قم (شهر سنتی شیعه) بوده است^۵ گویند در گفتگوی فارسی به لهجه اهالی آبه (از حومه قم) سلیس و روان بود^۶.

وی در ایام امامت امام یازدهم از صحابه خاص به شمار می‌رفته، و به اصطلاح باب آن حضرت بود، و پاره‌ای از اخبار ائمه سابق را هم که از دیگران شنیده بوده، نقل کرده است.

ام کلثوم دختر ابو جعفر عمرو می‌گوید: حسین بن روح از چند سال قبل از فوت پدرم ابو جعفر وکیل او بوده و در امر املاک او نظارت داشته و اسرار دینی از جانب او به رؤسای شیعه می‌رسانیده و از خواص و محارم او به شمار می‌رفته است مراتب وثوق و دیانت و فضل او روز به روز مقام وی را در میان شیعه استوارتر نمود تا آن که از طرف پدرم به نیابت و سفارت منصوب گردید^۷.

ابو جعفر عمری از دو سال قبل از فوت خود، به شیعیانی که به عنوان وجوهات شرعی اموالی را جهت تسلیم پیش او می‌آوردند، امر می‌داده است که

۱ - الغیبة، ص ۲۴۲.

۲ - کتاب الغیبة، ص ۲۴۱ - کمال الدین ص ۲۷۵.

۳ - کتاب الاحتجاج، طبرسی، ص ۲۴۵.

۴ - رجال کشی، ص ۳۴۵.

۵ - اختیار معرفة الرجال، ص ۷۵۵.

۶ - الغیبة، ص ۲۰۹.

۷ - الغیبة طوسی، ص ۳ - ۲۴۲.

آنها را بدون اخذ قبض به حسین بن روح واگذار کنند و کسی که در این کار مداخله یا خودداری می‌کرد مورد مذمت ابو جعفر قرار می‌گرفت.^۱

به گفته شیخ طوسی، نوبختی واسطه بین سفیر دوم و دو نفر از وکلاء کوفه به اسامی زجوزجی و ابو غالب زراری بود.^۲

در روایتی آمده است که چون حال ابو جعفر رو به وخامت گذاشت و بیماریش شدت یافت، عده‌ای از بزرگان شیعه جمع شده و نزد او رفتند و به او گفتند: اگر خدای نکرده حادثه‌ای روی داد و شما به سرای باقی شتافتید، جای شما چه کسی خواهد بود؟ به آنها گفت: این شخص (ابوالقاسم بن روح نوبختی) جانشین من خواهد بود و نماینده و واسطه بین شما و امام زمان (عج). او وکیل است و مورد اطمینان و از هر جهت مورد اعتماد است، در کارهایتان به او مراجعه کنید و در گرفتاریهایتان به او اعتماد نمائید من مأمورم این موضوع را به شما ابلاغ کنم و ابلاغ هم کردم.^۳

وی مردی با فضیلت و از هر جهت مورد اطمینان بود محمد بن اسحاق از قول خود او نقل می‌کند که به من گفت:

ای محمد بن ابراهیم اگر از آسمان به زمین افتم و پرنده‌ها بالای سرم برای خوردن گوشت من به پرواز درآیند و یا این که مرا باد، به مکان دوری پرت کند، برای من بهتر است از این که در دین خدا به رأی خود از سوی خدا چیزی بگویم.^۴

آنچه عمدتاً حسین بن روح را مطلوب مقام سفارت ساخته بود، امانت و وثاقت و شایستگی او بود، روایت منسوب به ابو سهل نوبختی، مؤید این معناست، طبق همین روایت، عده‌ای از امامیه از ابو سهل نوبختی پرسیدند: چرا

۱ - همان کتاب، ص ۲۳۹ - ۲۴۰.

۲ - همان کتاب، ص ۲۰۲.

۳ - کتاب الغیبة، طوسی، ص ۲۲۷ طبع نجف.

۴ - کتاب الغیبة طوسی، ص ۲۴۰ چاپ نجف.

نواب آن حضرت

به جای او حسین بن روح به سفارت رسیده است؟ در پاسخ گفت: آنان (ائمه اطهار) بهتر از هرکس می دانند چه کسی را به این سمت برگزینند.

من آدمی هستم که با دشمنان رفت و آمد دارم و با ایشان به بحث می نشینم اگر آنچه را که ابوالقاسم (ابن روح) در باره امام می داند من می دانستم، شاید در بحثهایم با دشمنان و جدل با آنها می کوشیدم تا دلائل بنیادی را بروجود امام ارائه دهم و در نتیجه محل اقامت او را آشکار سازم.

وابوالقاسم فلوکانت الحجة تحت ذيله وقرض بالمقاریض ما كشف الذیل عنه^۱.

اما اگر ابوالقاسم امام را درزیر جامه خود پنهان داشته باشد، بدنش را قطعه قطعه کنند تا او را نشان دهد، هرگز چنین کاری نمی کند.

این مدرک دلالت دارد که ابن روح عمدتاً به خاطر لیاقت و هوشیاری که به کرات از خود نشان داده بود به سفارت ارتقاء یافته است.

حسین بن روح بعد از وفات ابو جعفر محمد بن عثمان به عنوان نایب سوم امام غائب به دارالنیابة بغداد در آمد و در آنجا رسماً جلوس کرد و بزرگان شیعه گرداگرد او نشستند، ذکاء خادم ابو جعفر با عصا و کلید و صندوقچه او به نزد حسین بن روح آمد و گفت: ابو جعفر مرا فرمود که چون مرا به خاک سپردی و ابوالقاسم بر جای نشست این اشیاء را تسلیم او کن، این صندوقچه حاوی انگشتریهای ائمه است^۲.

نخستین توقیعی که به دست حسین بن روح صادر شد به تاریخ یکشنبه ۲۴ شوال سال ۳۰۵ هـ بود^۳، حسین بن روح از تاریخ انتصاب خود به نیابت تا زمان حامد بن العباس از جمادی الاخر سال ۳۰۶ تاریخ الاخر سال ۳۱۱ هـ به حرمت

۱ - همان مدرک.

۲ - ذهبی، تاریخ الاسلام، پاورقی، ۱۳۲ ب.

۳ - الغیبة، طوسی، ص ۲۴۳ چاپ تبریز.

تمام در بغداد می زیست، و منزل او محل رفت و آمد امرا و بزرگان مملکت بود، چون کاروزارت در دست آل فرات بود آنان خاندان شیعه به شمار می رفتند، تا ایشان روی کار بودند کسی مزاحم حسین بن روح و یاران او نمی شد، همین که آل فرات به دست حامد بن عباس از کار برکنار شدند وزیر جدید به حبس و مصادره اموال آل فرات و بستگان ایشان فرمان داد و حسین بن روح نیز به زندان افتاد و مدت پنج سال در زندان ماند و از سال ۳۱۲ تا محرم سال ۳۱۷ در زندان بود.

حسین بن روح در مدتی که در زندان بود ابو جعفر محمد بن علی معروف به شلمغانی را به نیابت خود نصب کرده، و شلمغانی بین او و شیعیان واسطه و سفیر محسوب می شده است،^۱ ولی چون ابن روح ملتفت انحراف فکری و مذهبی شلمغانی شد وی را خلع کرد و از زندان توقیعی در لعن او صادر کرد ظاهراً حسین بن روح را به اتهام مراوده با قرامطه که در آن ایام بر سواحل خلیج فارس استیلاء یافته بودند به امر المقتدر بالله به زندان افکنده بودند ولی علت حقیقی زندانی بودن حسین بن روح هرچه بوده، عمال دیوانی، او را به بهانه طلب مالی در زندان انداخته بوده اند.^۲

حسین بن روح پس از رهایی از زندان باز در بغداد به همان عزت و احترام سابق به اداره امور دینی شیعه مشغول شد و چون چند تن از آل نوبخت که از خویشان وی بودند در دستگاه خلفای عباسی مقاماتی مهم داشتند، دیگر کسی نمی توانست اسباب زحمت ابوالقاسم حسین بن روح را فراهم آورد، بلکه در این دوره منزل او محل رفت و آمد بزرگان اعیان بغداد و رجال درباری و وزرای سابق شد و بعضی از ایشان در پیشرفت کارهای خود پیش خلفا و امرا از حسین بن روح استمداد می کردند.

در زمان خلافت الرازی بالله (۳۲۲ - ۳۲۹) حسین بن روح در بغداد در

۱ - الغیبة طوسی، ص ۱۹۶ چاپ تبریز.

۲ - صلة غریب ص ۱۴۱ بنا به نقل مرحوم اقبال در کتاب خاندان نوبختی ص ۲۱۹.

نَوَاب آن حضرت

میان شیعیان مقامی بس بلند داشت، و به واسطه کثرت مالی که شیعه امامیه نزد او می آوردند، ذکر حشمت و فراوانی ثروت او، خلیفه و عمال دیوانی را که در این اوقات دچار دست‌تنگی شده بودند، جلب کرده بود و خلفا غالباً از او سخن می‌گفتند.

مؤلف کتاب **الاوراق** که از معاصرین حسین بن روح بوده می‌گوید که راضی همیشه با ما می‌گفت: که بی میل نبودم که هزار نفر مثل حسین بن روح وجود داشت و امامیه اموال خود را به ایشان می‌بخشیدند تا خداوند به این وسیله آن طائفه را نیازمند کرد، توانگر شدن امثال حسین بن روح از گرفتن اموال امامیه چندان مرا ناپسند نمی‌آمد.^۱

ابوالقاسم حسین بن روح به تصدیق مخالف و موافق از عاقلترین و فهیمترین مردم روزگار بوده^۲. و در بغداد در میان مردم و پیش خلفاء به عزت و احترام تمام می‌زیسته و مخصوصاً در نزد مقتدر خلیفه و مادرش سیده منزلتی عظیم داشته، و چون مردی عاقل و مصلحت‌اندیش بوده و در میان ایشان به تقیه عمل می‌کرده است و **شیخ طوسی** دو حکایت از او در این باره نقل کرده است.^۳

علامه فقید **عباس اقبال** در کتاب **ارزشمند خاندان نوبختی** می‌نویسد:

شرح حال **حسین بن روح** را، زوات و مورخین شیعه در کتب خود به تفصیل ذکر کرده‌اند ولی از بخت بد هیچکدام از این تألیفات به زمان ما نرسیده است از آن جمله **ابوالعباس احمد بن علی بن نوح سیرافی** از بزرگان مصنفین شیعه و از شیوخ روایت **نجاشی** صاحب **رجال** (۳۷۲ - ۴۵۰) کتابی داشته است به نام **اخبار وکلاء اربعة** و او بیشتر اخبار این کتاب را از **ابو نصر هبة‌الله بن احمد بن محمد** کاتب، اخذ کرده است و این **ابو نصر** که از طرف پدر نواده ام **کلثوم دختر ابو جعفر**

۱ - کتاب **الاوراق** به نقل خاندان نوبختی، ص ۲۲۰.

۲ - کتاب **الغیبه**، ص ۷ - ۲۳۶ چاپ نجف.

۳ - **مدرک قبل**.

عمری و از طرف مادر نوبختی به این خاندان منتسب بوده یکی از راویان مهم اخبار حسین بن روح است و از او اخبار بسیار در باب نایب سوم امام مروی است. یکی دیگر از مورخین شیعی مذهب حلب به اسم منتجب الدین ابو زکریا یحیی بن ابی طی نجار حلبی فقحانی (متوفی سال ۶۳۰هـ) در کتاب تاریخ خود در ضمن شش ورقه شرح حال حسین بن روح را نوشته بوده و شمس الدین ذهبی آن را در دست داشته و خلاصه آن را در تاریخ الاسلام در ضمن وقایع سال ۳۲۶ آورده است.^۱

فعالتهای سفیرسوم امام غائب

حسین بن روح از همان آغاز، شایستگی خود را برای رهبری موفقیت آمیز سازمان امامیه نشان داد، زیرکی و هوشیاری وی سبب شد تا از پیامدهای سوء شرکت در بحثهای فرقه‌ای که در کاخ ابن یسار از مقامات و الأرتبه خلیفه مقتدر، برگزار می شد، برکنار بماند، وی تنها به عنوان مستمع در این جلسات شرکت می کرد و به گفته شیخ طوسی، ابن روح به قدری محتاط بود که حتی خادم خود را به ناسزاگوئی به معاویه اخراج کرد.^۲

و این شدت احتیاط شاید به خاطر آن بود که تا از شرارتهای حمید بن عباس (۳۰۶-۳۱۱) که در عداوت و دشمنی نسبت به شیعیان مشهور بود، جلوگیری نماید. طبق منابع شیعه و کلای دهگانه سفیر دوم، فعالیتهای خود را تحت نظر نوبختی همچنان ادامه دادند ابن روح از طریق ده نفر وکیل خود در بغداد فعالیتهای وکلای امامیه و محافل سیاسی زیرزمینی را در دیگر استانها هدایت می کرد، وی نخستین بخشنامه را به محمد بن نفیس وکیل اهواز در تاریخ پنجم

۱ - عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۲ - ۲۲۱.

۲ - الغیبة، طوسی، ص ۷-۲۳۶ طبع نجف.

شوال ۳۰۵ صادر کرد و در آن او را به سمت خود ابقاء نمود^۱.
ابن روح وکیل خود شلمغانی را ناظر بر فعالیت‌های محافل مخفی امامیه در میان مردم بنو بسطام در بغداد کرد^۲ و او را واسطه بین خود و ابو جعفر زجوزجی و احمد بن محمد بن سلیمان زازی وکلای کوفه قرار داد^۳ شلمغانی تا سال ۳۱۲ بروکلای کوفه و بغداد سمت سرپرستی داشت در این زمان پس از آن که وی به حلول خدا در شکل انسان معتقد شد از سوی ابن روح طرد گردید^۴.
طبق نقل شیخ طوسی ابو عبدالله حسن و جنا یکی از ده وکیل بغداد فعالیت‌های خود را در: نصیبین و موصل انجام داد، وی در سال ۳۰۷ با شخصی به نام محمد بن فضل موصلی دیدار کرد که وی منکر ابن روح سفیر امام دوازدهم بود حسن و جنا کوشید تا وی را متقاعد سازد که ابن روح تنها سفیر راستین منصوب از جانب امام دوازدهم است، ولی موصلی مدعی بود که اگر چنین باشد باید همچون دو سفیر اول معجزاتی از وی ظاهر شود.
برای اقناع وی حسن او را به بغداد آورده و در آن جا با چشمان خود کرامات ابن روح را مشاهده کرده و او را به عنوان سفیر امام غائب به رسمیت شناخت^۵.
چنان که قبلاً گفتیم دو خلیفه عباسی معتضد (۲۸۹-۲۷۸) و مکتفی (۲۹۵-۲۸۹) بر شیعیان امامیه سخت می‌گرفتند و برای آنها اختناق و خفقان شدید به وجود آورده بودند و برای دستگیری امام (ع) تلاش داشتند و همین سبب شده بود که آن حضرت محل اقامت خود را از سامرا به حجاز تغییر دهد^۶ دوری مقر امام در روش‌های ارتباطی بین امام وکیل سوم ایجاد کرده بود، و در عین حال امام فعالیت‌های

۱ - خاندان نوبختی، ص ۲۱۶.

۲ - بحار، ج ۵۱، ص ۳۷۱.

۳ - الغیبة طوسی، چاپ تبریز، ص ۱۹۷-۸ و ۲۱۲.

۴ - رجال نجاشی، ص ۴-۲۹۳.

۵ - الغیبة، طوسی، چاپ تبریز، ص ۲۵۰ - آقا بزرگ تهرانی نوابغ الروات ص ۹۶.

۶ - کمال الدین ص ۵۰۴.

خود را از مکه ادامه می‌داده‌اند.

شیخ طوسی روایت می‌کند که شخصی به نام یعقوب بن یوسف غسانی گروهی از مردم را دیده که از شهرهای مختلف به منزلی که امام در آن زندگی می‌کرده، رفت و آمد داشته‌اند، و آن حضرت با آنها از طریق خادمه‌ای پیرمکاتبه می‌کرده‌اند^۱ به روایت مرحوم صدوق، حسن وجنا وکیل امام نیز امام را در همان منزل در سال ۳۱۴ ملاقات کرد^۲.

و این روایت نشانگر این است که محل اقامت امام (ع) در زمان سفیر سوم در حجاز بوده است.

امام همچنین در مصر نیز وکلای داشتند که زیر نظر سفارت ابن روح فعالیت می‌کردند^۳.

قاسم بن علی هنوز وکیل آذربایجان بود، او فعالیت‌های امامیه را از طریق دو دستیار خود به نام‌های ابو حامد عمران بن مفلس و ابو علی بن حجدر هدایت می‌کرد و پس از مرگ قاسم، پسرش حسن با دستور امام به این سمت برگزیده شد^۴. محمد بن جعفر اسدی رازی نیز همچنان وکیل ری بود و بر فعالیت‌های وکلای استانهای دیگر نیز نظارت داشت، و پس از وفات او در سال ۳۱۲ روش ارتباطات بین وکلا و ابن روح به تماس مستقیم تغییر یافت^۵ و این گزارشات نشان می‌دهد که موقعیت ابن روح به عنوان سفیر سوم امام قائم برعکس سفیر اول و دوم در بین امامیه آشکار بود، به همین دلیل عده‌ای از شیعیان بر آن شدند تا وکلای نواحی خود را نادیده گرفته و مستقیماً با سفیر سوم در تماس باشند.

۱ - الغیبة، طوسی، چاپ تبریز، ص ۲۴۰.

۲ - کمال الدین، ص ۴-۴۴۳.

۳ - الغیبة، طوسی، ص ۲۵۵، چاپ تبریز.

۴ - الغیبة، ص ۲-۲۰۲.

۵ - کمال الدین، ص ۵۰۲.

دکتر جاسم حسین در باره نفوذ حسین بن روح می نویسد:
ابن روح در زمان مقتدر خلیفه عباسی مورد احترام فوق العاده دربار عباسیان قرار داشت (۲۹۵-۳۲۰) این احترام را می توان به نفوذ خاندان وی، بنی نوبخت در دستگاه عباسیان منسوب داشت نفوذی که از زمان منصور آغاز شد و تا زمان مقتدر ادامه یافت ابن روح خود در دستگاه عباسیان شرکت داشت به گفته جهشیاری وی زمانی مسئول املاک خاصه خلیفه (دیوان الضیاء الخاصه) بود.^۱

همین نویسنده و محقق می گوید: احتمال زیادی وجود دارد که ابن روح از نفوذ خود بر شیعیانی که در دستگاه حکومت بوده اند، استفاده می کرده است و آنها را تشویق می کرده تا برادران خود را در دستگاه عباسی بکار گیرند و به طور کلی به نیازمندان شیعه کمک مالی کنند.^۲

مرحوم عباس اقبال در باره نفوذ حسین بن روح چنین شرح می دهد که منزل او در زمان وزیر حمید بن عباس (۳۱۱-۳-۶) مرکز ملاقات مدیران، اشراف و وزرای سابق به ویژه بنوفرات بوده است.^۳

در همان حال که حسین بن روح به خوبی نفوذ مقتدرانه خویش را در محافل رسمی به کار می گرفت با انحراف جدی قائم مقام اصلی خود محمد بن علی بن ابی العزاقر شلمغانی از عقائد حقه اسلامی مواجه گردید.

حسین بن روح نوبختی مدت ۲۱ سال عهده دار منصب سفارت بود و با محاسبه دو سال اخیر محمد بن عثمان تمام دوران نیابت او به ۲۳ سال بالغ می شود و سرانجام بنا به روایت ام کلثوم دختر ابو جعفر محمد بن عثمان در هیجدهم

۱ - جهشیاری، الوزراء والکتاب، ص ۳۰۰.

۲ - جاسم حسین، تاریخ سیاسی، غیبت امام دوازدهم، ص ۱۹۸ ترجمه دکتر سید محمد تقی آیت اللهی.

۳ - خاندان نوبختی، ص ۲۱۷.

شعبان سال ۳۲۶ هـ دیده از جهان بربست و شیعیان را در غم و اندوه فراوان فرو برد^۱ و او را در نوبختیه در نزدیکی دروازه‌ای که خانه علی بن احمد نوبختی در آنجا بوده، به خاک سپرده‌اند^۲ این قبر هنوز در محل سابق نوبختیه در بغداد باقی است و آن در خانه‌ای است در محله سوق العطارین در طرف راست و جانب شرقی این محله^۳.

در حال حاضر قبر ابن روح در سمت شرقی بغداد واقع شده، در حالی که طوسی نقل می‌کند که این قبر در قریه نوبختیه در خیابانی که به قنطرة الشوک که در سمت غربی بغداد قرار دارد، واقع گردیده است^۴ پس از حسین بن روح ابوالحسن علی بن محمد سمري جانشین او شد^۵.

۴ - ابوالحسن علی بن محمد سمري (آخرین سفیر)

چهارمین و آخرین سفیر حضرت ولی عصر (عج) ابوالحسن علی بن محمد سمري یا سیمري است. طبق روایت شیخ طوسی، حسین بن روح، ابوالحسن علی بن محمد سمري را به جانشینی خود تعیین کرد^۶ و به گفته طبرسی این تعیین با تصریح و دستور شخص امام دوازدهم صورت گرفت^۷ کنیه‌اش از سمر یا صمر واقع در یکی از قراء بصره که بستگانش در آنجا زندگی می‌کردند، اخذ شده است^۸ و به گفته مسعودی بسیاری از اعضاء این خاندان همچون حسن و محمد فرزندان

۱ - کتاب الغيبة، طوسی، چاپ نجف، ص ۲۴۲.

۲ - کتاب الغيبة، ص ۲۳۸ چاپ نجف.

۳ - احسن الوديعه، ج ۲، ص ۲۳۲ به نقل از نوبختی ص ۲۲۱.

۴ - یا قوت جموی، معجم البلدان، ج ۴، ص

۵ - کمال الدین، ص ۵۱۷.

۶ - الغيبة، طوسی، چاپ نجف، ص ۲۴۲.

۷ - الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۷ - ۲۹۶.

۸ - نوابغ الروات، آقا بزرگ ص ۲۰۰.

اسماعیل بن صالح وعلی بن زیاد در بصره املاک زیادی داشتند، آنان نیمی از درآمد این املاک را وقف امام یازدهم کرده بودند که امام هرساله درآمد آن را دریافت نموده و با ایشان مکاتبه می کرد.^۱

به علاوه برخی از بستگان سمیری کارگزاران امام غائب بودند از جمله ایشان علی بن محمد بن زیاد بود که از وکلای امام دهم و یازدهم بشمار می آمد و کتابی هم موسوم به الاوصیاء نوشت تا امامت امام دوازدهم را اثبات کند.^۲

به روایت کلینی، علی بن زیاد صیمری به امام دوازدهم نامه نوشت و از او تقاضای کفن نمود، حضرت به او نوشت تو در سال ۲۸۰ به آن احتیاج پیدا می کنی، سپس او در سال ۲۸۰ فوت کرد، و حضرت چند روز پیش از وفاتش برای او کفنی فرستاد.^۳

غرض اینکه سمیری از خاندان متدین شیعه بوده که در خدمتگزاری به سازمان امامیه از شهرت زیادی برخوردار بودند و همین اصالت خانوادگی او باعث شد در سفارت، با مخالفت چندانی مواجه نگردد، و از او نیز مثل سفرای دیگر امام کراماتی به وقوع پیوست.

شیخ طوسی روایت می کند که جمعی از علما از حسین بن علی بن بابویه قمی برای من روایت نمودند که جماعتی از علمای قم از جمله علی بن احمد بن عمران صفار و حسین بن احمد بن ادریس (رحمة الله علیهم) نقل می کردند که همان سال که پدر من (علی بن بابویه) وفات یافت به بغداد آمدند، ابوالحسن علی بن محمد سمیری از هرکدام که نزدیک بودیم می پرسید از علی بن بابویه چه خبر دارید؟ ما هم می گفتیم: نامه رسیده که حالش خوب است تا آن روز که وفات یافت، باز احوال او را از ما پرسید، ما هم همان جواب را دادیم. ولی ایشان گفت خداوند

۱ - اثبات الوصیة، ص ۷-۲۴۶.

۲ - بحار، ج ۵۰، ص ۲۳.

۳ - اصول کافی، ج ۱، ص ۵۲۴.

درمرگ علی بن بابویه به شما اجر دهد، زیرا وی در همین موقع به جهان باقی شتافت ماهم تاریخ آن روز را دقیقاً یادداشت کردیم، چون هفده یا هیجده روز گذشت خبر رسید که علی بن بابویه در همان ساعتی که شیخ ابوالحسن سمری فرموده بود، وفات یافته است.^۱

مدت سفارت سمری به حدی کوتاه بود که نمی توانست تغییرات قابل ملاحظه‌ای در روابط بین خود و وکلا به وجود آورد. طبق روایت شیخ صدوق وکلا او را به عنوان سفیر راستین امام به رسمیت می شناختند و وجوهات شرعی را به وی تقدیم می داشتند.^۲

مرحوم طبرسی در کتاب احتجاج می نویسد: دربانان و سفرائی که در غیبت صغری مدح بسیاری از آنها شده است، اول آنها شیخ موثق ابو عمرو عثمان بن سعید عمری است که ابتدا امام هادی او را به این سمت منصوب داشت و سپس فرزندش امام حسن عسکری (ع) او را ابقاء نمود و آن مرد بزرگ هم کارهای آن دو امام را در زمان حیات آنها به عهده گرفت و بعد از آن دو بزرگوار قیام به انجام کارهای امام زمان (ع) نمود، توقیعات و جواب مسائل شیعیان هم به دست او صادر می گشت چون عثمان بن سعید به جوار حق پیوست، فرزندش محمد بن عثمان به جای وی نشست و رسیدگی به همه کارهای او را به عهده گرفت، وقتی او هم وفات یافت ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی جانشین وی گردید و بعد از درگذشت وی ابوالحسن علی بن محمد سمری به جای او نشست، هیچ یک از اینان بدین منصب بزرگ نرسیدند مگر اینکه قبلاً از طرف صاحب الامر فرمان انتصاب آنها صادر می گشت و شخص قبل از او جانشین خود را تعیین می نمود، شیعیان هم تا معجزه حضرت صاحب الامر که دلیل به راستگویی و صحت نیابت آنها بود، از آنها آشکار نمی گردید، گفتار آنها را نمی پذیرفتند.

۱ - الغیبة، طوسی، ص ۲۴۲ چاپ نجف، - بحار، ج ۵۱، ص ۳۶۰.

۲ - کمال الدین ص ۵۱۷.

نواب آن حضرت

چون هنگام رحلت ابوالحسن سمري فرا رسيد و مرگ وی نزدیک گردید به وی گفتند: چه کسی را جانشین خودتان قرار می دهید؟ او در جواب توقیعی درآورد و به مردم نشان داد که متن آن بدینگونه است:^۱

بسم الله الرحمن الرحيم يا علي بن محمد السمري عظم الله اجراخوانك فيك فانك ميت ما بينك وبين ستة ايام فاجمع امرك ولا تُوص الى احد فيقوم مقامك بعد وفاتك فقد وقعت الغيبة التامة فلا ظهور الا بعد ان يأذن الله تعالى ذكره و ذلك بعد طول الامة وقسوة القلوب وامتلاء الارض جوراً وسيأتى من شيعتى من يدعى المشاهدة الا فمن ادعى المشاهدة قبل خروج السفينى والصيحة فهو كذاب مفتر ولا حول ولا قوة الا بالله العلى العظيم.^۲

ای علی بن محمد سمري خداوند پاداش برادران دینی ترا در مصیبت مرگ تو بزرگ دارد، تو از اکنون تا شش روز دیگر خواهی مرد پس کارهایت را فراهم ساز و درباره نیابت و وکالت به هیچکس وصیت مکن تا به جای تو بنشینند، زیرا غیبت کامل فرا رسیده است، دیگر تا روزی که خدای تبارک و تعالی بخواهد، ظهوری نخواهد بود و آن پس از مدت درازی خواهد بود که دلها را سختی و قساوت فراگیرد و زمین از ستم و بیداد پرگردد به زودی از شیعیان من ادعای مشاهده خواهند کرد، بدان هرکس که پیش از خروج سفینانی و برآمدن صیحه و بانگی از آسمان، ادعای دیدن من را نماید دروغگو و مفتری است، نیرو و قدرت تنها برای خداست و بس.

ابو محمد احمد بن حسن المکتب گوید: ما از توقیع شریف نسخه برداشته و از نزد او بیرون رفتیم و چون روز ششم شد، او را مرگ فرا رسید.

این توقیع یک هفته قبل از رحلت سمري از سوی امام دوازدهم صادر شد و

۱ - بحار، ج ۵۱، ص ۳۶۲ - الغیبة، طوسی، ص ۲۴۳.

۲ - بحار، ج ۵۱، ص ۳۶۱ و ج ۵۱، ص ۱۵۱ و ج ۵۳، ص ۳۱۸ - الغیبة، طوسی، ص ۳-۲۴۲ - کشف الغمة، ج ۳، ص ۳۲۰.

شش روز پس از صدور این توقیع، وکلای اصلی بر بستر مرگ سفیر چهارم حاضر شدند و از او پرسیدند که وصی و جانشین تو کیست؟ پاسخ داد: **لله امر هو بالغه وقضی امر، امر خداست و او ابلاغ خواهد فرمود!**

این آخرین کلامی بود که از سمري سفیر چهارم شنیده شد از آن پس ارتباط مستقیم بین سفیران و امام دوازدهم پایان یافت، و بارحلت او غیبت صغری به پایان رسید و غیبت کبری آغاز گردید.

سَمُری در نیمه شعبان سال ۳۲۹ هجری درگذشت و جنازه اش در بغداد در خیابان خلنجی جنب ربع المحول نزدیک نهر ابو عتاب دفن شد.^۱
روز وفات علی بن محمد سمري که پایان غیبت صغری و آغاز غیبت کبری بود، عمر شریف حضرت ولی عصر ۷۴ سال تمام بود که مدت چهار سال و شش ماه و بیست و سه روز آن را در عهد پدر بزرگوارش سپری نمود و مدت ۶۹ سال و پنج ماه و هفت روز دیگر را در دوران سفارت چهارنائب خاصش گذراند.

از توقیع شریف چند نکته روشن می شود

۱ - سفیر چهارم پس از شش روز از صدور توقیع، همان طوری که در توقیع پیش بینی شده بود، در روز موعود رحلت کرد و از تحقق این پیشگوئی وکلای امام و بزرگان شیعه یقین کردند که توقیع توسط شخص امام غائب صادر شده است، چنان که پیشگوئی امام دوازدهم در زمان وکالت سه سفیر قبل از او نیز به وقوع پیوست.^۲

۲ - امام به سفیر چهارم امر فرمود: هیچکس را به جانشینی خود تعیین نکند

۱ - کمال الدین، ص ۵۱۶ - الغیبة، طوسی، ص ۲۴۳.

۲ - الغیبة، ص ۲۴۳ - بحار، ج ۵۱، ص ۳۶۲.

۳ - الغیبة، طوسی، ص ۸-۲۳۷.

ولاتوصی الی احد فبقوم مقامك بعد وفاتك^۱ این امر به وضوح برخاتمه ارتباط مستقیم بین امام و سفرا و وکلایش دلالت دارد، از اینرو امام در توقیع خود وجود هرگونه سفیری را در غیبت کبری قبل از ظهور، انکار می نماید.

۳ - توقیع آغاز غیبت دوم یا غیبت کامل را اعلام دارد **فقد وقعت الغیبة الثانية اوالتامة** که نعمانی آن را به عنوان دوره حیرت توصیف می کند.^۲

شیخ مفید آن را غیبت طولانی (الطولی)^۳ می خواند در حالی که از آن به غیبت کبیر الغیبة الکبری تعبیر می کنند.^۴

۴ - امام ظاهر نخواهد شد مگر آنکه خداوند به او اذن دهد، ظهور او وقتی خواهد بود که به خاطر قساوت قلوب و پرشدن دنیا از ظلم و جور، دور از انتظار مردم باشد.

۵ - توقیع بوجود دو علامت حتمی و غیر قابل اجتناب که بر ظهور امام مقدم می شود، دلالت دارد: یکی قیام سفیانی و دوم صحیة آسمانی.

نمایندگان نواب امام زمان (عج)

از روایات تاریخی چنین استفاده می شود که غیر از چهارنائب خاص، افراد دیگری نیز از سوی حضرت ولی عصر (عج) سمت وکالت داشته اند، این افراد درگوشه وکنار دربین شیعیان بوده و با ارتباط با آن حضرت مشکلات مردم و شیعیان را حل می کرده اند، تفاوت عمده این وکلا با چهارنائب خاص در این بوده که:

اولاً - سفیر با خود حضرت روبرو می شد و آن حضرت را می دید، نامه ها و اموال مردم را تسلیم می کرد و نیازها و خواسته های آنان را به عرض آن حضرت

۱ - کمال الدین، ص ۵۱۶.

۲ - الغیبة، طوسی، ص ۲۴۳.

۳ - ارشاد، ص ۳۲۶.

۴ - بحار، ج ۵۳.

می‌رساند و پاسخ‌های لازم را دریافت می‌نمود، ولی نمایندگان دیگر چنین توفیقی رانداشتند که مستقیماً با امام در ارتباط باشند، بلکه ارتباط او با امام با وساطت سفیر بوده است.

ثانیاً- مسئولیت سفیر در نگهداری مردم و حفظ دین در غیاب امام مخصوص به منطقه خاصی نبود، ولی وکیل و نماینده، فقط در یک ناحیه و شهر و قبیله مسئولیت داشت و محدود به همان منطقه بود و لذا سفیر در هر زمان بیش از یک نفر نبوده، ولی تعداد نمایندگان بیشتر بوده‌اند.

ما در اینجا بدون این که ادعا کنیم به اسامی تمامی این نمایندگان دسترسی پیدا کرده‌ایم نام آنها را ذکر می‌کنیم و شاید تعداد آنها بیش از این باشد که در تاریخ ذکر شده است، زیرا امکان دارد عده‌ای از آنان به خاطر این که در اختفاء و پنهانی و تقیه زندگی می‌کرده‌اند برای تاریخ ناشناخته مانده‌اند.

۱ - حاجز بن یزید ملقب به وشاء^۱

کلینی با سند خود از حسن بن عبدالحمید روایت کرده که وی گفت:
در باره حاجز بن یزید به شک افتادم (که آیا او از وکلاء امام عصر است یا نه؟)
و مالی جمع کردم و به سامرا رفتم، نامه‌ای به من رسید که: **لیس فینا شک ولا فیمن**
یقوم مقامنا بامرنا رد ما معک الی حاجز بن یزید^۲ در باره ما شک روا نیست، و نه
در باره کسی که به امر خدا جانشین ما می‌باشد، هر چه با خود داری به حاجز بن یزید
رد کن.

باز باسندی که ذکر کرده از محمد بن حسن کاتب مروزی روایت کرده که
وی می‌گوید: نزد حاجز و شاء رفتم و دوستان درهم به او دادم و به غریم^۳ نامه

۱ - منتهی المقال، ج ۱، ص ۲۴۱.

۲ - اصول کافی، ج ۱، ص ۵۲۱.

۳ - غریم دو معنی دارد: بدهکار و طلبکار و این اشاره به وجود مقدس امام زمان بود که در آن

نواب آن حضرت

نوشتم و وصول آن از ناحیه او اعلام شد وی می‌گوید: من به آن حضرت هزار دینار بدهکار بودم ولی دوپست درهم داده بودم، در توقیعی که از سوی آن حضرت صادر شد، چنین نوشته شده بود: (اگر می‌خواهی با کسی کار کنی در ری پیش ابوالحسن اسدی برو) بعد از دو یا سه روز خبر فوت حاجز (رضی الله عنه) رسید.^۱

این دو روایت صریح است در این که حاجز از وکلای مورد اعتماد امام زمان بوده و تا آخر هم در این سمت باقی مانده است و همچون برخی از وکلا منحرف نگردیده است.

۲ - اسدی محمد بن جعفر بن محمد بن عون اسدی رازی

شیخ طوسی می‌گوید: در زمان سفرای بزرگوار امام زمان (عج) عده‌ای از مردم موثق بودند که از طرف سفراء توقیعاتی برای آنها می‌رسید از جمله آنان ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی بود^۲ شیخ صدوق در حدیثی که از او روایت کرده، او را نیز از وکلای امام عصر دانسته است^۳ وی کتابی بر رد اهل استطاعت دارد.^۴

توقیعات زیادی از سوی حضرت ولی عصر در باره نیابت اسدی صادر شده، از جمله نجاشی از صالح بن ابی صالح روایت کرده که گفت: در سال ۲۹۰ هجری عده‌ای از من خواستند وجوهات آنها را بگیرم ولی من نپذیرفتم و به حضرت نامه نوشتم و از او کسب تکلیف نمودم، حضرت در پاسخ من نوشت:

در ری به محمد بن جعفر اسدی داده شود که او مورد اطمینان ماست.^۵

زمان شیعیان به کنایه از آن حضرت با این اسم نام می‌بردند.

۱ - الغیبة، ص ۲۵۷ - بحار، ج ۵۱، ص ۳۶۳.

۲ - الغیبة، طوسی، ص ۲۵۷.

۳ - کمال الدین.

۴ - فهرست شیخ طوسی، ص ۱۷۹.

۵ - رجال نجاشی، ص ۲۵۷.

و نیز نجاشی از ابو جعفر محمد بن علی بن نوبخت روایت معتبری نقل کرده است که در آخر آن چنین آمده است: از سوی حضرت جواب رسید که اسدی راهنمای خوبی است اگر به پیروی او ادامه دهی دیگری را براو ترجیح مده! روایات و توقیعات دیگری نیز در این باره وارد شده است که مقام، گنجایش آن را ندارد.

۳ - ابن مهزیار محمد بن ابراهیم بن مهزیار

سید ابن طاوس او و پدرش ابراهیم بن مهزیار را از وکلا و نواب معروف دانسته که شیعیان امامیه در نیابت او و پدرش اختلافی ندارد.^۱ صدوق نیز او را جزء وکلای منصوب از ناحیه امام زمان (عج) دانسته و در توقیعی که در شأن او وارد شده چنین آمده است: ماتورا به جای پدرت منصوب کردیم، پس خدا را سپاسگزار باش.^۲ بنا به روایت کلینی و مفید و محمد چند روز بعد نامه‌ای مبنی بر ارتقاء خود دریافت مشعر بر این مطلب که: وی به سمت پدرش در اهواز منصوب شده است.^۳

۴ - احمد بن اسحاق بن سعد بن مالک ابو علی قمی

وی مرجع اهالی قم بود و از حضرت هادی (ع) روایت کرده و از اصحاب خاص حضرت عسکری (ع) می باشد.^۴ شیخ طوسی می گوید: در دوران نیابت نواب خاصه عده‌ای مورد اعتماد

۱ - رجال نجاشی، ص ۲۵۷.

۲ - جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۴.

۳ - الغیبه، ص ۲۲۰.

۴ - کافی، ج ۱، ص ۵۱۸ - ارشاد، ص ۳۳۱.

۵ - رجال نجاشی، ص ۷۱.

نواب آن حضرت

واطمینان بودند که از سوی حضرت به وسیله نواب توقیعاتی برای آنها صادر می شد و یکی از آنها احمد بن اسحاق است.^۱

در روایتی نقل شده است که احمد بن ادریس از احمد بن عیسی از ابومحمد رازی نقل کرده که گفت: من با احمد بن ابی عبدالله در محله عسکر بودیم که قاصدی از جانب امام زمان آمد و گفت:

احمد بن اسحاق اشعری و ابراهیم بن محمد همدانی و احمد بن حمزه بن الیسع همه نزد ما از موثقین بشمار می آیند.^۲

احمد بن اسحاق اول وکیل امام عسکری (ع) در اوقاف قم بود^۳ ولی پس از رحلت امام عسکری (ع) ظاهراً به بغداد منتقل شده و در بغداد معاونت عثمان بن سعید را در امور مالی سازمان به عهده داشت و به روایت کلینی در سال ۲۶۰ هجری عده ای از اهالی شرق اسلامی اعتبار وکلا را پس از رحلت امام عسکری (ع) مورد تردید قرار دادند و به همین دلیل به بغداد آمدند و احمد بن اسحاق به همراه سائر وکلا ترتیبی اتخاذ کرد تا تردیدهای آنها را برطرف سازد.^۴

۵ - قاسم بن علاء

او از اهالی آذربایجان و از زمان امام هادی (ع) وکیل این ناحیه بود،^۵ ابن طاوس می گوید: او از نایبان با واسطه حضرت بوده و مکنی به ابی محمد است^۶ وی یکصد و هفده سال عمر کرده و هشتاد سال از سلامتی چشم برخوردار بوده و

۱ - الغیبة، ص ۲۸۵.

۲ - الغیبة، ص ۲۸۵.

۳ - قمی، تاریخ قم، ص ۲۱۱.

۴ - اصول کافی، ج ۱، ص ۵۱۷.

۵ - الغیبة، ص ۱۸۹.

۶ - جامع الرواة، ج ۲، ص ۱۹.

حضرت هادی و عسکری (علیهما السلام) را زیارت کرده است^۱. امام دوازدهم با قاسم در تماس بود و نامه‌های آن حضرت به وسیله ابو جعفر محمد بن عثمان عمروی و بعد از او به وسیله حسین بن روح مرتب می‌رسیده است.

شیخ طوسی در کتاب الغیبه و راوندی در کتاب خرائج حدیث مفصلی رانقل کرده‌اند که دلالت بر عظمت و بزرگواری او دارد و جلالت قدر او را از چند جهت اثبات می‌کنند از جمله:

۱ - امام زمان (عج) پیش از وفات او هفت تکه پارچه برای کفن او فرستاد و به او خبر داد که: چهل روز بعد از رسیدن پارچه‌های کفن به او، فوت خواهد کرد و او هم در همان روز از دنیا رفت^۲ جایی که می‌بینیم حضرت ولی عصر (عج) برای چند نفر از نمایندگان خود پیش از وفاتشان پارچه کفن فرستاده لیکن برای هر یک فقط یک قطعه یا دو و حداکثر سه قطعه ولی برای قاسم بن علاء هفت قطعه فرستاده است این خود دلالت بر عنایت بیشتر امام عصر (عج) به او دارد.

۲ - وی به هنگام وفاتش وصیت کرد که اگر از وارثان او کسی با تقوی نبود از آنچه که او برای حضرت وقف کرده است محروم باشند، و این خود دلیل فانی بودن او در خداست.

۳ - پس از وفاتش از سوی حضرت توقیعی برای تسلیت به فرزندش صادر شده و در آن، این عبارت آمده است: **پدرت را پیشوای تو، و کارهایش را الگو و سرمشق تو قرار دادیم**^۳.

۶ - محمد بن شاذان بن نعیم نعیمی نیشابوری

شیخ صدوق، ابن شاذان را در ردیف ده نفر دیگر که دونفرشان از نواب

۱ - الغیبه، ص ۱۸۸-۹ چاپ نجف.

۲ - الغیبه، ص ۱۸۸-۹ چاپ نجف.

۳ - کلمة الامام المهدي، ترجمه فارسی، ج ۱، ص ۱۵۳.

خاصه هستند، ذکر کرده و آن دو عبارتند از: عثمان بن سعید و پسرش محمد بن عثمان و او را از نائبان منصوب از سوی امام قائم دانسته است ولیکن ابن طاوس او را جزء نائبان با واسطه دانسته و از کسانی محسوب داشته که از معجزات حضرت آگاهی پیدا کرده و آن حضرت را زیارت کرده است^۱.

۷ - ابو عبدالله بزوفری، حسن بن علی بن سفیان

شیخ طوسی از برخی از علویان روایت کرده که گوید: من در شهر قم بودم، بین شیعیان گفتگوئی در باره شخصی که منکر فرزند خود شده بود، درگرفت و قرار شد از شیخ (نایب دوم یاسوم) سؤال شود، من نزد ایشان بودم که نامه سؤال را به او دادند وی نامه را نخواند و گفت: این نامه را نزد ابو عبدالله بزوفری ببرید تا پاسخ دهد نامه را نزد او بردند و من نیز در آنجا حاضر بودم، وی پاسخ داد که این فرزند مال همین شخص است و در فلان روز و در فلان جا با مادر او همبستر شده است و نامش را محمد بگذارند. نامه رسان به شهر خود رفت و داستان را به آنها گفت و مسأله روشن شد و بعد از مدتی فرزند متولد شد و نام او را محمد گذاشتند^۲. این روایت نشان می دهد که بزوفری معلوماتش را مستقیماً یا به واسطه نواب خاص از خود آن حضرت فرامی گرفته است، و لذا مرحوم مجلسی در حاشیه ای بر این حدیث گفته است.

از این حدیث ظاهر می شود که: بزوفری از شعراء و نمایندگان حضرت بوده ولی نقل نشده است.

نجاشی در کتاب: رجال و علامه در الخلاصة گوید:

او مردی بزرگوار و مورد اطمینان و شخصیتی جلیل القدر است.

۱ - جامع الرواة، ج ۲، ص ۱۳۰.

۲ - الغیبة، طوسی، چاپ نجف، ص ۱۸۷.

۸ - احمد بن الیسع بن عبدالله قمی

شیخ حر عاملی می‌گوید:

ظاهر این است که او فرزند حمزه بن الیسع است^۱، توقیعی از ناحیه مقدسه صادر شده است، بعضیها آن را دلیل بروکالت او گرفته‌اند و آن توقیع همان است که ابو محمد رازی گوید:

من واحمد بن ابی عبدالله در سامرا بودیم، مردی از سوی او (کنایه از حضرت ولی عصر) آمد و به ما گفت: آن شخص غائب که مریض است مورد اطمینان ما است و همچنین ایوب بن نوح و ابراهیم بن همدانی و احمد بن حمزه و احمد بن اسحاق همگی ثقه و مورد اطمینان می‌باشند^۲.

همین مطلب از ظاهر عبارت شیخ نیز در کتاب الغیبة فهمیده می‌شود آنجا که می‌گوید: در دوره سفراء و نواب خاص، اشخاص دیگری نیز که مورد اطمینان حضرت بودند و گاهی به آنها توقیعاتی به وسیله نمایندگان صادر می‌شد وجود داشتند آنگاه گوید: و از آنهاست احمد بن اسحاق و گروهی دیگر که در حق آنها توقیع صادر شده است.

۹ - ابراهیم بن محمد همدانی

وی از سوی حضرت ولی عصر با واسطه نیابت داشته است و چهل مرتبه به حج مشرف شده است^۳ با امام رضا و امام جواد و امام هادی و امام عسکری (علیهم السلام) هم عصر بوده است، و از طرف امام جواد (ع) وکالت داشته و در یکی از نامه‌های امام جواد (ع) به او آمده است.

به دوستانم در همدان نامه نوشتم، و در آن نامه به آنها دستور دادم که از تو

۱ - وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۳۳.

۲ - جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۱.

۳ - جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۳.

پیروی کنند و به دستورات عمل نمایند، و به آنها تذکر دادم که جز تو من نماینده‌ای در همدان ندارم^۱.

و بدون این که از امام عصر (عج) درباره او سئوالی بشود توقیعی در وثاقت و مورد اطمینان بودن او صادر شده است^۲ و این بدان جهت بوده است که وی از بزرگان شیعه بوده که در مدح اکثر آنها از سوی ائمه اطهار مطالبی صادر شده است. نجاشی گوید: او وکیل با واسطه است^۳.

۱۰ - جعفری، ابوهاشم داود بن قاسم بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب. سید ابن طاوس در کتاب ربيع الشیعه از او نام برده و نوشته است که او از جمله نمایندگان و نواب معروف است که شیعیان قائل به امامت حضرت عسکری (ع) در نیابت آنها اختلافی ندارند^۴. و همچنین مؤلف کتاب الزام الناصب^۵. شیخ علی حائری نیز او را از نائبان بی واسطه حضرت ولی عصر (عج) دانسته است و ظاهراً غیر از این دو نفر کسی دیگر از علماء، از او به عنوان وکیل و نماینده امام عصر (عج) نام نبرده است.

شیخ حر عاملی درباره او می گوید: وی از اهالی بغداد بود ثقه و جلیل القدر و دارای شخصیتی ارزنده و مورد احترام ائمه (ع) می باشد، امام جواد و امام هادی و امام عسکری را درک کرده و در خدمت آنها بوده است و گفته شده که حضرت رضا (ع) راهم درک کرده است^۶.

۱ - رجال کشی، ص ۵۰۸.

۲ - الغیبة، ص ۲۵۸.

۳ - خلاصة الرجال، ص ۹ - وسائل، ج ۲۰، ص ۱۲۲.

۴ - جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۰۷.

۵ - الزام الناصب، ج ۱، ص ۴۳۷.

۶ - وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۹۰.

در کتاب: الفهرست شیخ طوسی آمده است که او امام رضا(ع) و امام جواد و امام هادی و امام حسن عسکری (علیهم السلام) و وجود مقدس امام زمان را زیارت کرده و از آنها روایت نموده است.^۱

افراد دیگری نیز وجود دارند که آنها را از وکلای حضرت شمرده‌اند که ما در اینجا به ذکر اسامی آنها اکتفاء می‌کنیم:

- | | |
|------------------------------|------------------------------------|
| ۱۱ - حسن بن قاسم بن علا. | ۲۱ - عبدالله بن جعفر حمیری. |
| ۱۲ - العطار. | ۲۲ - اسحاق بن محمد. |
| ۱۳ - العاصمی. | ۲۳ - قاسم بن محمد همدانی. |
| ۱۴ - ایوب بن نوح. | ۲۴ - بسطام علی. |
| ۱۵ - رازی، احمد بن اسحاق. | ۲۵ - حسن بن هارون بن عمران همدانی. |
| ۱۶ - ابو جعفر، محمد بن احمد. | ۲۶ - حسن بن عیسیٰ عریضی. |
| ۱۷ - ابراهیم بن محمد. | ۲۷ - یحییٰ بن محمد عریضی. |
| ۱۸ - حسن بن محبوب زراد. | ۲۸ - محمد بن احمد بن جعفر قطان. |
| ۱۹ - عمرو اهوازی. | |
| ۲۰ - ابو محمد و جناتی. | |

لازم به تذکر است که وکلای امام غائب(ع) در طول غیبت صغریٰ منحصر به این تعداد نیست و اگر کسی در منابع امامیه تحقیق بیشتری نماید، افراد دیگری نیز به این لیست می‌افزاید، به هر حال این وکلا زیر نظر نواب اربعه به سرپرستی امام زمان(ع) توانستند سازمان سفارت و نیابت را در مقطع حساس به طور شایسته اداره نمایند و مذهب شیعه را از گزند حوادث مصون دارند و تاریخ جدیدی به روی شعبان امامیه بکشایند.

۱ - جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۰۷ - رجال نجاشی، ص ۱۱۳ - معالم العلماء، ص ۴۱ - رجال شیخ طوسی، ص ۴۱۴.

جبهه مخالف سُفرای چهارگانه

چنان که قبلاً گفتیم، غیبت امام با بسط تدریجی سفیران همراه بود، و در عین حال سازمان سفارت و نیابت در دوره غیبت صغری بدون مواجهه با مشکلات موفق نشد، و بعضی از وکلای اصلی با انتصاب نواب اربعه به مخالفت برخاستند و به دروغ ادعای سفارت یا نیابت کردند، این جریان در طول غیبت صغری عمده‌تاً از ناحیه غلات صورت می‌گرفت، و می‌توان از آنها به عنوان جبهه مخالف نواب اربعه امام زمان (ع) نام برد. خصوصیات و شرح حال این افراد در کتب تاریخ به ثبت رسیده، اینک برای آشنائی با این افراد و اعتقاداتشان، مختصری از شرح حال آنها را در اینجا یادآور می‌شویم:

۱ - ابو محمد حسن شریعی

شیخ طوسی در کتاب الغیبة گفته: نخستین کسی که به دروغ و افترا ادعای بابیت و سفارت از جانب امام زمان کرد، شخصی معروف به شریعی بود جمعی از علماء از ابو محمد تلعبری و او از ابو علی محمد بن همام نقل کرده‌اند که او می‌گوید: شریعی کنیه‌اش ابو محمد و به گمانم اسمش حسن بوده و او از اصحاب حضرت هادی و امام عسکری -علیهما السلام- می‌باشد او اولین کسی است که ادعای مقامی را کرد که خداوند او را به این مقام برنگزیده بود و برخدا و حجت‌های خدا دروغ بست و به آنها چیزهایی نسبت داد که شایسته مقام آنها نبود و از آن نسبتها برکنار بودند، از اینرو شیعیان او را لعن کرده و از او دوری جستند و توقیعی از سوی امام (ع) درباره لعن و براءت از او صادر گردید.

هارون تلعبری گفت: بعد از آن سخنان، کفرآمیز از او شنیده شد تمامی این مدعیان در ابتداء بزمام زمان (ع) دروغ بسته، ادعای نیابت و وکالت از سوی حضرت را نمودند و سپس با فراتر نهاده تا به ادعا و سخن حلاج رسیدند، چنان که

از شلمغانی و امثال او این حرکت مشاهده شد، خداوند همه آنها را لعنت کند^۱.

۲ - محمد بن نصیر نمیری

از جمله مدعیان بابیت، محمد بن نصیر نمیری است ابن نوح گوید: ابونصر هبة الله بن محمد به ما خبر داده است که محمد بن نصیر نمیری درابتداء از اصحاب امام حسن عسکری (ع) بود چون آن حضرت وفات یافت مدعی مقام و منصب ابو جعفر محمد بن عثمان شد و گفت: من وکیل و نایب امام زمان (عج) می باشم و سخنان کفرآمیزی که از او صادر شد، جهالتش بر همگان روشن گردید خداوند او را رسوا و مفتضح ساخت و ابو جعفر محمد بن عثمان او را لعن کرده و از او بیزاری جست، چون این خبر به گوش او رسید نزد محمد بن عثمان آمد تا او را بر سرمهر آورد و از وی معذرت بخواهد ولی محمد بن عثمان اجازه ورود به او نداد و خود را به او نشان نداد و او را با افتضاح برگردانید.

سعد بن عبدالله گوید: محمد بن نصیر نمیری ادعا می کرد که پیغمبر است و امام علی النقی (ع) او را فرستاده است و عقیده به تناسخ داشت و معتقد به خدائی امام علی النقی بود و نیز ازدواج با محارم را جایز می دانست! و عمل شنیع (لواط) را حلال می شمرد! و می گفت این عمل موجب تواضع و فروتنی و شکستن غرور مفعول است و برای فاعل هم یکی از راههای ارضاء غریزه شهوت محسوب می شود، و خداوند هیچ یک از این کارها را حرام نکرده است!!!

محمد بن موسی بن حسن بن فرات^۲ او را کمک می کرد و تأیید می نمود این مطلب را محمد بن نصیر ابو زکریا یحیی بن عبدالرحمان بن خاقان به من گفت که او را با چشم خود دیده که پسری بر پشت او بود. گوید: وقتی او را در این حالت دیدم سرزنش کردم ولی پاسخ داد: این خود یکی از لذات است و موجب تواضع و

۱ - الغیبة، ص ۲۴۴ - بحار، ج ۵۱، ص ۳۶۷.

۲ - ابوالحسن بن فرات وزیر المقتدر بالله عباسی است که در زمان اوسه بار عزل و نصب شد.

فروتنی برای خدا است و تکبر را فرو می ریزد.

سعد بن عبدالله می گوید: وقتی که مریض شد و به همان مرض هم از دنیا رفت، زبانش بند آمده بود، و به او گفته شد بعد از تو چه کسی جانشین توست؟ بازبانی ضعیف ولکنت دار گفتم: احمد. معلوم نشد منظورش از احمد کیست؟ ولذا بعد از او پیروانش به سه گروه تقسیم شدند: برخی گفتند: احمد پسر اوست و گروهی گفتند: مقصودش احمد بن محمد بن موسی بن القرات و گروهی دیگر گفتند: مقصود احمد بن ابی الحسین بن بشر بن یزید است ولذا به سه گروه تقسیم شدند.^۱

ابن نصیر با حمایت بنو فرات قادر شده بود تا ادعای خود را در میان امامیه نشر دهد و چون دو نفر از ایشان در این امر شرکت داشتند فرقه ایشان به *ثمیریه القراتیه* معروف شد^۲ اکثریت وسیعی از پیروانشان از مدائن بودند و پس از رهبرشان اسحاق بن محمد احمر، به اسحاقیه معروف شدند.^۳

چون نمیری جزء شیعیان نبود، ادعاهای وی نه موقعیت ابو جعفر را تضعیف کرد و نه هیچ یک از پیروانش را به جانب خود کشانید از اینرو نفوذ وی عمدتاً به غلات محدود می شد.

۳ - احمد بن هلال کرخی

از جمله مدعیان بابیت، احمد بن هلال کرخی است. گویند او از اصحاب امام حسن عسکری (ع) بود بعد از وفات امام یازدهم عموم شیعیان ابو جعفر محمد بن عثمان را به نیابت از سوی آن حضرت پذیرفتند زیرا حضرت عسکری (ع) او را به نیابت خود برگزیده بود، شیعیان به کرخی گفتند: آیا فرمان ابو جعفر محمد بن

۱ - الغیبه، ص ۵-۲۴۴.

۲ - به نقل از تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم ص ۱۶۸.

۳ - الخاطب ج ۶، ص ۳۸۰ بنقل تاریخ سیاسی، ص ۱۶۸.

عثمان رانمی پذیری در صورتی که امام واجب الطاعة او را به عنوان وکیل و نایب خود تعیین کرده است؟ پاسخ داد که من چنین چیزی از امام عسکری (ع) نشنیده‌ام و منکر وکالت پدر او عثمان بن سعید نیستم و اگر یقین کنم که ابو جعفر واقعاً وکیل صاحب الزمان است، بر او جسارت نخواهم کرد، گفتند: دیگران این را شنیده‌اند، گفت: شما باشید و آنچه که شنیده‌اید، و خود نپذیرفت، شیعیان او را لعن کردند و از او تبری جستند، آنگاه توقیعی به وسیله ابوالقاسم حسین بن نوح بر لعن و براءت از او صادر گردید.^۱

از مآخذ متعدد برمی‌آید که نام او در زنجیره اسناد روایات امامیه قرار دارد و اکثر اصول حدیث شیعه را او روایت کرده‌اند، و بیشتر روایات منسوب به ابن هلال به اسناد از سعد اشعری قمی روایت شده است، و این نشان می‌دهد که ابن هلال در بین امامیه قبل از آن که سفر او را تکفیر کنند، از موقعیت والائی برخوردار بوده است.^۲

وی از آغاز سال ۲۰۴ هـ احادیث متعددی روایت کرده که حاکی از قائم بودن امام دوازدهم و این که او ابتدا در پرده غیبت به سرخواهد برد، می‌باشد^۳ و طبق روایت کشی ابن هلال عالمی برجسته و عارفی متقی بوده است و کتاب یوم وليلة و کتاب نوادر از تألیفات اوست، برخی از نویسندگان می‌نویسند: وی مسلک تصوّف اتخاذ کرد و ۵۴ بار به سفر حج رفت که بیست بار آن با پای پیاده بود.^۴

بنا به نامه‌ای منسوب به امام دوازدهم ابن هلال در زمان نخستین سفیر از مهمترین علمای عراق بود و مقداری وجوهات متعلق به امام را نزد خود داشت که

۱ - الغیبة، ص ۲۴۵ - بحار، ج ۵۱، ص ۳۶۸.

۲ - اختیار معرفة الرجال، ص ۱۸، ۱۴۱، ۵۰۳ و ۶۰۳.

۳ - در مورد روایت مربوط به قائم بودن امام دوازدهم که به اسناد ابن هلال روایت می‌شود به کمال الدین ص ۳، ۲۵، ۳۵۰ و ۶۴۹ - کافی ج ۱، ص ۳۴۲ - الغیبة، ص ۱۷۵ و ۱۰۰ مراجعه شود.

۴ - رجال کشی، ص ۴۴۹.

از پرداخت آن به سفیر دوم سرباززد^۱.

سعد قمی می گوید: او تشیع را ترک کرده و به آئین نصب گرویده بود^۲ درحالی که شیخ طوسی او را وابسته به آئین غلات می داند^۳ و بعضی دیگر او را صوفی ریاکار شمرده اند^۴.

از آنجائی که ابن هلال در میان شیعیان عالمی برجسته و عارفی متقی به حساب می آمد و روایات وی در دست راویان حدیث بود و لذا بعضی از راویان امامیه در عراق، از تکفیر این عارف به ظاهر متقی در حیرت فرو رفته و صدور چنین رأیی را رد کردند اینان از قاسم بن علی (وکیل) تقاضا کردند که در باره اصالت صدور رأی علیه ابن هلال کتباً از طریق سفیر دوم از امام (ع) استعلام شود امام در پاسخ نوشت:

ابن هلال گناهکاری اصلاح ناپذیر است و خداوند گناهان او را نخواهد آمرزید، وی همچون شخصی خودسر و مستبد رفتار کرده و به علاوه وجوهات امام را برای خود نگه داشته و از اجرای دستورات ما سرباز زده است، جز آنهایی را که به مذاق وی خوش آمده باشد در عین حال، ما خونسردی خود را حفظ کردیم تا خداوند متعال دعایمان را مستجاب فرمود و جان او را گرفت.

در رابطه با او و در زمان حیاتش به عده کمی از دستیاران نزدیکمان آگاهی دادیم و به آنها سفارش کردیم تا آن را به پیروان صمیمی خود نیز ارائه دهند و ما به سوی خدا از او تبری می جوئیم، رحمت خدا بر او مباد... دیگر هیچ عذری برای هیچ یک وجود ندارد تا درسرخنان افراد مورد وثوق ما شک کنند، زیرا این بیانات را

۱ - تاریخ الغیبة الصغری، ص ۵۰۱.

۲ - صدوق، مشیخة الفقیه ج ۴، ص ۱۲۸.

۳ - الفهرست، ص ۱-۵۰ - الاحتجاج طبری، ج ۲، ص ۲۸۹.

۴ - تاریخ الغیبة الصغری، ص ۵۰۰.

به آنها ارائه می‌دهیم.^۱

این مدرک نشان می‌دهد که ابن هلال آن موقع مرده بود، لکن علی‌رغم انتقاد شدید امام از او، سفیر دوم قادر نبوده تا به طور کامل خطری که موقعیت وی را به خطر انداخته بود، از بین ببرد. کشتی، خبری را نقل می‌کند که گروهی از مردم به ابن هلال وفادار ماندند و در اصالت رأی فوق شک می‌کردند^۲ درحقیقت وفاداری این گروه به ابن هلال عمدتاً ناشی از ریاکاریهای عرفانی و عبادات ظاهری او بوده است، به اعتقاد امامیه عبادت خداوند بدون معرفت و اطاعت امامان بی‌ارزش است.^۳

بنابراین عبادات و اعمال صوفی‌منشانه ابن هلال از نظر شیعه امامیه فاقد ارزش می‌باشد زیرا وی اعتبار انتصاب ابو جعفر سفیر دوم را که از جانب امام بود، منکر شد.

طبق روایت شیخ طوسی نفوذ ابن هلال تا زمان حسین بن روح سفیر سوم نیز ادامه یافت، در این زمان توقیع دیگری از ناحیه امام علیه ابن هلال منتشر شد: گرچه کسانی در بین امامیه وجود دارند که درک نمی‌کنند، چگونه ممکن است چنین مرد باتقوایی و بزرگی تکفیر شود، لکن این چه تقوایی است که خداوند حسنات را به سیئات مبدل می‌سازد؟ دهقان^۴. نیز مردی باتقوا در خدمت امام بود سرانجام خداوند به خاطر نخوت، ایمانش را زدود، و به بی‌تقوایی بدل شد، این موضوع در مورد ابن هلال نیز رخ داد.^۵

۱ - اختیار معرفة الرجال، ص ۵۳۶.

۲ - اختیار معرفة الرجال، ص ۵۳۷.

۳ - اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۱ و ص ۳۷۴-۵ و ج ۲، ص ۱۹-۱۸.

۴ - دهقان عروة بن یحیی بغدادی است گفته می‌شود که وی وکیل و خزانه‌دار امام یازدهم بود، است، ولی وی معزول گردید و مورد لعن و نفرین قرار گرفت زیرا وجوه سازمان را دزدید و اسناد امام را که در خزانه نگهداری می‌شد، سوزاند! (اختیار معرفة الرجال، ص ۵۳۷ و ۵۷۹).

۵ - اختیار معرفة الرجال، ص ۵۳۶-۷.

۴ - محمد بن احمد بن عثمان

ابو بکر معروف به بغدادی برادرزاده محمد بن عثمان عمروی (نائب دوم امام عصر(عج) و نواده عثمان بن سعید (نائب اول)، بی سوادى وسبک سرى او مشهورتر از آن است که محتاج به ذکر باشد^۱ وی در نزد عمویش ابو جعفر عمروی به عنوان یک فرد منحرف معروف بود، ولی دیگران او را نمی شناختند و لذا عده‌ای از شیعیان در خدمت محمد بن عثمان بودند و روایات ائمه را بازگو می کردند، ناگاه ابو بکر محمد بن احمد بن عثمان برادرزاده او وارد شد، چشم ابو جعفر که به او افتاد به آنها گفت: ساکت باشید و صحبت نکنید، زیرا این فرد خیانتکار، ازیاران شمانیست^۲.

وی ادعای نیابت از سوی امام عصر(عج) نمود و عده‌ای را دور خود جمع کرد، از جمله شخصی بنام ابو دلف محمد بن مظفر کاتب که در اول پنج تنی (مخمس)^۳ بود و به این عقیده مشهور شده بود زیرا در نزد کرخیها تربیت یافته و دست پرورده آنها بود و کرخیها بدین عقیده مشهور بودند و کسی از شیعیان در آن تردیدی نداشت ابو دلف نیز بر همین عقیده بود و به آن اعتراف می کرد^۴.

وی می گوید: وقتی ابوبکر بغدادی وارد مجلس شد ابو دلف کاتب که از عقائد آن گروه عدول کرده بود، متمایل به او شد و او هم ابو دلف را وصی خود نمود و ماشکی نداریم که او بر مذهب خود باقی مانده، او را لعن می کنیم و از او براءت می جوئیم، زیرا در نزد ما هر کس که بعد از سمري ادعا کند او کافر و گمراه کننده و مفسد است^۵.

۱ - الغیبة، ص ۲۵۶.

۲ - الغیبة، ص ۲۵۶.

۳ - مخمس فرقه‌ای از غلاة هستند که قائل به الوهیت خمسة اصحاب کساء می باشند (مئل و نحل، ج ۲، ص ۱۳).

۴ - الغیبة، ص ۲۵۹.

۵ - بحار، ج ۵۱، ص ۳۷۸.

ابودلف از ابو بکر بغدادی دفاع می‌کرد و او را برحسین بن روح ترجیح می‌داد، وقتی به او گفته شد به چه دلیل او را بردیگران ترجیح می‌دهی؟ گفت: برای این که ابو جعفر محمد بن عثمان اسم او را براسم حسین بن روح در وصیتش مقدم داشت.

من گفتم: بنابراین باید منصور خلیفه عباسی از امام کاظم (ع) افضل و برتر باشد؟ گفت: چه طور؟ گفتم: برای این که امام صادق (ع) در وصیت خود نام منصور را پیش از نام امام کاظم (ع) برده است (از روی تقیه و به خاطر مصلحتی)^۱.

۵ - ابودلف کاتب

اسم او محمد بن مظفر می‌باشد به ابوبکر بغدادی ایمان آورده و ابوبکر بغدادی به هنگام مرگش به او وصیت کرد و او را نائب خود دانست بعد از فوت علی بن محمد سمري ابودلف ادعای نیابت و سفارت از سوی امام زمان (عج) کرد با این که از آن حضرت توقیعی صادر شده بود که دیگر بعد از علی بن محمد سمري نائب خاص نخواهد داشت.

مرحوم محقق اردبیلی در باره او می‌نویسد:

ابودلف دیوانه، شیخ طوسی از مرحوم مفید محمد بن محمد بن نعمان از ابوالحسن از بلال مهلبی روایت کرده است که می‌گوید: شنیدم از ابوالقاسم جعفر بن محمد قولویه که می‌گفت: خداوند ابودلف کاتب را نگاه ندارد، ما او را شخص ملحدی می‌شناختیم، سپس اظهار غلو نمود، آنگاه اختلال حواس پیدا کرد و بعد از آن دیوانه شد، پس از آن از مفوضه بشمار آمد، ما اصلاً او را نمی‌شناختیم، او به هر مجلسی که سر می‌زد مورد سرزنش و توهین قرار می‌گرفت. شیعیان اندک مدتی با وی آشنا شدند، سپس از او و همکاران وی دوری جستند...^۲

۱ - بحار، ج ۵۱، ص ۳۷۸.

۲ - جامع الرواة، ج ۲، ص ۴۶۹.

ابو نصر هبة الله بن محمد بن احمد کاتب یکی از نزدیکان محمد بن عثمان گفت: ابودلف محمد بن مظفر کاتب قبلاً کارش جمع آوری خمس اموال شیعیان بود زیرا وی در میان شیعیان کرخ تربیت شده و شاگردی آنها را کرده بود. مردم کرخ هم خمس مال خو را می پرداختند و هیچیک از شیعیان در این خصوص تردید نداشتند ابودلف هم این معنی را اعتراف می کرد و به آن افتخار می نمود او بعدها منحرف شده و می گفت: آقای من شیخ صالح (ابوبکر بغدادی) مرا از مذهب ابوجعفر کرخی (محمد بن عثمان) به مذهب خود یعنی مذهب ابوبکر بغدادی منتقل نمود.^۱

سپس شیخ اضافه می کند: جنون ابودلف و حکایات فساد مذهب وی بیش از این است که شماره شود، به همین جهت ما در اینجا به ذکر آن، اطاله کلام نمی دهیم.

۶ - بلالی، ابوطاهر محمد بن علی بن بلال

مؤلف کتاب ربيع الشيعة^۲ او را از وکلاء دوران غیبت صغری و از جمله کسانی دانسته که شیعیان امامیه در وکالت آنان شک و تردید ندارند و اختلاف نکرده اند.^۳ وی در محافل امامیه به عنوان راوی احادیث شهرت دارد^۴ او علاوه بر آن در زمره وکلای اصلی بغداد بود و با امام دهم و یازدهم روابط نزدیکی داشت،^۵ امام عسکری (ع) بلالی را برای اسحاق بن ابراهیم نیشابوری با این عبارت توصیف کرده: **فانه الثقة المأمون العارف بما يجب عليه او فردی قابل اعتماد، موثق و آگاه از آنچه**

۱ - الغيبة، ص ۲۵۶ - بحار، ج ۵۱، ص ۳۷۹.

۲ - به احتمال قوی کتاب ربيع الشيعة، همان کتاب اعلام الوری طبرسی است که به اشتباه به ابن طاوس نسبت داده شده است به کتاب مستدرک چاپ قدیم، ج ۳، ص ۴۶۹ مراجعه شود.

۳ - جامع الرواة، ج ۲، ص ۱۵۳.

۴ - رجال نجاشی، ص ۵-۲۵۴ - اختیار معرفة الرجال، ص ۵۶۶.

۵ - برقی، الرجال، ص ۶۱-۵۷.

باید کرد، می باشد^۱.

شیخ صدوق او را از وکلاء مشهور و استوار حضرت دانسته است، و بنا به روایت کلینی و صدوق امام حسن عسکری (ع) دوبار بعد از ولادت پسرش امام دوازدهم او را به بلالی نشان داد، نخست در سال ۲۵۸ و سپس سه روز؟ قبل از وفات خود^۲.

با وجود این مرحوم شیخ حرّ عاملی می گوید: شیخ طوسی در کتاب غیبت، او را جزء مذمت شدگان شمرده است^۳.

بلالی سفارت ابو جعفر را انکار کرد و مدعی شد که خود وکیل امام است، وی وجوهات امام را نزد خود نگاهداشت و از ارائه آن به ابو جعفر سرباز زد، ادعای او موجب انشعابی جدی در میان امامیه شد، زیرا عده ای از امامیه همچون برادرش ابوطیب و ابن حرز ادعای او را پذیرفته و از وی پیروی می کردند^۴.

طبق روایت شیخ طوسی، ابو جعفر ملاقاتی سری بین امام دوازدهم و بلالی را ترتیب داده بود تا به وی ثابت شود که او از جانب امام عمل می کند ابو جعفر او را به منزلی در جای نامعلومی برد و در آنجا گفته می شود امام را ملاقات کردند امام به بلالی دستور داد وجوهات را تسلیم ابو جعفر کند^۵.

ابو جعفر پس از ترتیب این ملاقات بلافاصله به منزل بلالی رفت در آنجا هواداران نزدیک بلالی جمع شده بودند، ابو جعفر از بلالی پرسید:

ای ابوطاهر از تو می پرسم، ترا به خدا، آیا صاحب الزمان (امام دوازدهم) به تو دستور نداد وجوهات (امام) را که نزد توست به من رد کنی؟ بلالی پاسخ داد بلی

۱ - اختیار معرفة الرجال، ص ۵۷۹.

۲ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۸ - کمال الدین، ص ۴۹۹.

۳ - وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۳۲۵.

۴ - الغیبة، ص ۲۴۶.

۵ - الغیبة، ص ۲۴۶.

سپس ابو جعفر منزل اورا ترک گفت^۱.

تفصیل این جریان بدین شرح است که ابو غالب زراری گفت: ابو الحسن محمد بن محمد بن یحیی معاذی نقل کرد که یکی از شیعیان بعد از وفات امام حسن عسکری (ع) و تغریبه شیعه و انحراف ابوطاهر بن بلال به وی پیوست، سپس از او برگشت و به ما پیوست.

ما جهت این پیوستن و گسستن را از او پرسیدیم، گفت: روزی نزد ابوطاهر بودم ابو الطیب و ابن خزر و جمعی از پیروانش هم بودند.

در آن وقت خادم او آمد و گفت: ابو جعفر عمری (محمد بن عثمان) درب خانه است، از شنیدن این خبر پیروان ابوطاهر مضطرب و نگران شدند و آمدن اورا ناخوش داشتند ابوطاهر گفت: بگویاید محمد بن عثمان وارد شد ابوطاهر پیش روی او نشست کمی صبر کرد تا حاضران ساکت شدند. آنگاه گفت: ای ابوطاهر! تو را به خدا سوگند می دهم آیا امام زمان (عج) به تو دستور نداد اموالی که نزد تو است به من تسلیم کنی؟ گفت: اللهم نعم چرا حضرت این را فرمود!

محمد بن عثمان هم برخاست و بیرون رفت. از این جریان حاضران مجلس سراسیمه شدند و چون به خود آمدند ابو الطیب از برادرش ابوطاهر پرسید: صاحب الزمان را در کجا دیدی؟ گفت: ابو جعفر (محمد بن عثمان) مرا به یکی از خانه های خود وارد ساخت، ناگهان دیدم حضرت در بالاخانه وی مرا می نگرست و امر کرد اموالی که نزد من بود به وی تسلیم کنم.

ابو الطیب پرسید از کجا دانستی که او امام زمان است؟ گفت: وقتی او را دیدم مهابتش مرا گرفت و سخت مرعوب گردیدم و دانستم که او صاحب الزمان است^۲. از این خبر تاریخی روشن می شود که ابو جعفر برای این که ادعای بلالی را حتی پیش پیروانش باطل نماید، این اقدام را ترتیب داده بود و شاید حامیان بلالی

۱ - الغیبة، ص ۲۴۶.

۲ - الغیبة، ص ۲۴۶ - بحار، ج ۵۱، ص ۳۶۹.

پس از اعتراف او به این که امام به وی دستور دادند تا وجوهات را به ابو عمرو بپردازند، دست از حمایت بلالی برداشتند و جانب ابو جعفر را گرفتند، زیرا مأخذ موجود هیچ ردپائی را از چنین انشعابی در سالهای آخر دوره سفیردوم نشان نمی دهند و احتمال می رود که این انشعاب خاتمه یافته است.

۷ - شلمغانی

از جمله کسانی که به مخالفت با حسین بن روح برخاست و از راه حسد دست به تأسیس مذهب جدیدی زد، ابو جعفر محمد بن علی بود، او از مردم روستای شلمغان از حومه های واسط و یکی از قراء قرآن مجید در آنجا بود، و او را ابن ابی العزاقیر و پیروانش رانیز به همین مناسبت عزاقریه می خوانده اند او پس از مدتی به بغداد رفت و به عنوان دبیر (کاتب) به خدمت مشغول شد.^۱

شلمغانی یکی از اصحاب امام حسن عسکری (ع) و یکی از مؤلفین و علمای شیعه امامیه بود و در حال استقامت، یعنی قبل از انحراف از تبعیت حسین بن روح پیش طائفه امامیه مقامی جلیل داشت، و مؤلفات او مورد استفاده امامیه بود، تا آنجا که حسین بن روح در همان روز که رسماً به مقام ابو جعفر عمری نشست، پس از اجرای مراسم این کار با جماعتی از وجوه شیعه به خانه شلمغانی رفت، و هنگامی که پنهان شده بود شلمغانی را به نیابت خود منصوب کرد، شلمغانی در این دوره بین او و طائفه امامیه رابط و سفیر بود و توقیعات حضرت قائم به توسط حسین بن روح به دست شلمغانی صادر می شد، مردم در رفع حوائج و حل مشکلات خود به او مراجعه می نمودند.

شلمغانی هدایت فعالیت های امامیه را در بغداد و کوفه سالها به عهده داشت. طبق روایت شیخ طوسی، ام کلثوم دختر ابو جعفر عمروی گفت که

۱ - رجال نجاشی، ص ۲۹۳-۴ - الغیبه، ص ۲۴۸.

ابوجعفر ابن ابی العزافر در نزد مردم بسطام موجه و دارای مقامی بود، و این موقعیت را جناب شیخ ابوالقاسم حسین بن روح برای او درست کرده بود، این شخص بعد از این که مرتد شد، هرگونه دروغی و کفری را برای بنی بسطام نقل می کرد و آن را به شیخ نسبت می داد بنی بسطام هم سخن او را پذیرفته و از او قبول می کردند تا این که این خبر به حسین بن روح رسید وی رسماً او را تکذیب کرده و فرزندان بسطام را از تماس و سخن گفتن با او نهی کرد و دستور داد که او را لعنت کنند و از او تبری بجویند، ولی آنها به دستور او عمل نکردند و به پیروی او ادامه دادند.^۱

شلمغانی که در جاه طلبی بی صبرانه سیاسی خود شهره بود و ممکن بود امید برای دستیابی به قدرت، در آینده نزدیک و پس از دستورات امام دوازدهم به حسین بن روح را از دست داده باشد، بنابراین، دستورات امام زمان (عج) را نادیده گرفت و در جستجوی سائر گروهها رفت تا به جاه طلبی خود جامه عمل بپوشاند!

شلمغانی سازمان امامت را بلافاصله پس از انحرافش ترک نمود و عقائد کفرآمیز خود را اعلام نکرد، گزارشات متعدد حاکی از آن است که وی از عنوان خود که قائم مقام سفیر سوم بود، سوء استفاده می کرد تا به تدریج وکلای تحت نظر خود را به قبول تعالیم الحادی خود آموزش دهد.

محمد بن همام وکیل روایت می کند که خود از شلمغانی شنیده بود که می گفت: حقیقت (خدا) یکی است، ولی اشکال گوناگون دارد، روزی به رنگ سفید در می آید، دیگر روز سرخ و بالاخره آبی...!

ابن همام می گوید: این نخستین جمله ای بود که موجب شد شلمغانی را ردکنم، زیرا او دارای آئین حُلولیه بود.^۲

شلمغانی می کوشید تا برخی از وکلای امامیه و خاندان ایشان به ویژه وکلای

۱ - الغیبه، ص ۱۸۳.

۲ - بحار، ج ۵۱، ص ۳۷۴.

بسطام را به پذیرش آئین حلولیه و تناسخ ارواح متقاعد سازد، لذا پس از مدتی اعلام داشت که روح پیامبر(ص) درجسم سفیر دوم ابوجعفر و روح علی بن ابیطالب درجسم سفیر سوم و روح فاطمه زهرا(س) دختر پیامبر(ص) درجسم ام‌کلثوم دختر سفیر دوم حلول کرده است، در همان حال شلمغانی از وکلای فرعی و زیر دست خود خواست تا این راز را فاش نسازند، زیرا عقیده حق است^۱.

دقیقاً تاریخ خروج شلمغانی از تبعیت حسین بن روح معلوم نیست زیرا درست معلوم نیست که حسین بن روح در چه موقع درخفا می‌زیسته و دوره استتار او چه اندازه طول کشیده است، ولی از قرائن معلوم می‌شود که دوره اختفاء او مصادف با شروع ایام وزارت حامد بن العباس (۳۰۶ تا ۳۱۱) و پایان آن بوده است. مرحوم اقبال می‌نویسد: چنین تصور می‌رود که شلمغانی در همین مدت استتار حسین بن روح از فرصت استفاده کرده و جماعتی از خواص و متنفذین شیعه را به طرف خود خوانده است و گویا ابتداهم غرض او گرفتن مقام حسین بن روح و باب قلمداد کردن خود به جای او بوده و بعدها کار ادعای او بالا گرفته و دعوت ثبوت و ألوهیت نیز کرده است^۲.

نخستین زمانی که سر شلمغانی و دعاوی او فاش شد در همان اوان وزارت حامد بن العباس بوده و کسی که پرده از روی این کار برداشته حسین بن روح نویختی است.

بعید نیست ابن روح هم از طریق ام‌کلثوم که یکی از مبلغان زن که فعالیت‌های امامیه را در میان زنان بنو بسطام سرپرستی می‌کرده، متوجه انحراف شلمغانی شده باشد، وی به ام‌کلثوم دستور داد تا روابط و دیدارهای سرّی خود را با آنها متوقف سازد.

حسین بن روح به وی گفت: شلمغانی آنچنان عمیق، انحراف خود را در

۱ - بحار، ج ۵۱، ص ۳۷۲.

۲ - خاندان نویختی، عباس اقبال، ص ۲۲۳.

قلوب آنها تأثیر داده که حتی اگر ادعاهم کند که (الله جل جلاله) در جسم خود او حلول کرده، می پذیرند سپس او جا پای حلاج می گذارد و کوس انا الحق می زند^۱.

حسین بن روح پس از کشف عقائد کفرآمیز شلمغانی وی را از سمت خود برکنار کرد و ارتداد او را در همه جا منتشر ساخت نخست در میان خاندان نوبخت و آنگاه در میان سایرین^۲. و این گزارش نشانگر این است که بخش قابل ملاحظه‌ای از عوام شیعه تحت تأثیر افکار شلمغانی قرار گرفته‌اند شلمغانی پس از آن که طرد شد به مردم می گفت: من اسرار و رازها را می گویم و چون حسین بن روح از من تعهد گرفته بود که اسرار را افشاء نکنم ولی اکنون که آن را فاش نموده‌ام با همه خصوصیتی که باوی داشته‌ام مرا از خود دور می کند آن سرّ امر عظیمی بود که جز فرشته مقرب و پیغمبر مرسل یا مؤمنی که امتحان داده، قادر به نگاهداری آن نیست.

شلمغانی با این سخنان بی اساس سابقه خود را نزد آنها محکمتر نمود و کارش بالا گرفت و مقامی بالا یافت. چون خبر به ابن روح رسید نامه‌ای بر لعن او و دوری از وی و کسانی که از سخنان او پیروی می نمایند و در دوستی او باقی مانده‌اند برای بنی بسطام فرستاد، آنها هم نامه را به شلمغانی نشان دادند و او به شدت ناراحت و منقلب گردید.

سپس به توجیه سخنان او پرداخت و گفت: این که حسین بن روح گفته است مرا لعن کنید در معنی خیلی بزرگ است به این معنی که: لعنت به معنی دورگرداندن است و لعنة الله یعنی خدا او را از عذاب و آتش دوزخ دورگردانید، بنابراین من هم اکنون مقام خود را شناختم، آنگاه صورتش را به خاک نهاد و گفت: این سخن را کتمان کنید و به کسی نگوئید.

ام کلثوم می گوید: من به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح خبر دادم که روزی به خانه مادر ابو جعفر به بسطام رفتم او از من استقبال نمود و مرا بسیار بزرگ داشت

۱ - تاریخ سیاسی غیبت امام دوازهم ص ۲۰۲.

۲ - الغیبة، ص ۲۵۱.

به طوری که خم شد پای مرا ببوسد ولی من نگذاشتم و گفتم: ای بانوی من! نمی‌گذارم زیرا پابوسی کاری بس بزرگ است سپس گفت: چگونه و چرا این کار را نکنم و حال آن که تویی بی من حضرت فاطمه زهراء می‌باشی.

به او گفتم: این چه سخنی است که تو می‌گوئی؟

گفت: شیخ (شلمغانی) این ستر را آشکار کرده است و پرده را پس زده گفتم: چه سری به شما سپرده؟ گفت: او از من پیمان گرفته که آن را افشا نسازم، می‌ترسم اگر آن را بازگوکنم خدا مرا عذاب کند، من به وی اطمینان دادم که آن را به کسی نخواهم گفت ولی پیش خود شیخ ابوالقاسم حسین بن نوح را استثناء کردم.

گفت: شیخ ابو جعفر به ما گفته است که روح رسول خدا (ص) به پدر تو یعنی محمد بن عثمان منتقل شده و روح امیرالمؤمنین به بدن حسین بن روح و روح فاطمه زهرا به تو منتقل شده است و لذا چگونه تورا تعظیم نکنم؟!

به او گفتم از این کار دست بردار و این چنین نگو، این سخنی دروغ است.

گفت: این سری عظیم است شلمغانی از ما پیمان گرفته که برای هیچکس نقل نکنیم. ای بانوی من خدا نکند که من در این خصوص عذاب شوم اگر شما مرا وادار نکرده بودی که به تو بگویم من هرگز آن را نه برای شما و نه برای کسی دیگر بازگو نمی‌کردم.

ام‌کلثوم گفت: چون از نزد آن زن بیرون آمدم به خدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رسیدم و جریان را به اطلاع وی رساندم حسین بن روح به گفته من اعتماد داشت فرمود: دخترم! بعد از این ماجرا دیگر به خانه این زن مرو اگر نامه یا قاصدی پیش تو فرستاد قبول نکن و بعد از این به دیدن او مرو زیرا این سخن کفر است که آن شخص ملعون در دل‌های اینها جای داده است تا راهی برای ادعای خود باز کند و بعد به اینها بگوید که خدا در او حلول کرده و او خدا شده است چنان که نصاری در باره حضرت مسیح می‌گویند و کار او سرانجام کار حلاج را پیدا خواهد کرد.

نَوَاب آن حضرت

ام‌کلثوم گوید: من با بنی بسطام قطع رابطه کردم و از آنها کناره‌گیری نمودم دیگر نزد آنها نرفتم و کسی از آنها را به حضور خود نپذیرفتم این داستان در بین خاندان نوبخت شایع شد و به همه آنها جناب حسین بن روح نامه نوشت و آنها را در جریان کار گذاشت و دستور داد که به شلمغانی لعن کنند و از او و هرکسی که پیرو اوست و یا گفتار او را پسندیده، براثت بجویند تا چه رسد به این که بخواهد از او تبعیت کنند و بعد از سوی امام زمان (ع) به همین گونه توقیعی بر لعن او و پیروانش صادر گردید و دستور داده شد که هرکس که از این توقیع باخبر می‌شود او را لعن کنند.

مرحوم طبرسی در احتجاج می‌نویسد که: اصحاب ما روایت کرده‌اند که: ابو محمد حسن شریعی^۱ از اصحاب هادی (علی بن محمد) و نخستین کسی بود که ادعای مقامی را نمود که خدا برای او از طرف امام زمان (عج) چنین مقامی را قرار نداده بود و برخدا و حجتهای پروردگار دروغ بست و به آنان چیزی را که شایسته آن نبودند و از آن برکنار بودند، نسبت داد و سپس به کفر و الحاد انجامید و همچنین محمد بن نصیر نمیری که از اصحاب و یاران حضرت عسکری (ع) بود بعد از وفات آن حضرت ادعا کرد که از سوی حضرت نیابت دارد و باب امام زمان (عج) است به خاطر اظهاراتی که الحاد و غلو و تناسخ از آنها آشکار بود، خداوند او را رسوا ساخت و ادعای رسالت و نبوت نمود و گفت که از سوی حضرت هادی (ع) فرستاده شده است و محرّمات را حلال و مباح دانست.

یکی دیگر از این غلوکنندگان احمد بن هلال کرخی است که ابتداء از اصحاب و یاران حضرت عسکری (ع) بود، و سپس تغییر عقیده داد و نیابت و وکالت ابو جعفر محمد بن عثمان را منکر شد و از سوی حضرت بقیه‌الله (عج) توقیعی بر لعن او و عده‌ای دیگر مانند او صادر شد و همچنین ابوطاهر محمد بن

۱ - در کتب رجال شریعی ذکر شده است.

علی بن بلال و حسین بن منصور حلاج و محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی العزاقری لعنت خداوند بر آنها باد، که درباره اینها توقیعی مبنی بر لعن و بیزاری جستن از همه آنها به دست شیخ ابوالقاسم حسین بن روح با عبارات زیر صادر شد^۱.

عَرَفَ اطال الله بقاءك وعرفك الله الخیر كله و ختم به عملك من یثق بدینه و تسكن الی نیته من اخواننا ادام الله سعادتهم بان محمد بن علی المعروف بالشلمغانی عجل الله له النعمة ولا امهله قد ارتد عن الاسلام وفارقه والحد فی دین الله وادعی ما كفر معه بالخالق جل و تعالی وافتری كذبا و زورا وقال بهتاناً واثماً عظیماً كذب العادلون بالله و ضلوا ضلالاً بعيداً و خسروا خسراً مبیناً.

اعلام کن - خداوند عمر تورا طولانی کرده و تورا پاینده بدارد و همه گونه خیر و نیکی را به تو بشناساند و پایان کارتو را ختم به خیر کند - به کسانی که به دیانت آنها اطمینان داری و به برادران ما که از نیت خیر آنان آگاهی، خداوند سعادت و خوشبختی آنان را دوام بخشد به این که محمد بن علی معروف به شلمغانی که خداوند در عذاب و گرفتاری او شتاب نموده و او را مهلت ندهد! از دین اسلام برگشته و جدا شده است و در دین خدا کفر و الحاد ورزیده و چیزهایی را ادعا کرده که موجب کفر به خالق متعال است و به دروغ تهمت زده و بهتان بست و گناه بزرگی نمود، آنان که از خدا برگشته اند دروغ گفته و گمراهی بسیار دوری را پیموده اند و زیانی آشکار نموده اند.

وانا برئنا الی الله تعالی و الی رسوله (ص) منه و لعناه علیه لعائن الله تتری فی الظاهر منا و الباطن فی السر و الجهر و فی كل وقت و علی كل حال و علی كل من شایعه و بلغه هذا القول منا فاقام علی تولاه تولیه) بعده.

ما به خدا و رسولش از او براءت و بیزاری جسته و او را لعن و نفرین کرده ایم و براو باد لعنتهای خداوندی، یکی بعد از دیگری و پیوسته در ظاهر و باطن، در پنهانی

۱ - احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۸۹ - ۲۹۰ چاپ نجف.

و آشکارا و همیشه و در همه وقت و به هر حالت و بر هر کس که از او پیروی کرده و این سخن ما به او برسد و باز هم از او پیروی کند.

به شیعیان ما اعلام کن - خداوند پشتیبان و یاور تو باشد - ما در پرهیز نمودن و بر حذر بودن از او مثل همان حالتی هستیم که پیش از او از آنان براءت و بیزاری جسته بودیم:

شریعی، نمیری، هلالی و بلالی و دیگران و سیره و روش خداوند را پیش از این وقایع و بعد از این رویدادها نیکو دانسته و به او اطمینان و اعتقاد داشته و از او کمک و یاری می طلبیم و هو حسبنا کل امورنا و نعم الوکیل^۱.

مرحوم شیخ طوسی پس از نقل این جریان می نویسد: شلمغانی حکایات زشتی دارد و کارهای قبیحی انجام داده، و من کتاب خود الغیبة را پاکیزه تر از آن می دانم که آنها را در آن بیاورم، احمد بن نوح و غیره آنها را نوشته اند^۲.

ابوعلی این توقیع را گرفت و تمام شیوخ و رؤسای شیعه را دعوت کرد و برای آنها خواند و سپس از روی آن نسخه ها نوشته و به شهرها فرستادند تا آنکه در میان طائفه شیعه شهرت یافت و همه او را لعن کردند و از وی دوری جستند قتل شلمغانی در سال ۳۲۳ هجری روی داد^۳.

کتابهای شلمغانی به جهت مقام علمی و تقرب او به حسین بن روح پیش از ارتداد نزد امامیه شیوع تمام داشته و در دست همه ایشان بوده است، بعد از آن که ارتداد او مسلم شد و لعن او صادر گردید، عده ای از امامیه از حسین بن روح راجع به کتابهای او سؤال کردند و گفتند خانه های ما از آنها پر است با آنها چه باید کرد؟ حسین بن روح گفت:

۱ - احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۹۰ - ۲۸۹ چاپ نجف، - الغیبة، ص ۲۵۳ - بحار، ج ۵۱، ص ۳۷۷.

۲ - الغیبة، ص ۲۵۰.

۳ - الغیبة، ص ۲۵۴.

جواب من در این خصوص همان جوابی است که امام ابو محمد حسن بن علی عسکری (ع) موقعی که مردم در خصوص کتب بنی فضال^۱ از او پرسیدند به ایشان داد و فرمود: آنچه را روایت کرده‌اند بگیری و آنچه را که به رأی خود آورده‌اند، رها کنید^۲.

شلمغانی قبل از ارتداد کتابهای زیادی تألیف کرده است و چون قبل از ارتداد از علمای امامیه به شمار می‌رفته و غیر از کتاب الحاشیة السادسة که پس از ارتداد نوشته، بقیه مؤلفات او پیش امامیه از کتب معتبره به شمار می‌رفته است و لذا پس از ارتداد تمام کتب ایشان از طرف حسین بن روح و سایر بزرگان امامیه مورد بررسی قرار گرفت تا میزان صحت و سقم آنها برای شیعیان روشن شود.

طبق نقل شیخ طوسی چون کتاب التکلیف او منتشر شد جمعی از امامیه آن را به خدمت حسین بن روح بردند و او آن را از اول تا آخر خواند و گفت: شلمغانی جز در دو سه موضع که دروغ گفته، بقیه مطالب آن را از ائمه روایت کرده و چیز باطل در آن نیست، خدا او را لعنت کند^۳.

و نیز جماعتی از علماء از ابوالحسن محمد بن احمد بن داود و حسین بن علی بن بابویه قمی روایت کردند که آنها گفتند: از جمله خطاهائی که از شلمغانی در خصوص مذهب سرزد، این است که وی در باب شهادت از عالم (منظور حضرت موسی بن جعفر (ع) است که به خاطر تقیه در برخی روایات از آن حضرت به عالم تعبیر شده است) روایت کرده که حضرت فرمود اگر برادر مؤمن تو در گردن مردی حقی داشته باشد و طرف آن حق را انکار کند و برادر تو هم جز یک شاهد عادل و موثق نداشته باشد، نزد شاهد می‌روی و شهادت او را می‌پرسی، وقتی نزد

۱ - مقصود از بنی فضال سه پسر ابو محمد حسن بن علی بن فضال کوفی (متوفی ۲۲۴) می‌باشند که هر سه مثل پدر خود از فقهای فرقه فطحیه محسوب می‌شوند.

۲ - غیبت طوسی، ص ۴۰-۲۳۹ اقبال، درخاندان نوبختی، ص ۲۳۲.

۳ - الغیبة، ص ۲۵۲.

نَوَاب آن حضرت

تو گواهی داد، با وی نزد حاکم برو و مانند او شهادت بده تا حق مسلمانی ضایع نشود سپس شلمغانی گفته است این عبارت ابن بابویه است.

ولی ابن بابویه گفت: او دروغ گفته ما از چنین حکمی اطلاع نداریم ابن بابویه در جای دیگر گفته است: "شلمغانی در این حکم دروغ گفته است"^۱.

غرض اینکه شیخ طوسی و نجاشی در کتابهای خود اسامی تألیفات او را ذکر کرده‌اند و از آنها روایتی نیز نقل نموده‌اند.^۲

ابن اثیر نوشته است که ابن روح ادعای شلمغانی را حتی برای عباسیان فاش ساخت و در نتیجه در سال ۳۱۳ خاقان وزیر کوشید تا او را دستگیر کند^۳ کوششی که منجر به دستگیری وزندانی شدن بسیاری از افراد که به وی گرایش داشتند، شد.^۴

بعد از آن که لعن شلمغانی به دست حسین بن روح شایع گردید، امامیه بغداد از او دوری جستند و همه حکایت لعن او را در محافل و مجالس نقل می‌کردند، و شلمغانی برای اثبات حقانیت خیالی خود و معارضه با حسین بن روح و متقاعد کردن امامیه طرفداران او سعی می‌نمودند و کتاب الغیبه خود را در این ایام تألیف کرده و در آن به تعرض حسین بن روح پرداخته و مدعی همکاری و همقدمی با شیخ ابوالقاسم نوبختی در تهیه اسباب کار وکالت و نیابت بوده است ولی اکثریت امامیه به دعاوی او گوش فراندادند و در لعن او کوشیدند.^۵

۱ - الغیبه، ص ۲۵۲.

۲ - اسامی هفده کتاب با کتاب دیگری که عنوان آن معلوم نیست در رجال نجاشی، ص ۲۶۸ به نام شلمغانی مذکور است و شیخ طوسی نیز در جاهای مختلف کتاب الغیبه، از ۶۸ کتاب شلمغانی نام برده و از آنها روایت نقل کرده است و مرحوم اقبال آشتیانی در کتاب خاندان نوبختی تألیفات او را ذکر کرده است (خاندان نوبختی، ص ۲۲۹-۲۳۱).

۳ - کامل ابن اثیر، ج ۸، ص ۲۱۷.

۴ - الغیبه، ص ۲۵۰.

۵ - الغیبه، ص ۲۵۵.

وعلت قتل او آن بود که بعد از دستور حسین بن روح به لعن و بیزاری از او و آگاهی مردم از این جریان، دیگر کسی فریب او را نمی خورد و نمی توانست کسی را گول بزند و مقارن واقعه قتل شلمغانی موقعی که بزرگان شیعه در خانه ابوعلی بن مقله وزیر جمع بودند و لعن او را از جانب حسین بن روح نقل می کردند، به ایشان گفت که بین من و او ملاقاتی ترتیب دهند تا من و او دست یکدیگر را بگیریم، اگر آتشی از آسمان فرود نیامد و اونسوخت، پس هرچه او در حق من می گوید: به جاست چون این ادعا به الراضی رسید، او در این هنگام در منزل ابن مقله بود، دستور داد که او را دستگیر کنند و بکشند، دستور او اجرا شد و شیعیان از شر او راحت شدند.^۱

شلمغانی و طرفداران او را به امر خلیفه در حضور قضات، فقهاء، کتاب و رؤسای لشگری چند بار محاکمه کردند^۲ سرانجام حکم قتل او به اتفاق آراء تصویب و صادر گردید، قبل از اجرای این حکم شلمغانی از قضات سه روز مهلت خواست تا از آسمان یا حکم تبرئه او صادر شود و یا دشمنان او به عذاب دچار گردند ولی فقهاء، خلیفه را امر به تعجیل در قتل او کردند و خلیفه دستور داد که در روز سه شنبه ۲۹ ذی القعدة سال ۳۲۲ هـ شلمغانی و ابن ابی عون را گردن زدند و سپس جسدشان را به دار آویختند و در آخر کار نعش آن دونفر را سوزانده و خاکستر آن را به آب دجله دادند.^۳

۸ - حسین بن منصور حلاج بیضائی، صوفی معروف

یکی دیگر از مدعیان نیابت و وکالت، حسین بن منصور حلاج است، وی در آغاز، خود را رسول امام غائب و وکیل و باب آن حضرت معرفی می کرد، به همین

۱ - الغیبة ص ۲۵۰.

۲ - برای تفصیل محاکمه ایشان مراجعه شود به کتاب الفَرَقُ بین الفِرَقِ ص ۲۵۰.

۳ - معجم الادباء، ج ص ۲۹۷ - الفَرَقُ بین الفِرَقِ، ص ۲۵۰.

نواب آن حضرت

سبب علمای علم رجال شیعه او را از مدعیان بابیت شمرده‌اند،^۱ او در ابتداء مردم را به سوی مهدی دعوت می‌کرد و چنان به مردم القاء می‌نمود که از طالقان (خراسان) ظهور خواهد کرد، و ظهور وی نزدیک است.^۲

او توانست عده‌ای از شیعیان امامیه و رجال درباری خلیفه را با عقیده خویش موافق سازد و همین که تعداد هواداران او زیاد شدند به این فکر افتاد که علماء و بزرگان شیعه را نیز به خود جلب کند، در این زمان حلاج تصمیم گرفت ابوسهل نوبختی را در سلک یاران خود درآورد و به تبع او هزاران هزار شیعه امامی را به کیش و عقیده خود معتقد سازد.

دعوی حلاج در خصوص بابیت و اظهار رأی مخصوص او در باب شمار ائمه، در حکم اعلان خصومت صریح با خاندان نوبختی بود، زیرا یک تن از آنان یعنی ابوالقاسم حسین بن روح از سال ۳۰۵ مقام وکالت و بابیت امام غائب را داشت و قبل از آن نیز در عهد وکیل دوم، ابوجعفر محمد بن عثمان از خواص و محارم او بود و یک تن دیگر از آن خانواده هم که ابوسهل اسماعیل بن علی باشد در تاریخ شورش حلاج رئیس امامیه در بغداد شمرده می‌شد.^۳

حلاج که از او مقالاتی در باب *حلول و ادعای معجزه و رسالت و ربوبیت* ظاهر شده بود مصمم شد که ابوسهل اسماعیل نوبختی رئیس شیعیان بغداد را با خود موافق سازد به خصوص که جماعتی از درباریان خلیفه نسبت به حلاج حسن ظن نشان داده و جانب او را گرفته بودند و اگر آل نوبخت هم از این جماعت تبعیت می‌کردند دیگر برای حلاج مانعی در پیش نمی‌ماند.

شیخ طوسی در کتاب *الغیبة* به دو واسطه از ابونصر هبة الله بن محمد کاتب چنین نقل می‌کند که: چون خداوند متعال خواست امر حلاج را مکشوف

۱ - الغیبة، ص ۲۴۶.

۲ - بیرونی، الآثار الباقیة، ص ۲۷۵.

۳ - خاندان نوبختی، اقبال، ص ۱۱۲.

دارد و او را رسوا و خوار سازد او را بر آن داشت که ابوسهل اسماعیل بن علی را با قبول دعاوی دروغ به کمک خود بخواند و از فرط جهل، چنین گمان برده بود که ابوسهل نیز مثل ساده لوحان دیگر به سهولت فریب او را خواهد خورد و از پیروان او خواهد شد، و با فریفتن ابوسهل بر دیگران تسلط خواهد یافت و بیچارگان را بدین وسیله به بند حيله و کجروی خود گرفتار خواهد ساخت زیرا ابوسهل در میان مردم نفوذ داشت و در علم و ادب دارای مقامی شامخ بود.

حلاج در نامه‌ای به ابوسهل پیغام داد که من وکیل حضرت صاحب الزمان هستم و این اولین عنوانی بود که به وسیله آن، جهال را فریب می‌داد سپس ادعای خود را بالا برد و نوشت که: من از طرف امام غائب مأمورم که به تو نامه بنویسم و آنچه را که امام اراده کرده جهت نصرت و تقویت نفس تو بنمایانم تا به آن ایمان آوری و دچار شک و تردید نگردی، ابوسهل در جواب او گفت:

من از تو تقاضا دارم که در انجام امری بسیار کوچک بر من منت گذاری و آن امر در مقابل عظمت دلائل و براهینی که به دست تو آشکار شده اهمیتی ندارد و آن اینکه من گرفتار محبت کنیزانم هستم و به آنها عشق می‌ورزم و عده‌ای از آنان را در تملک دارم و قادر به چیدن میوه‌ای از بوستان وصل ایشان نیستم و اگر هر جمعه موی خویش را رنگین نکنم پیری من آشکار و کنیزان از من گریزان شوند و از این لحاظ سخت در رنجم، اگر کاری کنی که من از رنج حنا بستن نجات یابم و موی سفید من به سیاه بدل گردد، دست اطاعت به سوی تو دراز می‌کنم و گفته ترا می‌پذیرم و به عقیده تو درآیم و از مبلغین مذهب تو گردم و آنچه را که از مال و تجربه در اختیار دارم، در راه تو صرف نمایم.

چون حلاج سخن او را شنید دانست که در دعوت ابوسهل و بیان سرّ مذهب خود به او راه خطا رفته است به همین جهت از او صرف نظر کرد و جواب ابوسهل را نداد و دیگر کسی نزد او نفرستاد ابوسهل هم این جریان را اتفاقی خوب دانست و در هر محفلی او را مورد تمسخر قرار داد و سرّ او را بین کوچک و بزرگ مکشوف نمود و

همین باعث پاره شدن پرده اسرار حلاج گردید و مردم از دور او پراکنده شدند.^۱
باز شیخ طوسی روایت کرده که جماعتی از پیروان حلاج چنین عقیده داشتند که او از نظر ایشان غائب می شود و اندکی بعد، از هوا آشکار می گردد روزی حلاج در بین جمعیتی که ابوسهل نوبختی نیز در میان ایشان بود، دست خود را حرکت داده از آن مقداری درهم در جمع مردم فرو ریخت ابوسهل، حلاج را مخاطب ساخته گفت: از این کار درگذر و به من درهمی بده که بر آن نام تو و پدرت نقش شده باشد تا من و خلق کثیری که بامن هستند به تو ایمان آوریم.

حلاج گفت: من چگونه چیزی که ساخته نشده به تو نشان دهم ابوسهل گفت: کسی که چیز غیرحاضر را حاضر می سازد، باید به ساختن چیز ساخته نشده نیز قادر باشد.^۲

مرحوم محدث ارموی پس از نقل این دو روایت از شیخ طوسی می گوید: از قرائن چنین معلوم می شود که این مناظره اخیر حلاج و ابوسهل در حدود سنین بین ۲۹۸ و ۳۰۱ در اهواز و حوالی آن اتفاق افتاده چه در همین ایام بوده است که حلاج در اهواز و دهات اطراف آن جهت مردم طعام و شراب حاضر می ساخته و میان ایشان دراهمی که آنها را دراهم القدره نامیده بوده می پراکنده است و کسی که در این تاریخ غیر از ابوسهل نوبختی در اهواز به کشف حیل او پرداخته و او را به ترک اهواز مجبور ساخته است، متکلم معتزلی معروف ابوعلی جبائی است^۳ که گویا در همین ایام هم با ابوسهل نوبختی ملاقات می کرده و با او در اهواز مجالسی داشته است.^۴

عده زیادی از قول ابو عبدالله حسین بن علی بن الحسین بن موسی بن

۱ - الغیبه، ص ۲۴۶-۷ - تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۱۲۴ - فهرست ابن ندیم، ص ۲۸۴.

۲ - الغیبه، ص ۲۴۷-۸.

۳ - تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۱۲۵.

۴ - ارموی، تعلیقات نقض، ج ۱، ص ۴۸۶.

بابویه نقل کرده‌اند که منصور حلاج به شهر قم رفت و به خویشاوندان ابوالحسن (پدر صدوق) نامه نوشت، و آنان را به مذهب خود دعوت کرد و چنین گفت: من فرستاده حضرت صاحب‌الزمان و وکیل او می‌باشم.

حسین بن علی گوید: چون نامه حلاج به دست پدرم رسید آن را پاره کرد و به نامه رسان گفت وای بر تو، مگر بیکاری دنبال این جاهلان و نادانان می‌روی، و کدام نادانی تو را به این کار واداشته است! پاسخ داد که آن مرد گمان می‌کنم که گفته باشد پسر عمه یا پسر عمویش ما را خواسته و دعوت کرده که به او ایمان بیاوریم شما چرا نامه او را پاره کردید، اطرافیان به او خندیدند و مسخره‌اش کردند سپس حرکت کرد و به همراه جماعتی به مغازه خود رفت.

گوید: وقتی به در مغازه رسید تمام کسانی که آنجا بودند از جا بلند شدند به جز یک نفر که از جایش تکان نخورد، پدرم او را شناخت وقتی که نشست و دفتر خود را بیرون آورد، به حضار رو کرد و گفت: این شخص کیست؟ آن مرد شنید که از او سؤال می‌کند روی به سوی پدرم کرد و گفت از من می‌پرسی؟ پدرم گفت: آری، تو را خیلی بزرگ شمردم و اعتنا به تو کردم که از تو سؤال نمودم. پاسخ داد که نامه مرا پاره می‌کنی؟! پدرم گفت: تو همان صاحب نامه‌ای؟ گفت: بلی، بالاخره شناخت که او خود حلاج است.

علی بن بابویه می‌گوید: پدرم روبه من کرد و گفت: پای این دشمن خدا و رسول را بگیر و از اینجا بیرون انداز، سپس غلامان را فرمود تا به گردن او بزنند و او را از شهر قم بیرون کنند، غلامان به دستور او عمل کردند، از آن به بعد دیگر کسی حلاج را در قم ندید!

ولی طبق نقل مرحوم مجلسی جمعی از دانشمندان از حسین بن علی بن بابویه قمی (برادر شیخ صدوق) نقل کرده‌اند که: وی گفت: پسر حلاج به قم آمد و

نامه‌ای به خویشان (ابوالحسن)^۱ نوشت و آنها را به سوی خود دعوت کرد... همین که علی بن بابویه او را شناخت فرمود: تو پسر حلاج هستی؟ خدا ترا لعنت کند، ادعای معجزه می‌کنی، سپس به غلام خود گفت: پاها و گردن او را بگیر و از خانه بیرون کن.^۲

با آن که رؤساء شیعه -خاصه آل نوبختی- به شدت از وی اظهار تبری کردند، ولی او به کار باطل خود ادامه داد و به اظهار دعوت پرداخت.

بعضی از مقالات غلات در احوال او مشهور است از جمله: قول بعضی از غلات که مدعی بودند: خداوند در وجود علی (ع) مصور و مجسم شده است! و همین دعوی حلول موجب تبری رؤسا امامیه از وی گردید، رؤسا شیعه حلاج را به دعوی ربوبیت نیز منسوب کردند و حتی صوفیه بغداد که اهل سنت بودند او را به سحر و نیرنگ متهم نمودند. اما دعوی ربوبیت که حلاج بدان متهم می‌شد به هرحال با مقالات بعضی از غلات شیعه که قائل به وجود جزء الهی در شخص امام خویش بودند، ارتباط داشت البته عقائد او نه فقط شیعه امامیه را به شدت برضد او تحریک نمود، بلکه متشرعه اهل سنت را نیز به سختی از وی ناخرسند کرد.

ظاهراً پیش از آنکه فقهاء بغداد و حتی متکلمان شیعه وی را تعقیب کنند، صوفیّه بغداد سخنان وی را ناروا یا دوراز احتیاط تلقی کردند، چنان که عمرو بن عثمان در طی مسافرت حج از وی برید و او را متهم کرد به این که نسبت به قرآن به دیده احترام نمی‌نگرد، چندی بعد، هم پدرزنش ابویعقوب اقطع از وی بیزاری جست و همچنین استادش با این همه قطع ارتباط صوفیّه با او، به هیچوجه تأثیری در تعقیب و عقوبت او نداشت.^۳

۱ - کنیه علی بن بابویه است.

۲ - بحار، ج ۵۱، ص ۳۷۱-۳۷۰.

۳ - جستجو در تصوف ایران، ص ۲-۱۴۱.

جنید خطاب به حلاج گفت: تو در اسلام رخنه‌ای و شکافی افکنده‌ای که سر جدا شده از پیکرت می‌تواند آن را مسدود کند.^۱

حلاج و مذهب او

ابن ندیم در فهرست در باره حلاج و مذهب او می‌نویسد:
نامش حسین منصور و در باره شهر و محل نشو و نمایش اختلاف است و مکانهای مذکور در اقوال مختلف به عنوان مولدش ذکر شده: خراسان، نیشابور، مرو، طالقان، ری و بعضی آن را از کوهستان دانسته‌اند، البته به درستی چیزی در این امر به دست نیامده است.

ابن ندیم می‌افزاید: به خطّ ابوالحسین عبیدالله بن احمد ابو طاهر خواندم که حسین بن منصور حلاج مرد افسونگر و شعبده‌بازی بود که صوفی منشی داشت و به الفاظشان خودی می‌آراست و ادعا می‌کرد که عالم به تمام علوم است، در حالی که در همه علوم چون صفری بود. از کیمیا چیز کمی می‌دانست ولی جاهلی بود بی پروا و سرسخت و نسبت به پادشاهان، جسور و دروازه‌گونی دولت‌ها از ارتکاب هیچ گناه بزرگی روگردانی نداشت، در نزد پیروانش دعوی خدائی می‌کرد و قائل به حلول بود، در مقابل پادشاهان، خود را شیعه و در پیش عامه مردم خود را صوفی منش جلوه می‌داد، و در لابلای تمام اینها ادعا داشت که خدا در او حلول کرده و او همان خداوند است و حال آنکه خداوند تبارک و تعالی بالاتر از این سخنان است.

وباز گوید: وی شهر به شهر می‌گشت و هنگامی که دستگیر شد وی را به ابوالحسین علی بن عیسی سپردند و او با وی مناظره‌ها داشته و دید هیچ بهره‌ای از علوم قرآنی، فقه، حدیث، شعر و علوم عربی ندارد و از این نظر رو به وی گفت: تو اگر طهارت و واجبات خود را آموخته بودی فائده‌اش بیشتر از این نامه‌نگاریهائی

۱ - لوئی ماسینیون، مصائب حلاج، ص ۳۲۰.

بود که ندانی که در آن چه می‌گوئی؟ وای بر تو، چقدر به مردم می‌نویسی، فرود آید آن صاحب نور شمشعانی که بعد از تشعشع پرتو افشانیهای دارد و توبی اندازه سزاوار تأدیب و تنبیه هستی، سپس امر کرد او را در طرف شرقی، در محل مجلس شرط و همچنین در طرف غربی آویزان نمایند و بعد به دارالحکومه برده و در آنجا به زندان اندازند و او با چرب‌زبانی، خود را به آنان نزدیک کرد، آن چنان که گمان بردند که در گفتارش حق به جانب اوست.^۱

ابوریحان بیرونی در باره الحاد و ارتداد او می‌نویسد:

حلاج ابتدا مردم را به سوی مهدی دعوت می‌کرد و چنان به مردم القاء می‌کرد که او از طالقان ظهور خواهد کرد، او را گرفتند و به شام بردند و یک ماه حبس کردند و به حيله خود را خلاص کرد و او مردی شعبده‌باز و ساحر بود با هر کس مجالست می‌کرد ابتدا با اعتقاد او همراهی می‌کرد سپس دعوی حلول و اتحاد نمود و گفت: **روح القدس در من حلول کرده و خود را به نام خدا معرفی می‌کرد و می‌گفت:** من خدای شما هستم و نامه‌هایی که به اصحاب خود می‌نوشت، تصریح به خدائی خود می‌کرد!^۲

او در کتابهای خود ادعای خدائی می‌کرد، و با خدا و قرآن و پیامبران معارضه می‌نمود، گویند او پیروان خود را از ذکر نام خدا باز می‌داشت و می‌گفت: گفتن **لا اله الا الله ممنوع است**.^۳

مرحوم حاجی نوری در کتاب **مستدرک الوسائل** از بعضی از نوشته‌های خطی شهید اول (قدس سره) نقل می‌کند که **ابو معتب حسین بن منصور حلاج** صوفی گروهی از مریدان او به بول او استشفاء کرده و برای شفای مرض خود آن را می‌خوردند! و گفته شده است که او ادعای خدائی کرده است، نوشته‌ای از او به

۱ - فهرست ابن ندیم، ص ۲۸۴ طبع مصر، ترجمه فارسی، ص ۷-۳۵۵.

۲ - ترجمه آثار الباقیه، ص ۲۷۵.

۳ - مذهب حلاج ص ۱۱۸.

دست آمده که در آنجا می نویسد: اگر انسان سه شبانه روز روزه بگیرد و چیزی نخورد، و بعد با برگ کاسنی افطار کند از گرفتن روزه ماه مبارک رمضان بی نیاز است، و هرکس در شب دو رکعت نماز بخواند، از سر شب تا صبح نماز دیگری بر او لازم نیست! و اگر کسی تمام دارائی خود را در یک روز صدقه بدهد نیازی به رفتن حج ندارد! و اگر به زیارت قبور شهداء قریش (یعنی کاظمین) برود و ده روز در آنجا بماند و نماز بخواند و دعا کند و روزه بگیرد و جز با اندک نان جو و نمک افطار نکند دیگر نیازی به عبادت ندارد!

مرحوم طبرسی در کتاب **احتجاج** روایت کرده که توقیع از طرف صاحب الامر به دست جناب حسین بن روح که از جمله سفراء آن حضرت بود، ظاهر شد برای لعن جماعتی که یکی از آنان حسین بن منصور حلاج بود.

فخرج التوقیع بلعنه من قبل صاحب الامر والزمان وبالبرائة منه فی جملة من لعن و تبرء منه و کذا کان ابو طاهر محمد بن علی بلال الحسین بن منصور الحلاج و محمد بن علی الشلمغانی المعروف بابن العزاقری، لعنهم الله فخرج التوقیع بلعنهم و البرائة منهم جمعاً علی ید الشیخ ابی القاسم الحسین بن روح.^۱

مرحوم مقدس اردبیلی در کتاب **حدیقة الشیعه** در مقام ذکر توقیعات می فرماید که توقیعات آن حضرت که به خواص خود نوشته در کتب معتبره مذکور است، از آن جمله توقیعی است که به لعن حسین بن منصور حلاج بیرون آمده و نسخه آن در **قرب الاسناد^۲** علی بن الحسین مسطور است.^۳

باتوجه به توقیع شریف حضرت حجت (عج) بر لعن حلاج بسیاری از

۱ - مستدرک الوسائل، چاپ قدیم، ج ۳، ص ۳۷۲.

۲ - الاحتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۸۹-۲۹۰.

۳ - متأسفانه نسخه خطی این کتاب تاکنون پیدانشده است.

۴ - اردبیلی، حدیقة الشیعه، ص ۷۳۷.

نواب آن حضرت

فقهای شیعه فتوی به قتل وی دادند، یکی از کسانی که فتوی به قتل وی داد و به خط شریف خود نوشت که او واجب‌القتل است، حسین بن روح سومین سفیر امام زمان (عج) بود و علمای بزرگ شیعه که معاصر حلاج بودند، یعنی ابوسهل نوبختی و علی بن بابویه و شیخ صدوق و قطب راوندی چهارتن از پیشوایان شیعه حلاج را ساحر و ملعون و مطرود خدا و رسول و امام دانستند و فتوی به قتل وی دادند.

علاوه بر این بسیاری از علماء و فقهاء و دانشمندان اسلامی در طول تاریخ به الحاد و کفر او تصریح کرده‌اند. فقهای مالکی بر طبق فتوای صادره از طرف فقهای ظاهریه در سال ۳۰۹ اکثریت عظیم فقهای مالکی حلاج را تکفیر نموده‌اند، و مرگ او را بدون استتابه قبلی صواب شمرده‌اند، گواهان این موضوع قاضی عیاض قرطبی، ابن خلدون، ابن شهر آشوب و تلمسانی می‌باشند.^۱

فقهای مالکی در بغداد به روزگار المقتدر به اتفاق قاضی القضاة آن ابو عمر مالکی به اتفاق آراء (اجماع) نتیجه گرفتند که حلاج را به قتل برسانند و او را بر سر دار در معرض تماشای عموم بگذارند:

اولاً - به سبب ادعای الوهیت.

ثانیاً - به سبب قول به حلول.

ثالثاً - برای بیان عبارت انا الحق.

رابعاً - در عین اصرار در اجراء آداب و فرائض دینی.

خامساً - قبول توبه او را مشروع ندانسته‌اند.^۲

همچنین خطیب بغدادی در تاریخ بغداد عقائد کفرآمیز او را نقل کرده است، و نیز قاضی ابوالیمن حنفی در مختصر تاریخ بغداد و ابن خلکان در وفيات الاعیان و ابن اثیر در کامل در حوادث سنه ۳۰۹ و محمد شحنه حنفی در

۱ - لوئی ماسینیون، مصائب حلاج، ص ۳۶۰.

۲ - لوئی ماسینیون، مصائب حلاج، ص ۳۷۷.

روضه المناظر و محمد میر خواند در روضه الصفا و غیاث الدین شافعی در حبیب السیر و حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده و ابن مسکویه در تجارب السلف و امام الحرمین عبدالملک بن ابی محمد الجوینی و عبدالله شعرانی در طبقات کبری و یافعی در مرآت الجنان در حوادث سنه ۳۰۹ و عده دیگر در کتابهای خود بر عقائد کفرآمیز حلاج تصریح کرده اند^۱.

به تصریح نجاشی و ابو علی در رجال خود، مرحوم مفید کتابی در رد اصحاب حلاج تألیف کرده است، و قاضی نورالله در مجالس المؤمنین در ترجمه شیخ مفید همین را گفته است، شیخ مفید که از اکابر علماء متقدمین و اعظام و مجتهدین و عماد شیعه اهل بیت می باشد، حلاج را از کذابین و وضاعین و بدعت گزاران شمرده است.

محمد بن بابویه قمی، که از بزرگان علمای امامیه است در کتاب اعتقادات در باب الاعتقاد فی نفی الغلو والتفویض نوشته است که مذهب حلاج باطل است. به هر حال حلاج در سال ۲۹۶ به بغداد آمد و مردم را به طریق خاص خود که مبتنی بر نوعی تصوّف آمیخته با مذهب حلولیه بود، دعوت کرد ابو الحسن بن الفرات وزیر شیعه مذهب مقتدر خلیفه او را تعقیب کرد و ابوبکر محمد بن داود اصفهانی متوفی ۲۹۷ هـ فتوی معروف خود را در حلیت خون او صادر کرد، حلاج از بغداد گریخت و به شوشتر و اهواز پناه برد و در سال ۳۰۱ بار دیگر عمال خلیفه به تعقیب او اقدام و او را گرفته و در عهد وزارت علی بن عیسی به بغداد آوردند و او هشت سال در زندان ماند تا این که در ۲۴ ذی القعدة ۳۰۹ پس از هفت ماه محاکمه به فتوای قضات وائمه دین و امر مقتدر خلیفه و وزیر او حامد بن العباس به دار آویخته شد و سپس جسد او را بسوزانید و سرش را بر چوبی بالای جسر بغداد زدند^۲.

۱ - بنا به نقل کتاب کشف الاشتباه در کجروی اصحاب خانقاه ص ۳۸.

۲ - الغیبة، ص ۶۷-۲۶۴ - تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۱۲۴، خاندان نوبختی ص ۱۱۴.

بدین ترتیب حسین منصور حلاج در سال ۳۰۹ در زمان خلافت مقتدر عباسی به جرم ادعای باطل و کفر والحداد و زندقه به قتل رسید، واو چه سنی باشد و چه شیعه، خواه صوفیه او را از خود بدانند یا ندانند، از نظر شیعه مطرود و ملعون و ساحری شعبده‌باز و مرتاضی افسونکار بوده است، و با این فوت و فن مردم ساده لوح را به دام انداخته و سرانجام جان خود را نیز در این راه باخته است، و سپس مریدانش او را ولی خدا، بلکه به عقیده حلول و اتحاد با خدا یکی دانسته و معجزات و کرامات فراوان برای او نقل کرده‌اند که برای هیچ پیغمبر مرسل و امام معصومی نقل نشده است! نمونه کامل آن را شیخ عطار در تذکرة الاولیاء و شیخ جامی در نفحات الانس که پراز اکاذیب و جعلیات و شطحیات و خرافات است، نقل کرده‌اند که فقط به درد خرقه پوشان خانقاه و خراباتیان آلوده به گناه می خورد، از اینرو صوفیان این ماجرا را به صورت داستان شاعرانه که شایسته یک قهرمان است، درآوردند و در اشعار خود حلاج را صاحب اسرار و مقام فنای فی الله معرفی کردند!

غیبت کبری یا دوران حیرت شیعیان

چون آخرین توقیع امام دوازدهم خاتمه ارتباط مستقیم با مرگ سفیر چهارم را اعلام داشت، وکلای آن حضرت فعالیت‌های زیرزمینی خود را متوقف کردند و از جمع آوری خمس و سایر وجوهات مذهبی امتناع ورزیدند، به این معنی سازمان مخفی امامیه (وکالت) که در زمان امام صادق (ع) تأسیس شده بود با این توقیع منحل گردید و از این به بعد هرکس ادعا می کرد که سفیر امام است به عنوان دغلباز و بی دین تلقی می گردید، به همین جهت امامیه وقتی که محمد بن احمد بن عثمان عمری معروف به ابوبکر بغدادی نواده سفیر دوم مدعی شد که سفیر امام

دوازدهم است او را لعن کردند^۱. شیخ طوسی نمونه‌ای از امتناع وکلا از جمع‌آوری خمس را ارائه می‌دهد:

احمد بن محمد بن حسن بن ولید قمی به عنوان نماینده پدرش و گروه وکلائی قم به بصره آمد. امامیه از او درباره شایعاتی که مبنی بر جانشینی اوست جویا شدند، اما وی آن را انکار کرد و گفت: لیس الی من هذا شیء من هیچ حقی در این امر ندارم.

از این رو برای آن که او را امتحان کنند وجوهاتی به وی دادند ولی او نپذیرفت و گفت: از این که آن را دریافت کنم، منع شده‌ام، زیرا حقی در این موضوع (نیابت امام) ندارم و هرگز چنین ادعائی نکرده‌ام^۲.

محدثین و روایات امامیه از پایان فعالیت وکلا دریافتند چون از جانب امام سفیری منصوب نشده، غیبت کبری که آن را دوران امتحان و حیرت می‌خواندند، آغاز گردیده است، آنان دوگونه بودن غیبت را که یکی از دیگری طولانی خواهد بود، از روایات استفاده کرده بودند، نعمانی پس از نقل نه حدیث که دونوع غیبت را پیش‌بینی می‌کند، چنین می‌گوید: صحت این احادیث که بیانگر وقوع دو غیبت امام قائم است، بحمدالله به اثبات رسیده و خداوند با پیش آوردن آن برسرخن امامان صحه گذاشت، درمورد غیبت اول، در طول آن سفیرانی بین امام و مردم وجود داشتند، سفیرانی که از ناحیه امام منصوب شده بودند و فعالیت‌های خود را در میان مردم در طول حیات خویش به انجام می‌رسانیدند، و این دوره غیبت صغری است که روزگار آن به سرآمده و دوران آن سپری شده است.

غیبت دوم، آن است که در طول آن سفیران و نمایندگان دیگر وجود ندارند

۱ - بحار، ج ۵۱، ص ۳۷۷-۸.

۲ - الغیبة، ص ۲۵۵.

که خداوند هدفی داشته و در خلقت طرح‌ریزی شده است و در طول این دوران، ابتلا، آزمایش و امتحان، غربال شدن و خالص گردیدن، سرنوشت و بهره‌کسانی است که ادعای (شیعه بودن) می‌کنند چنان که خداوند عزوجل می‌فرماید:

«مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ!»^۱

خداوند هرگز مؤمنان را بدین حال که مؤمن و منافق به یکدیگر مشتبه‌اند و انگذارد تا آن که با آزمایش، بدسرشت را از پاک‌سرشت جدا کند و خداهمه شما را از سرغیب آگاه نسازد.

و این همان زمان است که پیش آمده، خداوند در آن زمان ما را در حق ثابت بدارد، این آیه سخن ما را که می‌گوئیم آن حضرت دو غیبت دارد و ما در دوران غیبت دوم آن حضرت زندگی می‌کنیم، شرح می‌دهد^۲.

روایاتی که طبق آنها غیبت به دوگونه تقسیم شده، بنیاد تمام شرحهائی شد که علمای شیعه از زمان مرحوم صدوق (متوفی ۳۸۱هـ) در کمال الدین و خزّاز رازی قمی (متوفی ۳۸۱هـ) در کفایة الاثر فی النصوص علی الائمة الاثنی عشر تا زمان مجلسی (متوفی، ۱۱۱۱هـ) در بحار الانوار داشتند.

ولی با وجود این، تعجب از بعضی از نویسندگان معاصر است که می‌نویسند: قابل توجه است بپذیریم که تقسیم غیبت به کوتاه و طولانی، ابداع فقهای امامیه باشد! در تأیید این تقسیم‌بندی، احادیث یا ابداع شده یا تفسیر گردیده‌اند تا وضعیت را آن‌چنان

۱ - سوره آل عمران، آیه ۹-۱۷۸.

۲ - نعمانی، کتاب الغیبة، ص ۱۷۴.

ظاهر شده با آن تطبیق دهند.^۱

این نظریه کاملاً واهی و بی اساس است زیرا اعتقاد به دو غیبت پس از رحلت سفیر چهارم در سال ۳۲۹ توسط فقهای امامیه ابداع نشده است، آنان تنها کاری که در این باره کرده اند، این است که تطابق بین دو غیبت امام دوازدهم و روایاتی که این اتفاق را پیش بینی می کنند، تبیین کرده اند^۲ و حتی این اخبار قبل از رحلت سفیر چهارم یعنی قبل از آغاز غیبت کبری توسط علمای شیعه به کار می رفته است.

نعمانی به سند خود از حسن بن محبوب و او هم از اسحاق بن عمار صیرفی نقل می کند که گفت: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود:

للقائمِ غَيَّبَتَانِ احداهما قصيرة والاخرى طويلة فالاولى يعلم بمكانه فيها خاصة من شيعته والاخرى لا يعلم بمكانه فيها الا خاصة مواليه في دينه^۳.

برای امام قائم دو غیبت است: یکی کوتاه و دیگری طولانی در اولی تنها خواص شیعیان از محل وی مطلع خواهند بود، در دومی فقط وابستگان نزدیک وی از جایگاه او آگاه خواهند شد.

باز نعمانی به سند خود از مفضل بن عمر جعفی از امام صادق این روایت را نقل کرده است که فرمود:

ان لصاحب هذا الامر غيبتين احديهما تطول حتى يقول بعضهم مات و بعضهم يقول قتل و بعضهم يقول: ذهب، فلا يبقى على امره من اصحابه الا نفر

۱ - این نظریه از نویسنده غربی معاصر ساشدینا نقل شده، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم ص ۲۱۹.

۲ - الغيبة، طوسی، ص ۱۱۰.

۳ - کتاب الغيبة، نعمانی، ص ۱۸۰.

یسیر لا یطلع علی موضعه احد من ولی ولا غیره الا الموالی الذی یکی امره^۱. صاحب این امر (ولی عصر) دو غیبت دارد که یکی از آنها از دیگری طولانی تر است تا آنجا که عده‌ای از مردم خواهند گفت او از دنیا رفته و عده‌ای دیگر می‌گویند به قتل رسیده است تنها عده کمی از پیروانش به حمایت از امامت او ادامه می‌دهند و هیچکس جز خادمش از محل زندگی وامورات او باخبر نیست. این روایت را واقفیه با این اعتقاد که حضرت موسی بن جعفر (ع) قائم مهدی است، نقل کرده‌اند^۲.

مؤلف الذریعة مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی می‌گوید: این احادیث در کتاب المشیخة نوشته حسن بن محبوب رزاد^۳ و کتاب الغیبة تألیف فضل بن شاذان (متوفی ۲۶۰هـ) نقل شده ولی متأسفانه این آثار از بین رفته است. خوشبختانه مرحوم کلینی که در دوران غیبت صفری (متوفی ۳۲۹هـ) می‌زیسته این احادیث را در کتاب شریف کافی نقل کرده است^۴.

نعمانی در مقدمه کتاب خود می‌نویسد: ان هذه الغیبة لولم تکن ولم تحدث مع ذلك ومع ما روی علی مر الدهور فیها لکان مذهب الامامیة باطلا لکن الله تبارک وتعالی صدق انذار الائمة بها و صحح قولهم فیها فی عصر بعد عصر...^۵.

اگر این غیبت که اخبار آن طی قرون متمادی نقل شده است، رخ نمی‌داد مذهب امامیه باطل و بی اعتبار می‌شد، درعین حال خدای متعال با وقوع غیبت،

۱ - کتاب الغیبة، ص ۲-۱۷۱ - الغیبة طوسی، ص ۱۰۲.

۲ - علوی فی نصره الواقعة منقول از طوسی الغیبة، ص ۴۴.

۳ - الذریعة، ج ۲۱، ص ۶۹.

۴ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۵ به بعد.

۵ - کتاب الغیبة، نعمانی، مقدمه، ص ۲۴ چاپ تهران.

صحت اندازهای ائمه (ع) را در باره غیبت و درستی اعتقاداتشان در باره آن را که نسل اندر نسل بدان مؤمن بودند، ثابت کرد و با این اقدام خداوند شیعیان را وادار به پذیرش آن نمود.

علیرغم آن که علماء و محدثین امامیه همچون نعمانی، صدوق و کلینی غیبت کبرای امام دوازدهم را پذیرفته‌اند و خویشتن را با احادیثی که وقوع غیبت را پیش‌بینی می‌کند متقاعد ساخته‌اند اما عده زیادی از شیعیان امامیه نتوانستند خود را متقاعد سازند نعمانی حیرت موجود در میان عامه امامیه را چنین بیان می‌دارد:

اکثر امامیه در باره جانشین امام حسن عسکری (ع) می‌پرسند: او کجاست؟ این چگونه می‌شود؟ او چه مدت غائب خواهد بود؟ و غیبت او در حالی که او بیش از ۸۰ ساله است چقدر طولانی‌تر می‌باشد؟ بعضی از آنان معتقد بودند او از دینا رفته است!؟ عده دیگر ولادت و یا حتی وجود او را انکار می‌کردند، و کسانی که به او معتقد بودند را به استهزاء و تمسخر می‌گرفتند، بعضی، فقط پذیرش طولانی بودن مدت غیبت را مشکل می‌دانستند زیرا برای آنها قابل تصور نبود که این امر، که خداوند عمر ولی خود (امام) را طولانی کند، در ید قدرت اوست ... و موجب شود تا پس از مدتی دوباره ظهور کند...^۱

به گفته نعمانی اکثر شیعیان عقائد خود را در باره وجود و حیات امام غائب از دست دادند، و تنها اقلیت کوچکی بودند که اعتقاد خود را بر مبنای احادیث ائمه قرار دادند و حتی برخی از علمای امامیه نیز با قطع ارتباط مستقیم با امام دچار تزلزل شدند.^۲

۱ - نعمانی، کتاب الغیبه، ص ۱۵۷.

۲ - توسط قاضی عبدالجبار نقل شده المغنی، ج ۲، ص ۱۷۶ ۱۸۲.

وبالآخره حیرت و ناامیدی از بازگشت سریع امام دوازدهم در اوائل غیبت کبری محافل امامیه را فراگرفته بود علاوه بر آن حملات شدید در باره غیبت امام دوازدهم از سوی معتزله وزیدیه^۱ و اسماعیلیه^۲. این حیرت را در میان امامیه دامن می زد.

بدین ترتیب شیعه امامیه در این مرحله از تاریخش مورد سختترین ابتلاء و آزمایش قرار گرفت و بسیاری از آنان عقائد خود را ترک گفتند و به وادی ضلالت و گمراهی افتادند عجیب است که این حیرت و سرگردانی و تزلزل شیعیان در روایات پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (علیهم السلام) منعکس گردیده و به آنان اکیداً توصیه شده است که در چنین روزی از شر شیطان به خدا پناه ببرند.

هر وی از امام رضا (ع) او نیز از پدرانش نقل می کند که پیامبر اکرم (ص) فرمود:
والذی بعثنی بالحق بشیراً لیغیبنَّ القائم من وُلدی بعهد معهود الیه منّی حتی یقول اکثر الناس ماللّه فی آل محمد حاجة ویشک آخرون فی ولادته، فمن ادرك زمانه فلیتمسک بدینه ولا یجعل للشیطان الیه سبیلاً بشکه^۳.
سوگند به خدائی که مرا به حق برانگیخت، قائم اولاد من بر اساس پیمانی که خدا به وسیله من با او بسته، از دیده ها غائب می شود تا بیشتر مردمان بگویند: خداوند نیازی به آل محمد (ص) ندارد و گروهی در نشانه های او دچار شک و تردید شوند، هر کس آن زمان را درک کند محکم به دین خود جنگ بزند و برای شیطان راه شک را ببندد تا شیطان نتواند او را به شک انداخته، از دین و آئین من بیرون ببرد.

۱ - بنقل اکمال الدین ص ۱۲۳ - ۹۴ - ابن عباد، نصرت مذهب الزیدیه ص ۲۱۱.
۲ - ایوانو (گردآورنده) ظهرا المعانی، ص ۵۱.
۳ - کمال الدین بنا بنقل بحار، ج ۵۱، ص ۶۸ - اعلام الوری ص ۴۰۰ - الزام الناصب، ص ۶۹ - ۸۰.

امیرمؤمنان در سختی این آزمایش می فرماید:

ان لصاحب الامر غيبة المتمسک فيها بدینه كالخارط للقتاد بیدیه فایکم
یمسک شوک القتاد بیده؟!^۱.

برای صاحب امر غیبتی است که در آن زمان کسی که به دین خود چنگ بزند
مانند کسی است که بخواهد خارهای گون را با دست خود بکند! آیا یکی از شماها
قادر است این کار را بکند!؟

باز امیرمؤمنان علی (ع) می فرماید: ان لصاحب هذا الامر غيبة فلیتق الله
عبد ولیمسک بدینه! ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یأتکم مثل الذی خلو
من قبلکم!^۲.

برای صاحب این امر غیبتی است که باید انسان از خدا تقوی کند و به دین
خود چنگ بزند سپس این آیه را قرائت فرمود:

مگر پنداشته‌اید که وارد بهشت شوید پیش از آن که مثل پیشینیان در میان
شما واقع شود؟! به آنها سختیها و بلاها رسید و مضطرب شدند، تاجائی که پیامبر و
کسانی که ایمان آورده‌اند، گفتند: یاری خدا کی خواهد رسید؟ آگاه باشید که یاری
خدا نزدیک است.^۳

این روایت همگانی بودن آزمون الهی را می‌رساند که همه مردم روی
اعتقادشان امتحان خواهند شد، تا آنها که بر عقیده خود استوار و پایدار باشند
شناخته شوند.

مفضل بن عمر گوید: شنیدم از امام صادق (ع) که می فرمود:

۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۵.

۲ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۵ - الغیبة طوسی، ص ۲۷۷ - بحار، ج ۵۲، ص ۱۳۵.

۳ - سوره بقره، آیه ۲۱۴.

بپرهیزید از شهرت دادن و فاش کردن (خصوصیات امر امام دوازدهم) اما والله لیغیبن امامکم سنینا من دهرکم و لتمحصن حتی یقال: مات، قتل، هلک، بای واد سلک؟^۱.

به خدا که امام شما سالهای سال از روزگار این جهان غائب شود و شما در فشار آزمایش قرار گیرید، تا آنجا که بگویند امام مُردا کشته شد! به کدام درّه افتاد! ولی دیده اهل ایمان بر او اشک بارد، و شما مانند کشتیهای گرفتار امواج دریا، متزلزل و سرنگون شوید و نجات و خلاصی نیست، جز برای کسی که خدا از او پیمان گرفته و ایمان را در دلش ثبت کرده و به وسیله روحی از جانب خود تقویتش نموده، دوازده پرچم برافراشته گردد که هیچ یک از دیگری تشخیص داده نشود حق از باطل شناخته نشود.

مفضل گوید: من گریستم و عرض کردم: پس ما چه کنیم؟ حضرت به شعاع خورشید که در ایوان تابیده بود اشاره کرد و فرمود:

ای ابا عبدالله این آفتاب را می بینی؟

عرض کردم: آری.

فرمود: به خدا امر ما از این آفتاب روشنتر است.^۲

یک بار عده ای از اصحاب امام صادق (ع) به خدمت آن حضرت شرفیاب شدند و آن حضرت را دیدند که روی زمین نشسته و درحالی که به شدت می گریست می فرمود:

سرورم! غیبت تو خواب را از دیدگانم ربوده، خاطرتم را پریشان ساخته و آرامش دلم را از من سلب نموده است. سرورم! غیبت تو مصیبتی جانکاه بر سراسر هستی ام فرو ریخته که هرگز تسلی نمی یابم، از دست دادن یاران، یکی بعد از دیگری اجتماعات رادرهم می ریزد، بلاها و سختیها، رنجها و اندوهها، آن چنان بر دلم

۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۶.

۲ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۶.

سنگینی می‌کند که دیگر اشک دیده‌ها و فریادهای سینه‌ام را احساس نمی‌کنم، که هرچه بر اشک دیده و فریاد سینه‌ام می‌نگرم، مصیبت شدیدتر و جانکاه‌تری در نظرم مجسم می‌گردد که از مصائب قبلی دشوارتر و شکننده‌تر است.

یکی از اصحاب عرض کرد: ای مولای من! خداوند دیدگانت را نگریاند، چه چیزی موجب شده که این چنین سیلاب اشک بر صورت مبارکت جاری شده؟ امام صادق (ع) آهی کشید که قفسه‌های سینه‌اش باز شد و لرزه بر اندامش افتاد و فرمود: وای بر شما! من امروز صبح کتاب جعفر^۱ را مطالعه می‌کردم در باره مولودی می‌اندیشیدم که از دیده‌ها غائب می‌شود و غیبتش به طول می‌انجامد و عمرش بسیار طولانی می‌گردد.

وبلوی المؤمنین فی ذلك الزمان و تولد الشک فی قلوبهم فی طول غیبتہ وارتداد اکثرهم عن دینهم و خلعهم ربه الاسلام من اعناقهم التي قال الله تعالى جل ذكره «وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ»: یعنی الولاية فاخذتني الرقة واستولت على الاحزان^۲.

مؤمنان در این زمان به سختی آزموده می‌شوند و از طول غیبتش دچار شک و تردید شده، بیشترشان از دین خود مرتد می‌شوند و ریسمان اسلام را از گردن خود می‌گشایند، یعنی آن رشته ولایت را که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: از گردن خود دور می‌کنند، از مطالعه وضع آنها رشته افکارم گسست و کوه غم و اندوه بر تنم فرو ریخت.

آنچه در اوائل غیبت کبری برای شیعیان امامیه اتفاق افتاد، امام صادق (ع) سالها قبل، آنچنان بیان فرموده است که گوئی خود این روزها را با چشم خود دیده

۱ - جفر کتابی است شامل علم منایا و بلایا آنچه در جهان روی خواهد داد در این کتاب گرد آمده است خداوند این کتاب را به رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) عطا فرموده که هم اکنون در محضر امام زمان می‌باشد.

۲ - بحار، ج ۵۱، ۲۱۹ - الزام الناصب ص ۸۵ و ۱۹۱.

طول عمر و غیبت آن حضرت

است، در ساره حیرت و سرگردانی شیعیان در دوران غیبت، پیامبر اکرم (ص) می فرماید:

تكون له غيبة وحيرة تضل فيها الامم^۱.

برای او غیبت و برای امت حیرتی خواهد بود که امتها در آن دوران گمراه خواهند شد.

همین تعبیر از امیر مؤمنان (ع) نیز نقل شده که در آخر آن فرموده:

كائن في امتي ما كان في بني اسرائيل خدو النعل بالنعل والقذ بالقذة وان الثاني عشر من وُلدي يغيب حتى لا يرى^۲.

آنچه در میان بنی اسرائیل رخ داده و موجب سرگردانی و حیرت آنها شده بود، غیبت نخستین سبط آنها لاوی بن برخیا بود که مدتی طولانی غیبت کرد و سپس به سوی قوم خود بازگشت و دین خدا را بعد از مندرس شدن از نو زنده ساخت.

و در جای دیگر می فرماید:

يكون لغيبته حيرة يضل فيها اقوام ويهتدي آخرون اولئك خيار الامة مع ابرار العترة^۳.

برای غیبت او حیرتی است که گروههایی در آن گمراه می شوند و گروهی بر هدایت استوار می مانند، آنها بهترین امت هستند که با بزرگان عترت همراهند. باز می فرماید:

يهتم كما تاهت بنو اسرائيل على عهد موسى و بحق اقول: ليضعفن عليكم البته من بعدى باضطهادكم ولدى اضعاف ماتاهت بنو اسرائيل^۴.

۱ - كشف الغمه، ج ۳، ص ۳۱۱ - بحار، ج ۵۱، ص ۹۸.

۲ - بحار، ج ۵۳، ص ۱۲۷ و ۱۳۹ - منتخب الاثر ص ۹۸.

۳ - الزام الناصب، ص ۵۵ و ۸۱.

۴ - بشارة الاسلام ص ۶۳ بنقل يوم الخلاص، كامل سليمان، ص ۸۱۴ چاپ سوم.

حیرت و سرگردانی شدید آن طوری که بنی اسرائیل در عهد موسی سرگردان شدند، به حق می‌گوییم: سرگردانی شما چندین برابر سرگردانی آنها خواهد بود و آن در اثر ستمهایی است که بر فرزندان من روا خواهند داشت.

احمد بن اسحاق هنگامی که امام حسن عسکری (ع) حضرت قائم را به او نشان داد و از دوران غیبتش سخن گفت: عرض کرد ای فرزند پیامبر (ص) آیا غیبت او به طول خواهد انجامید؟ فرمود:

ای وربی حتی يرجع عن هذا الامر اكثر القائلين به ولا يقنى الا من اخذ الله عزّ وجلّ عهده بولايتنا وكتب في قلبه الايمان واّيده بروح منه^۱.

آری، سوگند به پروردگارم، آن قدر طول می‌کشد که بیشتر معتقدان به امامت او، از اعتقاد خود برمی‌گردند و براعتقاد خود استوار نمی‌مانند، مگر کسی که خداوند از او برولایت ما پیمان گرفته است و ایمان در دل او نوشته و او را با روحی از خود تأیید فرموده است.

آری، حیرت به خاطر طولانی بودن غیبت امام توأم با حملات گروههای مخالف موجب شد تا علماء و محدثین امامیه کتابهایی را درباره غیبت بنگارند و احادیث منسوب به پیامبر و ائمه طاهرین را درباره غیبت جمع‌آوری کنند و شش اثر این دوره را می‌توان اساس عقائد بعدی امامیه در موضوع غیبت دانست و چون این چند اثر در حقیقت مأخذ اصلی مسأله غیبت است ارزشیابی اجمالی محتوای آنها در اینجا مناسب خواهد بود:

۱ - الغيبة تألیف نعمانی

محمد بن ابراهیم بن جعفر معروف به ابن ابی زینب از اهالی شهر نعمانیه یکی از آبادیهای واسط بود، وی به بغداد هجرت کرد و در آنجا نقل حدیث

۱ - بشارة الاسلام ص ۱۶۸ بنقل یوم الخلاص، ص ۱۹۰.

طول عمر و غیبت آن حضرت

را تحت سرپرستی کلینی (متوفی ۳۲۹هـ) و ابن عقده (متوفی ۳۳۳هـ) فراگرفت و سپس به سوریه رفت و در حدود سال ۲۶۰ در آنجا درگذشت.

نعمانی چون پس از رحلت امام یازدهم حضرت عسکری (ع) دید جوامع شیعه را هاله‌ای از حیرت و شگفتی فراگرفته است، کتابی تحت عنوان: الغیبة نوشت، وی کوشید تا ضرورت غیبت امام دوازدهم را با نقل احادیثی از پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار که غیبت آن بزرگوار را پیش‌بینی کرده‌اند، اثبات کند، او اطلاعات خود را از راویان قدیمی که در این باره کتاب نوشته‌اند بدون در نظر گرفتن دیدگاه‌های عقیدتی و آئینی آنان کسب نمود، در میان این روایات ابراهیم بن صالح انماطی از اصحاب امام هفتم علی بن حسن بن محمد طائی، علی بن عمر اعرج کوفی معاصر حضرت موسی بن جعفر (ع)، علی بن ابن حمزه بطائنی معاصر امام رضا (ع)، عباس بن هشام ناشری (متوفی ۳۲۰هـ)، حسن بن محبوب امامی (متوفی ۲۲۴هـ)، فضل بن شاذان امامی (متوفی ۲۶۰هـ)، حسن بن سماعه واقفی (متوفی ۲۶۳هـ)، ابراهیم بن اسحاق نهاوندی غالی (متوفی ۲۸۶هـ)، محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی (متوفی ۳۲۹هـ)، محمد بن قاسم بغدادی (متوفی ۳۳۲هـ)، ابن عقده فقیه زیدی (متوفی ۳۳۳هـ) ابوالحسن علی بن مسعود مورخ معروف (متوفی ۳۴۵هـ) دیده می‌شوند.^۱

ظاهراً نعمانی پس از مسعودی نخستین کسی بود که تفسیر احادیث منسوب به ائمه را از کلینی گردآوری کرده، احادیث مذکور برای این مهم دلالت دارد که قائم دو غیبت دارد:

نخستین غیبت او کوتاه و دومی طولانی خواهد بود، نعمانی متذکر شده است که چگونه غیبت کامل امام دوازدهم امامیه را به حیرت فرورد و کاهش عظیمی در تعداد آنان صورت خواهد گرفت.

۱ - اغلب این افراد مستقلاً کتابی درباره غیبت نوشته‌اند - رجال نجاشی، ص ۱۵، ۲۸، ۱۰۳، ۱۹۴، ۲۱۵، ۲۳۵ - رجال طوسی، ص ۲۹، ۷۵، ۱۴۷، ۱۵۰، ۳۵۷، ۳۸۴ و ۴۲۰.

۲ - اکمال الدین و تمام النعمة تألیف محمد بن علی بن بابویه معروف به صدوق (متوفی ۳۸۱ هـ).

محتوای کتاب ارزشمند صدوق بر مآخذ اصلی شیعه الاصول الاربعمأة که قبل از سال ۲۶۰ هـ توسط امام صادق و دیگر امامان گردآوری شده، تکیه دارد از اینرو می بینیم که وی اغلب، خواننده را به راویانی چون حسن بن محبوب، فضل بن شاذان، حسن بن سماعه، صفار، حمیری و ابن بابویه پدر خود ارجاع می دهد، صدوق به خاطر این که پدرش از فقهای عالیقدر و وکیل امام در قم بوده، توانست اطلاعات موثقی را درباره ارتباطات پنهانی بین وکلا و امام به وسیله چهارسفير ارائه دهد. وی همچنین فصلی را درباره معمرینی که بیش از صدسال عمر کرده اند، اختصاص داده تا طول عمر امام دوازدهم را توجیه کند.

مرحوم صدوق می نویسد: کتاب خود را زمانی که در نیشابور بوده جمع آوری و انشاء کرده است، زیرا غیبت امام موجب حیرت و تحیر در بین اکثریت شیعیانی که او را ملاقات می کردند، شده بود و در نتیجه باعث انحراف آنها گردیده بود.

۳ - الفصول العشرة فی الغیبة تألیف محمد بن محمد بن نعمان معروف به مفید (متوفی ۴۱۳ هـ ق).

وی مرجع تقلید شیعیان امامیه بود، در زمان او بود که تعمق در مباحث کلامی غیبت آغاز شد، وی پنج مقاله در دفاع از غیبت امام دوازدهم نوشت و اثر جداگانه ای را تحت عنوان الفصول العشرة فی الغیبة گردآوری کرد وی در این کتاب می کوشد تا وجود امام غائب را بر اساس دواصل ضرورت وجود امام در هر دوره از زمان و عصمت آن حضرت، اثبات کند شیخ مفید در این رساله به ده پرسش ذیل درباره غیبت امام غائب پاسخ داده است:

۱ - آیا امام حسن عسکری فرزندی داشته است؟

۲ - جعفر بن علی (عموی امام عصر) ادعای امامیه را در وجود فرزندی

برای برادرش انکار کرده است و این انکار روی چه اصلی است؟

طول عمر و غیبت آن حضرت

۳- اگر حضرت عسکری (ع) فرزندی داشت چگونه به مادرش به نام حدیث وصیت کرد؟

۴- چه دلیلی بر لزوم غیبت و مخفی بودن صاحب الزمان (ع) هست و در صورتی که اگر تقیه مطرح باشد پدران ایشان بیشتر مبتلا به تقیه بودند؟

۵- غیبت در مدت زمان طولانی و بدون هیچ گونه دسترسی به او چگونه است؟

۶- طبعاً کسی در این مدت طولانی زنده نمی ماند (۲۵۴ تا ۴۱۰ هجری قمری) (سال طرح سؤال):

۷- بر فرض صحت غیبت، وجود ایشان بدون اجرای حدود و بیان احکام، هدایت گمراهان و اقامه امر به معروف و نهی از منکر و... چه خاصیتی دارد؟

۸- با توجه به ادعای فطحیه نسبت به غیبت امام کاظم (ع) ادعای کیسانیه نسبت به غیبت محمد بن حنفیه و ادعای ناووسیه نسبت به غیبت امام صادق (ع) و یا ادعای اسماعیلیه نسبت به حیات و غیبت اسماعیل بن جعفر و باطل بودن این چهار ادعا به نظر امامیه، پس به همان دلیل، ادعای غیبت حضرت حجت نیز باطل است؟

۹- این که امامیه قائل هستند خداوند غیبت حضرت حجت را لازم می داند و قائل هستند چیزی را خداوند اراده نمی کند مگر آنکه مصلحت و تدبیر امور ایجاب کند و خداوند برای بندگان خود کاری نمی کند مگر اینکه مردم به او احتیاج داشته باشند، پس چگونه می شود خداوند غیبت او را اراده نماید در صورتی که (به قول امامیه) بامشاهده و دیدن او گرفتن معارف دین از خود حضرت، مصلحت تام بندگان تحقق می یابد.

۱۰- اگر امامیه نسبت به غیبت حضرت حجت اصرار بورزند، ناچارند برای آن حضرت در هنگام ظهور، قائل به معجزه شوند تا مردم او را بشناسند در حالی که داشتن معجزه از ویژگیهای انبیاء است که مطابق قرآن شریف باید معجزه داشته

باشند.

این رساله علاوه بر پاسخ سئوالات دهگانه، شامل حدود پانزده فصل دیگر نیز می باشد که در روشن شدن پاسخها ضروری و لازم بوده است.

مرحوم مفید تصویری مشابه نوبختی و سعد قمی در انشعاب شیعه امامیه به پانزده گروه ارائه می دهد و شواهدی در مورد از بین رفتن آن گروهها تا سال ۳۷۳ هـ می آورد به جز شیعیان دوازده امامی که معتقدند امامشان، امام غائب و حضرت مهدی است و در پرده غیبت به سر می برد.

مفید در ارشاد همان روش کلینی و نعمانی را در نقل حدیث دنبال می کند، وی قبل از هر چیز وجود امام دوازدهم را اثبات می نماید و سپس طولانی بودن عمر آن حضرت را از حد معمولی توجیه می کند.

۴ - مسألة وجيزة في الغيبة تأليف علي بن حسين معروف به مرتضى (متوفی ۴۳۶ هـ) پس از مفید شاگرد برجسته اش معروف به سید مرتضی روش استدلالی استاد خود را در رساله خود در باره طول عمر امام غائب دنبال کرد این شیوه، در رساله بجا مانده از سید مرتضی که در سال ۱۹۵۵ میلادی در بغداد به نام مسألة وجيزة في الغيبة به چاپ رسیده و توسط شخصی به اسم ساشدینا به انگلیسی ترجمه گردیده، به روشنی دیده می شود.

۵ - البرهان علی صحة طول عمر الامام صاحب الزمان تألیف: محمد بن علی کراجکی (متوفی ۴۴۹ هـ) کراجکی هم از شاگردان برجسته مرحوم مفید بود و در رساله خود همان روش استاد خود را دنبال کرده است، و در آن اسامی بسیاری از افراد را ذکر می کند که سن آنها بالاتر از طول عمر افراد عادی بوده است، هدف او همچون مفید و صدوق این بود که ثابت کند طول عمر امام دوازدهم در دوران غیبت امر خارق العاده نبوده است.

۶ - کتاب الغيبة تألیف شیخ الطائفة ابی جعفر محمد بن الحسن طوسی (متوفی ۴۶۰ هـ).

طول عمر و غیبت آن حضرت

شیخ طوسی در کتاب *الغیبه* جدیدترین استدلالات هم از نظر روایتی و هم از لحاظ کلامی را در توجیه غیبت کبری امام دوازدهم به کار می‌برد و با استفاده از احادیث و هم استدلال عقلی ثابت می‌کند که امام دوازدهم قائم مهدی است که باید در پرده غیبت به سر برد، او با تکذیب ادعای سایر فرقه‌های شیعیان که علی بن ابیطالب (ع) ابن حنفیه (متوفی ۸۴ هـ) امام صادق (ع) و محمد بن اسماعیل و امام موسی کاظم (ع) را قائم می‌دانستند و معتقد بودند که در اختفاء زندگی می‌کنند، اظهار نظر می‌کند که احادیث غیبت مربوط به مهدی موعود و امام دوازدهم می‌باشد.

شیخ طوسی اطلاعات تاریخی موثقی را در مورد فعالیت‌های مخفی چهارنائب خاص امام دوازدهم به نقل از کتاب مفقود شده‌ای تحت عنوان *اخبار الوکلاء الاربعه* نوشته، احمد بن نوح بصری به دست می‌دهد کتاب *الغیبه* شیخ طوسی مأخذ اصلی و موثق نویسندگان بعدی امامیه در باره غیبت امام دوازدهم می‌باشد. آری، در این مرحله خطرناک و دوران حیرت از تاریخ شیعه، علماء و فقهاء به یاری شیعیان شتافتند و در حفظ و نگهداری آنان نقش بسیار مهمی را ایفاء کردند و توانستند بسیاری از فریب‌خوردگان را از ضلالت و گمراهی نجات بدهند.

طبرسی حدیثی را به اسناد از امام دهم امام هادی (ع) در رابطه با نقش فقهاء و علماء روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:

پس از غیبت قائم ما، گروهی از علماء، مردم را به اعتقاد به امامت او (قائم) فراموش خوانند و با استفاده از حجت‌های ربانی از دین او دفاع می‌کنند تا مؤمنان ضعیف‌النفس را با وساوس شیطانی و پیروان ابلیس را از فریبکاریهای ضد علویان (نواصب) مصون دارند. اگر این علماء نباشند همه از دین خدا منحرف خواهند شد. همچنان که ناخدا، سگان کشتی را در دست دارند، علماء قلوب شیعیان را با صلابت در اختیار گرفته و از انحراف آنان جلوگیری

می‌کنند. آن علماء در پیشگاه خداوند متعال مرتبه‌ای ممتاز دارند.^۱

فلسفه غیبت

چرا امام دوازدهم از نظرها غائب است؟ در آثار متقدم امامیه چندین علت برای غیبت بیان شده است:

۱ - برای این که از خطر قتل نجات یابد.

پیامبر اکرم (ص) فرمود: لا بد للغلام من غیبة، یخاف فیها القتل^۲. ناگزیر او باید غائب شود زیرا که در آن مدت ترس از قتل وجود دارد.

امام صادق (ع) می‌فرماید: ان للقائم غیبة قبل ان یقوم انه یخاف^۳. برای قائم، پیش از آنکه قیام کند، غیبتی است زیرا برای او ترس (کشته شدن) هست و با دست به شکم خود اشاره کرد.

امام کاظم (ع) فرمود: وله غیبة یطول آمدھا، خوفاً علی نفسه من القتل، یرتد فیھا قوم و یثبت آخرون^۴. برای او از ترس کشته شدن غیبتی هست که مدتش بس دراز خواهد بود، در دوران غیبت او قومی به ارتداد گرائیده، گروهی دیگر پابرجا می‌مانند.

امام حسن عسکری (ع) این مطلب را با تفصیل بیشتر بیان فرموده است آنجا که می‌فرماید:

بنی امیه و بنی عباس شمشیرهای خود را برای ماتیز کردند، زیرا به خوبی می‌دانستند که آنها در خلافت حقی ندارند، آنها از ترس این که خلافت به جای خود برگردد و در میان صاحبان اصلیش مستقر شود به کشتن اهل بیت پیامبر (ص)

۱ - طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۲۶۰.

۲ - کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۸۹ - بحار، ج ۵۲، ص ۹۰.

۳ - الزام الناصب، ص ۸۰ - ۸۵.

۴ - الزام الناصب، ص ۶۸.

وازمین بردن سلاله آن حضرت همت گماشتند، تا شاید از ولادت حضرت قائم جلوگیری کنند یا او را به قتل برسانند.

فابی الله ان یکشف امره لواحد منهم الا ان یتیم نوره ولو کره المشرکون^۱. ولی خداوند اراده کرد که امر او را بر کسی از دشمنان آشکار نکند و نور خود را به اتمام برساند اگرچه مشرکان خوش ندارند.

در روایتی که از امام باقر (ع) نقل شده یکی از علل غیبت، ترس از اولاد فاطمه (ع) ذکر شده است، فرموده:

لو ان بنی فاطمه عرفوه لحرصوا علی ان یقطعوه بضعة بضعة^۲. اگر اولاد فاطمه جایگاه او را بدانند، بسیار حریص می شوند که او را قطعه قطعه کنند!

بیان امام باقر (ع) در آغاز امر به دست جعفر کذاب برادر امام حسن عسکری (ع) و پسر امام هادی (ع) تحقق یافت و کوشش فراوان نمود که اقامتگاه برادرزاده اش را پیدا کند. او را به دست طاغوتیان بسپارد، او یکی از فرزندان حضرت فاطمه (ع) بود که این چنین به خون حضرت قائم تشنه و حریص بود!! امام سجاد (ع) در این باره می فرماید:

کانی بجعفر الکذاب وقد حمل طاغیة زمانه علی تفتیش امر ولی الله والمغیب فی حفظ الله والموکل بحرم ایبه جهلاً منه بولادته وحرصاً منه علی قتله ان ظفر به وطمعاً بمیراث ایبه حتی یأخذ بغير حقه^۳.

گویا با چشم خود می بینم که جعفر کذاب طاغوت زمان خود را وادار کرده که به جستجوی ولی خدا (عج) پردازد و آن غائب از دیده ها، در حفظ و حراست الهی است و حفاظت خانه پدر به عهده اوست و این به خاطر جهالت جعفر به

۱ - منتخب الاثر، ص ۲۹۱.

۲ - تحف العقول، ص ۲۲۹ - بحار، ج ۵۲، ص ۹۸.

۳ - اعلام الوری، ص ۳۸۵ - الزام الناصب، ص ۶۷ - منتخب الاثر، ص ۲۴۳.

ولادت آن حضرت و طمع درکشتن اوست اگر دست بیابد و به طمع گرفتن میراث پدرش به ناحق است.

۲ - به خاطر این که بیعت هیچ حاکم جوری را برگردن نداشته باشد.

امیرمؤمنان علی (ع) می فرماید:

ان القائم منّا اذا قام لم یکن لاحد فی عنقه بیعة فلذلک تخفی ولادته^۱.

هنگامی که قائم ما قیام کند برای احدی درگردن او بیعت نخواهد بود، از این جهت ولادتش مخفی می شود و خود از دیده ها پنهان می باشد.

امام مجتبی (ع) فرمود:

ان الله عزوجل یخفی ولادته و یغیب شخصه لئلا یکون لاحد فی عنقه

بیعة اذا خرج^۲.

خداوند عزوجل ولادت او را مخفی می کند و شخص او را از دیده ها پنهان می سازد تا هنگامی که ظهور می کند کسی را درگردن او بیعت نباشد.

در روایتی نیز از امام سجاد (ع) آمده است:

القائم منّا یخفی علی الناس ولادته حتی یقولوا لم یولد بعد، لیسخرج

حین یخرج ولیس لاحد فی عنقه بیعة^۳.

قائم ما، ولادتش از مردم پنهان می شود تا جائی که گروهی گویند: متولد نشده است هنگامی که ظهور می کند، کسی را درگردن او بیعت نباشد.

امام صادق (ع) نیز در این رابطه می فرماید:

یقوم القائم ولیس لاحد فی عنقه عهد ولا عقد ولا بیعة^۴.

قائم ما درحالی ظهور می کند که درگردن او برای احدی عهد و پیمان و بیعتی

۱ - اعلام الوری ص ۴۰۰ - منتخب الاثر، ص ۲۵۱ - از امام باقر (ع).

۲ - الامام المهدي ص ۸۹ - يوم الخلاص، ص ۱۰۱.

۳ - بحار، ج ۵۱، ص ۱۳۵ - كشف الغمه، ج ۳، ص ۳۱۲.

۴ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۲.

نباشد.

امام رضا (ع) می فرماید:

كأنى بالشيعة عند فقدهم الثالث من ولدى - اى العسكرى - يطلبون المرعى فلا يجدونه لان امامهم يغيب عنهم لان لا يكون فى عنقه لاحد بيعة اذا قام بالسيف^۱.

گویا شیعیان را با چشم خود می بینم هنگامی که سومین فرزندم (امام حسن عسکری) را از دست می دهند، به دنبال پناهگاهی می گردند و پیدا نمی کنند زیرا امامشان از آنها غائب می شود تا بیعتی برگردن او نباشد روزی که با شمشیر قیام کند.

۳ - غیبت امتحانی است که خداوند شیعیان را در معرض آزمایش قرار داده تا معلوم شود چه کسی ثابت قدم و استوار در امامت امام دوازدهم باقی می ماند.

امام صادق (ع) در این باره می فرماید:

ان القائم تمتد غيبته ليصرح الحق عن محضه و يصفوا الايمان من الكدر بارتداد من كانت طينته خبيثة من الشيعة الذين يخشى عليهم النفاق اذا احسوا بالاستخلاف والتمكين والامن المنتشر فى عهد القائم (ع) ثم تلا الآية حتى اذا استياس الرسل و ظنوا انهم قد كذبوا جاءهم نصرنا^۲.

غیبت قائم (ع) به طول می انجامد تا حق روشن گردد و ایمان محض از تیرگی خالص شود و هر که از شیعیان سرشت ناپاک دارد و بیم آن هست که اگر از امکانات وسیع و امن و امان گسترده در عهد قائم (عج) آگاه شود، از در نفاق درآید، به ارتداد گراید و با ارتداد آنها خالص و ناخالص از یکدیگر جدا شود. آنگاه آیه را تلاوت فرمود: تا هنگامی که پیامبران نومید شدند و مردم خیال کردند که آنها را به دروغ وعده عذاب داده اند، یاری ما فرا رسید.

۱ - بحار، ج ۵۲، ص ۹۶.

۲ - سوره یوسف، ۱۱۰ - بحار ج ۵۱، ص ۲۲۲ - ينابيع المودة ج ۳، ص ۷۹ - ۱۱۷ - منتخب الاثر ص ۲۶۱.

مفضل بن عمر می گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:
 اَيَّاكُمْ وَالتَّنْوِيهَ! اَمَّا وَاللَّهِ لَيَغَيَّبُنَّ اِمَامَكُمْ سَنِيْنًا مِّنْ دَهْرِكُمْ وَلَتَمَحَّصَنَّ حَتَّى
 يُقَالَ: مَاتَ، قُتِلَ، هَلَكَ بَائٍ وَادٍ هَلِكٌ وَلَتَدْمَعَنَّ عَلَيْهِ عُيُوْنُ الْمُؤْمِنِيْنَ وَلَتَكْفَأَنَّ كَمَا
 تَكْفَأُ السُّفُنُ فِيْ اَمْوَاجِ الْبَحْرِ فَلَا يَنْجُوْا اِلَّا مَنِ اخَذَ اللّٰهُ مِيْثَاقَهُ وَكُتِبَ فِيْ قَلْبِهِ
 الْاِيْمَانُ وَاَيَّدَهُ بَرُوْحٌ مِّنْهُ وَلَتَرْفَعَنَّ اِثْنَا عَشْرَةَ رَاْيَةً مُّشْتَبِهَةً..^۱

بپرهیزید از فاش کردن خصوصیات حضرت قائم که روزگاری امام شما از دیده‌ها پنهان خواهد شد و شما در فشار آزمایش قرار بگیرید تا آنجا که بگویند: او وفات کرد، کشته شد، به کدام درّه افتاد، ولی دیده‌ا اهل ایمان بر او اشک بارد و شما مانند کشتیهای گرفتار امواج دریا متزلزل و سرنگون شوید و نجات و خلاصی نیست، جز برای کسی که خدا از او پیمان گرفته و ایمان را در دلش ثبت کرده و به وسیله روحی از جانب خود تقویتش نموده، دوازده پرچم شبیه هم برافراشته گردد که هیچ یک از دیگری تشخیص داده نشود.

مفضل گوید: من گریستم و عرض کردم: پس ما چه کنیم؟

حضرت به شعاعی که از خورشید در ایوان تابیده بود، اشاره کرد و فرمود:
 اَيُّ اَبَا عَبْدِاللّٰهِ اَيْنَ اَقْتَابٍ رَا مِيْ بِيْنِيْ؟
 عرض کردم آری.

فرمود: به خدا امر ما از این آفتاب روشنتر است.

امام کاظم (ع) می فرماید:

لَا بَدَ لِمَوْلَانِ هَذَا الْاَمْرِ مِّنْ غِيْبَةٍ، حَتَّى يَرْجِعَ عَنِ هَذَا الْاَمْرِ مَن كَانَ يَقُوْلُ
 بِهِ، اِنَّمَّا هِيَ مَحْنَةٌ مِّنَ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ اَمْتَحَنُ بِهَا خَلْقَهُ وَلَوْ عَلِمَ اَبَاءُكُمْ
 وَاجْدَادَكُمْ دِيْنًا اَصْحَحَّ مِّنْ هَذَا لَا تَبْعُوْهُ.^۲

برای صاحب این امر، به ناچار غیبتی هست که (بیشتر) معتقدان به او، از

۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۶.

۲ - منتخب الاثر، ص ۲۱۸ - الزام الناصب، ص ۶۹.

اعتقاد خود باز کردند، امتحان بزرگی است که خداوند مخلوقات خود را با آن آزموده است اگر پدران شما صحیحتر از این، راهی می یافتند از آن پیروی می کردند. امام رضا (ع) می فرماید:

للقائم غيبة امدها طويل، كاني بالشيعة عند فقدانهم الثالث من ولدي يطلبون المرعى فلا يجدونه، قلت له: ولم ذلك يا بن رسول الله؟ قال: لان امامهم يغيب عنهم، فقلت: ولم؟ قال: لثلا يكون لاحد في عنقه بيعة اذا قام بالسيف.^۱
برای قائم غیبتی است که مدتش بسیار طولانی است گوئی شیعیان را به چشم خود می بینم که همچون گوسفندی بی شبان به دنبال چراگاهی می گردند و نمی یابند، آگاه باشید! کسی که آن روز بر دین خود ثابت قدم باشد قلبش از طولانی شدن غیبت امامش به قساوت نمی گراید، و در روز رستاخیز در بهشت بامن و در مقام من می باشد.

۴ - از بعضی روایات نیز استفاده می شود که عدم لیاقت و آمادگی شیعیان و اختلاف آنها باعث غیبت امام دوازدهم شده و لا اقل سبب طولانی شدن آن گردیده است. چنان که امام باقر (ع) خطاب به شیعیان می فرماید:

...وانتم قوم تحبوننا بقلوبكم و يخالف ذلك فعلكم والله ما يستوى اختلاف اصحابك و لهذا اسر على صاحبكم ليقال مختلفين مالكم لا تملكون انفسكم و تصبرون حتى يجيء الله تبارك و تعالى بالذی تریدون؟^۲

شما مردمی هستید که از اعماق دل و صمیم قلب، ما را دوست می دارید ولی عمل شما با این محبت سازگار نیست، به خدا سوگند اختلاف اصحاب و یاران مادرست نمی شود و به همین دلیل صاحب شما از دست شما گرفته می شود (از دیده ها ناپدید می شود) که گفته شود: پراکنده اید! چگونه است که مالک خودتان نیستید؟ باید صبر کنید تا فرمان الهی فرارسد و مشیت خدا تعلق پذیرد.

۱ - بحار، ج ۵۲، ص ۹۶ - عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۷۳ - علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۲۳.

۲ - بحار، ج ۵۲، ص ۱۱۰ - ۱۱۱.

امام صادق(ع) در روایتی عدم رازداری شیعیان را باعث طولانی شدن دوران غیبت خوانده آنجا که فرموده است:
لا تعجلوا فوالله لقد قرب هذا الامر فاذعموه فأخّره الله^۱. شتاب نکنید، به خدا سود این امر نزدیک شده بود، چون آن را افشا کردند، خداوند آن را به تأخیر انداخت.

۵ - غیبت دلائلی دارد که به امامان اجازه افشای آن داده نشده است:

امام صادق(ع) می فرماید:

ان لصاحب هذا الامر غيبة لا بد منها... لا امر لم يؤذن لنا في كشفه لكم...
 وجه الحكمة في غيبته وجه الحكمة في غياب من تقدمه من حجج الله تعالى ذكره ان وجه الحكمة في ذلك لا ينكشف الا بعد ظهوره كما لا ينكشف وجه الحكمة لما اتاه الخضر(ع) من خرق السفينة وقتل الغلام واقامة الجدار، لموسى(ع) الا وقت افتراقهما^۲.

برای صاحب این امر غیبتی است که چاره‌ای از آن نیست و آن به دلائلی است که به ما اجازه افشای آنها داده نشده است، اجمال حکمت آن همان حکمت غیبت پیامبران پیشین است که دلیل اصلی آن جز بعد از ظهور دانسته نمی شود، چنان که حکمت کارهای شگفت‌انگیز حضرت خضر برای حضرت موسی کشف نشد تا وقتی که از یکدیگر جدا شدند، آنگاه معلوم شد که چرا کشتی را سوراخ کرد و کودک را کشت و دیوار را بنا کرد؟!!

آری، هنگامی که خداوند عزوجل را حکیم بدانیم، همه افعال خدا را مطابق با حکمت و مصلحت خواهیم دانست، اگر چه علت برخی از آنها برای ما روشن نباشد، بدین جهت امامان خوش نداشتند کسی از علت غیبت جو یا شود، چنان که حضرت ولی عصر(عج) در نامه‌ای به سفیر خود محمد بن عثمان می نویسد:

۱ - بشارة الاسلام، ص ۲۵۲ - يوم الخلاص، ص ۱۰۵ چاپ سوم.

۲ - بحار، ج ۵۲، ص ۹۱ - الزام الناصب، ص ۱۲۶.

اما علة ما وقع من الغيبة فان الله عزوجل يقول:
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءَ إِن تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ...»^۱ انه لم يكن
احد من آبائي الا وقعت في عنقه بيعة لطاغة زمانه واني اخرج حين اخرج ولا بيعة
لاحد الطواغيت في عنقي^۲.

اما در باره علت غیبت، خدای تبارک و تعالی می فرماید:
ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هرگز نپرسید از مسائلی که اگر فاش شود شما
را اندوهگین سازد.

هریک از پدران من بیعتی از طاغوت‌های زمان خود را به گردن داشت، ولی من
به هنگامی ظهور خواهم کرد که بیعت احدی از طاغوتیان در گردن من نباشد... در
باره چیزهایی که به شما سودی نخواهد داشت، سؤال نکنید و در مورد آنچه به شما
بیان شده، خود را به زحمت نیندازید، و در رابطه با تعجیل فرج، بسیار دعا کنید که
فرج شما نیز به آن بسته است و سلام بر کسی که از هدایت پیروی کند.

این بود خلاصه و فشرده مطالبی که از پیامبر اکرم(ص) و ائمه اطهار(ع) درباره
دلایل غیبت امام دوازدهم به ما رسیده است، و مهمترین علت آن به زمان ظهور
موکول شده است و عدم رازداری و کتمان سر شیعیان باعث شده که ائمه اطهار از
اظهار علل واقعی غیبت خودداری نمایند.

چنان که امام باقر(ع) در روایتی به این موضوع اشاره فرموده که:
ولو ان العلماء - ای الاثمه - وجدوا من يحدثونه ويکتتم سرهم لحدثوا
ولتبتوا بالحكمة ولكن قد ابتلاكم الله عزوجل بالاداعة^۳.

اگر امامان افراد شایسته‌ای را می یافتند همه گفتنی‌ها را به آنها می گفتند، ولی
چه کنیم که خداوند شما را به افشای راز مبتلا ساخته است؟!

۱ - سوره مائده، ۱۰۱.

۲ - بحار، ج ۵۲، ص ۹۲ - ج ۵۳، ص ۱۸۱ - ۱۲۸.

۳ - بحار، ج ۵۲، ص ۱۱۰.

پس غیبت او در این مدت طولانی نشانه آن است که حتی شیعیان در این قرنهای متمادی شایستگی آن را نداشتند که یاور حضرت ولی عصر (عج) باشند! و از مطالب یادشده به این نتیجه می‌رسیم که غیبت امام زمان (ع) حکمت‌هایی دارد که در روایات به آنها اشاره شده و حکمت‌های دیگری هم دارد که بعد از ظهور کشف خواهد شد.

چه فائده‌ای بر وجود امام غائب مترتب است؟

علامه طباطبائی در این باره می‌نویسد: مخالفین شیعه اعتراض می‌کنند که شیعه وجود امام را برای بیان احکام دین و حقایق آئین و راهنمایی مردم لازم می‌دانند و غیبت امام ناقض این غرض است، زیرا امامی که به واسطه غیبتش مردم هیچگونه دسترسی به وی ندارند، فائده‌ای بر وجودش مترتب نیست، و اگر خدا بخواهد امامی را برای اصلاح جهان بشری برانگیزد قادر است که در موقع لزوم او را بیافریند دیگر به آفرینش چندین هزار سال پیش از موقع وی نیازی نیست.

در پاسخ آن می‌گوید: اینان به حقیقت معنی امامت پی نبرده‌اند، زیرا در بحث امامت روشن شد که وظیفه امام تنها بیان صوری معارف و راهنمایی ظاهری مردم نیست و امام چنان که وظیفه راهنمایی صوری مردم را به عهده دارد همچنان ولایت و رهبری باطنی اعمال را به عهده دارد و او است که حیات معنوی مردم را تنظیم می‌کند و حقایق اعمال را به سوی خدا سوق می‌دهد.

بدیهی است که حضور و غیبت جسمانی امام در این باب تأثیری ندارد و امام از طریق باطن به نفوس و ارواح مردم اشراف و اتصال دارد اگرچه از چشم جسمانی ایشان مستور است و وجودش پیوسته لازم، اگرچه موقع ظهور و اصلاح جهانیش نرسیده است.

خوشبختانه این سؤال و پاسخ آن در روایات متعددی عنوان شده و ما در ذیل به ذکر چند نمونه از آنها اکتفاء می‌کنیم:

۱ - جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر اکرم (ص) سؤال کرد: آیا شیعیان در زمان غیبت از قائم (عج) بهره می‌برند؟ فرمود: ای والذی بعثنی بالنبوة انهم لیتفقون به و یتضیئون بنور ولایته فی غیبه کانتفاع الناس بالشمس وان جلالها السحاب.

آری سوگند به خداوندی که مرا به پیامبری برانگیخت، مردمان از او بهره‌مند می‌شوند و از نور ولایتش کسب نور می‌کنند، آن‌چنان که مردم از خورشید استفاده می‌کنند، اگرچه در پشت ابرها نهان باشد.

۲ - امام صادق (ع) از پدر و جدش امام سجاد (ع) روایت کرده است که فرمود:

نحن ائمة المسلمين وحجج الله على العالمين و سادات المؤمنين و قادة الغر المحجلين و موالی المسلمین و نحن امان لاهل الارض كما ان النجوم امان لاهل السماء و بنا یمسك السماء ان تقع على الارض الا باذنه و بنا ينزل الغيث و تنشر الرحمة و تخرج برکات الارض و لولا ما على الارض من ماء، لساخت باهلها.

ما پیشوای مسلمانان و حجتهای خداوند بر اهل عالم و سروران مؤمنان و رهبران نیکان و صاحب اختیار مسلمانان هستیم، ما امان اهل زمین هستیم چنان که ستارگان امان اهل آسمانند، به واسطه ما است که آسمان بر زمین فرود نمی‌آید مگر وقتی که خدا بخواهد، به واسطه ما باران رحمت حق نازل و برکات زمین خارج می‌شود، ما اگر روی زمین نبودیم اهلش را فرو می‌برد، آنگاه فرمود:

ولم تخل منذ خلق الله آدم من حجة الله فيها، اما ظاهر مشهود او غائب مستور، ولا تخلو الارض الى ان تقوم الساعة من حجة و لولا ذلك لم يعبد الله تا حال هیچ وقت زمین از حجتی خالی نبوده است ولی آن حجت، گاهی

ظاهر و مشهود و گاهی غائب و مستور بوده است، تا قیامت نیز از حجت خالی نخواهد شد، اگر امام نباشد خدا پرستش نمی‌شود.

راوی می‌گوید: عرض کردم: کیف ینتفع الناس بالحجة الغائب المستور؟
قال: كما ینتفعون بالشمس اذا سترها سحاب!

از امام غائب مردم چگونه استفاده می‌کنند؟

فرمود: همچنان که از خورشید استفاده می‌شود هنگامی که در پشت ابر قرار می‌گیرد.

در توفیق مبارکی که از ناحیه مقدسه سفیر دومش محمد بن عثمان به اسحاق بن یعقوب صادر شده، همین تشبیه به کار رفته است آنجا که فرموده:

واما وجه الانتفاع بی فی غیبتی، فکالانتفاع بالشمس اذا غیبتها عن
الابصار السحاب وانی لآمان لاهل الارض کما ان النجوم آمان لاهل السماء^۲.

واما کیفیت انتفاع مردم از وجود من در زمان غیبت همانند انتفاع آنها از خورشید است هنگامی که ابرها، آن را بپوشاند و من براهل زمین آمان هستم به طوری که ستارگان برای اهل آسمان آمان است.

در این دو حدیث و چند حدیث دیگر، وجود مقدس امام زمان و انتفاع مردم از وی، به خورشید تشبیه شده که پشت ابر قرار بگیرد، تشبیه امام به آفتاب و غیبت او به پوشیده شدن آفتاب در پشت ابر معنای دقیقی دارد که نقش و موقعیت امام زمان (ع) را در جهان هستی روشن می‌سازد همچنان که آفتاب رمز بقای کره زمین و سایر کرات منظومه است و اگر یک لحظه جاذبه خورشید قطع شود و به کرات منظومه نرسد همه آنها محکوم به فنا و نابودی شده و راه دیار نیستی را در پیش خواهند گرفت. قلب عالم امکان و هسته مرکزی جهان هستی هم وجود مقدس امام زمان (عج) می‌باشد، از اینجا نکته تشبیه امام (ع) به خورشید فروزان در لسان اخبار

۱ - ینابیع المودة، ج ۲، ص ۲۱۷ - بحار، ج ۵۲، ص ۹۲.

۲ - کمال الدین صدوق، ج ۲، ص ۱۶۲ - کشف الغمه، ج ۳، ص ۳۲۲ - بحار، ج ۳، ص ۱۸۱.

روشن می‌شود، زیرا وجود آن حضرت بسان آفتاب جهانتاب رمز بقای جهان انسانیت است و جهان انسانها به دور او می‌چرخد و اگر یک لحظه پیوند انسانها از آن هسته مرکزی قطع شود، همگی محکوم به فنا و سقوط می‌باشند.
امام صادق (ع) می‌فرماید:

الامام كالشمس الطالعة المجللة بنورها العالم وهي في الافق بحيث لا تنالها الايدي والابصار!

امام چون خورشید فروزان است که بانور خود جهان را شکوه و جلال می‌بخشد و خود در افقی است که دستها به او نرسد و دیده‌ها او را نتوان دید.
و تعبیر زیر به همین معنی ناظر است آنجا که فرموده‌اند: **لولا الحجة** ساخت الارض باهلها اگر لحظه‌ای حجت خدا در روی زمین نباشد زمین ساکنان خود را در کام خود فرو می‌برد اگر آفتاب مدتی در پشت ابرهای تیره پنهان شود و نور و حرارت آن کاملاً به موجودات نرسد، باز هم یک اثر مهم آن به جهانیان می‌رسد و آن این که در پرتو آن وجود مقدس، جهان هستی به بقای خود ادامه می‌دهد و زمین ساکنانش را در کام خود فرو نمی‌برد و آسمان بر سر آنها فرو نمی‌ریزد و خداوند به برکت وجود او، رشته فیوضاتش را از انسانها قطع نمی‌کند.

انتظار فرج

انتظار فرج بعد از شدت و امید استقرار صلح و عدل جاویدان پس از شیوع ظلم و فساد همه‌گیر، و بی‌پایان و اعتقاد راسخ به یک **مُصلح و مُنجی بزرگ جهانی** اختصاص به یک قوم و به یک ملت و یک مذهب ندارد، بلکه یک خواسته مشترک انسانها و یک اعتقاد ریشه‌دار و یک شوق عمیق و یک انتظار دیرین و یک نوید آرام‌بخش در میان تمام ملل جهان است.

۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۰ - بحار، ج ۵۱، ص ۳۶۶.

گلدزیهر خاورشناس و یهودی متعصب، در مورد جنبه عمومی و جهانی انتظار اقوام مختلف، برای ظهور یک منجی بزرگ می‌گوید:

اعتقاد به بازگشت و ظهور منجی موعود، اختصاص به اسلام ندارد.. پندارهای مشابهی را می‌توان در میان اقوام دیگری نیز به فراوانی یافت.. بنا بر اعتقاد هندوایسم، ویشنو در حالی که بر اسبی سفید سوار است و شمشیری از شعله آتش به دست دارد در پایان دوره کنونی جهان به عنوان کال کی ظاهر خواهد شد و سرزمین آریا را از دست ستمگران غاصب (که منظور اقوام فاتح مسلمانند) رهائی خواهد بخشید.

در میان اقوام مغول تا امروز (۱۹۱۰م) این عقیده شایع است که چنگیزخان پیش از مرگ خود وعده کرده است که در هشت یا نه قرن دیگر از نو باز در زمین ظاهر خواهد شد و مغولان را از زیر یوغ چینیان نجات خواهد داد...

در میان اقوام شرقی و غربی، حتی در میان سرخ پوستان آمریکا پندارهای مشابهی درباره بازگشت یا ظهور منجی موعود پدید آمده است...!

سابقه این اشتیاق دیرین، را می‌توان در میان پیروان ادیان بزرگ پی‌گیری کرد. قاموس کتاب مقدس در باره شیوع این اشتیاق در میان قوم یهود چنین می‌نویسد:

عبرانیان منتظر قدوم مبارک مسیح نسلأ بعد نسل بودند و وعده آن وجود مبارک مکرراً در زبور و کتب انبیاء علی‌الخصوص در اشعیا داده شده است تا وقتی که یحیی تعمید دهندۀ آمده، به قدوم مبارک وی، بشارت داد،

۱ - از سخنرانیهای گلدزیهر درباره اسلام، متن سخنرانیها در سال ۱۹۱۰ میلادی به زبان آلمانی انتشار یافته و در سال ۱۹۲۰ به زبان فرانسه و در سال ۱۹۴۶ در قاهره به زبان عربی بنام العقیده والشريعة فی الاسلام توسط سه نفر از اساتید مصری ترجمه شده است و اخیراً هم توسط علینقی منزوی چهار فصل از پنج فصل آن به فارسی برگردانده شده است، این کتاب درباره شیعه نظریات ظالمانه و مفرضانهای دارد و نویسندگان مغرض همچون: احمد امین مصری، دکتر نشار و احمد کسروی در ایران تحت تأثیر نوشته‌های او قرار گرفته‌اند.

لیکن یهود آن نبوات را نفهمیده با خودهمی اندیشیدند که مسیح سلطان زمان خواهد شد و ایشان را از دست جورپیشگان و ظالمان رهائی خواهد داد و به اعلی درجهٔ مجد و جلال ترقی خواهد کرد!

نویسندهٔ کتاب قاموس مقدس از یهودیان زبان به شکایت می‌گشاید که دعوت عیسی مسیح را بعد از آنهمه اشتیاق و انتظار سرانجام نپذیرفتند و او را (مسیح واقعی) نپنداشتند و او را با مسیح موعود که سلطان زمان خواهد بود و منجی واپسین و مزده‌اش را کتاب مقدسشان داده بود، و سالها در انتظارش در التهاب سوزان لحظه شماری می‌کردند، مطابق نیافتند، از اینرو با او به دشمنی برخاستند حتی وی را خیانتکار به ملت اسرائیل و تعالیمش را ضد آرمان اساسی کتب مقدس عهد عتیق دانستند، ناچار به محاکمه‌اش فراخواندند و به اعدام محکومش کردند و همچنان با احساس غبن، مجدداً در انتظار مسیح موعود و رهائی بخش از رنج و ستم نشستند.

مسیحیان با این که حضرت عیسی را مسیح موعود یهودیان می‌دانستند ولی چون نسبت به پیروی او احساس ناتمامی کردند، یکباره امیدشان از زمان حال برکنده شده، حماسه انتظار را از سرگرفتند، در انتظار مسیح و بازگشت وی از آسمان، در پایان جهان نشستند.

آری، امید به بهروزی و انتظار فردائی نکوتر حدیث نفس انسانهاست و خواست مشترک همه بشرها، که زمان و مکان نمی‌شناسند و به هیچ قوم و گروهی هم اختصاص ندارد و آن را همه وقت، در همه جا، در میان تمام اقوام و ملل می‌توان شناخت.

در اسلام به خصوص در مذهب شیعه این اعتقاد بسیار عمیقتر و جدی‌تر عنوان شده است به نحوی که انتظار فرج در مذهب شیعه برترین عبادتها شمرده شده است، و پیامبر اکرم (ص) فرمود:

۱ - هاکس، قاموس کتاب مقدس، طبع بیروت، ص ۸۰۶.

افضل العبادۃ انتظارالفرج^۱ برترین عبادت، انتظار فرج است.

در حدیث دیگر می فرماید:

انتظار الفرج عبادۃ، افضل اعمال امتی، انتظار فرج من الله

عزوجل^۲. انتظار فرج عبادت است، و برترین و با ارزشترین عمل امت من انتظار فرج از خدای عزوجل است.

این مضمون در احادیث زیادی وارد شده است.

امیر مؤمنان علی (ع) می فرماید:

افضل العبادۃ الصُّمت و انتظار الفرج^۳. برترین عبادت، سکوت (از یهوده

گوئی) و انتظار فرج است.

امام زین العابدین (ع) می فرماید:

انتظار الفرج من اعظم العمل^۴ انتظار فرج از برترین اعمال است.

امام صادق (ع) می فرماید:

اعلموا ان المنتظر لهذا الامر له مثل اجر الصائم القائم^۵. بدانید که منتظر

این امر را پاداش کسی است که شبها شب زنده دار و روزها روزه دار باشد.

امام جواد (ع) نیز در این باره فرموده:

افضل اعمال شیعتنا انتظار الفرج من عرف هذا الامر فقد فرج عنه

بانتظاره. برترین عمل شیعیان ما انتظار فرج است، هر کس این امر را بداند و آن را

بشناسد، خداوند با همین انتظار برای آنها فرج عطا می فرماید.

همین مضمون از امامان دیگر نیز روایت شده است، این تعبیرات همگی از

۱ - بحار، ج ۵۲، ص ۲۵ - ینابیع الموده، ج ۳، ص ۱۶۹.

۲ - بحار، ج ۵۲، ص ۱۲۲.

۳ - کشکول، ص ۱۵۱ بنا بنقل یوم الخلاص، ص ۱۹۲.

۴ - منتخب الاثر، ص ۲۴۴.

۵ - اصول کافی، ج ۲، ص ۲۲۲.

این است که انتظار چنان انقلابی داشتن همیشه توأم با یک جهاد وسیع و دامنه‌دار است..

امام صادق(ع) می‌فرماید:

انتظروا الفرج ولا تياسوا من روح الله فان احب الاعمال الى الله عزوجل انتظار الفرج الاخذ بامرنا معنا غداً في حظيرة القدس والمنتظر للفرج كالمتشحط بدمه في سبيل الله^۱.

منتظر فرج باشید و از روح خدا مأیوس نشوید که محبوبترین اعمال در نزد خدای تبارک و تعالی انتظار فرج است و کسی که پذیرای امر ما باشد فردا در حظیره القدس باماست و کسی که منتظر فرج باشد مانند کسی است که در راه خدا به خون خود آغشته گردد.

برقی در کتاب محاسن از سیندی واو از جدش نقل می‌کند که به حضرت صادق(ع) عرض کردم: چه می‌فرمائید درباره کسی که در حال انتظار ظهور قائم شما بمیرد؟

فرمود: من مات منكم وهو منتظر لهذا الامر كمن هو مع القائم في فسطاطه او مثل کسی است که (عصر ظهور رادرک کند) با قائم درخیمه‌اش باشد سپس آن حضرت لحظه‌ای سکوت کرد و آنگاه فرمود: نه، بلکه مانند کسی است که در رکاب او شمشیر زده است بعد از آن فرمود: نه به خدا بدانید که او مانند کسی است که در رکاب پیغمبر شهید شده باشد.

و نیز در محاسن برقی است که علاء بن سیابه گفت امام صادق(ع) فرمود: من مات منكم على هذا الامر منتظراً له كان كمن كان في فسطاط القائم (علیه السلام)^۲. کسی که منتظر ظهور قائم باشد و بر این عقیده بمیرد مانند کسی است که درخیمه قائم باشد.

۱ - بحار، ج ۵۲، ص ۱۲۳.

۲ - بحار، ج ۵۲، ص ۱۲۵.

این روایت در اکمال الدین و الغیبة نعمانی با اسناد دیگر آمده است.

امام صادق(ع) می فرماید:

من مات منكم على هذا الامر منتظراً له كان كمن كان في قسطنطين القائم
ان الميت منكم على هذا الامر بمنزلة الضارب بسيفه في سبيل الله المنتظر
للثاني عشر كالشاهر سيفه بين يدي رسول الله (ص) يذبُّ عنه^۱.

کسی که از شما منتظر این امر باشد و در حال انتظار بمیرد، مانند کسی است
که درخیمه (فرماندهی) حضرت قائم(عج) باشد، کسی که روی این اعتقاد بمیرد
مانند کسی است که در راه خدا شمشیر بزند. منتظر امام دوازدهم، مانند کسی است
که در رکاب پیامبر اکرم(ص) شمشیر کشیده از آن حضرت دفاع نموده است.

این تشبیهات که در مورد انتظار ظهور مهدی(ع) در این روایات وارد شده
روشنگر این واقعیت است که یک نوع رابطه و تشابه میان مسأله انتظار از یک سو،
و جهاد و مبارزه با دشمن در آخرین شکل خود، از سوی دیگر وجود دارد.

امام صادق(ع) می فرماید:

من دين الائمة الورع والعفة والصلاح وانتظار الفرج بالصبر^۲. تقوی،
عفت، صالح بودن و انتظار فرج با صبر و شکیبائی از آئین امامان است.
از این حدیث معلوم می شود که انتظار مستلزم تحمل شدائد و شکیبائی در
برابرمشکلات است.

امام صادق(ع) می فرماید:

طوبى لشيعة قائمنا المنتظرين لظهور غيبته و المطيعين له فى ظهوره
اولئك اولياء الله الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون^۳.

خوشا به حال شیعیان قائم ما که در زمان غیبتش منتظر ظهور او باشند

۱ - بحار، ج ۵۲، ص ۱۲۵ - غیبة نعمانیه ص ۴۱، ۱۷۹.

۲ - منتخب الاثر ص ۴۹۸ - بشارة الاسلام ص ۹۰.

۳ - کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۷ باب ۲۳ ح ۵۴.

و در هنگام ظهورش فرمانبرداران او، آنان اولیای خدا هستند، نه ترسی برایشان هست و نه اندوهگین شوند.

امام رضا (ع) فرمود:

چقدر خوب است صبر و انتظار فرج، آیا نشینده‌ای فرموده خدای عزوجل را که «وَأَرْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ» در انتظار باشید که من با شما منتظرم «فَأَنْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ» پس انتظار بکشید که من با شما از منتظرانم.

بنابراین بر شما باد صبر، به درستی که گشایش پس از ناامیدی می‌آید، البته آنان که پس از شما بودند، صبورتر از شما بودند^۱..

در روایات، اهل زمان غیبت که منتظران ظهور حضرت قائم می‌باشند، برتر از مردمان هر زمان دیگر معرفی شده‌اند.

ان اهل زمان غیبه والقائلین بامامته والمنتظرین لظهوره افضل من اهل كل زمان لان الله تبارك و تعالی اعطاهم من العقول والافهام والمعرفة ماصارت به الغیبة عندهم بمنزلة المشاهدة وجعلهم فی ذلك الزمان بمنزلة المجاهدين بين یدی رسول الله (ص) بالسيف! اولئك المخلصون حقاً وشيعتنا صدقاً والدعاة الى دين الله سراً و جهراً^۲.

اهل زمان غیبت او قائل به امامت او، ومنتظر ظهور او باشند برتر از مردمان هر زمان دیگر می‌باشند، زیرا خدای تبارک و تعالی به آنها آن قدر عقل، فهم و شناخت عطا فرموده است که غیبت امام در پیش آنها چون زمان حضور شده است خداوند اهل آن زمان را همانند مجاهدانی قرار داده که در محضر رسول اکرم (ص) شمشیر بزنند، آنها مخلصان حقیقی و شیعیان واقعی و دعوت کنندگان به دین خدا در آشکار و نهان می‌باشند.

نعمانی در کتاب الغیبة به سند خود از ابوبصیر از حضرت صادق (ع)

۱ - کمال الدین، ج ۲، ص ۶۴۵ باب ۵۵ ح ۱.

۲ - بحار، ج ۵۲، ص ۱۲۲.

آورده که روزی آن حضرت فرمود:

الا اخبركم بما لا يقبل الله عزوجل من العباد عملاً الا به؟

آیا شما را خبر ندهم به آنچه خدای عزوجل هیچ عملی را جز به آن ازبندگان نمی پذیرد؟

ابو بصیر می گوید: گفتم: چرا، فرمود:

شهادة ان لا اله الا الله وان محمداً عبده ورسوله والاقرار بما امر الله والولاية لنا والبراءة من اعدائنا يعنى الائمة خاصة والتسليم لهم والورع والاجتهاد والطمانينة والانتظار للقائم.

گواهی دادن به این که هیچ شایسته پرستشی جز خداوند نیست، و این که محمد (ص) بنده و فرستاده اوست، و اقرار کردن به آنچه خداوند به آن امر فرموده، و ولایت و بیزارى از دشمنان - یعنی خصوص امامان - و تسلیم شدن به آنان و پرهیزکاری و کوشش و اطمینان و انتظار قائم (ع).

سپس فرمود: ان لنا دولة يجيىء الله بها اذا شاء ثم قال من سره ان يكون من اصحاب القائم فلينتظر ليعمل بالورع ومحاسن الاخلاق و هو منتظر، فان مات و قام القائم بعده كان له من الاجر مثل اجر من ادركه، فجدوا وانتظروا هنيئاً لكم ايها العصابة المرحومة!

برای ما دولتی است که خداوند هر وقت بخواهد آن را (روی کار) می آورد آنگاه فرمود: هر کس دوست می دارد از جمله اصحاب قائم (ع) باشد باید انتظار بکشد و با پرهیزکاری و اخلاق نیک رفتار نماید در حالی که منتظر باشد، پس اگر از دنیا رفت و (پس از مردنش) قائم قیام کرد برای او پاداشی خواهد بود همانند پاداش کسی که قائم را درک کرده، پس سعی کنید و در انتظار بمانید گوارایتان باد ای گروه مشمول رحمت الهی.

روایاتی وارد شده که بروجوب انتظار حضرت امام قائم دلالت دارند که از جمله: مرحوم صدوق در کتاب اکمال الدین از عبدالعظیم حسنی آورده که گفت: برآقایم محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (ع) وارد شدم، و می‌خواستم که در باره قائم از آن حضرت سؤال کنم که: آیا همان مهدی است یا غیر او؟ پس خود آن حضرت آغاز سخن کرد و به من فرمود ای ابوالقاسم، قائم از ماست و او است مهدی که واجب است در زمان غیبتش انتظار کشیده شود و در ظهورش اطاعت گردد و او سومین (امام) از فرزندان من است^۱.

خلاصه انتظار فرج که قسمتی از اخبار آن از نظر خوانندگان گذشت، یکی از موضوعات بسیار جالب و حساس زندگی حضرت ولی عصر (عج) می‌باشد که باید مورد مطالعه دقیق قرار گیرد.

ممکن است بعضیها سؤال کنند چرا پیشوایان ما تا این اندازه اهمیت به انتظار فرج داده‌اند و آن را به شیعیان سفارش کرده‌اند؟!

در پاسخ می‌گوئیم: انتظار فرج یعنی آماده بودن برای ظهور امام زمان و تشکیل دولت حقه آل محمد و حکومت جهانی آخرین سفیر الهی، انتظار فرج یعنی مهیا ساختن روح و جسم خود برای روزی که با طلوع پیشوای غائب جهان گشایشی در کلیه شئون زندگی بشریت پدید می‌آید روزی که تمام بدبختیها، ناکامیها، بیدادگریها، ظلمها از میان می‌رود و فقر و تنگدستی، بیکاری و بیماری و بالاخره تمام مصائب و ناراحتیها یکباره و برای همیشه رخت از جان برمی‌بندد و به وسیله آن حضرت، حکومت عدل واحد جهانی در سراسر گیتی برقرار می‌گردد و برای چنین روزی باید خیلی انتظار کشید و امیدوار بود، امید برای پیروزی حتمی و کامل حق بر باطل، انتظار برای اجرای حق و عدالت، امید برای از میان رفتن ظلم و

۱ - کمال الدین، صدوق، ج ۲، ص ۳۷۷ باب ۳۶ ح ۱.

ستم و بیدادگری.

انتظار، معمولاً به حالت کسی گفته می شود که از وضع موجود ناراحت است و برای ایجاد وضع بهتری تلاش می کند مسلماً چنین انتظاری سازنده و نگهدارنده است، تعهدآور و تحرک بخش است، به گونه ای که می تواند بزرگترین عبادت و حق پرستی شمرده شود.

اللهم انا نرغب اليك في دولة كريمه تعز بها الاسلام و اهله و تذل بها النفاق و اهله و تجعلنا فيها من الدعاء الى طاعتك و القادة الى سبيلك و ترزقنا به كرامة الدنيا و الآخرة.

بار پروردگارا! ما در انتظار برپائی دولت بزرگ منشی هستیم که در آن دولت اسلام و اسلامیان عزت یابند و نفاق و منافقان به ذلت برسند و ما را از جمله کسانی قرار بده که دیگران را به اطاعت تو دعوت کنیم و راهنمای راه تو باشیم و بزرگی دنیا و آخرت را نصیب ما گردان!

اعتقاد به منجی اعظم، یک اعتقاد عمومی است

عقیده به منجی اعظم یک عقیده عمومی و مشترک است و اختصاص به یک قوم و یک ملت و یک دین ندارد، در ادیان و مذاهب گوناگون که در جهان حکومت می کنند، عموماً ظهور او را خبر داده اند، اگرچه در اسم او اختلاف دارند و چنانچه واژه مهدی و واژه های دیگری که ادیان و مذاهب مختلف، اطلاق می کنند و از قالب اصطلاح اختصاصی آنها در آوریم و به مفهوم وسیعتر منجی اعظم بنامیم آنگاه اختلاف اسمی رفع می شود.

ما اگر بخواهیم متن نویدهای مهدی موعود را از کتب مقدس یهودیان، مسیحیان، زردشتیان و سایر کتابهایی که به عنوان کتاب آسمانی شناخته شده، نقل کنیم سخن به درازا می کشد، تنها ذکر نمونه هایی از این نویدها کافی است تا اصالت مهدویت و جهانی بودن اعتقاد به ظهور منجی اعظم روشن گردد.

در زبور داود (ع) که تحت عنوان (مزامیر) در لابلای (عهد عتیق) آمده، نویدهایی درباره ظهور حضرت مهدی داده شده است و می توان گفت: در هر بخشی از (زبور) اشاره ای به ظهور آن حضرت و نویدی از پیروزی صالحان بر شرّیران، و تشکیل حکومت واحد جهانی و تبدیل ادیان و مذاهب مختلف به یک دین محکم و آئین مستقیم موجود است. جالب این که مطالبی که قرآن کریم در پیرامون ظهور حضرت مهدی از زبور نقل کرده، از تحریف مصون مانده و در زبور فعلی عیناً موجود است.

قرآن مجید چنین می فرماید:

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^۱.
علاوه بر ذکر تورات، در زبورنوشتیم بندگان صالح من وارث زمین خواهند شد.

طبق روایات زیادی این آیه مربوط به ظهور حضرت مهدی (ع) می باشد، قرآن کریم این مطلب را از زبور نقل می کند، و عین همین عبارت که در زبور موجود است، چنین است:

زیرا که شرّیران منقطع خواهند شد، و اما منتظران خداوند، وارث زمین خواهند شد، هان بعد از اندک زمانی شریر نخواهد بود، در امکانش تأمل خواهی کرد و نخواهد بود، و اما حلیمان وارث زمین خواهند شد... زیرا که بازوان شریر شکسته خواهد شد، و اما صالحان را خداوند تأیید می کند، خداوند روزهای کاملان را می داند و میراث آنها خواهد بود تا ابد الابد^۲.

نویدهای حضرت مهدی در زبور فراوان است و در بیش از ۳۵ بخش از مزامیر ۱۵۰ گانه نوید ظهور آن حضرت موجود است، علاقمندان می توانند به متن مزامیر در عهد عتیق مراجعه کنند.

۱ - سوره انبیاء، آیه ۱۵۰.

۲ - کتاب مزامیر، مزمور، ۳۷، بندهای ۹، ۱۲، ۱۷ و ۱۸.

در عهد عتیق (تورات) آمده است:

و در آن زمان میکائیل امیر عظیمی که برای پسران قوم تو (خطاب به حضرت دانیال) ایستاده است خواهد برخواست... و بسیاری از آنانی که در خاک زمین خوابیده‌اند، بیدار خواهند شد... و آنان که بسیاری را به راه عدالت رهبری می‌نمایند مانند ستارگان خواهند بود تا ابدالآباد. اما تو ای دانیال کلام رامخفی دار و کتاب را تا آن زمان مهر کن، بسیاری به سرعت تردد خواهند نمود... خوشا به حال آنان که انتظار کشند!

اگرچه تأخیر نماید، برایش منتظر باش، زیرا که البته خواهد آمد و درنگ نخواهد کرد... بلکه جمیع امتهای را نزد خود جمع می‌کند و تمامی قوم‌ها را برای خویشتن فراهم می‌آورد^۱.

جهت اختصار به نمونه‌های یادشده اکتفا کردیم، برای اطلاع بیشتر می‌توانید در عهد عتیق به کتابهای: اشعیاء نبی (فصل ۱ و ۴۵) زکریا نبی (فصل ۱۴)، صفینساء نبی، (فصل ۳)، سلیمان نبی (فصل ۲)، حجی نبی (فصل ۲)، اول سموئیل (فصل ۲)، دوم سموئیل (فصل ۱۲ و ۲۳) و حزقیل نبی (فصل ۲۱) مراجعه نمایید.

در اناجیل نیز نویدهای حضرت مهدی (ع) به صراحت آمده است:

در انجیل متی می‌خوانیم:

همچنان که برق از مشرق ساطع شده تا به مغرب ظاهر می‌شود، ظهور پسرانسان نیز چنین خواهد شد، آنگاه علامت پسرانسان در آسمان پدید گردد و در آن وقت جمیع طوائف زمین سینه‌زنی کنند و پسرانسان را ببینند که بر ابرهای آسمان با قوت و جلال می‌آید... آسمان و زمین زائل خواهد شد اما سخن من هرگز زائل نخواهد شد. اما از آن روز و ساعت هیچکس اطلاع ندارد، حتی ملائکه

۱ - کتاب دانیال نبی، فصل ۱۲ بندهای ۱، ۵، ۱۰ و ۱۳.

۲ - کتاب حبقوق نبی، فصل ۲، بندهای ۳ و ۵.

آسمان، جز پدر من و بس... لهذا شما نیز حاضر باشید، زیرا در ساعتی که گمان نبرید پسرانسان می آید!

چون پسرانسان در جلال خود با جمیع ملائکه مقدس خود آیند، آنگاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست و جمیع امتها در حضور او جمع شوند و آنها را از همدیگر جدا می کنند، به قسمتی که شبان میشها را از بزها جدا می کند.^۱

توضیح این که: کلمه پسر انسان طبق نوشته مسترها کس آمریکائی در کتاب خود قاموس کتاب مقدس ۸۰۰ بار در انجیل و ملحقات آن (عهد جدید) تکرار شده که فقط ۳۰ مورد آن با حضرت عیسی قابل تطبیق می باشد.^۲ و ۵۰ مورد دیگر از نجات دهنده ای سخن می گوید که در آخر زمان ظهور خواهد کرد، عیسی نیز با او خواهد آمد و او را جلال خواهد داد، و از ساعت و روز ظهور او جز خدا کسی اطلاع ندارد و او کسی جز حضرت مهدی نمی باشد.

در کتابهای مقدسی که در میان زردشتیان، هندیان به عنوان کتابهای آسمانی شناخته شده و آورندگان آنها از نظر آنها به عنوان پیامبر شناخته می شوند تصریحات زیادی به منجی اعظم شده است که ما در اینجا لزومی به ذکر آنها نمی بینیم.

آنچه از نظر خوانندگان گرامی گذشت، نمونه هایی از نویدهای جاوید کتب مقدس ادیان و مذاهب مختلف جهان بود که همه آنها با مضامین مختلف خود، آمدن مصلحی را در آخر الزمان نوید می دهند که او صاحب قدرت عظیم و نیروی شگرف بود و حکومت واحد جهانی را در ربع مسکون کره زمین بر اساس عدالت و آزادی استوار خواهد کرد.

از نقل همین مختصر، اصالت مسأله مهدی و جهانی بودن آن روشن می شود و معلوم می گردد که این عقیده اختصاص به مسلمانان ندارد، بلکه پیروان همه ادیان

۱ - انجیل متی، فصل ۲۴ بندهای ۲۷، ۳۰، ۳۵، ۳۷ و ۴۵.

۲ - انجیل متی، فصل ۲۵، بندهای ۳۱ و ۳۲.

۳ - قاموس کتاب مقدس، ماده پسرخواهر ص ۲۱۹.

درانتظار چنین مصلح جهانی به سر می‌برند.

و این اعتقاد و اشتیاق در میان یهود و نصاری، آنچنان اصیل و ریشه‌دار است که در طول تاریخ این دو ملت، مدعیان شگفتی را پدید آورده است و افراد زیادی پیدا شده‌اند که خود را به دروغ مسیح موعود معرفی کرده‌اند چنان که قاموس کتاب مقدس در باره شماره مدعیان دروغین مسیح موعود می‌نویسد:

۲۴ نفر مسیحیان (مسیح‌ها) دروغگو در میان بنی اسرائیل ظاهر گشته که مشهور و معروفترین آنها بر کوبه است که در اوائل قرن ثانی می‌زیست و آن دجال معروف اداء می‌نمود که رأس و رئیس و پادشاه قوم یهود است.. و در قرن دوازدهم تخمیناً ده نفر مسیحیان دروغگو ظاهر گردیده جمعی را به خود گروانیده این مطلب اسباب فتنه و جنگ شده، جمع کثیری نیز در آن معرکه طعمه شمشیر گردیدند، و آخرین مسیحیان دروغگو مردخای است، او شخصی بود آلمانی که در سال ۱۶۸۲ میلادی ظهور کرده، اسباب اشتداد فتنه و اشتعال نایره فسادگشت و چون آتش فتنه بالا گرفت، فراری گردید و معدوم الاثر شد.^۱

باوجود این، مؤلف کتاب دیباچه‌ای بر رهبری بعد از نقل این جریان، از قاموس کتاب مقدس، می‌نویسد:

متأسفانه اطلاع مؤلف آمریکائی قاموس کتاب مقدس به زبان فارسی که سالها نیز ساکن همدان بوده است درمورد شمار مدعیان مسیحائی و همچنین درباره آخرین کسی که به عنوان مسیح موعود قیام کرده است، نارسا می‌باشد شماره این مدعیان به مراتب بیشتر از آن است که وی یادآور شده است همچنین قیام مردخای آلمانی در قرن هفدهم، واپسین قیامی نیست که تاریخ مسیحیت آن را به یاد می‌آورد، تنها طی دو قرن هجده و نوزده در انگلستان، بالغ بر شش تن به نام مسیح موعود ظهور کرده‌اند و اغتشاشهائی را هم دامن زده‌اند و پاره‌ای از آنان نیز به

۱ - قاموس کتاب مقدس، طبع بیروت، ص ۸۰۸.

کیفر رسیده‌اند.^۱ البته به موازات دین مسیح، در دین یهود نیز مسیح‌های دروغین متعددی ظهور کرده‌اند.

از جمله یکی از مسیح‌های یهودی داود آل‌روی از یهودیان ایران است او در اواسط قرن دوازدهم در میان یهودیان ایران، مدعی شد که او مسیح موعود است.^۲

در اسلام به خصوص در مذهب شیعه این اعتقاد، بسیار عمیقتر و وسیعتر و جدی‌تر عنوان شده است به نحوی که در مذهب شیعه، اعتقاد به ظهور مهدی (عج) در ردیف اعتقاد وقوع قیامت و تکذیب و تصدیقش در ردیف تکذیب و تصدیق پیامبر اکرم (ص) می‌باشد.^۳

اصولاً در اسلام کمتر موضوعی را می‌توان یافت که به اندازه این موضوع به آن اهمیت داده شده است، لذا علاوه بر آیات متعددی که پیشوایان دینی به مهدی موعود تفسیر کرده‌اند، احادیث بیشماری از طریق فریقین (سنی و شیعه) از پیامبر اکرم و ائمه اطهار (ع) درباره ظهور مهدی و سایر خصوصیات آن حضرت وارد شده است که به آسانی می‌توان ادعای تواتر کرد.^۴

و در این روایات تمام اوصاف، خصوصیات و جزئیات نسبی و زندگی او، و این که پس از تولد دو غیبت خواهد داشت، و بعد از غیبت طولانی ظهور کرده و با تشکیل حکومت واحد جهانی، جهان را پراز عدل و داد خواهد نمود، بیان شده است.

سوگمندانه انتظار بزرگ در اسلام نیز، وضعی همانند مسیحیت پیدا می‌کند،

۱ - دیباچه‌ای بر رهبری ص ۵ - ۹۶.

۲ - مدرک قبل.

۳ - من انکر القائم من وُلدی، فقدان کرنی، ج ۵۱، ص ۷۳.

۴ - ابن حجر عسقلانی، در نزهة النواظر ص ۱۲ می‌نویسد: خبر متواتر، مفید یقین است و عمل کردن به آن نیازی به بحث ندارد.

در نتیجه در طول تاریخ اسلام نیز افراد زیادی ادعای مهدویت می‌نمایند و شاید شماره مدعیان مهدویت در اسلام کمتر از مسیحیت نباشد!

در این باره دارمس ته‌تر خاورشناس فرانسوی، هنگام بحث درباره ظهور و قیام محمد احمد متمدی سودانی چهارماه قبل از مرگ نابهنگام متمدی، ضمن اعتراف به اصالت عقیده منجی بزرگ در بحث طولانی خود در پاریس، می‌گوید:

.. در این دنیا به ویژه در جهان اسلام، تاریخ با چنان وضع غریبی تکرار می‌شود که اگر سرگذشت متمدیهای گذشته را برای شما نقل کند، مثل این است که تاریخ ماضی و حال و آینده مهدی امروزی را بیان کرده باشند.

متمدی امروزی، در نوع خود، نمونه نخستین نیست که ظهور کرده است و مسلماً آخرین نفر هم نخواهد بود، مدعیان مهدویت بسیار بوده‌اند و بعد از او نیز خواهند بود تاریخچه و نفوذ این مردمان و نوید دادن، و کامیابی آنان و نومی‌دی که ناچار، در آخر کار رخ می‌دهد مکرر در عالم اسلام رخ نشان داده و بعد از این هم مکرراً هویدا خواهد شد ظهور مهدی را از نخستین ایام پیدایش اسلام انتظار داشته‌اند و تازمانی که یک نفر مسلمان باقی باشد، مهدیها ظهور خواهند کرد^۱.

ابن خلدون (۸۰۸ - ۷۳۲ هـ.ق) با توجه به زمینه تب مهدی پرستی و گرم بودن بازار مهدویت در عصر خود، در شش قرن پیش می‌نویسد:

این است که غالباً بسیاری از کم‌خردان، ریاکارانه، برای تبلیغ و دعوت بدان جایگاه می‌شتابند و خیالات پوچ و احمقانه‌ای در سر می‌پرورند که به منظور خویش نائل آیند و دعوت خود را به کمال رسانند، در حالی که بیشتر آنان جان خود را در این راه از دست داده و به قتل رسیده‌اند^۲.

چون در عصر ابن خلدون نظر به شرائط خاصی که در جهان اسلام پیش آمده

۱ - مهدی، دارمس ته‌تر، ترجمه محسن جهانسوز، ص ۳ و ۴.

۲ - مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۶۴۱ ترجمه گنابادی.

و تب مهدی پرستی بالا گرفته بود، افراد فرصت طلب برای پیشبرد اهداف خود از عنوان مهدی موعود استفاده می کردند، لذا ابن خلدون به خاطر سوء استفاده از این حقیقت، به خود عقیده نیز، بی اعتقاد شده و در صحت احادیث شبهه کرده است.

او فصلی از کتاب خود بالغ بر بیست صفحه را به بحث درباره مهدویت و انتظار مردم در باره منجی موعود، اختصاص داده است، وی به نقل و نقد احادیث سی و شش گانه ای که بزرگان علم حدیث آنها را درباره ظهور حضرت مهدی یاد آور شده اند، پرداخته و در سرآغاز همین فصل می نویسد:

آنچه در میان عموم مسلمانان به مرور زمان شهرت یافته این است که ناچار باید در آخر الزمان، مردی از خاندان پیامبر، ظهور کند و دین را تأیید بخشد و عدل و داد را آشکار سازد و او را مهدی می نامند.

باید گفت: **اولا** - تعداد احادیث منحصر به این سی و شش حدیث نیست که او در کتاب خود آورده است.

ثانیاً بسیاری از علمای بزرگ اهل تسنن، احادیث مهدی را متواتر دانسته اند و اگر درسند بعضی از آنها هم ضعیفی باشد، همین تواتر آن را جبران می کند.

ثالثاً - سوء استفاده از یک حقیقت دلیل بر باطل بودن آن حقیقت نمی شود، بلکه خود این موضوع، دلیل بر اصالت مهدویت است **اگر چیزی اصالت نداشته باشد، هرگز تقلبی آن یافت نمی شود.** و اگر بنا باشد به خاطر سوء استفاده از یک حقیقت، از آن حقیقت صرف نظر کنیم، کدام حقیقتی را می توانیم پیدا کنیم که از آن سوء استفاده نشده است، مگر امثال فرعونها ادعای خدائی نکرده اند، مگر مدعیان نبوت و امامت در تاریخ کم است؟

آری، هنگامی که مهدی موعود برترین رهائی بخش و واپسین منجی قیام نکرده است، همواره اشتیاق به برترین رهبر و منجی اعظم قلب توده ها را به خصوص در لحظات فشار و تنگدستی مآمال خواهد نمود و تا این اشتیاق هم

دامنگیر توده‌هاست، همواره مدعیان دروغین ایفای نقشی چنین بزرگ نیز خواهند کرد، نهایت هرروز به شکلی، و در میان هر قومی به اسمی!

اصالت اعتقاد به منجی اعظم

اعتقاد به مهدی موعود یا در سطح وسیعتر به منجی اعظم یا رهاننده بزرگ یک اعتقاد عمیق دینی است که در تمام ادیان و مذاهب مختلف جهان از آن سخن به میان آمده است و این عقیده نیز بسان سایر عقائد دینی، چون عقیده به توحید، نبوت و معاد... در تمام ادیان به ویژه در اسلام اصالت دارد، و این هم در جای خود ثابت شده است که اعتقادات دینی در فطرت بشر ریشه قطعی دارند، و از این میان تعالیم دینی و خواسته‌های درونی انسان هماهنگی کامل وجود دارد و در حقیقت تعالیم دینی، تعیین کننده و تأمین کننده خواسته‌های بشر و تکمیل کننده خلقت انسان است به این معنی عقیده دینی در ژرفنای فطرت جا دارد و در درون بشر یک خواسته و میل باطنی است ولو اینکه این میل باطنی و خواسته درونی، مثل امیال دیگر انسان در شرائط گوناگون، کم و زیاد و شدت و ضعف پیدا می‌کند ولی اصل خواسته ممکن نیست به کلی از بین برود.

مثلاً انتظار فرج و اعتقاد به مهدی موعود یا واپسین منجی یک اشتیاق و میل باطنی است، اسلام و ادیان دیگر نیز با وعده ظهور رهاننده بزرگ این خواسته و شوق درونی را بی پاسخ نگذاشته و این خواسته نیز مانند دیگر خواسته‌ها در شرائط گوناگون، کم و زیاد و شدت و ضعف پیدا می‌کند، آشفتگی اوضاع و ناامنی حاصل از آن و فشار و تبعیض و ستم در جامعه، عقیده به ظهور منجی بزرگ را تشدید می‌نماید آن چنان این شوق دیرینه و انتظار در لحظات فشار و اختناق، ضعف و تنگدستی تبدیل به التهاب سوزان و نیاز شدید می‌شود، و این شرائط خرمین اشتیاق توده‌ها را برای ظهور واپسین منجی و مهدی موعود شعله‌ور می‌سازد و از طرف دیگر افراد فرصت طلب، ماجراجو، عصیانگر از این اوضاع و پریشانی توده‌ها سوء

استفاده کرده به دروغ ادعای مهدویت می نمایند و لذا در هر زمانی که فشارها و محرومیت‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و غیر آن بالا می رود، جاذبه و وسوسه رهبری نیز افراد زیادی را به خود مشغول می دارد، و چه بسا افرادی که جان خویش را بر سر این سودا می نهند.

البته این شرائط ممکن است باعث بالا رفتن تب منجی پرستی در جامعه بشود و افرادی هم از این فرصت سوء استفاده کرده ادعای مهدویت بنمایند ولی این موضوع هرگز به اصالت این عقیده لطمه می زند.

پس عقیده به ظهور مهدی یا منجی اعظم یک عقیده اصیل دینی است، احساس ناکامی و فشار و تبعیض و ستم در ادوار مختلف تاریخ، باعث پیدایش آن نشده است.

بنابراین احساس ناامنی و شیوع فتنه و آشوب در جامعه، می تواند انگیزه تشدید گرایش به برترین رهاننده بشود ولی نمی تواند عامل پیدایش اصل ایمان به مهدی و گرایش به منجی اعظم باشد زیرا این عقیده ثابت دینی است، بشر حتی زمانی که محیط اجتماعی در رفاه و ایمنی به سر می برد و از فتنه و آشوب به دور است باز هم در انتظار منجی موعود است.

باتوجه به آنچه گذشت، معلوم می شود نظر برخی از خاورشناسان که پیدایش ایمان به مهدی موعود را انگیزه از پریشانی و آشفتگی اوضاع و ناشی از ناامنی حاصل از آن می دانند، چقدر واهی و بی اساس است.

مؤلف کتاب *دیاچه ای بر رهبری می گوید*:

مارگلی یوت اسلام شناس بزرگ اروپائی، در مقاله تحقیقی خود درباره مهدی که در سال ۱۹۱۵ برای دائرةالمعارف دین و اخلاق نگاشته است، پس از نقد تفصیلی از احادیث مربوط به مهدی و ریشه شناسی واژه مهدی در اصالت احادیث که از پیغمبر اسلام باشد، تردید می ورزد و همچنان منشأ اعتقاد به مهدی را

در نابسامانیها و اختلافات جهان اسلام پس از وفات پیامبر، جستجو می‌کند.^۱

مارگلی یوت می‌نویسد:

احادیث راه‌گونه تفسیر کنند، دلیلی قانع‌کننده در دست نیست که تصور کنیم پیغمبر اسلام ظهور یک مهدی را برای احیاء، تحقق، اکمال و تقویت اسلام، لازم و حتمی شمرده باشد لیکن درگیری آتش جنگ داخلی در میان یک نسل واحد، پس از وفات پیغمبر، و در همی و آشفتگی جهان اسلام که بر اثر اختلافات آنان با یکدیگر روی داد، موجب اقتباس فکر ظهور منجی از یهود، مسیحیان گردید که به ترتیب در انتظار ظهور و بازگشت مسیح به سر می‌برند.^۲

همچنین یکی دیگر از دانشمندان غرب، دی. بی. بک دنالد در گزارش خود درباره مهدی در دائرة المعارف اسلام هنگام بررسی پیدایش و تکوین اعتقاد مهدی در اسلام، مهمترین انگیزه آن را در ناامنی و تزلزل خاطر توده‌ها می‌جوید. وی در این باره می‌نگارد:

...این در قلب توده مسلمانان بود که ایمان به مهدی موعود پایگاه و پناهگاهی برای خویشان یافت. در میان انبوه تیرگی و تزلزل راویان سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و تأملات الهی و کلامی، آنان به دامن نوید و مزده ظهور یک رهاننده و مصلح، و سر رسید یک عصر شکوه و جلال کوتاه، پیش از پایان جهان، دست توسل آزدند.^۳

این دو دانشمند غربی بک دنالد و مارگلی یوت پیدایش ایمان به مهدی موعود را انگیزه از پریشانی و آشفتگی اوضاع اجتماع و ناشی از ناامنی حاصل از آن می‌دانند.

شک نیست که روش بررسی و آشنائی خاورشناسان بر اثر مشکلات و اوضاع

۱ - دیباچه‌ای بر رهبری ص ۲۰۱ - ۲۰۰.

۲ - بنا به نقل دکتر صاحب‌الزمانی، دیباچه‌ای بر رهبری، ص ۲۰۱.

۳ - بنا به نقل، دکتر صاحب‌الزمانی، دیباچه‌ای بر رهبری ص ۲۰۰.

واحوال خارجی ناشی از زبان شناسی و جامعه شناسی طوری است که نمی توانند به نتیجه درستی برسند و اگر ما در صداقت این دو اسلام شناس بزرگ اروپائی شک نکنیم، کوتاهی آنها را در این بحث ناشی از این جهت می دانیم.

ولی وقتی انسان کتابهای فراوانی را که درباره مهدی موعود نگارش یافته و تعداد ۶۲۰۷ حدیث که در منابع سنی و شیعه نقل شده است^۱. در نظر می گیرد، در صداقت و حسن نیت آنها نیز دچار تردید می گردد چطور این همه احادیث نمی تواند برای آنها دلیل قانع کننده ای باشد؟! آیا این همه احادیث که حدیث شناسان اعتراف به تواتر آنها نموده اند^۲ در میان احادیث مزبور احادیث صحیح و معتبری هست که محدثان اهل سنت هم اعتراف به صحت آنها کرده اند و حتی ابن خلدون که به عنوان مخالف احادیث مهدی شناخته شده است، او نیز به شهرت این احادیث اعتراف کرده است آیا نمی تواند دلیل اصالت این عقیده در اسلام باشد؟! تا نیازی به اقتباس این فکر از یهود و نصاری نباشد؟

ظاهراً خاورشناسان، تحت تأثیر نوشته های ابن خلدون قرار گرفته و احادیث مزبور را مورد انتقاد قرار داده اند، در صورتی که منطق ابن خلدون در این باره کاملاً ضعیف و نادرست است و انگیزه مخالفت او، با این احادیث تعصبهای خاص مذهبی و پاره ای از مصلحت اندیشیهای بی دلیل است.

و از این عجیب تر، نظریه سید امیر علی دانشمند اسلامی هندوستان است، وی در کتاب روح اسلام که درباره تاریخ تکوین عقائد اسلامی نوشته است، پس از بحث مختصری درباره چگونگی اعتقاد به مهدی موعود در اسلام می نگارد:

پژوهشگر فیلسوف مشرب ادیان در ملاحظه همانندی میان پندار شیعه و

۱ - در کتاب منتخب الاثر جمعاً ۶۲۰۷ حدیث با ذکر مأخذ از ۱۵۴ کتاب معتبر سنی و شیعه نقل شده است رجوع شود به کتاب ارزشمند منتخب الاثر لطف الله صافی گلپایگانی چاپ تهران، ۱۳۵۸.

۲ - التاج الجامع للاصول، شیخ منصور علی ناصف، ج ۵، ص ۳۲۷.

سنی (درباره مهدی) و ادیان گذشته، دستخوش دشواری نخواهد شد، در میان زرتشتیان کشتار و ستمبارگی سلوکیان سبب پیدایش این عقیده گشت، که یک منجی مبعوث آسمانی به نام سوبسیوش از خراسان خروج خواهد کرد، تا آنان را از اسارت نکبت بار بیگانگان رهائی بخشد، علل مشابهی موجب زایش اشتیاق سوزانی در میان یهود، هنگام طلوع تازه مسیح گردید، یهودیان هنوز در انتظار مسیح موعود خود به سر می‌برند.

اهل سنت در اسلام نیز همانند یهود، معتقدند که هنوز مهدی و افسین منجی بزرگ اسلام از مادر متولد نشده است، ترسایان می‌گویند: مسیح آمده و رفته است ولی از نوباز خواهد آمد، شیعیان اثنی عشری به مثابه ترسایان، در انتظار بازگشت و رجعت مهدی زنده غائبند که به خاطر استقرار عدل و بهزیستی، قیام خواهد کرد.

سپس همین دانشمند درباره سبب پیدایش این انتظار به ریشه یابی پرداخته و علل اختلاف تفصیلی آن را نزد هر یک از ادیان برشمرده، درخور پی جوئی وقایع ارجاع به علت‌های مشابه دانسته و گفته است:

شرائط عصری که در اسلام عقیده مهدی موعود به دو صورت مشخص خود میان سنی و شیعه تکوین یافته است، همان شرائطی است که در تاریخ ادیان دیگر دیده می‌شود، هر زمان که در اسلام دست‌ها برای دعا به سوی آسمان برافراشته می‌شود، همانند لب‌های دعاگوی فرزندان اسرائیل و پیروان مسیح، ظهور مبعوث موعود آسمانی را التماس می‌کنند تا مگر هرچه زودتر جهان را، از رنج و گناه رهائی بخشد.^۱

بدین ترتیب سیدامیر علی نیز مانند برخی از خاورشناسان، سبب پیدایش مهدی را در اسلام، پریشانی و آشفتگی اوضاع جهان اسلام دانسته است.

۱ - بنابه نقل دیباچه‌ای بر رهبری، ص ۳ - ۲۰۲.

غافل از این که یک عقیده اصیل دینی است و در منابع و مدارک اسلامی دلیل آن، آن قدر زیاد است که به قول دانشمند معروف اهل تسنن شوکانی مؤلف کتاب التاج اگر کسی ذره‌ای ایمان و مختصری انصاف داشته باشد، هیچ وقت نمی‌تواند درصالت این احادیث و صحت این عقیده، تردید نماید و این در هر شرائط خواه در حال رفاه و آسایش و خواه در حال ناامنی و گرفتاری، یک اعتقاد دینی است منتهی شرط اساسی ظهور مهدی موعود آن است که ظلم و ستم، فساد و ناامنی در جهان شایع شود و آشفتگی و ناامنی و پریشانی، سرتاسر گیتی را فراگیرد.

لذا وقتی در یک جامعه، ناکامی و فشار و احساس تبعیض و ستم شدت یافت، مردمان آن جامعه، این وضع را از علائم و نشانه‌های ظهور می‌پندارند و در انتظارش لحظه شماری می‌کنند، اینجاست که وقتی شرائط مهدی پرور در یک محیط آماده شد، برای برخی از فرصت‌طلبان زمینه سوء استفاده از عقائد پاک مردم فراهم می‌گردد.

یا ادعای مهدویت می‌شود، و یا به عنوان عاشق سینه‌چاک آن حضرت به جعل و تحریف دست یازیده می‌شود، و دکاندارهایی با ظاهری آراسته و مقدس مآبانه به دکانداری می‌پردازند.

تعقیب تاریخ پیدایش اندیشه مهدی پرستی، ما را به این حقیقت آشنا می‌سازد که هر موقع در میان ملتها، انگیزه روی کرد مردمان به حضرت مهدی (ع) شدت یافته، مدعیان اینفای نقشی چنین بزرگ نیز پدید آمده است و برخی ساده‌اندیشان و کوتاه‌نظران در مصداق مهدی موعود دچار اشتباه شده‌اند. چنانچه بعضاً برخی از پرخاشگران و رستاخیزکنندگان نام مهدی را بهانه قیام خود دانسته، فردی را بدون این که او ادعائی داشته باشد، به عنوان مهدی موعود اعلام می‌نمودند و خود را سردار فرمانبر معرفی می‌کردند.

مثلاً نخستین کسی که در اسلام مهدی موعود معرفی شد، محمد حنفیه فرزند امیر مؤمنان علی (ع) است محمد حنفیه بدون آنکه خود خواسته یا دعوی

کرده باشد، بعضیها از وجود او استفاده سیاسی نموده او را به عنوان مهدی موعود به مردم معرفی کردند، و به نام وی قیام نمودند و گروه زیادی از رنجدیدگان به آنان گرویدند.

شیفتگان محمد حنفیه حتی مرگ وی را هم باور نمی کردند، و همچنان منتظر بازگشتنش بودند و بسیاری از منتظران وی، در دامنه کوه رضوی که می گفتند وی در آنجا غائب شده است، تا آخر عمرشان به انتظار نشستند و در آتش اشتیاق مهدی منتظر کیسانیه جان سپردند^۱

وگاهی می شد افرادی درباره یکی از ائمه احتمال مهدویت می دادند، ولی آنها این ادعا را با دلیل و برهان رد می کرد و می فرمود: من مهدی موعود نیستم، به عنوان نمونه شخصی به نام عبدالله بن عطار می گوید به حضرت امام محمد باقر (ع) عرض کردم: با این که شیعیان شما زیادند، پس چرا قیام نمی کنید؟! آن حضرت در پاسخ من فرمود:

ای عبدالله سخنان بیهوده را به گوش خود راه مده، به خدا سوگند من مهدی نیستم مراقب کسی باشید که ولادتش بر مردم مخفی بماند، صاحب الامر اوست^۲. خلاصه، هرچند که در طول تاریخ از این حقیقت سوء استفاده فراوان شده، ولی کدام حقیقت است که در جهان مورد سوء استفاده قرار نگرفته است، آیا مدعیان الوهیت و یانبوت و یا سایر مقامات معنوی در دنیا کم بوده اند؟ آیا ادیان ساختگی و قلابی در جهان کم است؟؟، اگر بخواهیم این حقایق را به جرم سوء استفاده کنار بگذاریم، دیگر در دنیا چیزی باقی نمی ماند، بالاخره این چه منطقی است!؟

۱ - مختار ثقفی، دکتر علی حسنی الخربوطلی.

۲ - بحار، ج ۵۱، ص ۲۴.

کاربرد واژه مهدی

واژه مهدی به فتح میم و کسر دال، اسم مصدر هدایت است به معنی، کسی است که به وسیله خدا هدایت شده باشد، و به همین معنی برخی از پیامبران و بزرگان را بدون آنکه او را مهدی موعود و منتظر پندارند، مهدی خوانده‌اند، چنان که جریر شاعر، حضرت ابراهیم را در شعر خود به این نام ملقب ساخته است:

ابونا ابواسحاق یجمع بیننا أب کان مهدیاً نییاً مطهراً^۱

یعنی: پدر ما (عربها) ابواسحاق (ابراهیم پیغمبر) است و او پدری نیست که ما را بایکدیگر فراهم می‌آورد و او مهدی و پیغمبر پاکزادی بوده است.

و همچنین حسان بن ثابت (متوفی ۵۴هـ) واژه مهدی را در قصیده خود برای پیامبر به صورت زیر به کار برده است:

ما بال عینک لاتنام کانما کحلت مآقیها بکحل الارمد
جزعاً علی المهدی اصبح ثاوياً یاخیر من وطی الحصى لاتبعد
بابی وامی من شهدت وفاته فی یوم الاثنین النبی المهدی^۲

یعنی: چرا چشمان تو نمی‌خوابند، مثل اینکه گوشه‌های آن را به سرمه بیمار چشمان سرمه کشیده باشند، آه وزاری می‌کند بر مهدی و مردی راه‌یافته که درگذشت، ای بهترین کسی که پای خود را بر ریگها گذاردی، دور مشو، سوگند به جان پدر و مادرم کسی را که من در روز دوشنبه شاهد وفات او بودم پیامبر هدایت شده است.

باز این واژه در حدیث پیغمبر به همین معنی درباره امیر مؤمنان علی (ع) به کار رفته است آنجا که از علی (ع) روایت شده که از پیغمبر پرسیدند چه کسی پس از تو امیر شود؟ فرمود:

...وان تؤمروا علیاً ولا اراکم فاعلین تجدوه هادياً مهدیاً یاخذبکم

۱ - العقیة والشرعیة گلدزیهر، ترجمه محمد یوسف، ص ۳۲۷ طبع قاهره.

۲ - دیوان حسان بن ثابت طبع تونس، ص ۲۴.

الصراط المستقیم^۱.

اگر علی (ع) را امیر کنید و من نمی بینم که شما چنین کاری را انجام دهید او را هادی و راهنما و مهدی و راه یافته که شما را به راه راست خواهد بود، خواهید یافت.

سَنِيهَا غَلَبَ اَنْ رَا لِىْ چَهار خَلِيفَه بَعْدَ از پِيامبر (ص) كَه اَنان رَا خَلَفاءَ الرَّاشِدونَ المَهديونَ بَه كار مى بَرند^۲.

ابن اعثم نامه ای منسوب به کوفیان را که به امام حسین (ع) نگاشته اند و او را به قیام علیه امویان ترغیب کرده اند، ذکر می کند، در این نامه کوفیان عنوان مهدی را برای امام حسین (ع) با تجلیل به کار برده اند:

فاقبل الينا فرحاً مسروراً مباركاً سديداً وسيداً اميراً مطاعاً اماماً خليفة علينا مهدياً^۳
سليمان بن صُرد كه پس از شهادت حسين بن علي (ع) به خونخواهی آن حضرت برخاست و گفت: اللهم ارحم حسيناً الشهيد بن الشهيد المهدي بن المهدي^۴.

یعنی: خدایا حسین پسر شهید و مهدی پسر مهدی را ببخشای.

شیعیان کوفه عنوان مهدی را در مفهوم راه یافته و هدایت شده آن درباره امام سجاد (ع) به کار برده اند آنجا که در معرفی مختار به شیعیان کوفه گفتند: هذا المختار قد جاءنا من قبل امام المهدي ومن نائبه محمد بن الحنفية وهو المأذون له في القتال^۵. مختار از جانب امام زین العابدین و نائش محمد بن حنفیه به کوفه آمده است و مأموریت دارد که این کار را او به عهده بگیرد.

۱ - أسد الغابة، ج ۴، ص ۳۱.

۲ - ابن ماجه، سنن ج ۱، ص ۱۶ - ابن اعثم كوفى، الفتوح، ج ۵، ص ۳۱ و ۳۴.

۳ - ابن اعثم، الفتوح ج ۵، ص ۴۷.

۴ - تاريخ طبرى، ج ۲، ص ۵۴۶ طبع دخویه.

۵ - بحار، ج ۴۵، ص ۳۶۷.

مختار که در سال ۶۶ هجری در کوفه قیام کرد پیرو ابن حنفیه بود، ولی به عنوان مهدی در مفهوم هدایت شده آن ابن حنفیه را به این لقب خواند و در نامه‌ای به وی نوشت:

للمهدی محمد بن علی من المختار بن ابی عبید یا ایها المهدی فانی
احمد الیک الله الذی لاله الا هو...^۱

جریر شاعر سلیمان بن عبدالملک را مهدی یعنی هدایت شده خوانده و او را چنین ستوده است:

سلیمان المبارک قد علمتم هو المهدی قد وضح السبیل
یعنی: سلیمان فرخنده را که شما می شناسید همان مهدی و راه یافته است که راه را روشن کرده است.

به این معنی همه امامان عنوان مهدی داشته‌اند با این مفهوم که وظیفه‌شان هدایت مردم به سوی دین خداوند بوده است، و کلنا نهدی الی دین الله^۲.
به همین جهت در کتب مربوط به زیارات به تمام امامان الائمه الراشدون المهدیون اطلاق شده است^۳. در نتیجه، امام دوازدهم نیز در این معنی عنوان مهدی را داشته است.

در روایتی از امام حسین (ع) نقل شده است که فرمود:
منا اثنی عشر مهدیاً اولهم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
وآخرهم التاسع من ولدی وهو الامام القائم بالحق یحیی الله به الارض بعد موتها و ینظر به دین الحق علی الذین کله...^۴.
ما دوازده مهدی داریم اول آنها امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) و آخر

۱ - طبری، ج ۴۴، جزء ۷، ص ۱۲۷ - ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۷۰.
۲ - کافی، ج ۱، ص ۳۰۷ و ۵۳۶ - طبری الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۴۹.
۳ - من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۷۱ - طوسی، التهذیب، ج ۶، ص ۱۱۴ - الغیبه، ص ۴۵.
۴ - کمال الدین، بنقل از بحار، ج ۵۱، ص ۱۳۲.

آنها نهمین فرزند من است، او امامی است که قیام به حق می نماید خداوند زمین را پس از آن که مرده باشد، به وسیله او زنده می کند و هم به وسیله او دین حق را بر همه ادیان غالب می گرداند، هرچند مشرکان نخواهند...

ولی واژه مهدی در مفهوم نجات بخش آن، عنوان خاص امام دوازدهم شیعه است که در آخر الزمان ظهور خواهد کرد و در اصطلاح شرع اطلاق مهدی به این مفهوم به هیچکس جز امام غائب صحیح نیست و حتی اطلاق آن به سایر امامان نیز درست نمی باشد.

وگاهی می شد افرادی درباره یکی از امامان احتمال مهدویت می دادند، ولی او این ادعا را با دلیل و برهان رد می کرد و می فرمود: **من مهدی نیستم.** و از این عنوان نیز مانند هر حقیقت دیگر در طول تاریخ سوء استفاده فراوان شده و هر موقع در میان ملتها ظلم و ستم زیاد شده و انگیزه روی کردن مردم به مهدی شدت یافته، مدعیان ایفای نقشی چنین بزرگ نیز پدید آمده است!

غیر از کیسانیه، زیدیه نیز واژه مهدی را در مفهوم نجات بخش انتهای تاریخ، در مورد رهبران خود که علیه عباسیان قیام مسلحانه کردند، همچون محمد نفس زکیه (متوفی ۱۴۵هـ) محمد بن جعفر صادق (ع) (متوفی ۲۰۳هـ) و محمد بن قاسم الطالقان که در سال ۲۱۹هـ ناپدید شد، به کار بردند.^۱

سید ابن طاوس نمونه ای از این واژه را در میان زندیه نقل می کند.^۲ وی روایت را از ابراهیم بن عبدالله بن حسن برادر نفس زکیه به شرح زیر می آورد و طبق همین روایت نفس زکیه به امید آنکه خداوند او را مهدی موعود سازد، قیام کرد.

انه سئل عن اخيه محمداً هو المهدى الذى يذكر؟ فقال: ان المهدى عدة من الله تعالى لنبيه صلوات الله عليه وعده ان يجعله من اهله مهدياً لم يسمه

۱ - مقاتل الطالبیین، ص ۳۵۹ - فرق الشیعه، ص ۵۴.

۲ - ابن طاوس، الاقبال، ص ۵۳.

بعينه ولم يوقت زمانه وقد قام اخى لله بفريضة عليه فى الامر بالمعروف والنهى عن المنكر فان اراد الله تعالى ان يجعله الذى يذكر فهو فضل الله يمن به على من يشاء من عباده والا فلم يترك اخى فريضة الله عليه لانتظار ميعاد لم يؤمر بانتظاره.

ادعای ابراهیم بن عبدالله بن حسن برخلاف احادیث فراوانی است که از پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) وارد شده است و در لابلای روایات متواتری که از پیشوایان دینی صادر شده کلیه اوصاف و تمام جزئیات زندگی مهدی موعود بیان شده است.

مهدی در اصطلاح مسلمانان به معنی شخصی است که در آخر الزمان ظهور خواهد کرد چنان که در حدیث آمده:

يملاء الارض عدلاً و قسطاً بعدما مُلئت ظلماً و جوراً زمین بیدادوستم گرفته را، پراز عدل و داد خواهد کرد.
از پیامبر اکرم (ص) روایت شده:

لولم يبق من الدهر الا يوم لبعث الله رجلاً من اهل بيتي يملأها عدلاً كما مُلئت جوراً^۱.

ولو یک روزهم از عمر دنیا باقی باشد، خداوند مردی را از اهل بیت من برمی انگیزد و زمین را پراز عدل و داد می کند بعد از آن که از ظلم و جور پر شده باشد.
و نیز نقل شده:

لولم يبق من الدنيا الا يوم لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث الله فيه رجلاً منى او من اهل بيتي يواطى اسمه اسمى يملأ الارض قسطاً و عدلاً كما مُلئت ظلماً و جوراً^۲.

اگر تنها یک روز از عمر دنیا باقی بماند، خداوند آن روز را به قدری طولانی

۱ - صحیح ابوداود، ج ۲، ص ۳۰۷ - البیان، یوسف گنجی، ص ۹۳.

۲ - کتاب التاج، ج ۵، ص ۳۴۱.

می‌کند تا این که از اهل بیت من مردی که نامش همانا من است، برمی‌انگیزد زمین را از عدل و داد پر می‌کند بعد از آن که از ظلم و ستم پر شده باشد.

بنابراین مهدی موعود و امام زمان شخصی است، نه نوعی، و این که این واژه را در روایت فوق ابراهیم در مورد برادرش نفس زکیه به کار برده، دور از حقیقت است و یک نوع سوء استفاده از عنوان مهدی موعود است متأسفانه از این عنوان در طول تاریخ سوء استفاده فراوان شده و مدعیان مهدویت بسیار بوده‌اند!

ابن التعاویزی که از شعرای مدیحه‌سرای دربار الناصر ملقب به المهدی عباسی بوده، روی مشابهت اسمی در ستایش او غلو کرده و وی را همان مهدی موعود خوانده است:

انت الامام المهدی لیس لنا امام حق سواک ینتظر!

یعنی تو همان امام مهدی هستی که ما را جز تو امام راستین و درخور انتظار نیست! تو پیش چشم ما آشکار و پیدائی برخلاف کسی را که امام منتظر می‌پندارند! از شیعیان امامی می‌توان از عبیدالله بن محمد (۲۵۹ - ۳۲۲ هـ) مؤسس دولت فاطمیان در مغرب نام برد که دعوی مهدویت کرد و شهر مهدیه را در سال ۳۰۳ هـ بنیاد گذارد و بعد از ۲۴ سال درگذشت.^۲ متمه‌دیان دیگری نیز در اسلام ظهور کرده‌اند که از جمله آنها ابو عبدالله محمد بن تومرت (درگذشته در ۵۲۴ هـ) از مدعیان مهدویت است که مؤسس سلسله موحدون در مغرب بود و دیگر مهدی سودانی است که از سودان دعوی مهدویت کرد و او را متمه‌دی خوانده‌اند که پس از فتح خرطوم در سال ۱۸۸۵ میلادی در ام درمان درگذشت و دیگر میرزا غلام احمد قادیانی (۱۸۷۹ - ۱۹۰۶ م) است که در شهر قادیان پنجاب هند تولد یافت، او می‌گفت که مهدی منتظر و مسیح موعود است و هر دو در شخص وی ظهور

۱ - دیوان ابن التعاویزی ص ۱۰۳ بنقل تاریخ شیعه، ص ۱۲۶.

۲ - مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم هجری تألیف دارمستتر، ترجمه محسن جهانسوز تهران، ۱۳۱۷.

کرده‌اند و خود را حضرت مسیح می‌خواند غلام احمد در سال ۱۹۰۶ مرد و هنوز پیروان او در هندوستان و پاکستان و آفریقا و اندونزی بسیارند و مرکز عمده ایشان در شهر لاهور از بلاد پاکستان است.^۱

جمهور اهل سنت و جماعت مهدی را درکسی تعیین نکنند بلکه مهدی را نوعی و مُجدّد دین اسلام، و مصلح عالم در آخرالزمان می‌دانند.^۲

برخلاف این نظر، شیعه امامیه مهدویت را شخصی می‌داند، نه نوعی و معتقد است که رشته عدالت به وراثت از رسول خدا به جانشین راستین او علی بن ابیطالب کشانیده شده و از او به فرزندانش تا قائم آل محمد رسیده است شیعه امامیه امامان را مانند پیغمبر برگزیده خدا می‌دانند و می‌گویند که امام ریاست عامه دارد و مقام او مافوق بشر عادی است و علمی را که او دارد علم لدنی است، نه اکتسابی.

۱ - دکتر مشکور، تاریخ شیعه و... ص ۱۲۸.

۲ - ر، ک. حاج میرزا حسین نوری، نجم‌الثاقب، دراحوال امام غائب، چاپ تهران.

نوید بهروزی

اسلام از روز طلوع، تاکنون هر قدمی که برداشته و از هر عقبه‌ای که گذشته است، نخست وعده آن را به پیروان خود داده است و آنان را همیشه به فردائی نکوتر امیدوار ساخته است.

روزی که نمی‌توانست از زیر بار گران شکنجه‌های دژخیمان قریش کمر راست کند، به پیروان خود نوید نیک‌فرجامی در آینده نزدیک می‌داد و آنان را امیدوار می‌ساخت که از دست جورپیشگان و ظالمان و دژخیمان رهائی خواهد داد و به اعلیٰ درجهٔ مجد و جلال و آزادی خواهد رساند.

و این در وقتی بود که مسلمانان در وضعی بسیار ضعیف و محکوم به جور و آزار و شکنجه مشرکان، به سر می‌بردند، خود پیامبر نیز ناتوان و بی‌سلاح بود، گرچه در خانواده‌ای نیرومند بود، اما تنها بود و تنها کاری که می‌توانست برای دلداری و استمالت پیروان محروم خود بکند، این بود که هر روز شاهد شکنجهٔ یاران خود باشد، هر روز باید یاران خود را ببیند که هیچ پناه و امیدی جز خداوند ندارند و تمامی نیرویشان ایمانی است که به پیغمبر خویش دارند و آن وقت باشدت هرچه تمامتر در زیر چنگال این وحشیان شکنجه می‌شوند و او کوچکترین اعتراض و اقدامی نمی‌تواند بکند و فقط هر روز به دیدار کسانی می‌رود که به خاطر عشق به خداوند شکنجه می‌شوند و زیر عربده شعف و فریاد وحشی‌هائی که از شکنجه بدن دیگران مست می‌شوند یاران در شکنجه خویش را دلداری دهد و در چنین ضعف و نومیدی و سیاهی که بر همه حاکم بود، نوید بهروزی می‌دهد و می‌گوید: سرنوشت تاریخ را به دست خواهید گرفت و بر جهان حکومت خواهید راند و وارث قدرتهای بزرگ و پادشاهان نیرومند خواهید شد. شما هستید که بر دنیا مسلط خواهید گردید، نه بر عرب، بر مکه و قریش، بلکه بر ایران و روم، یمن و مصر، شرق و غرب عالم آن روز.

این وعده رهبر حقیقی و تنهائی است به پیروانش که با دست خالی در زیر

شکنجه جان می دهند ورنج می برند و به خاطر این که زنده بمانند و از فشار و ظلم قریش در امان باشند به حبشه مهاجرت می کنند.

در چنین روزی رهبر این اقلیت کوچک و ضعیف نه تنها این چنین قاطع سخن می گوید، بلکه حکومت بر جهان و زمامداری بشر، و وراثت همه تمدنهای بزرگ دنیا و تسلط بر شرق و غرب را به اینها مژده می دهد، ولی روشنفکرانهای زمان، خودش او را به مسخره می گیرند ولی طولی نکشید که وعده‌ها یکی پس از دیگری محقق شد، مدینه را به تصرف خود در آورد و بعد مکه هم فتح گردید و همه عرب در برابر او سرتسلیم فرود آوردند، از همه این عقبه‌ها و گردنه‌ها گذشتند و در هر یک از این مراحل، به پیروانش اطمینان می داد که آن نیمه منتظر هم بسان نیم گذشته است که در عقب سر گذاشته‌اند، مخالفان و بدبینان به نظر استهزاء و مسخره می نگریستند و هر وعده‌ای که عملی می شد، مسلمانان می دیدند که نظر استهزاء کنندگان تبدیل به نظر احترام می شود.

خطیب مکه سهیل بن عمرو اعلم پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) با صراحت تمام، احساس خود و مردم مکه را در قبال وعده‌های پیامبر بیان می کند و عملی شدن قسمتی از وعده‌های پیامبر را دلیل بر محقق شدن بقیه وعده‌های او می گیرد و مردم مکه را که تازه مسلمان شده بودند، و هنوز قوه ارتجاعشان از کار نیفتاده بود، و منافقان نیز که هر لحظه تحریکشان می کردند، بعد از فوت پیامبر از ارتداد باز می دارد.

مکیان که بعد از رحلت پیامبر سخت خود را باخته بودند و نزدیک بود یکباره از دین اسلام برگردند، ناگهان بانگ بیداریش خطیب مکه سهیل بن عمرو اعلم را از عتبه درب خانه کعبه شنیدند که می گوید:

ای مکیان، به سوی من بیائید، مسجد الحرام مانند دریای متلاطم از مردم موج می زد، مردم به سوی او شتافتند، خطیب مکه که خود نیز تازه مسلمان شده بود و باور نداشت در این شرائط سخت بحرانی که هوای برگشت به کفر پدری و

مادری، در مکه بالا گرفته بود، این چنین از اسلام دفاع کند، سخن خود را آغاز کرد، پس از تذکری از وفات پیامبر گفت:

ای مردم! هر کس محمد (ص) را می پرستیده، محمد (ص) درگذشت و هر کس خدای محمد را می پرستیده، خداوند زنده است و هرگز نمی میرد... ای مردم! من یقین دارم که این آئین تا وقتی آفتاب و ماه طلوع و غروب داشته باشند، امتداد خواهد یافت.

ای مردم مکه! شما چون آخرین جمعیت عقب مانده در قبول اسلام بودید، این ننگ برای شما بس است، اولین جمعیت در هنگامه ارتداد نباشید. به خدا سوگند چنان که پیغمبر وعده می داد این آئین راه خود را گرفته، همچنان پیش خواهد رفت، من خود در آغاز امر او را دیدم که تنها بود و در همین مقامی که من اکنون ایستاده ام ایستاده بود و می گفت:

قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ این جمله را بگوئید تا عرب یکسره برای ما خاضع شود و عجم جزیه پردازد و خزانه های کسری و قیصر در راه خدا، انفاق شود آن روز ما اهل مکه نیمی از استهزاء کنندگان و نیمی از تصدیق کنندگان بودیم، شما خود دیدید که شد، باقی نیز به خدا خواهد شد، **هان** اینک به خدا توکل کنید چه آنکه دین خدا استوار و قائم و حکم او تمام خواهد شد^۱.

زمان همچنان پیش می رود، روزها، ماهها و سالها، پشت سرهم سپری

۱ - این خطیب سهیل بن عمرو که حلقه در خانه کعبه را گرفته بود، در جنگ بدر اسیر شد عمر از پیامبر خواست که اختیار او را به وی واگذارد تا دندانهای ثنایای او را بکشد تا بعد از آن نتواند بر ضرر اسلام و رسول خدا خطبه ایراد کند رسول خدا فرمود: فان له مقاما محمودا وی مقام محمودی دارد و او در حدیبیه نماینده قریش بود و آن روز از دشمنان سرسخت اسلام به شمار می رفت، و حتی در عقد صلح گذاشت نام رسول خدا را به عنوان رسالت الهی در اول عهدنامه بنگارند و سه سال بعد در سال فتح مکه مسلمان شد و روز وفات پیامبر اهل مکه را از ارتداد باز داشت گویند مقام محمودی که پیغمبر به عمر فرمود اشاره به همین ایستگاه خطابه متین او بود (مقدمه نوید اسلام، حاج میرزا خلیل کمره ای).

می شوند و وعده‌ها و نویدهای اسلام یکی پس از دیگری عملی می شود، مسلمانان سرنوشت تاریخ را به دست می گیرند و بر ایران و روم، یمن و مصر و بر شرق و غرب آن روز حکومت می کنند و اکنون که چهارده قرن از طلوع اسلام می گذرد، اسلام در اقصی نقاط جهان گسترش یافته و صدای او بر همه صداهای تفوق گرفته است، و به وسیله رادیوهای موافق و مخالف به اتفاق کلمه کتاب او، زیرگنبد کبود این آسمان عمومی شده و مانند تاجی بر سرافکار و برتر از سایر سخنان قرار گرفته است. و تازه تا اینجا، نیمی از وعده‌های اسلام جامه عمل پوشیده و نیم دیگر، همچنان در بوتۀ انتظار باقی مانده است، اگر در تاریخ اسلام دقیق شویم، اطمینان پیدا می کنیم که آن نیمه منتظر نیز بسان نیم گذشته است که در پشت سر گذاشته ایم.

اکنون نیز قرآن مسلمانان را به آینده امیدوار می سازد، و به آنان وعده پیروزی و بهروزی می دهد، خبر از آینده‌ای که همه کس از آن بی خبر است، ولی قرآن خبر می دهد و با آن دقت و قاطعیت اعلام می کند:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ
كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ»^۱.

به آن کسانی از شما که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، خداوند وعده داده است که آنان را خلیفه و جانشین خود در روی زمین قرار خواهد داد. در این آیه، خداوند وعده حکومت روی زمین و تمکین دین و آئین و امنیت کامل را به گروهی که ایمان دارند و اعمالشان صالح است، داده است، اما در اینکه منظور از این گروه از نظر مصداقی چه کسانی است؟ در میان مفسران گفتگو است. گروهی آن را اشاره به حکومت مهدی (عج) می دانند که شرق و غرب جهان در زیر لوای حکومتش قرار می گیرد و آئین حق در همه جا نفوذ می کند و نا امنی و خوف و جنگ از روی زمین برچیده می شود و عبادت یحالی از شرک برای جهانیان

تحقق می‌یابد.

مرحوم طبرسی در ذیل آیه می‌گوید: از اهل بیت پیامبر (ص) این حدیث نقل شده است که: **انها فی المهدي من آل محمد^۱**. این آیه درباره مهدی آل محمد (ص) می‌باشد.

در تفسیر روح المعانی و بسیاری از تفاسیر شیعه از امام سجاد (ع) چنین نقل شده است که در تفسیر آیه فرموده:

«هم والله شیعتنا اهل البيت، يفعل الله ذلك بهم علی یدی رجل منا وهو مهدی هذه الامة یملاء الارض عدلاً و قسطاً كما ملئت ظلماً و جوراً وهو الذي قال رسول الله (ص) **لولم یبق من الدنيا الا یوم...**».

آنها به خدا سوگند شیعیان ما هستند، خداوند این کار را برای آنها به دست مردی از ما انجام می‌دهد که مهدی این امت است، زمین را پراز عدل و داد می‌کند چنانچه از ظلم و جور پرشده باشد و هم اوست که پیامبر (ص) در حق وی فرموده: اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نماند، خداوند آن روز را آن قدر طولانی می‌کند تا مردی از دودمان من که نامش نام من است، حاکم بر زمین شود و روی زمین را پراز عدل و داد می‌کند چنانچه از ظلم و جور پرشده باشد.^۲

قرطبی مفسر معروف اهل تسنن از مقداد بن اسود چنین نقل می‌کند که از رسول خدا (ص) شنیدم فرمود:

ما علی ظهر الارض بیت حبر و لا مدر الا ادخله الله کلمة الاسلام^۳.
بر روی زمین خانه‌ای از سنگ یا گل باقی نمی‌ماند مگر این که اسلام در آن وارد می‌شود (وایمان و توحید در سرتاسر روی زمین نفوذ می‌کند).

وبه اعتقاد قرآن، سنت الهی بر این تعلق گرفته است که در آینده فقط صالحان

۱ - تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ۵۵ سوره نور.

۲ - تفسیر روح المعانی ذیل آیه ۵۵ سوره نور.

۳ - قرطبی، ج ۷، ص ۴۲۹.

و پاکان وارثان زمین خواهند بود و آنان بر همه جهان حکومت خواهند کرد و جهان برای همیشه از لوث افراد ناصالح پاک خواهد شد.

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^۱.

ما در کتاب (زبور)، پس از ذکر، چنین نوشتیم که در آینده صالحان و پاکان وارثان زمین خواهند بود.

در بعضی از روایات صریحاً این آیه تفسیر به یاران مهدی (ع) شده است،

چنانکه در مجمع البیان ذیل همین آیه از امام محمد باقر (ع) چنین می خوانیم:

هم اصحاب المهدی فی آخر الزمان بندگان صالحی را که خداوند در این

آیه به عنوان وارثان زمین یاد می کند، یاران مهدی در آخر الزمان هستند.

و در آیه دیگر می فرماید:

«وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ

نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۲.

ما اراده کرده ایم بر مستضعفان و خوار شمردگان منت نهاده، پیشوا و وارث

زمین گردانیم، از این آیات استفاده می شود، دنیا روزی در پیش دارد که حکومت

جهان به دست صالحان خواهد افتاد و طبق روایات، آن عصر درخشان، همان روز

قیام منجی عالم بشریت و مهدی موعود می باشد.

احادیث اسلامی نویدهای قرآنی را درباره جهانی گشتن آئین اسلام بر ظهور

امام قائم (ع) تطبیق می دهد آنجا که می فرماید:

إذا قام القائم حكم بالعدل و ارتفع في أيامه الجور و امننت به السبل و

اخرجت الارض برکاتها، و رد كل حق الى اهله ولم يبق اهل دين حتى يظهروا

الاسلام و يعترفوا بالايمان، اما سمعت الله سبحانه يقول: وله اسلم من

۱ - سوره انبياء، آیه ۱۰۵.

۲ - سوره قصص، ۴.

فی السموات والارض طوعاً و کرهاً والیه یرجعون^۱.

روزی که مهدی موعود، امام قائم قیام کند به عدالت حکومت کند و در دوران حکومت او، در روی زمین از جور و ستم اثری یافت نشود و راهها امن گردد زمین برکات خود را خارج سازد و هر حقی به صاحبش برمی گردد و در روی زمین پیرو هیچ دینی نمی ماند مگر این که اسلام می آورند و به ایمان اعتراف می نمایند آیا نشنیده اید که خداوند سبحان می فرماید: هر کس در آسمانها و زمین است، خواه ناخواه فرمانبردار اوست و همه به سوی او باز می گردند.

پیامبر اکرم (ص) بر تحقق این وعده ها تأکید می کند و با معرفی منجی واپسین، مظهر جاوید قدرت آسمانی، پایان دهنده رنجها، پیروزی نهائی و مطلق نور بر ظلمت، سرانجام پاسخی رسا و قاطع به انتظار دیرین و سوزان انسانها می دهد و آنها را در انتظار مهدی موعود برترین رهبر واقعی و رهاننده بشریت از دربدری و پریشانی، به لحظه شماری وامی دارد. می فرماید:

ابشرکم بالمهدی یملاء الارض قسطاً کما ملئت جوراً و ظلماً یرضی عنه سکان السماء والارض یقسم المال صحاحاً فقال رجل مامعنی صحاحاً قال بالسویه بین الناس و یملاء قلوب امة محمد (ص) غنی و یسعهم عدله حتی یامر منادیا ینادی یقول من له بالمال حاجة فلیقم فما یقوم من الناس الا رجل واحد ثم یامر له بالمال فیأخذ ثم یندم و یرده^۲.

پیامبر اکرم (ص) فرمود: شما را به ظهور مهدی (ع) بشارت می دهم زمین را پراز عدالت می کند همانگونه که از جور و ستم پر شده است ساکنان آسمانها و زمین از او راضی می شوند و اموال و ثروتها را به طور صحیح تقسیم می کند.

مردی پرسید: معنی تقسیم صحیح ثروت چیست؟

۱ - ارشاد، مفید، ص ۳۴۳ - بحار، ج ۵۲، ص ۳۳۸.

۲ - مسند احمد حنبل، ج ۳، ص ۳۷ - منتخب کنز العمال، ج ۶، ص ۲۹ - بامختصر تفاوتی مرحوم مجلسی از کشف الغمه نقل کرده است بحار ج ۵۱، ص ۹۲.

فرمود: به طور مساوی در میان مردم تقسیم می‌نماید.

سپس فرمود: ودلهای پیروان محمد(ص) را پراز بی‌نیازی می‌کند، عدالتش همه جا را فرا می‌گیرد تا آنجا که دستور می‌دهد کسی با صدای بلند صدا زند هرکس نیاز مالی دارد برخیزد، هیچکس جز یک نفر بر نمی‌خیزد امام دستور می‌دهد مال قابل ملاحظه‌ای در اختیار او قرار دهند اما او نیز به زودی پشیمان می‌شود و باز می‌گرداند.

و در روایت دیگر امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید:

يَبْعَثُ اللَّهُ رَجُلًا فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَكَلْبٌ مِنَ الدَّهْرِ وَجَهْلٌ مِنَ النَّاسِ يُؤَيِّدُهُ اللَّهُ بِمَلَائِكَتِهِ وَيَعْصِمُ أَنْصَارَهُ وَيُنْصِرُهُ بِآيَاتِهِ وَيُظْهِرُهُ عَلَى الْأَرْضِ حَتَّى يَدِينُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا، يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا وَنُورًا وَبِرْهَانًا يَدِينُ لَهُ غَرَضَ الْبِلَادِ وَطَوْلَهَا لَا يَبْقَى كَافِرٌ إِلَّا آمِنٌ وَلَا صَالِحٌ إِلَّا صُلِحَ^۱.

در آخر الزمان و شدت روزگار و جهالت مردمان، خداوند مردی را برمی‌انگیزد که او را با فرشتگانش تأیید می‌کند و بارانش را محافظت می‌کند و او را با آیات و معجزات یاری می‌کند و بر سر تاسر زمین مسلط می‌گرداند، تا همگان در برابر او خواه ناخواه تسلیم شوند، زمین را با قسط و عدالت و نور و برهان پرمی‌کند، طول و عرض جهان به تسلط او در می‌آید، در روی زمین کافری نمی‌ماند جز این که ایمان می‌آورد و شخص ناشایستی نمی‌ماند جز این که به صلاح و تقوی می‌گراید.

علاوه بر روایات فوق، روایات بسیار زیادی که بالغ به حد تواتر است از طرق شیعه و اهل تسنن در مورد مهدی(عج) از پیامبر گرامی اسلام(ص) و همچنین از ائمه اهل بیت(ع) نقل شده که همه آنها دلالت بر این دارد سرانجام حکومت جهان به دست صالحان خواهد افتاد، و مردی از خاندان پیامبر(ص) قیام می‌کند و زمین را پراز عدل و داد می‌سازد چنانچه از ظلم و جور پر شده باشد.

۱ - بحار، ج ۵۲، ص ۲۸۰ - منتخب الاثر، ص ۴۸۷.

مهدی موعود از دیدگاه علمای اهل تسنن

جالب توجه این است که احادیث صریحی مربوط به مهدی در بیشتر کتب معروف اهل تسنن، حتی در میان صحاح سته وجود دارد^۱.

دانشمند معروف شیخ علی منصور ناصف شوکانی نویسنده کتاب التاج الجامع للاصول که در کتاب خود احادیث قابل اطمینان کتب حدیث اهل تسنن را جمع آوری کرده است، می نویسد: *قد اشتهر بین العلماء سلفاً و خلقاً انه فی آخر الزمان لابد من ظهور رجل من اهل البيت یسمى المهدی یتولی علی الممالک الاسلامیه و یتبعه المسلمون و یعدل بینهم و یؤید الدین*.

تا آنجا که می گوید: *قدروی احادیث المهدی جماعه من خیار الصحابه اخرجها المحدثین کابی داود، و الترمذی، و ابن ماجه، و الطبرانی، و ابی یعلی، و البزاز، و الامام احمد، و الحاکم عنهم و لقد اخطاء من ضعف احادیث المهدی کلها کابن خلدون و غیره*^۲.

سپس شوکانی در رابطه با صحت و اصالت این احادیث می گوید: اگر کسی ذره ای ایمان و مختصری انصاف داشته باشد، هیچ وقت نمی تواند در اصالت این احادیث و صحت این عقیده تردید نماید^۳.

تاکنون کتابهای زیادی در این باره نوشته شده و نویسندگان آنها متفقاً صحت احادیث مربوط به مصلح جهانی یعنی مهدی (ع) را پذیرفته اند و تنها افراد بسیار معدودی مانند ابن خلدون و احمد امین مصری در صدور این روایات از پیامبر تردید کرده اند و قرائنی وجود دارد که انگیزه آنها در این کار ضعف اخبار نبوده، بلکه

۱ - صحاح سته عبارتند از صحیح بخاری، مسلم، سنن ابی داود، ترمذی، نسائی و ابن ماجه گاهی به همه اینها صحیح و به کتاب نسائی مجتبی نسائی اطلاق می گردد و هرگاه اصول خمسه گفته شود منظور پنج کتاب نخست است به استثنای کتاب ابن ماجه.

۲ - ناصف، التاج، ج ۵، ص ۳۴۱.

۳ - ابن ندیم، آن را در فهرست ص ۲۲۳ آورده است.

مهدی موعود از دیدگاه علمای اهل تسنن

فکر می‌کردند روایات مربوط به مهدی مشتمل بر مسائلی است که به سادگی نمی‌توان آنها را باور کرد یا به خاطر این که احادیث درست را از نادرست نتوانسته‌اند جدا کنند.

بسیاری از علمای اهل سنت، علاوه بر اذعان بر اصالت مهدویت و صحیح دانستن احادیث آن، دست به تألیف کتب و رساله‌هایی در این باره زده‌اند تا نسلهای بعدی، حقیقت و واقعیتی را که در شرع مطهر بر زبان رسول اکرم (ص) جاری شده، به خوبی بشناسند.

مؤلف کتاب الامام المهدی استاد علی محمد علی دخیل اسامی ۲۰۵ نفر از بزرگان علمای اهل سنت را در کتاب خود آورده به این ترتیب که تعداد ۳۰ نفر از آنها مستقلاً در باره حضرت مهدی (عج) کتاب نوشته‌اند و ۳۱ نفر دیگر فصلی را در کتابهای خود به روایات حضرت مهدی اختصاص داده‌اند و ۱۴۴ نفرشان به تناسبهای مختلف روایات حضرت مهدی (عج) را در کتابهای خود آورده‌اند اگر بخواهیم اسامی همه این علماء را با اسامی کتابهایشان در اینجا ذکر کنیم سخن به درازا می‌کشد، بدین جهت فقط از کتابهایی که مستقلاً درباره حضرت ولی عصر (عج) از بزرگان اهل سنت نوشته شده است، به ترتیب حروف تهجی نام می‌بریم:

- ۱ - ابراز الوهم من کلام ابن حزم تألیف احمد بن صدیق بخاری.
- ۲ - الاحادیث القاضیه بخروج المهدی تألیف محمد بن اسماعیل امیریمانی (متوفی ۸۵۱ هـ).
- ۳ - احادیث المهدی تألیف ابوبکر خثیمه.
- ۴ - احوال صاحب الزمان تألیف سعدالدین حموئی (متوفی ۷۲۲ هـ).
- ۵ - اخبار المهدی تألیف حماد بن یعقوب رواجنی.
- ۶ - ذکر المهدی و نعوته فی حقیقة مخرجه اربعین حدیث فی المهدی تألیف ابونعیم اصفهانی (متوفی ۴۳۰ هـ).

- ٧ - اربعين حديث في المهدي تأليف ابوالعلاء همداني.
- ٨ - ارشاد المستهدي في نقل بعض الاحاديث والآثار الواردة في شأن الامام المهدي تأليف محمد علي حسين بكرى مدني.
- ٩ - البرهان في علامات مهدي آخر الزمان تأليف ملا علي متقي هندي (متوفى ٩٧٥هـ).
- ١٠ - البرهان تأليف محمد بن عثمان كراچكي.
- ١١ - البيان في اخبار صاحب الزمان تأليف محمد بن يوسف گنجي شافعي (متوفى ٦٥٨هـ).
- ١٢ - تحديق النظر في اخبار المهدي المنتظر تأليف محمد بن عبدالعزيز بن نافع از علمای نجد در قرن چهاردهم.
- ١٣ - تلخيص البيان في اخبار مهدي آخر الزمان تأليف ابن كمال پاشا حنفي (متوفى ٩٤٠هـ).
- ١٤ - تلخيص البيان في اخبار مهدي آخر الزمان تأليف ملا علي متقي (متوفى ٩٧٥هـ).
- ١٥ - التوضيح في تواتر ماجاء في المنتظر والدجال والمسيح تأليف شوكانى، (متوفى ١٢٥٠هـ).
- ١٦ - تنوير الرجال في ظهور المهدي والدجال تأليف رشيد الدين التاد في حلبى (از معاصرین).
- ١٧ - الجواب المقنع المحرر في الرد على من طغى و تبهر بدعوى انه عيسى او المهدي المنتظر تأليف محمد حبيب الله بن مايانى جكنى شنقيطى.
- ١٨ - الرد على من حكم و قضى، ان المهدي جاء ومضى تأليف ملا علي قارى (متوفى ١٠١٤هـ).
- ١٩ - رسالة في المهدي تأليف ابن حجر مكى (متوفى ٩٧٣هـ).
- ٢٠ - رسالة مهدي آل الرسول تأليف ملا علي قارى (متوفى ١٠١٤هـ).

- ۲۱ - العرف الوردی فی اخبار المهدی تألیف جلال الدین سیوطی (متوفی ۹۱۰هـ).
- ۲۲ - العرف الوردی فی دلائل المهدی تألیف عبدالرحمن بن مصطفى.
- ۲۳ - العرف الوردی فی اخبار المهدی تألیف یوسف بن یحیی دمشقی شافعی (متوفی ۶۸۵).
- ۲۴ - العطر الوردی فی شرح القطر الشهدی فی اوصاف المهدی تألیف محمد بن محمد بن احمد بلیسی (متوفی ۱۳۰۸هـ).
- ۲۵ - عقد الدرر فی اخبار المهدی المنتظر تألیف یوسف بن یحیی دمشقی شافعی.
- ۲۶ - علامات المهدی تألیف جلال الدین سیوطی (متوفی ۹۱۰هـ).
- ۲۷ - العواصم عن الفتن القواصم.
- ۲۸ - الفتوی فی مسألة المهدی المنتظر تألیف شیخ محمد منتصر کدانی.
- ۲۹ - فرائد الفواد تألیف شیخ مرعی بن یوسف مقدس شافعی (متوفی ۱۰۳۱هـ).
- ۳۰ - فوائد الفکر فی المهدی المنتظر تألیف نامرده فوق.
- ۳۱ - القطر الشهدی فی اوصاف المهدی تألیف احمد بن احمد حلوانی شافعی (متوفی ۱۳۰۸هـ).
- ۳۲ - القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر تألیف شهاب الدین احمد بن محمد هیثمی شافعی (متوفی ۸۲۹هـ).
- ۳۳ - القول المنتصر فی علامات المهدی المنتظر تألیف ابن حجر مکی (متوفی ۹۷۳هـ).
- ۳۴ - مرآة الفکر فی المهدی المنتظر تألیف مرعی بن یوسف مقدسی (متوفی ۱۰۳۱هـ).

- ۳۵ - المشرب الوردی فی مذهب المهدی تألیف ملاعلی قاری (متوفی ۱۰۱۴هـ).
- ۳۶ - مناقب المهدی تألیف ابونعیم اصفهانی (متوفی ۴۳۰هـ).
- ۳۷ - المهدی تألیف ابن قیم جوزیه (متوفی ۷۵۱هـ).
- ۳۸ - المهدی تألیف ابوداود (صاحب سنن) (متوفی ۲۷۵هـ).
- ۳۹ - المهدی تألیف ادريس العراقى المغربی.
- ۴۰ - مهدی آل الرسول تألیف علی بن سلطان محمد هروی حنفی.
- ۴۱ - المهدی الی ما ورد فی المهدی تألیف محمد بن طولون دمشقی (متوفی ۹۵۳هـ).
- ۴۲ - نبذة من علامات المهدی تألیف جلال الدین سیوطی (متوفی ۹۱۰هـ).
- ۴۳ - النجم الثاقب فی بیان ان المهدی من اولاد ابيطالب.
- ۴۴ - النظم الواضح المبين تألیف عبدالقادر محمد سالم.
- ۴۵ - نعت المهدی تألیف ابونعیم اصفهانی (متوفی ۴۳۰هـ).
- ۴۶ - الوهم المکنون فی الرد علی ابن خلدون تألیف ابوالعباس بن عبدالمؤمن المغربی.
- ۴۷ - الهدية المهدوية تألیف ابوالرجا محمد هندی.
- ۴۸ - الهدية الندية للامة المحمدية فيما جاء فی فضل الذات المهدية تألیف قطب الدین مصطفی بن کمال الدین حنفی (متوفی ۱۱۶۲هـ).
- ۴۹ - نخستین کتابی که از علمای اهل تسنن درباره حضرت مهدی نوشته کتاب صاحب الزمان تألیف ابوالعنبس محمد بن اسحاق بن ابراهیم کوفی قاضی صمره (متوفی ۲۷۵هـ). است که شاید تاریخ نگارش آن پیش از تولد

حضرت مهدی (۲۵۵هـ) باشد^۱.

در این کتاب مهدی از اهل بیت رسول خدا و از فرزندان فاطمه دانسته شده و نام او را محمد و کنیه اش را ابوالقاسم و لقبش را المهدی روایت کرده اند، در بعضی از احادیث اهل سنت نام پدر او عبدالله آمده است.

در *ینابیع المودة* از کتاب *چهل حدیث حافظ ابونعیم* روایت شده که مهدی فرزند حسن بن علی عسکری است، نام مادرش به اختلاف *صیقل و حدیث و سوسن و حکیم و نرجس* آمده که آن زن، کنیزکی از کنیزان حضرت حسن بن علی بوده است.

در اینجا لازم است سؤال و جوابی را که اخیراً از طرف *رابطة العالم الاسلامی* که زیر نفوذ افراطی ترین جناحهای اسلامی یعنی وهابیان قرار دارد، نشر یافته از نظر خوانندگان عزیز بگذرانیم، تا روشن شود مسأله ظهور مهدی (عج) در میان مسلمانان قوی است که جملگی برآنند، و به عقیده ما مدارک لازم در این رساله کوتاه آنچنان جمع آوری شده که هیچکس را یارای انکار آن نیست و اگر وهابیان سختگیر نیز در برابر آن تسلیم شده اند به همین دلیل است.

در حدود یکسال قبل شخصی به نام ابو محمد از کنیا سئوالی درباره ظهور مهدی منتظر (ع) از *رابطة العالم الاسلامی* کرده، دبیرکل رابطه یعنی محمد صالح القزاز در پاسخی که برای او فرستاده است ضمن تصریح به این که ابن تیمیه مؤسس مذهب وهابیان نیز احادیث مربوط به ظهور مهدی (ع) را پذیرفته، متن رساله ای را که پنج نفر از علمای معروف فعلی حجاز در این زمینه تهیه کرده اند برای او ارسال داشته است، در این رساله پس از ذکر نام حضرت مهدی (ع) و محل ظهور او یعنی مکه، چنین می خوانیم:

... به هنگام ظهور فساد در جهان و انتشار کفر و ستم، خداوند به وسیله

۱ - ابن ندیم آن را در فهرست ص ۲۲۳ آورده است.

او (مهدی) جهان را پراز عدل و داد می‌کند همانگونه که از ظلم و ستم پرشده است...

او آخرین خلفای راشدین دوازدهگانه است که پیامبر (ص) خبر از آنها در کتب صحاح داده است. احادیث مربوط به مهدی را بسیاری از صحابه پیامبر نقل کرده‌اند از جمله:

عثمان بن عفان، علی بن ابیطالب، طلحة بن عبیدالله، عبدالرحمن ابن عوف، قره ابن اساسی مزنی، عبدالله ابن حارث، ابوهریره، حذیفه بن یمان، جابر بن عبدالله، ابوامامه، جابر ابن ماجد، عبدالله بن عمر، انس بن مالک، عمران بن حصین و ام سلمه.

اینها بیست نفر از کسانی هستند که روایات مهدی را نقل کرده‌اند و غیر از آنها افراد زیاد دیگری نیز وجود دارند.

سخنان فراوانی نیز از خود صحابه نقل شده که در آن بحث از ظهور مهدی (ع) به میان آمده که آنها را نیز می‌توان در ردیف روایات پیامبر قرار داد، زیرا این مسأله از مسائلی نیست که با اجتهاد بتوان چیزی پیرامون آن گفت (بنابراین آنها نیز طبعاً این مطلب را از پیامبر (ص) شنیده‌اند).

سپس می‌افزاید: هم احادیث بالا که از پیامبر (ص) نقل شده و هم شهادت و گواهی صحابه که در اینجا در حکم حدیث است در بسیاری از کتب معروف اسلامی و متون اصلی حدیث اعم از سنن، معاجم و مسانید آمده است، از جمله: سنن ابوداود، سنن ترمذی، ابن ماجه، ابن عمر والدانی، مسند احمد ابن یعلی و بزاز و صحیح حاکم و معاجم طبرانی (کبیر و متوسط) و رویانی، و دارقطنی و ابونعیم در اخبار المهدی و خطیب در تاریخ بغداد و ابن عساکر در تاریخ دمشق و غیر اینها.

بعد اضافه می‌کند: بعضی از دانشمندان اسلامی در این زمینه کتابهای مخصوصی تألیف کرده‌اند از جمله: ابونعیم در اخبار المهدی، ابن حجر هیثمی

در القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر، شوکانی در التوضیح فی تواتر ماجاء فی المنتظر والدجال و مسیح ادریس عراقی مغربی در المهدی ابوالعباس ابن عبدالمؤمن المغربی در الوهم المکنون فی الرد علی ابن خلدون و آخرین کسی که در این زمینه بحث مشروحی نگاشته مدیر دانشگاه اسلامی مدینه است که در چندین شماره در مجله دانشگاه مزبور بحث کرده است.
باز اضافه می‌کند:

عده‌ای از بزرگان و دانشمندان اسلام از قدیم و جدید نیز در نوشته‌های خود تصریح کرده‌اند که احادیث در زمینه مهدی در سرحد تواتر است (وبه هیچ وجه قابل انکار نیست) از جمله: السخاوی در کتاب فتح المغیث، محمد بن احمد سفاوینی در شرح العقیده، ابوالحسن الابری در مناقب الشافعی و ابن تیمیه در کتاب فتاواش، سویطی در الحاوی، ادریس عراقی در تالیفی که در زمینه مهدی دارد، شوکانی در التوضیح فی تواتر ماجاء فی المنتظر، محمد جعفر کنانی در نظم التناثر، ابوالعباس ابن عبدالرحمن در الوهم المکنون.

در پایان بحث می‌گوید: تنها ابن خلدون است که خواسته احادیث مربوط به مهدی را با حدیث بی‌اساس و مجعولی که می‌گوید: لا مهدی الا عیسی مهدی جز عیسی نیست، مورد ایراد قرار می‌دهد ولی بزرگان پیشوایان و دانشمندان اسلام گفتار او را رد کرده‌اند بخصوص ابن عبدالمؤمن که در گفتار او کتاب ویژه‌ای نوشته است که سی سال قبل در شرق و غرب انتشار یافته.

حفاظ احادیث و بزرگان دانشمندان حدیث نیز تصریح کرده‌اند که احادیث مهدی (عج) مشتمل بر احادیث صحیح و حسن است و مجموع آن متواتر می‌باشد. بنابراین اعتقاد به ظهور مهدی (بر هر مسلمانی) واجب است و این جزء عقائد اهل سنت و جماعت محسوب می‌شود و جز افراد نادان و بی‌خبر یا بدعت‌گذار آن را انکار نمی‌کنند!

۱ - بنقل تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۳۷۸ - ۳۷۵.

برای آن که خواننده عزیز از وسعت احادیث مهدی اطلاع بیشتری داشته باشد، نامهای راویان احادیث یادشده درباره حضرت مهدی (عج) را از میان صحابه یادآور می شویم: اگرچه شتاب ما در این مورد مجال آن را نمی دهد که نامهای همه راویان را از سایر طبقات ذکر نمائیم:

- | | |
|-------------------------------------|-------------------------------|
| ۱ - ابوامامه باهلی. | ۱۶ - طلحة بن عبیدالله. |
| ۲ - ابویوب انصاری. | ۱۷ - عائشه (همسریامبر(ص)). |
| ۳ - ابوسعید خدری. | ۱۸ - عبدالرحمن بن عوف. |
| ۴ - ابوسلیمان (چوپان رسول اکرم(ص)). | ۱۹ - عبدالله بن حارث بن حمزه. |
| ۵ - ابوالطفیل. | ۲۰ - عبدالله بن عباس. |
| ۶ - ابوهریره. | ۲۱ - عبدالله بن عمر. |
| ۷ - ام حبیبه (همسر رسول خدا(ص)). | ۲۲ - عبدالله بن عمرو بن عاص. |
| ۸ - ام سلمه | ۲۳ - عبدالله بن مسعود. |
| (همسر رسول الله(ص)). | ۲۴ - عثمان بن عفان. |
| ۹ - انس بن مالک. | ۲۵ - علی بن ابیطالب. |
| ۱۰ - ثویان (غلام پیامبر اکرم(ص)). | ۲۶ - علی هلالی. |
| ۱۱ - جابر بن سمره. | ۲۷ - عمار بن یاسر. |
| ۱۲ - جابر بن عبدالله انصاری. | ۲۸ - عمران بن حصین. |
| ۱۳ - حذیفه بن یمان. | ۲۹ - عوف بن مالک. |
| ۱۴ - سلمان فارسی. | ۳۰ - قره بن ایاس. |
| ۱۵ - شهر بن حوشب. | ۳۱ - مجمع بن جاریه انصاری. |
| | ۳۲ - قیس بن جابر! |

حافظان روایات و صاحبان کتب صحیح و سنن اهل تسنن احادیث حضرت

۱ - در این باره به مقاله ارزشمند شیخ عبدالحسین العباد، تحت عنوان عقیده اهل السنة و الاثر فی المهدي المنتظر در مجله الجامعة الاسلامیة، شماره ۳ ص ۱۲۸ مراجعه شود.

مهدی (عج) را در کتابهای خود ذکر نموده‌اند شیخ عبدالحسین عباسی و چهارتن از حافظان^۱ مشهور و مورد احترام اهل سنت را برشمرده است که از جمله این مؤلفان هستند^۲.

- ۱ - ابو داود در کتاب سنن.
- ۲ - ترمذی در کتاب جامع.
- ۳ - ابن ماجه در کتاب سنن.
- ۴ - نسائی در کتاب الکبری.
- ۵ - احمد بن حنبل در کتاب مسند.
- ۶ - ابن حبان در کتاب صحیح.
- ۷ - حاکم نیشابوری در کتاب المستدرک علی الصحیحین.
- ۸ - ابوبکر بن ابی شیبه در کتاب المصنف.
- ۹ - نعیم بن حماد در کتاب الفتن.
- ۱۰ - ابونعیم اصفهانی در کتاب المهدی و نیز در کتاب الحلیة.
- ۱۱ - طبرانی در کتابهای: الکبیر، الاوسط و الصغیر.
- ۱۲ - دارقطنی در کتاب الافراد.
- ۱۳ - البارودی در کتاب معرفة الصحابة.
- ۱۴ - ابویعلی الموصلی در کتاب المسند.
- ۱۵ - البزاز در کتاب المسند.
- ۱۶ - حارث بن ابی اسامه در کتاب المسند.

۱ - حافظ کسی است که می‌بایست بر سنن رسول اکرم (ص) اطلاع داشته و موارد اتفاق و اختلاف آن را بداند و به احوال راویان و طبقات مشایخ حدیث کاملاً اطلاع داشته باشد بعضی گفته‌اند حافظ کسی است که صدهزار حدیث باسند آن از حفظ داشته باشد (علم الحدیث شانه‌چی ۲۱۳).

۲ - مجله الجامعات الاسلامیة، شماره ۳، ص ۱۲۹.

-
- ۱۷ - خطیب در کتابهای تلخیص المتشابه والمتفق والمفترق.
۱۸ - ابن عساکر در کتاب تاریخ خود.
۱۹ - ابن منده در کتاب تاریخ اصبهان.
۲۰ - ابوالحسن الحربی در کتاب الاول من الحربیات.
۲۱ - تمام النراری در کتاب فوائد.
۲۲ - ابن جریر در کتاب تهذیب الآثار.
۲۳ - ابوبکر المقری در کتاب معجم.
۲۴ - ابو عمرو الدانی در کتاب سنن.
۲۵ - ابوعثم الکوفی در کتاب فتن.
۲۶ - الدیلمی در کتاب مسند الفردوس.
۲۷ - ابوبکر الاشکاف در کتاب فوائد الاخبار.
۲۸ - ابوالحسن بن المناوی در کتاب الملاحم.
۲۹ - البیهقی در کتاب دلائل النبوة.
۳۰ - ابو عمرو المقری در کتاب سنن.
۳۱ - ابن الجوزی در کتاب تاریخ خود.
۳۲ - یحیی الحمانی در کتاب مسند.
۳۳ - رویانی در کتاب مسند.
۳۴ - ابن سعد در کتاب الطبقات!
- بسیاری از علمای اهل سنت احادیث حضرت مهدی (ع) را متواتر دانسته‌اند یا تواتر آنها را از دیگران نقل کرده و بدان اعتراض ننموده‌اند مانند:
- ابن حجر هیشمی در الصواعق المحرقة، شبلنجی در نور الابصار، ابن

۱ - اینها اسامی جمعی از علمای اهل سنت است که احادیث حضرت مهدی (ع) را در کتابهای خود نقل کرده‌اند، آقای محمد مهدی خراسانی در مقدمه ارزشمندی که بر کتاب البیان گنجی شافعی چاپ نجف نوشته اسامی (۷۲) نفر از علمای عامه را ذکر نموده است.

صباغ در الفصول المهمة، محمد الصبان در اسعاف الراغبین، گنجی شافعی در البیان، شیخ منصور علی در غایة المأمول، سویدی در سبائك الذهب و جمعی دیگر و همین تواتر، ضعف سند را که در برخی از آن احادیث موجود است، جبران می‌کند.

عسقلانی می‌نویسد: خبر متواتر، مفید یقین است و عمل کردن به آن، نیازی به بحث ندارد^۱.

مفتی شافعی سید احمد شیخ الاسلام می‌نویسد: احادیثی که درباره مهدی وارد شده کثیر و متواتر است^۲. در بین آنها، هم حدیث صحیح وجود دارد، هم حسن، هم ضعیف اما چون زیادند و نویسندگان آنها بسیار، بعضی آن احادیث بعضی دیگر را تقویت می‌کند و مجموعاً مفید یقین می‌گردند.

شیخ عبدالعزیز بن باز رئیس حوزه و دانشکده اسلامی مدینه منوره می‌گوید:

موضوع مهدی امری معلوم است و روایات در این باره مستفیض^۳. بلکه متواتر هستند^۴. و یکدیگر را تأیید می‌نمایند.. و اینها در حقیقت دلالت دارند بر این که امر آن شخص موعود (حضرت مهدی) ثابت و حتمی، و قیامش از واقعیات است^۵. همچنین نویسندگان معاصر مصری عبدالحسیب طه حمیده اعتراف دارد بر این که: این تفکر - اعتقاد به مهدی - به خودی خود صحیح و درست است^۶.

۱ - ابن حجر عسقلانی، نزهة الناظر، ص ۱۲ طبع کراچی.

۲ - فتوحات الاسلامیة، ج ۲، ص ۲۵۰ طبع مکه.

۳ - روایتی را گویند که به حد تواتر نرسیده اما راویان زیادی دارد و از طرق گوناگون نقل شده است (اعتبار دارد).

۴ - متواتر روایتی را گویند که گروه زیادی آن را نقل کنند به طوری که از مجموع آنها یقین به صحت موضوع حاصل گردد.

۵ - مجله الجامعة الاسلامیة شماره ۳، ص ۱۶۱.

۶ - ادب الشیعة، ص ۱۰۱ و نیز دکتر عبدالحلیم النجار در مقدمه خود بر کتاب المهدیة فی

دانشمند بزرگ سنی عراقی، شیخ صفاء الدین آل شیخ الحلقه این حقیقت را روشنتر بیان نموده و گفته است: اما احادیث در مورد مهدی منتظر به اندازه‌ای زیاد است که یقین می‌آورد که ظهور مهدی (عج) در آخرالزمان حتمی است، پس او سلامت اسلام (اسلام بدون بدعت و تحریف) قوت ایمان و صفای اسلام را باز می‌گرداند... وبدون هیچگونه شک و شبهه‌ای روایات قیام آن حضرت به حد تواتر رسیده، بلکه باتمام معانی که برای متواتر تعریف شده متواتر دانستن احادیثی که از طرق کمتری هم نقل گردیده، صحیح می‌باشد.

و اما آثاری که از صحابه پیامبر (ص) به جای مانده و بر حضرت مهدی (عج) دلالت دارد، بسیارند و حکم رفع دارند بنابراین مطالبی که این دانشمندان در کتب خویش آورده‌اند کافی است از جمله:

البرزغی در کتاب الاشاعة لاشراط الساعة، آلوسی در تفسیر خود، ترمذی، ابوداود ابن ماجه، حاکم نیشابوری، ابویعلی، طبرانی، عبدالرزاق، ابن حنبل، مسلم، ابونعیم، ابن عساکر، بیهقی، خطیب، در تاریخ بغداد، دارقطنی، رویانی، نعیم بن حماد در کتاب الفتن و ابن ابی شیبه، ابونعیم کوفی، البزاز، دیلمی، عبدالجبار الخولانی، در کتاب تاریخ خود، الجوینی، ابن حیان، ابو عمرو والدانی در کتاب سنن خود...

پس ایمان به خروج حضرت مهدی (عج) واجب است و باور داشتن آن حضرت، تصدیق احادیث پیامبر اکرم (ص) خواهد بود^۱.

خلاصه اعتقاد اهل سنت این است که به زودی در آخرالزمان حضرت مهدی (عج) با شمشیر قیام می‌نماید و این عقیده بر اساس اخبار و روایات بسیاری است که به حد تواتر و استفاضه از رسول اکرم (ص) نقل شده است.

الاسلام تأکید می‌کند که دانشمندان علم حدیث معتقدند تفکر مهدویت به حد تواتر معنوی رسیده است.

۱ - مجله التربية الإسلامية سال ۱۴ شماره ۷، ص ۳۲ - ۳۰.

از مطالب بسیار شگفت‌انگیز در این زمینه، چیزی است که احمد امین مصری در کتاب خود المهدی والمهدویة^۱ نقل می‌کند که روش ابن خلدون چنین است که خبر واحد را اگر عقل تأیید کند، می‌پذیرد ولی احادیث بسیار زیاد را اگر عقل تأییدشان کند، کنار می‌گذارد و او وجود مهدی (عج) و اعتقاد به مهدویت را تنها به این دلیل انکار می‌کند که مخالف عقل اوست!!

چهل حدیث از طریق اهل تسنن

تعداد بشاراتی که از پیامبر اکرم (ص) درباره حضرت مهدی (ع) وارد شده، بیش از آن است که در این مختصر گنجانده شود، ما از میان این احادیث تنها به ذکر چهل حدیثی که حافظ ابونعیم اصفهانی (متوفی ۴۳۰هـ) در کتاب اربعین حدیث فی المهدی ذکر المهدی و نعوته و حقیقه مخرجه جمع‌آوری کرده، اکتفاء می‌کنیم.

مرحوم علی بن عیسی اربلی در کتاب کشف الغمه منی‌نویسد: چهل حدیث درباره مهدی موعود به دست آورده‌ام که حافظ ابونعیم اصفهانی آنها را جمع‌آوری کرده و من هم به ترتیبی که او ذکر نموده، می‌آورم ولی از میان سلسله سند فقط شخص راوی که از پیغمبر روایت نموده است، نام می‌برم:

۱ - رفاه مردم در عصر امام زمان.

ابوسعید خدری از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده که فرمود:

یکون من امتی المهدی ان قصر عمره فسیع سنین والا فثمان والا فتسع
یتنعم امتی فی زمانه نعیماً لم یتنعموا مثله قطّ البر والفاجر یرسل السماء
علیهم مدراراً ولاتدخر الارض شیئاً من نباتها.

مهدی از میان امت من برخاسته شود مدت سلطنت او هفت یا هشت یانه

سال می باشد، همه طبقات امت من در زمان ظهور او چنان در رفاه زندگی نمایند که قبل از وی هیچ بزرگوار و فاجری بدان نعمت نرسیده باشند، آسمان باران رحمت خود را بر آنان می بارد و زمین از روئیدنیهای خود چیزی فروگذار نمی کند.

۲ - عدل مهدی (عج).

ابو سعید می گوید پیغمبر فرمود:

تملاء الارض ظلماً و جوراً فيقوم رجل من عترتي فيملاءها قسطاً و عدلاً يملك سبعاً او تسعاً.

زمین پر از ظلم و ستم گردد، پس مردی از عترت من قیام کند و آن را پراز عدل و داد گرداند و هفت یا نه سال سلطنت نماید.

۳ - و باز نقل کرده که پیغمبر (ص) فرموده:

لاتنقضي الساعة حتى يملك الارض رجل من اهل بيتي يملاء الارض عدلاً كما ملئت جوراً يملك سبع سنين.

قیامت منقضی نخواهد شد تا این که مردی از اهل بیت من به سلطنت رسد و او زمین را پراز عدل و داد کند، چنان که پراز ظلم شده باشد و مدت سلطنتش هفت سال است.

۴ - مهدی فرزند فاطمه (ع) زهرا (س) از امام زین العابدین و آن حضرت از

پدرش روایت نموده که پیامبر اکرم (ص) به فاطمه زهرا (س) فرمود: المهدی من ولدك. (مهدی از فرزندان تو است).

۵ - مهدی برگزیده خداست.

علی بن هلال از پدرش روایت نموده که گفت در مرض موت پیامبر (ص)، حضورش شرفیاب شدم، دیدم فاطمه (س) در بالین پدرش نشسته و اشک می ریزد چون صدای گریه اش بلند شد، پیامبر سر برداشت و فرمود:

فاطمه جان! چرا گریه می کنی؟

عرض کرد: می ترسم بعد از شما احترام ما از دست برود؟

چهل حدیث از طریق اهل تسنن

فرمود: عزیزم، مگر نمی دانی که خداوند به اهل زمین نگاه کرد و پدرت را از میان آنان برگزید، سپس نظر کرد و شوهرت را انتخاب کرد، و به من وحی فرمود که تو را به او تزویج کنم؟

دخترم! ما اهل بیتی هستیم که خداوند عزوجل هفت فضیلت به ما عطا فرموده که به هیچ کس قبل و بعد از ما عطا نفرموده است، و آن این که:

من خاتم پیامبران نزد خدا و بهترین آنها و محبوبترین بندگان می باشم و با این امتیازات پدرتو می باشم، جانشین من بهترین جانشینان پیغمبران و محبوبترین آنها نزد خداست، و او شوهرتو است شهید مابترین شهداء و محبوبترین آنان نزد خداوند است و او حمزه بن عبدالمطلب عموی پدر و شوهرت می باشد، جعفر بن ابیطالب که بادویال در بهشت با فرشتگان پرواز می کند پسر عموی پدرت و برادر شوهرت از ماست، دو سبط این امت که حسن و حسین دو فرزند تو و دو آقای اهل بهشت می باشند از ماست، و به خدا قسم که پدرشان افضل از آنهاست.

یا فاطمة والذی بعثنی بالحق ان منهما مهدی هذه الامة اذا صارت الدنيا هرجاً و مرجاً و تظاهرت الفتن و انقطعت السبل و اغار بعضهم علی بعض فلا کبیر یرحم صغیراً و لا صغیر یوقر کبیراً فیبعث الله عند ذلك منهما من یفتح حصون الضلالة و قلوباً غلفاً یوم بالذین فی آخر الزمان کما قمت به فی آخر الزمان و یملاء الارض عدلاً کما ملئت جوراً.

ای فاطمه! به خداوندی که مرا به راستی برانگیخته، مهدی این امت نیز از ایشان می باشد، موقعی که دنیا هرج و مرج شود و آشوبها پدید آید و راهها مسدود گردد و اموال یکدیگر را به غارت برند، نه بزرگتر به کوچکتر رحم کند و نه کوچکتر احترام بزرگتر را نگاه دارد، خداوند کسی را برانگیزد که قلعه های ضلالت و دل های قفل زده را بگشاید و اساس دین را در آخر الزمان استوار سازد، چنان که من در آخر الزمان پایدار گردم و زمین را پر از عدل نماید چنان که از ظلم پرشده باشد...

۶ - مهدی، حسینی است.

در آن کتاب از حذیفه بن یمان روایت می‌کند که گفت: پیامبر خطبه‌ای ایراد فرمود و آنچه می‌باید اتفاق بیفتد به ما اطلاع داد سپس فرمود:

لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ رَجُلًا مِنْ وُلْدِي اسْمُهُ اسْمِي.

اگر از عمر دنیا جز یک روز بیشتر نمانده باشد، خداوند آن روز را چندان دراز گرداند تا مردی از اولاد من برانگیزد که همنام من باشد. سلمان برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا (ص) از کدام فرزند شما خواهد بود؟ فرمود: از این فرزندم، و دست روی شانه حسین (ع) گذاشت.

۷ - قریه‌ای که مهدی از آنجا قیام می‌کند، به سند خود از عبدالله بن عمر روایت نموده که گفت:

يَخْرُجُ الْمَهْدِيُّ مِنْ قَرْيَةٍ يُقَالُ لَهَا كَرْعَةٌ مَهْدِيٌّ مِنْ قَرْيَةِ قِيَامِ مَنْ يَكُونُ فِيهَا أَنْ رَا كَرْعَهُ مَيَّ كَوِينِد.

۸ - ویژگیهای حضرت.

همچنین حذیفه از پیامبر (ص) نقل کرده که فرمود:

المهدي رجل من ولدي وجهه كالكوكب الدرّي مهدى از فرزندان من است که چهره‌اش چون ستاره تابان است.

۹ - حذیفه روایت نموده که پیامبر (ص) فرمود:

مهدی مردی از اولاد من است رنگ بدن او رنگ نژاد عرب و اندامش مانند اندام بنی اسرائیل است، درگونه راست وی خالی است که چون ستاره تابناکی بدرخشد زمین را پراز عدل کند چنان که پراز ظلم شده باشد، ساکنان زمین و آسمان و پرندگان هوا در خلافت وی خشنود خواهند بود.

المهدي رجل من ولدي لونه لونّ عربيّ و جسمه جسمّ اسرائيليّ عليّ خدّه الأيمن خال كانه كوكب دري يملأ الارض عدلاً كما ملئت جوراً يرضي

فی خلافته اهل الارض و اهل السماء و الطیر فی الجوّ.

۱۰ - ابوسعید خدری می گوید پیامبر فرمود:

المهدی منا اجلی الجبین اقنی الانف مهدی ما پیشانیش روشن و وسط بینیش کمی برآمده است.

۱۱ - المهدی منا اهل البيت رجل من امتی اشم الانف یملاء الارض عدلاً كما ملئت جوراً مهدی ما اهل بیت مردی از امت من است که وسط بینیش برآمده و اوزمین را پراز عدل کند، چنان که پراز ظلم باشد.

۱۲ - ابوامامه باهلی از پیغمبر (ص) روایت کرده که فرمود:

بینکم و بین الروم اربع هدن یوم الرابعة علی ید رجل من آل هرقل یدوم سبع سنین..

میان شما و رومیان چهار صلح است، چهارمین آن به دست مردی از نسل هرقل خواهد بود و هفت سال دوام می یابد مردی از طائفه عبدقیس به نام مستور بن بجلان

عرض کرد ای رسول خدا (ص) در آن روز پیشوای مردم کیست؟

فرمود: المهدی من ولدی ابن اربعین سنة، کان وجهه کوکب دری فی خده الايمن خال اسود علیه عباءتان قطریتان کانه من رجال بنی اسرائیل یتخرج الکنوز و یفتح مدائن الشرك.

پیشوای مردم مهدی است که از فرزندان من می باشد که چون ظهور کند به صورت مرد چهل ساله می نماید. رخسارش چون ستاره تابان می درخشد و در سمت راست رخسارش خال سیاهی است، دو عبای قطری پوشیده (واز لحاظ سلامت بنیه) گوئی از مردان بنی اسرائیل است، ذخائر زمین را استخراج کند و شهرهای شرک را بگشاید.

۱۳ - عبدالرحمن بن عوف روایت نموده که پیغمبر فرمود:

لیبعثن الله من عترتی رجلاً افرق الثنایا، اجلی الجبهه، یملاء الارض

عدلاً یفیض المال فیضاً.

خداوند از عترت من مردی را برانگیزد که میان دندانهایش باز، و رویش روشن باشد، زمین را پراز عدل کند و به مردم اموال فراوان ببخشد.

۱۴ - پیشوای صالح ابوامامه نقل می کند که رسول اکرم (ص) برای ما خطبه ایراد کرد و در ضمن، از دجال نام برد و فرمود:

پس شهر مدینه از پلیدیها پاک شود چنان که کوره آهنگری از کثافات فلزات پاک گردد، آن روز اعلام خواهند کرد که امروز روز آزادی است.

زنی به نام ام شریک عرض کرد: ای رسول خدا (ص) عرب کجا خواهند بود؟

فرمود: در آن روز آنها اندکی بیش نیستند، بیشتر آنان در بیت المقدس می باشند، امامهم المهدی، رجل صالح پیشوای آنها مهدی است که مردی صالح می باشد.

۱۵ - ظهور هویدا.

ابو سعید خدری روایت می کند که پیغمبر (ص) فرمود:

یخرج المهدی فی امتی یبعثه الله عیاناً للناس یتنعم الامة وتعیش الماشیة و تخرج الارض نباتها و يعطى المال صحاحاً.

مهدی میان امت من قیام خواهد کرد و خداوند او را به طور آشکار برای مردم برانگیزد، مردم در رفاه، و چهارپایان در آسایش باشند، و زمین روئیدنیهای خود را بیرون دهد و او مال را به طور مساوی میان مردم تقسیم نماید.

۱۶ - ابر بر سراو سایه افکند.

عبدالله بن عمر نقل کرد که پیغمبر فرمود:

یخرج المهدی و علی رأسه عمامة فیها مناد ینادی هذا المهدی خلیفة الله فاتبعوه.

مهدی در حالی که قطعه ابری بر سراو سایه افکنده قیام می نماید، در آن وقت

چهل حدیث از طریق اهل تسنن

گوینده‌ای اعلام می‌دارد که این مهدی خلیفة الله است از وی پیروی کنید.

۱۷ - بالای سر حضرت مهدی (ع) فرشته‌ای است.

عبدالله بن عمر می‌گوید: پیامبر (ص) فرمود:

يُخْرِجُ الْمَهْدِيَّ وَعَلَى رَأْسِهِ مَلِكٌ يَنَادِي هَذَا الْمَهْدِيُّ فَاتَّبِعُوهُ.

مهدی در حالی قیام می‌کند که فرشته‌ای بالای سر او قرار دارد و می‌گوید:

مهدی این است از وی اطاعت نمائید.

۱۸ - مؤده پیامبر (ص) به ظهور مهدی (ع).

ابو سعید خدری از پیغمبر (ص) نقل کرده که فرمود:

ابشركم بالمهدي يبعث في امتي علي اختلاف من الناس زلزال فيملاء

الارض عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً يرضى عنه ساكن السماء

وساكن الارض يقسم المال صحاحاً فقال له رجل: وما صحاحاً؟ قال: السوية

بين الناس.

شما را مؤده به ظهور مهدی می‌دهم که به هنگام اختلاف زیاد و تزلزل مردم،

قیام کند و زمین را پراز عدل و داد نماید چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد ساکنان

آسمان و زمین از حکومت او راضی خواهند بود و اموال را میان مردم به طور

مساوی قسمت کند.

۱۹ - نام آن حضرت.

عبدالله بن عمر از رسول خدا (ص) روایت نموده که فرمود:

لا يقوم الساعة حتى يملك رجل من اهل بيتي، يواطى اسمه اسمي يملاء

الارض عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً.

پیش از قیامت مردی از اهل بیت من به سلطنت می‌رسد که همنام من باشد

و زمین را پراز عدل و داد کند چنان که پراز ظلم و جور شده باشد.

۲۰ - کنیه او.

حذیفه از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

لولم یبق من الدنیا الا یوم واحد لبعث الله فیہ رجلاً اسمه اسمی و خلقه خلقی یکنی ابا عبدالله.

اگر از عمر دنیا جز یک روز نمانده باشد، خداوند در آن روز مردی را برانگیزد که نامش نام من و خویش چون خوی من و کنیه اش ابو عبدالله می باشد.

۲۱ - همچنین فرمود:

لا ینزه الدنیا حتی یبعث الله رجلاً من اهل بیتی یواطیء اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی یملاءها قسطاً و عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً.

عمر دنیا به پایان نمی رسد تا این که خداوند مردی از اهل بیت من برانگیزد که نامش نام من و نام پدرش نام پدر من است^۱. او دنیا را پراز عدل و داد نماید چنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

۲۲ - عدل مهدی (عج).

ابو سعید خدری از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده که فرمود:

لتملان الارض ظلماً و عدواناً ثم لیخرجن رجل من اهل بیتی حتی یملاءها قسطاً و عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً.

چون روزی فرا رسد که زمین پراز ظلم و ستم شود خداوند مردی از اهل بیت من ظاهر گرداند تا جهان را پراز عدل و داد کند.

۲۳ - اخلاق آن حضرت.

۱ - گنجی خود احتمال داده است جمله اسم ابیه اسم ابی را راوی زائده بن ابی الرقاد باهلی بر اصل حدیث افزوده است، بزرگان اهل تسنن نوشته اند وی عادت داشت چیزی بر احادیث بیفزاید گنجی از سی نفر از بزرگان محدثین معتبر اهل سنت رانام برده که همین را از عاصم از زر از عبدالله بن مسعود نقل کرده اند که فقط پیامبر فرموده: اسمه اسمی، بعضیها احتمال داده اند در اصل اسم ابیه، اسم ابنی بوده، به واسطه عدم توجه راوی در نقل یا کاتب هنگام نوشتن ابی ضبط شده و منشأ این اشتباه شده است چنان که بسیار هم اتفاق می افتد، دلیل این موضوع حدیث ابن ابی لیلیا است که در صفحه ۲۷۶ از امالی شیخ طوسی نقل شده که پیامبر فرمود: اسمه کاسمی و اسم ابیه کاسم ابنی.

عبدالله بن عمر روایت نموده که پیغمبر فرمود:

يُخْرِجُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِي اسْمَهُ اسْمِي وَخَلَقَهُ خَلْقِي يَمْلَأُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا.

مردی از اهل بیت من خارج می شود که نامش مطابق نام من و اخلاقش چون اخلاق من می باشد، و او جهان را پراز عدل و داد کند.

۲۴ - بخشش مهدی (ع).

ابوسعید خدری گفت رسول اکرم (ص) فرمود:

يَكُونُ عِنْدَ انْقِطَاعِ مِنَ الزَّمَانِ وَظُهُورِ مِنَ الْفِتَنِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: الْمَهْدِيُّ يَكُونُ عَطَاؤُهُ هَنِيئًا.

در آخر الزمان و موقعی که آشوبها پدید آید، مردی به قدرت می رسد که به او مهدی گفته می شود که بخشش او گوارا باشد.

۲۵ - علم مهدی به سنت پیغمبر (ص).

ابوسعید خدری روایت کرده که پیغمبر فرمود:

يُخْرِجُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ يَعْمَلُ سُنَّتِي وَ يَنْزِلُ اللَّهُ لَهُ الْبُرْكَةَ مِنَ السَّمَاءِ وَ تَخْرُجُ الْأَرْضُ بِرِكَاتِهَا وَ تَمْلَأُ بِهِنَّ الْأَرْضُ عَدْلًا كَمَا مَلَّتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا وَ يَعْمَلُ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ سَبْعَ سِنِينَ وَ يَنْزِلُ بَيْتَ الْمُقَدَّسِ.

مردی از اهل بیت من به سلطنت خواهد رسید که به سنت من (آن طور که باید) عمل نماید و خداوند از آسمان برای وی روزی فرستد، و زمین آنچه دارد، بیرون دهد و او زمین را پراز عدل کند چنان که پراز ظلم و ستم باشد او به بیت المقدس درآید و هفت سال سلطنت نماید.

۲۶ - آمدن مهدی با پرچمها.

ثوبان از پیامبر (ص) روایت نموده که فرمود:

إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّأْيَاتِ السُّودَ قَدْ أَقْبَلَتْ مِنْ خِرَاسَانَ فَاتُّوْهَا وَلَوْ حَبَوَا عَلِيَّ الثَّلْجِ فِيهَا خَلِيفَةُ اللَّهِ الْمَهْدِيُّ.

چون پرچمهای سیاه ببینید که از سوی خراسان می آید به استقبال آن بشتابید هر چند با رفتن از روی برف باشد زیرا که همراه آن جماعت مهدی خلیفه الله است.

۲۷ - آمدن وی از جانب مشرق.

عبدالله عمر گفت: روزی در خدمت پیامبر (ص) بودیم که عده‌ای از جوانان بنی‌هاشم بیامدند، از مشاهده آنها دیدگاه پیامبر پراز اشک شد و رنگ مبارکش تغییر کرد، اصحاب عرض کردند: یا رسول الله سیمای مبارکتان گرفته است ما نمی‌توانیم شما را بدین حالت ببینیم فرمود:

انا اهل بیت اختار الله لنا الآخرة على الدنيا وان اهل بيتي سيلقون بعدى بلاء وتشريداً و تطريداً حتى يأتى قوم من قِبَل المشرق ومعهم رايات سود فيسألون الحق فلا يعطونه فيقاتلون وينصرون فيعطون ما سألوا فلا يقبلون حتى يدفعوه الى رجل من اهل بيتي فيملاءها قسطاً كما ملاءها جوراً فمن ادرك ذلك منكم فليأتهم ولحبواً على الثلج.

ما اهل بيتي هستیم که خداوند آخرت را برای ما بردنیا ترجیح داده، بعد از این اهل بیت من مصیبت‌ها می‌بینند و از وطن آواره می‌گردند، تا آنگاه که مردمی از جانب مشرق با پرچمهای سیاه به طلب حق قیام کنند، این حق را به آنها نمی‌دهند تا جنگ کنند، و پیروزی یابند و حق را بگیرند و آن را به مردی از اهل بیت من بسپارند که دنیا را پراز عدل کند چنان که از ظلم پرشده باشد هرکس، آن زمان را درک کند به آنها پیوندد اگرچه به رفتن از روی برف باشد.

۲۸ - تجدید عظمت اسلام با ظهور او.

حدیقه روایت نموده که از پیغمبر (ص) شنیدم می‌فرمود:

وای بر این امت از سلطه‌ای که پادشاهان ستمگر بر آنها پیدا می‌کنند و آنها را کشته، و مؤمنین را به وحشت می‌اندازند، مگر کسی که فرمان آنها را گردن نهد شخص با ایمان به زبان با آنها می‌سازد ولی قلباً از آنان می‌گریزد و چون خداوند عزوجل اراده نماید که عزت اسلام را تجدید کند، شوکت هرستمگر جباری را درهم بشکند زیرا خدای توانا قادر است امتی را که در میان فساد افتاده‌اند، به ساحل صلاح آورد.

سپس فرمود: ای حدیقه، لولم یبق من الدنيا الا یوم واحد لطول الله ذلك الیوم حتی یملك رجل من اهل بيتي تجرى الملاحم على یدیه و یظهر

الاسلام لا یخلف وعده و هو سریع الحساب.

اگر از عمر دنیا جز یک روز نمانده باشد، خداوند آن روز را چندان دراز گرداند تا مردی از اهل بیت من به سلطنت رسد که با بی دینان جنگها کند تا اسلام را آشکار سازد.

۲۹ - رفاه و آسایش مسلمانان در عصر مهدی (عج).

ابو سعید خدری از پیغمبر (ص) روایت نموده که فرمود:

یتنعم امتی فی زمن المهدی (ع) نعمة لم یتنعموا قبلها قط یرسل السماء علیهم مدراراً ولا تدع الارض شیئاً من بناتها الا اخرجته.

امت من در زمان مهدی چنان در فراخی معیشت به سر برند که هیچگاه پیش از آن ندیده باشند. آسمان پی در پی برکات خود را برای آنان فرو می ریزد و زمین آنچه دارد بیرون می دهد.

۳۰ - مهدی یکی از سروران بهشت.

انس بن مالک روایت کرده که پیغمبر (ص) فرمود:

نحن بنو عبدالمطلب سادات اهل الجنة، انا و اخی علی و عمی حمزه و جعفر و الحسن و الحسین و المهدی.

ما فرزندان عبدالمطلب سروران اهل بهشتیم، من و برادرم علی و عمویم حمزه و جعفر و حسن و حسین و مهدی.

۳۱ - سلطنت مهدی (ع).

ابوهریره روایت کرده که پیغمبر (ص) فرمود:

لولم یبق من الدنيا الا ليلة لملك فيها رجل من اهل بيتي.

اگر از عمر دنیا جز یک شب نماند، در همان شب مردی از اهل بیت من به سلطنت رسد.

۳۲ - خلافت مهدی (ع).

ثویان از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده که فرمود:

نزد گنج شما سه نفر به قتل رسند که هر سه پسران خلیفه می باشند و پس از آن دیگر هیچ یک از آنها خلیفه نمی شود تا آن که مردمی با پرچمهای سیاه سررسند

و طوری آنها را به قتل رسانند که هیچ قومی را بدان وضع نکشته باشند.
**ثم یجیئنی خلیفة الله المهدی فاذا سمعتم به فأتوه فپیایعوه فانه
 خلیفة الله المهدی.**

سپس خلیفه خدامهدی بیاید، چون بشنوید که ظهور نموده به سوی او رو
 آورید و با او بیعت کنید زیرا او مهدی خلیفه حقیقی خداوند است.

۳۳ - بیعت با حضرت.

ثوبان از پیامبر (ص) روایت کرده که فرمود:

مردمی با پرچمهای سیاه از جانب شرق پدید آیند که دلهای آهنین دارند هر
 کس از آمدن آنها مطلع گشت به سوی آنها رو آورد و با آنان بیعت کند ولو با رفتن از
 روی برف باشد.

۳۴ - پیوند دهنده دلهای.

از علی (ع) روایت شده که فرمود:

به پیغمبر اکرم (ص) عرض کردم: یا رسول الله (ص) **أما آل محمد المهدی
 أم من غیرنا؟**، ای رسول خدا مهدی از ما اهل بیت است یا از غیر ما؟، پیامبر فرمود:
**لا، بل منا یختم الله به الدین کما فتح بنا وبنا ینقذون من الفتن کما انقذوا
 من الشرك وبنا یؤلف الله بین قلوبهم بعد عداوة الفتنة اخوانا کما ألف بینهم
 بعد عداوة الشرك اخواناً فی دینهم.**

او از ماست خداوند دین را به وسیله او ختم کند چنان که توسط ما گشود،
 مردم به وسیله ما از آشوبها نجات یابند چنان که از منجلاب شرک بیرون آمدند،
 دلهای آنها را به هم پیوند دهد و بعد از دشمنیها آنها را باهم برادر کند، چنان که بعد از
 نجات از شرک، آنها را باهم برادر دینی کرد.

۳۵ - بعد از مهدی زندگی بی فائده است.

عبدالله بن مسعود می گوید: پیامبر اکرم (ص) فرمود:

**لولم یبق من الدنيا الا ليلة لطول الله تلك الليلة حتی یملك رجل من اهل
 بیتی یواطی اسمه اسمی و اسم اییه اسم ابی یملاءها قسطاً و عدلاً کما ملئت
 ظلماً و جوراً و یقسم المال بالسوية ویجعل الله الغنی فی قلوب هذه الامة**

فیملك سبعاً او تسعاً لاخیر فی العیش بعدالمهدی.

اگر از عمر دنیا جز یک شب نماند، خداوند آن شب را چندان دراز گرداند تا مردی از اهل بیت من به سلطنت رسد که نامش نام من و نام پدرش نام پدر من می باشد^۱. و او زمین را پراز عدل و داد کند چنان که پراز ظلم و جور شده باشد، اموال را بالسویه میان مردم تقسیم کند، و خداوند دل‌های امت مرا بی نیاز گرداند، هفت سال یانه سال سلطنت نماید سپس بعد از مهدی زندگی فائده ندارد.

۳۶ - قسطنطنیه به دست مهدی (ع) فتح شود.

ابو هریره از پیغمبر (ص) روایت کرده که فرمود:

لا تقوم الساعة حتی یملك رجل من اهل بیتی یفتح القسطنطنیه و جبل الدیلم ولو لم یبق الا یوم واحد لطول الله ذلك الیوم حتی یفتحها.

پیش از آنکه قیامت شود و مردی از اهل بیت من به سلطنت رسد و قسطنطنیه و جبال دیلم^۲ را فتح کند اگر یک روز از عمر دنیا باقی باشد خداوند آن روز را چندان دراز گرداند تا آنجا را فتح کند.

۳۷ - مهدی (ع) پس از پادشاهان ستمگر.

قیس بن جابر از پدرش و او از جدش، از رسول خدا (ص) روایت نموده که فرمود:

سیکون بعدی خلفاء ومن بعد الخلفاء امراء و من بعد الامراء ملوک جبابرة ثم یخرج رجل من اهل بیتی یملاء الارض عدلاً کما ملئت جوراً.

بعد از من خلفاء خواهند بود و بعد از خلفاء امراء و بعد از امراء پادشاهان ستمگر بیایند آنگاه مردی از اهل بیت من خواهد آمد که زمین را از عدل و داد پر کند چنانکه پراز ظلم باشد.

۳۸ - عیسی (ع) مأموم مهدی (ع).

ابو سعید از پیغمبر (ص) نقل کرده که فرمود:

منا الذی یصلی عیسی ابن مریم (ع) خلفه.

۱ - در این باره قبلاً سخن گفتیم.

۲ - جبال دیلم نواحی قزوین رو به طرف شمال و منطقه گیلان است.

آن کس که عیسی بن مریم پشت سراو نماز می گذارد، از ماست.

۳۹ - مهدی با عیسی بن مریم سخن می گوید.

جابر بن عبدالله انصاری از آن حضرت روایت نموده که فرمود:

ینزل عیسی بن مریم (ع) فیقول امیرهم المهدی تعال صل بنا فیقول: الا ان بعضکم علی بعض امراء تکرمة من الله عزوجل لهذه الامة.

چون اصحاب مهدی قیام کنند، عیسی بن مریم از آسمان فرود آید، امیر قیام کنندگان به عیسی می گوید بیا تا با تو نماز بگذاریم عیسی می گوید: شما خود از جانب خدا برخی بر برخی دیگر امیر هستید و این لطف خدا نسبت به این امت است.

۴۰ - مهدی (ع) حافظ امنیت.

عبدالله بن عباس از پیغمبر اکرم (ص) روایت کرده که فرمود:

لن تهلك امة انا فی اولها و عیسی بن مریم فی آخرها والمهدی فی وسطها^۱.

امتی که من در اول آنها و عیسی بن مریم در آخر آنها و مهدی در وسط آنها باشیم، هرگز هلاک نمی شوند.

همه این چهل حدیثی که ابونعیم از میان انبوه احادیث حضرت مهدی جهت کتاب خود برگزیده، در سایر کتب حدیث اهل تسنن نیز نقل شده است و این احادیث بعضی از آن احادیثی است که علمای اهل سنت در کتابهای خود نوشته اند.

یکی از علمای شیعه کتابی تألیف کرده و نام آن را کشف المخفی فی مناقب المهدی نامیده است^۲. و در این کتاب ۱۱۰ حدیث از طریق رجال عامه روایت کرده

۱ - کشف الغمه، علی بن عیسی اربلی بنقل بحار، ج ۵۱، از صفحه ۷۸ تا ۸۵، ابونعیم اصفهانی این چهل حدیث را با سلسله سند ذکر کرده، اهمیت این روایات در این است که اغلب آنها از راویان مشهور اهل تسنن نقل شده، مرحوم اربلی جهت اختصار سلسله سند آنها را حذف کرده است.

۲ - تألیف شیخ یحیی بن حسن بن بطریق صاحب کتاب العمدة والمستدرک.

چهل حدیث از طریق اهل تسنن

که به خاطر اختصار و رعایت حال از نقل آن نیز خودداری نمودیم، زیرا برخی از روایات گذشته که نقل کردیم خواننده را از تفصیل بیشتری نیاز می‌کند و همانها برای اهل انصاف و دارنده عقل سلیم کافی خواهد بود و در اینجا فقط اسامی کسانی که این یکصد و ده حدیث را در کتابهای خود آورده‌اند، ذکر می‌کنیم تا اهل توفیق با تحقیق از مضامین آن مستحضر گردند:

مؤلف:	نام کتاب:	احادیث
بخاری	صحیح	۳ حدیث
مسلم	صحیح	۱۱ حدیث
حمیدی	جمع بین الصحیحین	۲ حدیث
زید بن معاویه عبدی	بین صحاح سته	۱۱ حدیث
عبدالعزیز عکبری	فصال الصحابة	۷ حدیث
ثعلبی	تفسیر	۵ حدیث
ابن قتیبه	غریب الحدیث	۶ حدیث
ابن شیرویه دیلمی	الفردوس	۴ حدیث
حافظ ابوالحسن دارقطنی	مسند فاطمه (س)	۶ حدیث
حافظ ابوالحسن دارقطنی	مسند علی (ع)	۳ حدیث
کسانی	المبتداء	۲ حدیث
حسن بن مسعود فراء	المصابیح	۵ حدیث
ابوالحسن مناری	الملاحم	۳۶ حدیث
حافظ بن مطیع	از کتاب وی	۳ حدیث
محمد بن اسماعیل فرغانی	الرعاية لاهل الرواية	۳ حدیث
حمیدی (نامبرده)	در خبر سطح	۲ حدیث
یوسف بن عبدالبر نمیری	استیعاب	۲ حدیث

مرحوم سید بن طاوس می‌نویسد: جلد دوم سنن ابن ماجه قزوینی را که تاریخ کتابت آن سال ۳۰۰ هجری یعنی زمان مؤلف است، به دست آوردیم،

در کتاب نامبرده روایات بسیاری دربارهٔ ملاحم (پیشگوئیها) از جمله هفت حدیث در باب ظهور مهدی با سلسله سند نقل کرده است که وی از فرزندان فاطمه است و زمین را پراز عدل می‌کند چنان که پراز ظلم شده باشد.

همچنین وی می‌گوید: کتابی دیگر به نام **المقنص علی محدث الاعوام لنبا ملاحم عابر الایام تلخیص ابوالحسین احمد بن جعفر بن محمد مناری** به دست آوردم که در زمان مؤلفش نوشته شده، در آخر آن نسخه نوشته شده بود: **در سنه ۳۳۰ از تالیف آن فراغت حاصل شد**، در آن کتاب، هیچ‌ده روایت با سند از پیغمبر دربارهٔ قیام و ظهور حتمی مهدی (ع) و اوصاف آن حضرت و این که او از اولاد فاطمه زهرا (س) دختر پیغمبر است و زمین را پراز عدل می‌کند، نقل کرده است.

سپس مرحوم سید ابن طاوس چهل حدیثی را که **حافظ ابونعیم اصفهانی** در توصیف مهدی موعود جمع‌آوری نموده، آورده، آنگاه نتیجه گرفته است که احادیث راجع به مهدی که دانشمندان اهل تسنن روایت کرده‌اند، یکصد و پنجاه و شش حدیث است، و آنچه شیعه در این باره نقل کرده‌اند باید در چندین جلد تدوین شود.^۱

آری در کتابهای اهل تسنن که روایات حضرت مهدی آمده است، به نقل روایات کلی اکتفاء نگردیده بلکه از اوصاف و خصوصیات آن نیز سخن رفته است. فرقه زیدیه جارودیه نیز احادیث بسیاری دربارهٔ امام زمان (عج) از پیامبر اکرم (ص) و امام باقر (ع) روایت می‌کنند، از علمای بزرگ آنان در کوفه و ابو سعید عباد بن یعقوب رواجینی **عصفری** (متوفی ۲۵۰ هـ) بود، او کتابی تحت عنوان **اخبار المهدی** نوشت.^۲ ذهبی نقل می‌کند که عباد مبلغی رافضی بود، قیام مهدی

۱ - بنا به نقل بحار، ج ۵۱، ص ۱۰۶.

۲ - منتخب الاثر ص ۵.

را در آینده نزدیک انتظار می‌کشید، او شمشیری را با خود حمل می‌کرد و می‌گفت که آن را برای جنگ در راه مهدی آماده نگه می‌دارد^۱.

ذکر این نکته جالب است که او این عقیده را قبل از غیبت امام دوازدهم در سال ۲۶۰ هجری داشت زیرا وی در سال ۲۵۰ درگذشت.

مهدی از دیدگاه شیعه

تعداد روایاتی که شیعه امامیه درباره امام غائب نقل کرده‌اند به مراتب بیش از روایاتی است که از سایر فرق اسلامی نقل شده است، وجه امتیاز محدثین امامیه از سنیان و زیدیان در این است که امامیه مدعی هستند امام دوازدهم که به وجودش در احادیث عامه و زیدیه تصریح و تأکید شده در واقع محمد فرزند امام یازدهم حسن عسکری بوده و اوقائم مهدی است احادیث نبوی که درباره حضرت مهدی توسط محدثین سنی و زیدی روایت شده به وسیله امامیه هم نقل شده است، آنان احادیث نبوی را در مورد امامان دوازدهگانه به کار می‌برند و احادیث امامان خود را بر آن می‌افزایند که به وضوح کلیه اوصاف و تمام جزئیات زندگی حضرت مهدی بیان شده است.

بعضی از علمای حدیث نوشته‌اند در کتب معتبر شیعه بیش از هزار حدیث درباره ولادت حضرت مهدی و این که امام دوازدهم و پسر امام حسن عسکری است، و طول عمر و غیبتش روایت کرده‌اند^۲. و بسیاری از این احادیث مشتمل بر اعجاز است زیرا خبر داده‌اند به ترتیب از ائمه تا امام دوازدهم (ع) و نیز خبر داده‌اند به مخفی بودن ولادت آن حضرت و به این که دو غیبت دارد، دومی طولانی‌تر از

۱ - میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۸۰ - ۳۷۹.

۲ - مرحوم آیت‌الله محلاتی راهنمای حق چاپ ششم، ص ۲۵۰.

اولی است که برخی از این کتب سالها پیش از ولادت آن حضرت تصنیف شده است.^۱ مثلاً حسن بن محبوب (متوفی ۲۳۴ هجری) یکی از محدثین مورد اعتماد شیعه صد سال پیش از ولادت حضرت مهدی احادیث مربوط به غیبت را در مشیخه^۲ خود آورده است.

در تفاسیر قرآن که شیعیان امامیه نوشته‌اند بسیاری از آیات به عنوان مظهري از نقش قائم و غیبت او تفسیر شده است، و در ضمن صدها حدیث، مشخصات آن حضرت را بیان نموده‌اند که از حوصله این کتاب بیرون است از جمله آیات زیر است:

۱- «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَّارِ الْكُنَّسِ»^۳

چنین نیست قسم یاد می‌کنم به ستارگان بازگردانده که به گردش آیند و در مکان خود رخ پنهان کنند.

بنابه بیان امام باقر(ع) آیه مذکور بدین معنی است که امامی در سال ۲۶۰ در پرده غیبت فرو می‌رود، آنگاه دوباره ناگهان همچون شهاب ثاقبی در شب تاریک ظاهر می‌شود.^۴

۲- «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاءُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ»^۵

ای رسول ما بازگو به کافران به دیده تأمل بنگرید که اگر آب که مایه زندگی شماست صبحگاهی همه به زمین فرو رود - جز خدا - کیست که باز آب گوارا برای شما پدید آرد؟

۱ - الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۱۶، ص ۸۰.

۲ - این اثر از بین رفته ولی نقل قولهایی از آن درمآخذ امامیه در دست است.

۳ - سوره تکویر، آیه ۱۷، ۱۶.

۴ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۱ - کمال الدین، ص ۳۲۵ - نوبختی، الغیبة، ص ۷۵.

۵ - سوره ملک، آیه ۳۰.

ابن فرات کلینی و صدوق این آیه را اینگونه تفسیر کرده‌اند:

این آیه استعاره می‌شود بر غیبت امام، که حضور او در میان مردم به آب گوارائی می‌ماند که همه نیازمند آشامیدن آنند.

۳ - «الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ»^۱.

کسانی که اگر آنها را در زمین ساکن نمودیم نماز و پاداش دهند و زکات دهند و امر به معروف و نهی از منکر کنند.

امام باقر (ع) فرمود: این آیه متعلق به آل محمد است تا امام دوازدهم شخص مهدی موعود و یاران او، که خداوند آنان را در شرق و غرب جهان جای دهد و این اسلام را غالب گرداند و هر بدعت و باطلی را به وسیله او و یارانش محو کند، همان طور که سفیهان حق را از میان برده باشند و آنچنان عالم در آسایش به سربرد که اثر ظلم درجائی دیده نشود^۲.

۴ - «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^۳.

در زبور بعد از کتب آسمانی سابق نوشتیم که: زمین را بندگان صالح ما به ارث می‌برند.

بنندگان صالح در آیه به قائم آل محمد (ص) و یاران او تفسیر شده است^۴.

۵ - «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ»^۵.

۱ - سوره حج، آیه ۴۱.

۲ - تفسیر علی بن ابراهیم، بنقل بحار، ج ۵۱، ص ۴۷.

۳ - سوره انبیا، ۱۰۵.

۴ - تفسیر علی بن ابراهیم، بنقل بحار، ج ۵۱، ص ۴۷.

۵ - سوره حج، آیه ۳۹.

به آنان که ستم دیده‌اند، اگر پیکار کنند، اجازه جنگ داده شده و خداوند قدرت بریاری آنها دارد.

امام صادق(ع) فرمود: اهل تسنن می‌گویند این آیه در باره پیغمبرنازل شده، درموقعی که کفار قریش حضرتش را از مکه بیرون کردند. **وانما هو القائم(ع) اذا خرج يطلب بدم الحسين(ع) ولی او قائم آل محمد است که برای خونخواهی حسین(ع) قیام می‌کند^۱.**

و در غیبت نعمانی از اثبات الوصیه از آن حضرت روایت می‌کند که فرمود: ((اذن للذین یقاتلون...)) درباره قائم ما و یاران او نازل شده است. غرض آیات متعددی در قرآن مجید وارد شده که ائمه اطهار آنها را به مهدی موعود تفسیر کرده‌اند که از حوصله این مقال خارج است^۲.

مهدی در احادیث شیعه

۱ - مرحوم مفید در کتاب ارزشمند ارشاد نقل می‌کند:

قال(ص) لن تنقضي الايام والليالي حتى يبعث الله رجلاً من اهل بيتي يواطى اسمه اسمي يملاءها عدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً^۳.

پیامبر(ص) فرمود:

روزها و شبها به پایان نمی‌رسند تا این که خداوند مردی را از اهل بیت من که همنام من است، برمی‌انگیزد و زمین را پراز عدل و داد می‌کند بعد از آن که از ظلم و ستم پر شده باشد.

۱ - علاقمندان می‌توانند به کتاب شواهد التنزیل حسکانی و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۶۴-۶۶ مراجعه نمایند.

۲ - ارشاد، مفید، ص ۳۲۶، بحار، ج ۵۲، ص ۲۴۰.

۳ - مدرک قبل.

پیامبر اکرم (ص) طبق روایات زیادی که از طریق شیعه و سنی وارد شده، فرموده است: در روزگاری که جهان پراز ظلم و ستم شده، فرزند یازدهمین فرزند من که نام و کنیه او بانام من محمد و ابوالقاسم یکی است ظهور نموده و به تمام بدبختیها خاتمه می دهد و اسلام را به معنای واقعی آن در تمام جهان گسترش می دهد.

۲ - عیاشی به اسناد خود از عمران بن میثم از عبایه نقل می کند که حضرت امیر مؤمنان (ع) آیه «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ» را قرائت فرمود، و سپس از یاران خود سؤال فرمود:

أَظْهَرَ ذَلِكَ؟ قَالُوا نَعَمْ: آیا این وعده عملی شده است که دین مبین اسلام به تمام ادیان غلبه می کند، عرض کردند: آری حضرت در پاسخ فرمود:

فوالذي نفسي بيده حتى لا يبقى قرية الا وينادي فيها بشهادة ان لا اله الا الله بكرة وعشياً.

قسم به خدائی که جان من در دست اوست حقیقت این ظاهر نمی شود مگر زمانی که هیچ قریه ای در زمین نمی ماند مگر این که صبح و شام بانک لا اله الا الله در آن به گوش برسد!

البته این غلبه تا حدودی در زمان خود رسول اکرم (ص) نیز عملی گردید ولی پیروزی کامل اسلام بر تمام ادیان وقتی است که قائم آل محمد (ص) ظهور کند. در حدیث دیگری از امام باقر (ع) نقل شده که:

ان ذلك يكون عند خروج المهدي من آل محمد فلا يبقى احد الا اقر

۱ - نقل از مجمع البیان سوره صف آیه ۹ ولی در تفسیر این آیه مفسران احتمالات دیگری هم داده اند که به جهت اختصار از آنها صرف نظر می شود.

بمحمد (ص) ^۱.

این امر هنگام خروج مهدی آل محمد محقق خواهد شد، پس در آن موقع کسی نمی ماند مگر این که به رسالت پیغمبر اکرم (ص) اقرار کند.

۳ - در عیون اخبار الرضا از امام رضا (ع) و آن حضرت از امیرالمؤمنین علی (ع) روایت نموده که پیغمبر اکرم (ص) فرمود:

لا تذهب الدنيا حتى يقوم بامر امتی رجل من ولدالحسین یملاءها عدلاً
كما ملئت ظلماً و جوراً ^۲.

دنیا به آخر نمی رسد تا این که مردی در میان امت من قیام کند که از فرزندان حسین (ع) است و او زمین را پر از عدل کند چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد.

۴ - در امالی شیخ طوسی از ابو ایوب انصاری روایت کرده که گفت:
پیغمبر در بستر بیماری به دخترش فاطمه زهرا (س) فرمود:

والذی نفسی بیده لابد لهذه الامة من مهدی وهو والله من وُلدك ^۳.

قسم به خدائی که جان من در دست اوست که این امت محتاج به مهدی است و او هم از فرزندان تو است.

۵ - جابر بن یزید جعفی می گوید: از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم که گفت:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ..» نازل شد، عرض کردم یا رسول الله ما خدا و رسولش را می شناسیم که اطاعت امر او را بکنیم اما اولوالامر چه کسانی هستند که اطاعت و پیروی آنها در ردیف اطاعت

۱ - مجمع البیان، ذیل آیه ۳۳ سوره توبه.

۲ - بنقل بحار، ج ۵۱، ص ۶۶.

۳ - بنقل بحار، ج ۵۱، ص ۶۷.

خدا و پیغمبرش قرار گرفته است؟

فرمود: آنان خلفاء و جانشینان من هستند که اول آنها علی بن ابیطالب و بعد حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی (که در تورات به باقر معروف است) همین که سخن پیامبر اکرم (ص) به اینجا رسید فرمود: ای جابر، وقتی که او را ملاقات کردی سلام مرا هم به او برسان، سپس به سخنان خود ادامه داد، آنگاه جعفر بن محمد صادق و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی سپس فرمود:

ثم المهدي اسمه اسمي وكنيته كُنيتي حجة الله في أرضه وبقية في عباده محمد بن الحسن بن علي ذلك الذي فتح الله عز وجل علي يده مشارق الارض ومغاربها ذلك الذي يغيب عن شيعته و اوليائه غيبة لا يثبت فيها علي القول بامامته الا من امتحن الله قلبه للايمان.

بعد از همه، مهدی است که او همانم و هم کنیه من است، و او حجت خدا در روی زمین و بقیه الله در میان بندگانش می باشد، و او محمد بن حسن بن علی است و این کسی است که خداوند به دست او مشارق و مغارب زمین را فتح کند و این کسی است که از شیعه و دوستان خود غیبت می کند به طوری که در قول به امامت او ثابت نمی ماند مگر کسی که خدای تعالی دل او را برای ایمان آزموده است.

جابر می گوید: عرض کردم ای رسول خدا آیا در غیبت امام، شیعیان از وجود او بهره مند می شوند؟

فرمود: ای والذی بعثنی بالنبوة انهم لیستضیئون بنوره و ینفعون بولایته فی غیبه کانتفاع الناس بالشمس وان علاها سحاب.

آری، سوگند به آن خدائی که به راستی مرا به پیغمبری برانگیخته است، ایشان از نور او کسب روشنائی می نمایند و در زمان غیبت آن حضرت از ولایتش

بهره‌مند می‌شوند همان طور که مردم از آفتاب بهره‌می‌برند و لو آن که ابر آن را پنهان کرده باشد.

آنگاه فرمود: ای جابر این راز نهفته خدا و گنجینه دانش اوست، آن را پوشیده دارمگر از اهلش...^۱.

۶ - شیخ صدوق در کتاب اکمال‌الدین از ابو سعید عقبصاء روایت می‌کند که چون حضرت امام حسن (ع) با معاویه صلح کرد، مردم نزد وی می‌آمدند و برخی او را به خاطر صلح با معاویه سرزنش می‌کردند.

فرمود: وای بر شما نمی‌دانید مقصود من چه بود، صلح من با معاویه از آنچه آفتاب بر آن می‌تابد و غروب می‌کند، برای شیعیانم بهتر است نمی‌دانید که من امام شما هستم و اطاعت و فرمان من بر شما واجب است و به فرموده پیغمبر یکی از دو آقای اهل بهشت می‌باشم^۲.

گفتند چرا؟

فرمود: نمی‌دانید که چون خضر کشتی را سوراخ کرد و آن کودک را به قتل رسانید و دیوار را استوار نمود^۳. باعث خشم موسی بن عمران شد که حکمت آن کار براو پوشیده بود ولی نزد خداوند عمل خضر کاری موافق حکمت و صحیح بود؟

اما علمتم انه ما منا احداً ويقع في عُنقه بيعة لطاغية زمانه الا القائم الذي يصلي روح الله عيسى بن مريم خلفه فان الله عزوجل يخفي ولادته و يغيب شخصه لئلا يكون لاحد في عنقه بيعة اذا خرج ذاك التاسع من ولد اخی

۱ - كفاية الاثر ص ۲۹۴ - نجم‌الثاقب، ص ۱۶۶.

۲ - اشاره به روایت متواتر، ان الحسن و الحسين سیدا شباب اهل الجنة.

۳ - اشاره به داستان حضرت موسی و خضر و آیات ۵۹ تا ۸۲ سوره کهف است.

الحسین ابن سیده الامامة یطیل الله عمره فی غیبه ثم ینظره بقدرته فی صورة شاب ابن دون اربعین سنة ذلك لیعلم ان الله علی کل شیء قدیر^۱.

نمی‌دانید که هریک از ما (ائمه) بیعت با سلطان زمانش را (از روی تقیه) به گردن می‌گیرد، جز قائم ما، که عیسی روح الله پشت سر او نماز می‌گذارد و خداوند ولادت او را از مردم پوشیده می‌دارد! و خود وی از نظرها پنهان خواهد شد تا چون ظهور کند بیعت هیچکس در گردن وی نباشد (و مجبور نشود در برابر سلاطین زمانش تقیه نماید و با آنها بیعت و سازش کند) او فرزند نهم برادرم حسین پسر فاطمه، بانوی بانوان است، خداوند در طول غیبت، عمر او را طولانی گرداند آنگاه با قدرت کامل خود به صورت جوانی که کمتر از چهل سال داشته باشد، ظاهر سازد تا همه بدانند که خداوند بر همه چیز تواناست.

۷ - و نیز مرحوم صدوق در کمال الدین از امام حسین (ع) روایت کرده که

فرمود:

منا اثنا عشر مهدیاً اولهم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و آخرهم التاسع من ولدی وهو الامام القائم بالحق یحیی الله به الارض بعد موتها و ینظر به دین الحق علی الدین کله ولو کره المشرکون، له غیبة یرتد فیها اقوام و یثبت علی الدین فیها آخرون فیؤدّون ویقال لهم: متى هذا الوعد ان کنتم صادقین، اما ان الصابر فی غیبه علی الاذی والتکذیب بمنزلة المجاهد بالسيف بین یدی رسول الله (ص)^۲.

ما دوازده مهدی هدایت کننده داریم، اول آنها امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) و آخر آنها نهمین فرزند من است او امامی است که قیام به حق

۱ - بحار، ج ۵۱، ص ۱۳۲.

۲ - بحار، ج ۵۱، ص ۱۳۳.

می نماید، خداوند زمین را پس از آن که مرده باشد، به وسیله او زنده می کند و هم به وسیله او دین حق (اسلام) را بر همه ادیان غالب می گرداند، هرچند مشرکان نخواهند.

او غیبی دارد که در آن مردم بسیاری از دین برمی گردند و گروهی دیگر بر دین حق ثابت باشند، برخی (از روی سرزنش) به آنها می گویند: اگر راست می گوئید موقع ظهور امام زمان شما چه وقت است؟! اما آنها که در غیبت وی با تحمل رنجها و تکذیب مخالفان بر عقیده خود ثابت می مانند، مثل کسانی هستند که با شمشیر در رکاب رسول خدا جهاد کرده اند!

در این که مهدی موعود نهمین فرزند امام حسین (ع) است، محدثان ۱۶۰ حدیث نقل کرده اند.

۸ - صدوق در اکمال الدین از صفوان بن مهران از امام صادق (ع) روایت نموده که فرمود:

من اقر بجمیع الائمة وجحد المهدی کان کمن اثر بجمیع الانبیاء و جحد محمداً (ص) نبوته.

هرکس به تمام امامان اقرار کند، اما به وجود مهدی منکر شود، مانند کسی است که به همه پیامبران عقیده مند باشد ولیکن نبوت محمد (ص) را انکار نماید.

پس به آن حضرت عرض شد: ای رسول خدا، فرزندان مهدی از کیست؟ فرمود: او پنجمین فرزند امام هفتم (موسی بن جعفر) می باشد، اما خودش غائب می شود و نام بردنش برایتان جایز نیست!

در این که قائم آل محمد (ص) مهدی است و پنجمین فرزند موسی بن

۱ - بحار، ج ۵۱، ص ۱۴۳ - اثبات الهداة ج ۶، ص ۴۰۴.

جعفر است ۹۸ حدیث از عامه و خاصه نقل شده است^۱.

۹ - از دعبل خزاعی شاعر اهل بیت نقل شده که وقتی قصیده معروف خود را که اول آن بابیت:

مدارس ایات نخلت من تلاوة ومنزل وحی مقفر العرصات

شروع می شود برای حضرت رضا(ع) خواندم، به این بیت که رسیدم:

خروج امام لامحالة خارج یقوم علی اسم الله والبرکات

یَمیزَ فینا کل حق و باطل ویجری علی النعماء والنقمت

یعنی: ظهور امامی که ناچار می باید بیاید، حتمی است، او به نام خدا و برکات او قیام می کند تا در میان ماهر حقی را از باطل تمیز دهد و پاداش هر نعمت و نعمتی را عطا نماید، امام از شنیدن این دو بیت، گریه شدیدی نمود و فرمود:

ای دعبل! این شعر را روح القدس بر زبان جاری ساخت، آیا می شناسی آن امامی که قیام می کند، کیست؟ عرض کردم: نه، بلکه همین قدر شنیده ام که امامی از شما خارج شود و زمین را پراز عدل و داد کند، فرمود:

یادعبل الامام بعدی محمد ابنی و بعد محمد ابنه علی و بعد علی ابنه الحسن و بعد الحسن ابنه الحجة القائم المنتظر فی غیبه المطاع فی ظهوره لولم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلك الیوم حتی یخرج فیملأها عدلاً كما ملئت جوراً.

ای دعبل امام بعد از من، پسر من محمد است، و بعد از او پسرش علی، و بعد از علی پسرش حسن، و بعد از حسن پسرش حجت قائم است و اوست که در دوران غیبتش انتظار او را برند در ظهورش اطاعت او را نمایند، پس زمین را پراز عدل و داد کند چنانچه پراز ظلم و جور شده باشد، اما این که او در چه وقت قیام خواهد

۱ - منتخب الاثر، ص ۲۱۷

کرد، پدرم توسط پدرانش از رسول خدا(ص) به من خبر داده‌اند که او فرمود: مثله
کمثل الساعة یعنی وقت ظهور امام قائم مثل روز قیامت است که خداوند در قرآن
می‌فرماید:

«لَا يُجَلِّئُهَا لَوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَأْتِيكُمُ إِلَّا
بَغْتَةً»^۱.

کسی جز خداوند وقت آن را معلوم نمی‌کند این مطلب در آسمانها و زمین
گران آمده، به طور ناگهانی به سوی شما خواهد آمد^۲.
در باره این که مهدی موعود چهارمین فرزند امام رضا(ع) است، ۹۵ حدیث
نقل شده است^۳.

۱۰ - حضرت عبدالعظیم حسنی می‌گوید: بر حضور امام جواد(ع) وارد
شدم، خواستم از حال قائم مهدی بپرسم، او فرمود:

يا اباالقاسم ان القائم منا هو المهدي الذي يجب ان ينتظر في غيبته و
يطاع في ظهوره و هو الثالث من ولدي والذي بعث محمداً بالنبوة و خصنا
بالامامة انه لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد، لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج
فيملاء الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً وان الله تبارك و تعالی
يصلح امره في ليلة كما اصلح امر كلیمه موسى(ع) ليقتبس لاهله ناراً يخرج
وهو رسول نبی ثم قال: افضل اعمال شيعتنا انتظار الفرج^۴.

ای ابوالقاسم قائم ما همان مهدی است که باید در غیبتش در انتظار او باشند
و در موقع ظهورش فرمانبرداری او کنند، او فرزند سومی من است قسم به خدائی

۱ - سوره اعراف، آیه ۱۸۶.

۲ - بحار، ج ۵۱، ص ۱۵۴.

۳ - منتخب الاثر، ص ۲۲۰.

۴ - بحار، ج ۵۱، ص ۱۵۶.

که محمد (ص) را به نبوت برانگیخت و ما را به امامت مخصوص گردانید، اگر یک روز از دنیا باقی بماند خداوند آن روز را به قدری طولانی گرداند تا قائم ما ظهور کند و زمین را پراز عدل و داد نماید و خداوند در یک شب کار او را اصلاح نماید. سپس امام جواد (ع) فرمود: بهترین اعمال برای شیعیان ما در آن عصر انتظار فرج است.

۱۱ - محمد بن عبدالله بن حمزه از ابی دلف از امام علی بن محمد الهادی روایت می‌کند که فرمود:

الامام بعدی الحسن ابنی وبعده الحسن ابنه القائم الذی یملاء الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً ظلماً^۱.

امام بعد از من فرزندانم حسن است و بعد از او فرزندش قائم است که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، پس از آن که از جور و ظلم پر شده باشد. در این که قائم آل محمد از اولاد امام هادی (ع) است ۹۰ حدیث وارد شده است.

۱۲ - شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا و اکمال الدین از ابو هاشم جعفر روایت نموده که گفت: از امام علی النقی (ع) شنیدم می‌فرمود:

الخلف من بعدی ابنی الحسن فکیف لکم بالخلف من بعد الخلف؟ فقلت: وَلِمَ جعلنی الله فداک؟ فقال: لانکم لاترون شخصه ولا یحل لکم ذکره باسمه، قلت فکیف نذکره؟ قال: قولوا الحجة من آل محمد^۲.

جانشین من فرزندانم حسن است ولی با جانشین او چگونه خواهید بود؟ من عرض کردم فدایت کردم! مگر چه میشود؟ فرمود: شما او را نمی‌بینید و بردن نام او برای شما جایز نیست. عرض کردم پس چگونه او را نام ببریم؟ فرمود: بگوئید:

۱ - کفایة الاثر بنقل از منتخب الاثر ص ۳۲۵.

۲ - بنقل بحار، ج ۵۱، ص ۱۵۸.

حجت آل محمد (ص).

۱۳ - فضل بن شاذان از محمد بن عبدالجبار روایت کرده کہ گفت: به امام حسن عسکری (ع) عرض کردم، فدایت شوم دوست دارم امام و حجت خدا را بعد از تو بشناسم، فرمود:

امام بعد از من پسر من است کہ ہمنام و ہم کنیہ رسول خدا است، واو پایان دہندہ حجتہای خدا و آخرین جانشین اوست. عرض کردم او از کہ متولد شود؟ فرمود: از دختر قیصر روم!

۱۴ - مرحوم صدوق در اکمال الدین از ابوعلی بن ہمام روایت کردہ است کہ گفت: از محمد بن عثمان (نائب دوم امام زمان (ع) (قدس اللہ روحہ)، شنیدم کہ گفت: از پدرم (عثمان بن سعید) شنیدم کہ گفت: در خدمت امام حسن عسکری بودم کہ از آن حضرت این حدیث را کہ از پدران آن بزرگوار روایت شدہ است، پرسیدند:

ان الارض لا تخلو من حجة الله على خلقه الى يوم القيامة وان من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية.

زمین تا روز قیامت از حجت خدا خالی نخواہد ماند، ہرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد چون مردم جاہلیت مردہ است.

فرمود: این حق است، کما این کہ روز حق است.

به او گفته شد: ای فرزند رسول خدا، کیست حجت و امام بعد از تو؟

فرمود: ابنی محمد و هو الامام والحجة بعدی، من مات ولم يعرفه مات ميتة الجاهلية.

پسر من محمد، او امام و حجت بعد از من است و ہرکس بمیرد و او را نشناسد چون مردم جاہلیت مردہ است.

۱ - کتاب غیبت فضل بن شاذان بنقل کلم الطیب، ص ۵۶۷.

اما ان له غيبة يحارفيها الجاهلون، ويهلك المبطلون و يكذب فيهاالوقاتون ثم يخرج فكاني انظر الى الاعلام البيض تحقق فوق رأسه بنجف الكوفة^۱.

آگاه باشید امام زمان را غیبتی است که در آن نادانان حیران گردند و اهل باطل به هلاکت افتند و کسانی که وقت ظهور او را معین کنند، دروغگو باشند، سپس ظهور می کند مثل این که هم اکنون پرچمهای سفیدی را که در بلندی کوفه (نجف) بر بالای سرش به اهتزاز درآمده است می بینم.

نصوص بر امام دوازدهم از طریق شیعه و سنی بسیار است و در کتابهای مختلف ذکر شده است، ما در اینجا فهرست برخی از آنها را که مؤلف محترم منتخب الاثر در کتاب خود آورده است، نقل می کنیم:

شماره احادیث

موضوع:

- ۱ - درباره این که امامان دوازده نفرند و اول آنها علی (ع) و آخر آنان مهدی (ع) است ۵۸
- ۲ - احادیثی که به ظهور آن حضرت مژده می دهد ۶۵۷
- ۳ - روایاتی که آن حضرت را از دودمان پیغمبر می داند ۳۸۹
- ۴ - روایاتی که می گویند: اسم و کنیه او مانند پیغمبر است ۴۸
- ۵ - روایاتی که آن حضرت را از فرزندان امیرالمؤمنین (ع) می داند ۲۱۴
- ۶ - روایاتی که آن حضرت را از فرزندان حضرت فاطمه می داند ۱۹۲
- ۷ - روایاتی که آن بزرگوار را از فرزندان امام حسین (ع) می داند. ۱۸۵
- ۸ - روایاتی که آن بزرگوار را نهمین فرزند امام حسین (ع) می داند ۱۴۸
- ۹ - روایاتی که آن بزرگوار را از فرزندان امام سجاد (ع) می داند ۱۸۵
- ۱۰ - روایاتی که آن حضرت را از فرزندان امام باقر (ع) می داند ۱۰۳

۱ - بحار، ج ۵۱، ص ۱۶۰.

- ۱۱ - روایاتی که آن حضرت را از فرزندان امام صادق (ع) می‌داند ۱۰۳
- ۱۲ - روایاتی که آن حضرت را از فرزندان امام موسی کاظم (ع) می‌داند ۱۰۱
- ۱۳ - روایاتی که می‌گوید او چهارمین فرزند امام رضا (ع) است ۹۵
- ۱۴ - روایاتی که می‌گوید او سومین فرزند امام جواد (ع) است ۹۰
- ۱۵ - روایاتی که می‌گوید او از فرزندان امام هادی است ۹۰
- ۱۶ - روایاتی که او را فرزند امام حسن عسکری (ع) معرفی می‌کند ۱۴۶
- ۱۷ - روایاتی که می‌گوید اسم پدرش حسن است ۱۴۷
- ۱۸ - روایاتی که می‌گوید او جهان را از عدالت پر می‌کند ۱۲۳
- ۱۹ - روایاتی که غیبت او را طولانی می‌داند ۹۱
- ۲۰ - روایاتی که در رابطه با طول عمر آن حضرت می‌باشد ۳۱۸
- ۲۱ - روایاتی که می‌گوید او امام دوازدهم و پایان بخش امامان است ۱۳۶
- ۲۲ - روایاتی که می‌گوید دین اسلام به وسیله او جهانی می‌شود ۴۷

باتوجه به ارقام یادشده در فوق و به اضافه ۲۵۱۵ روایت دیگر که در پیرامون حضرت مهدی (ع) در منابع شیعه وارد شده، آشکار می‌گردد که روایتهائی که در باره آن حضرت رسیده، فوق حد تواتر است و در کمتر موضوعی از موضوعات دینی تا این حد روایت نقل شده است، و از مجموع این روایات استفاده می‌شود که امام زمان نهمین پسر حسین بن علی است، پدرش امام حسن عسکری (ع) و مادرش نرجس خاتون، نامش همانا با پیامبر آخر الزمان، لقبش مهدی... می‌باشد و در زمان پدرش در سامرا به دنیا آمده و در کودکی پدرش را از دست داده و تا امروز زنده است و تا بدان هنگام که خدا بخواهد زنده می‌ماند و روزی چهره خواهد گشود و دنیا را پراز عدل و داد خواهد کرد، از آن پس که از ستم انباشته شده باشد و به عللی اینک از دیده مردم پنهان است.

و چون ظهورکنند پشت به خانه کعبه بر دیوار تکیه خواهد زد و ندا خواهد داد و یاران خود را که ۳۱۳ نفرند خواهد طلبید، آنان اطراف او را خواهند گرفت حضرت عیسی از آسمان به زمین خواهد آمد و پشت سر آن حضرت نماز خواهد خواند آن بزرگوار احکام اسلام را در سراسر گیتی خواهد گسترد و دنیا چون بهشت خواهد شد.

و از این نظر هر کس به اسلام و پیامبر آن ایمان آورده باشد ناگزیر باید به وجود گرامی مهدی موعود که در غیبت به سر می برد، ایمان راسخ داشته باشد.

زمینه مساعد اجتماعی

اینها نمونه‌هایی از احادیث فراوانی هستند که در باره مهدی موعود وارد شده است و در این احادیث نکته‌ای که مورد توجه قرار گرفته، این است که امام دوازدهم، جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد. و این می‌رساند که انقلاب جهانی مهدی موعود (ع) هنگامی صورت خواهد گرفت که ظلم و فساد، عالمگیر شود و جهانیان از اصلاحات عادی خود خسته و ناامید گردند، و از شدت فشارها و فسادها جانشان به لب برسد و تشنه اصلاح شوند و چشم به راه یک منجی و مصلح غیبی بدوزند و به محض آنکه پرچم پرافتخار آن مصلح آسمانی به اهتزاز درآید با آغوش باز از او استقبال کنند و در رکاب او به هر نوع فداکاری آماده شوند.

زیرا این مسلم است تا کسی طعم تلخ ظلم را نچشیده باشد، لذت عدالت را درک نمی‌کند و آن طوری که لازم است از آن استقبال نمی‌نمایند بنابراین ظهور مهدی موعود و تشکیل حکومت الهی و جهانی تا آنگاه به تعویق می‌افتد که مزاج بشر برای قبول آن مستعد گردد، و جامعه انسانی در سیر تکاملی خود رشد و استعداد قبول عدالت اجتماعی به معنای واقعی کلمه را پیدا کند.

آری، در این هنگام مهدی موعود با پرچم مخصوص انقلاب که روی آن *البيعة لله*: بیعت برای خداست، نوشته شده^۱. دست از آستین غیب بیرون می‌آورد و با یک انقلاب سریع چهره جهان را دگرگون می‌سازد و ضربت نهائی را بر ریشه‌های فساد فرود می‌آورد.

جنبش علمی و فکری

چون مهدی موعود (عج) تشکیل حکومت می‌دهد و رهبری مردم را به عهده

۱ - ينابيع المودة ص ۴۳۵ پیامبر اکرم (ص) فرمود: رأية المهدي فيها مكتوب البيعة لله.

می‌گیرد، سطح افکار و اندیشه مردم به نحو چشمگیری بالا می‌رود و مردم از پرتو وجود، تکامل عقلی و علمی پیدا می‌کنند.

حضرت امام محمد باقر (ع) فرمود:

اذا قام قائمنا وضع الله يده على رؤس العباد فجمع بها عقولهم وكملت به احلامهم^۱.

وقتی که قائم ما قیام کرد، خدا دست لطفش را بر سر بندگان می‌نهد و بدین وسیله عقلهای پراکنده آنان را جمع می‌کند و اندیشه آنان را به حد کمال می‌رساند.

در دوران حکومت حضرت مهدی (ع) قدرت دید و شنوایی چشم و گوش مردم گسترش می‌یابد، چنان که امام صادق (ع) فرمود:

ان قائمنا اذا قام مد الله لشيعتنا في اسماعهم وابصارهم حتى لا يكون بينهم وبين القائم برید يكلمهم فيسمعون و ينظرون اليه وهو في مكانه^۲.

موقعی که قائم ما قیام کند، خداوند به گوشها و چشمهای شیعیان، چنان قدرت و توانایی می‌بخشد که میان آنان و حضرت مهدی پیکی نخواهد بود آنان از راه دور با او صحبت می‌کنند و صدایش را کاملاً می‌شنوند و او را در هر کجا باشد، مشاهده می‌کنند.

نه تنها مردم از راه دور امام خود را خواهند دید، بلکه مردم از فاصله‌های دور همدیگر را مشاهده می‌نمایند.

امام صادق (ع) فرمود:

ان المؤمن في زمان القائم وهو بالشرق ليري اخاه الذي في المغرب وكذا الذي في المغرب يري اخاه الذي بالشرق^۳.

در دوران پیشوایی حضرت قائم مردی که در شرق عالم است فردی دیگری

۱ - کافی، ج ۱، ص ۱۵ - بحار، ج ۵۲، ص ۳۲۸.

۲ - منتخب الاثر، ص ۴۸۳.

۳ - بحار، ج ۲، ص ۳۹۱ - حق الیقین شبر، ج ۱، ص ۳۱۴ - منتخب الاثر، ص ۴۸۳.

را که در غرب عالم باشد، می بیند و شخصی که در غرب دنیا است اشخاص دیگر را در شرق دنیا می بیند.

در عصر مهدی (ع) عقول مردم کامل می شود و سطح معلومات عمومی بالا می رود.

حضرت صادق (ع) فرمود:

علم و دانش به ۲۷ قسمت تقسیم شده اما تاکنون بیش از دو قسمت آن در دسترس بشر قرار نگرفته است، لیکن هنگامی که قائم ما قیام نمود، بیست و پنج قسمت دیگر را آشکار می کند و در بین بشر پخش می نماید.^۱

در روایت دیگر آمده است:

موقعی که حضرت مهدی ظهور می کند گوینده غیبی بر فراز جهان، ندای انقلاب و نام رهبر آن را به گوش مردم جهان می رساند و هرکس به زبان خود آن را می فهمد.

و به این مضمون چندین حدیث وارد شده است.^۲

از این روایات استفاده می شود که در دوران حکومت قائم آل محمد (ص) تحولات شگرف و عمیقی در جهان به وقوع خواهد پیوست.

هرگاه این نوع مطالب در زمانهای قدیم جای شگفتی بود، ولی در عصر کنونی که وسائل مخابرات و ارتباطات سریع و شگفت انگیز اختراع شده، صداها و تصاویر به وسیله امواج به نقاط دوردست فرستاده می شود، جای شگفتی نیست.

امروزه دستگامی اختراع شده که در سازمانهای بین المللی و کنفرانسهای مهم مورد استفاده است، و این دستگاه سخنان گوینده را به زبانهای مختلف ترجمه می کند. بنابراین چه جای استبعاد است که سخنان منادی قیام منجی جهان بشریت را هرکس به زبان خود بشنود.

۱ - بحار، ج ۵۲، ص ۳۳۶.

۲ - رجوع شود به باب رابع منتخب الاثر، ص ۴۴۷.

تکامل اخلاقی و اقتصادی

در دوران حکومت حضرت ولی عصر(عج) در زمینه اخلاق و فضیلت نیز تحول و دگرگونی شگرف به وقوع می پیوندد و جهان بشریت از لحاظ اخلاق نیز به مرحله کمال می رسد و تکامل همه جانبه در تمام شئون زندگی تحقق می یابد، عدالت در سرتاسر جامعه گسترده گردیده و در نتیجه بساط ظلم و ستم و کفر و شرک برچیده می شود و مردم در کمال آرامش و آسایش و رفاه زندگی می کنند.

ابو سعید خدری در روایتی از رسول اکرم(ص) نقل می کند که فرمود:

تتنعم امتی فی زمن المهدی نعمة لم یتنعم مثلها قط یرسل السماء علیهم مدراراً ولا تدع الارض شیئاً من نباتها الا اخرجته^۱.

در زمان مهدی نِعَمِ الهی روزافزون از آسمان می بارد و زمین نعمتهای خود را بیرون می ریزد، نباتات بهترین میوه ها را می دهد و آسایش امت اسلام کاملاً در آن عصر تأمین می گردد، دنیا مبدل به کانون صلح و صفا می شود، دشمنی ها، کینه ها، حسدها، عداوتها از دل های مردم ریشه کن می گردد.

در دوره حکومت مهدی(ع) همه مردم از نیازمندیهای زندگی به قدر کافی استفاده می کنند در نتیجه، بیماری و بدبختی از اجتماع ریشه کن می شود.

امام سجاد(ع) فرماید:

اذا قام قائمنا اذهب الله عزوجل عن شیعتنا العاهه وجعل قلوبهم کزیر الحدید وجعل قوة الرجل منهم قوة اربعین رجلاً ویکونون حکام الارض و سنامها^۲.

هنگام حکومت قائم آل محمد(ص) خداوند هرگونه بیماری را از جامعه شیعیان برطرف می سازد و دل های آنان را همچون پاره های آهن استوار می نماید،

۱ - اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۹۵- عقد الدرر، ابویوسف بن یحیی شافعی باب ۷، ص ۱۴۴- الزام الناصب، ص ۱۶۳ بانندک تفاوتی بحار، ج ۵۱، ص ۸۳.

۲ - بحار، ج ۵۲، ص ۳۱۷.

وبه هر مردی از آنها نیروی چهل مرد می دهد و آنها حکام زمین و رؤسای اجتماع خواهند بود.

در دولت حضرت مهدی (ع) همه جای دنیا، سبز و خرم و آباد می گردد، زمین گیاهان و گنجهای خود را آشکار می سازد، بارانهای سودمند و پربرکت پی در پی از آسمان می بارد، جهان آنچنان آباد می گردد که مردم به هنگام مسافرت از یک نقطه به نقطه دیگر همه جا را پراز گل و سبزه می بینند و در روی زمین حتی یک وجب هم زمین بایر یافت نخواهد شد.

مرحوم صدوق در کتاب خصال از اصول اربعه از امیرالمؤمنین (ع) روایت نموده که فرمود:

...ولو قام قائمنا لانزلت السماء مطرها، ولا خرجت الارض نباتها و لذهبت الشحناء من قلوب العباد واصطلحت السباع والبهائم، حتی تمشی المرأة بین العراق الی الشام، لاتضع قدمیها الا علی النبات وعلی رأسها زیلها لا یهیجها سبع ولا تخافه^۱.

اگر قائم ما قیام کند، آسمان باران خود را فرو می ریزد و زمین نباتات خود را بیرون می دهد و کینه ها از دل بندگان خدا زایل می شود، و درندگان و حیوانات باهم ساخته، از یکدیگر رم نمی کنند تا جایی که زنی که می خواهد راه عراق و شام را پیماید همه جا قدم بر روی سبزه و گیاهان می گذارد و زینتهای خود را بر سر دارد - کسی طمع به آن نمی کند - نه درنده ای به او حمله می آورد و نه او از درندگان وحشت دارد.

مرحوم مفید در ارشاد از علی بن عقبه و او از پدرش نقل کرده که گفت:
اذا قام القائم حکم بالعدل و ارتفع فی ایامه الجور، و آمنت به السبل و اخرجت الارض برکاتها و رد کل حق الی اهله ولم یبق اهل دین حتی یظهروا

۱ - بحار، ج ۵۲، ص ۳۱۶.

الاسلام و يعترفوا بالايمان، اما سمعت الله سبحانه يقول: «وَلَهُ اسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَآلِيه تَرْجِعُونَ»

و حکم بين الناس بحکم داود و حکم محمد (ص) فحيثئذ تظهر الارض كنوزها و تبدى برکاتها ولا يجد الرجل منكم يؤمئذ موضعاً لصدقة ولا لبره شمول الغنى جميع المؤمنين...

موقعی که قائم قیام کند به عدالت حکم می کند، و در روزگار او ظلم و ستم از میان می رود، و راهها امن می شود، و زمین برکات خود را بیرون می دهد، و هر حقی به صاحب حق داده می شود، و پیروان هیچ دینی نمی ماند مگر اینکه اظهار مسلمانی می کنند و با ایمان شناخته می شوند، نشنیده ای که خداوند می فرماید:

هرکس در آسمان و زمین است از روی میل و اکراه تسلیم او می شوند و به سوی او بازگشت می کنند.

و به حکم حضرت داود (ع) و حضرت محمد (ص) در میان مردم حکومت کند، آن روز است که زمین گنجهای خود را ظاهر سازد و برکات خویش را آشکار نماید و کسی از شما در آن زمان جائی برای دادن صدقه و احسان خود نیابد زیرا همه مؤمنان توانگر شده اند و همگی بی نیازند.

سپس فرمود:

ان دولتنا آخر الدول ولم يبق اهل بيت لهم دولة الا ملكوا قبلنا، لثلا يقولوا اذا رأوا سيرتنا اذا ملكنا سرنا بمثل سيرة هؤلاء وهو قول الله تعالى: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۱.

دولت ما پایان دولتها است، و هیچ خاندانی که بخواهد به دولت و سلطنت رسند به جای نمانند جز این که پیش از ما به سلطنت رسند، تا این که چون راه و روش ما را ببینند نگویند: چون ما به سلطنت رسیدیم مانند اینان رفتار کنیم و همین

۱ - ارشاد، ص ۴ - ۳۴۳.

است معنای گفتار خدای تعالی: پایان کارها و نیک فرجامی از آن پرهیزکاران است.

از روایات مذکور نکات زیر به دست می آید:

- ۱ - وفور بارانهای نافع و به موقع.
- ۲ - روئیدن گیاهان و نباتات و محصولات زیاد.
- ۳ - استخراج منابع و گنجها و معادن زیرزمینی.
- ۴ - آبادی و عمران همه خرابیها و زمین های بایر.
- ۵ - آشکار شدن برکات زمین.
- ۶ - پیدانشدن فقیر و نیازمند.
- ۷ - بی نیازی و غنای همه مؤمنان.
- ۸ - بیرون رفتن کینه ها و بخل و حقد از دل های مردم و بندگان خدا.

تحول عظیم اخلاقی در حکومت مهدی (ع)

در حکومت جهانی مهدی میان ترقیات مادی (علمی، صنعتی و اقتصادی) و تکامل معنوی و اخلاقی موازنه و هماهنگی کاملی وجود دارد، و مثل دنیای متمدن امروز نیست که سیر آن به طرف ترقیات مادی به مراتب سریعتر و قویتر از سیر آن در مسیر تکامل معنوی و اخلاقی است، بلکه در حکومت او، ترقیات مادی توأم با ترقیات معنوی و اخلاقی خواهد بود و لذا خطری که تمدن منهای معنویت، دنیای امروز را تهدید می کند، تمدن دولت او را تهدید نخواهد کرد.

احادیث اسلامی از تکامل اخلاقی در دوران حکومت امام دوازدهم گزارش می دهد و در میان احادیث، این حدیث بیش از همه جلب توجه می کند که پیامبر اکرم (ص) در توصیف مهدی موعود: **يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا** زمین را از عدل و داد پر می کند و یکی از ویژگیهای حکومت امام قائم، گسترش عدل و داد و برچیده شدن ظلم و ستمگری است، و این بیانگر تکامل اخلاقی می باشد.

در حکومت آن حضرت آن چنان اصول عدالت اجراء می شود که هیچ مظلومی بی پناه باقی نمی ماند، بلکه اصولاً ظلمی وجود نخواهد داشت و اگر حیثاً به طور استثناء شخصی مورد ستم و تجاوز قرار گیرد، در نخستین فرصت احقاق حق می گردد.

شک نیست که در عصر آن مصلح بزرگ جهان، آموزشهای اخلاقی با وسایل ارتباط جمعی فوق العاده پیشرفته آنچنان وسعت می گیرد که اکثریت قریب به اتفاق مردم جهان را برای یک زندگی صحیح انسانی و توأم با پاکی و عدالت اجتماعی آماده سازد، لذا امام صادق (ع) در روایتی فرموده:

اذا قام القائم حکم بالعدل وارتفع الجور فی ایامه وامننت به السبل
واخرجت الارض برکاتها ورد کل حق الی اهله..!

هنگامی که قائم قیام کند، حکومت را براساس عدالت قرار می دهد و ظلم و جور در دوران او برچیده می شود و جاده‌ها در پرتو وجودش امن و امان می گردد، زمین برکاتش را خارج می سازد و هر حقی به صاحبش می رسد.

و در حدیث دیگر پیامبر اکرم (ص) می فرماید:

ابشرکم بالمهدی یملاء الارض قسطاً کما ملئت جوراً و ظلماً یرضی
عنه سکان السماء والارض یقسم المال صحاحاً فقال رجل ما معنی صحاحاً
قال بالسویه بین الناس^۱.

شما را به ظهور مهدی (ع) بشارت می دهم زمین را پراز عدل و داد می کند همانگونه که از جور و ستم پرشده است، ساکنان آسمانها و زمین از او راضی می شوند و اموال و ثروتها را به طور صحیح تقسیم می کند.

کسی سؤال کرد: معنی تقسیم صحیح ثروت چیست؟

فرمود: به طور مساوی در میان مردم.

۱ - ارشاد، ص ۳۴۴ - بحار، ج ۵۲، ص ۳۳۸.

۲ - مسند احمد حنبل، ج ۳، ص ۳۷ بنقل منتخب الاثر، ص ۱۴۷.

سپس فرمود: دل‌های پیروان محمد را پراز بی‌نیازی می‌کند، عدالتش همه را فرامی‌گیرد تا آنجا که دستور می‌دهد کسی با صدای بلند صدا بزند: هرکس احتیاج مالی دارد برخیزد، هیچ کس جز یک نفر بر نمی‌خیزد.
در ذیل حدیث می‌افزاید که: امام دستور می‌دهد مال قابل ملاحظه‌ای به او بدهند، اما او به زودی باز می‌گردد و پشیمان می‌شود که چرا آزمند و حریص بوده است.

آری، در ظلّ توجهات حضرت ولی عصر، افراد به کلی تغییر روحیه می‌دهند و به جای ظلم و تعدی و خوردن منافع دیگران در کنار یکدیگر از مواهب الهی بطور عادلانه بهره می‌برند آنچنان که جمله معروفی که حکم ضرب‌المثل را دارد زمانی فرا می‌رسد که گرگ و میش در کنار هم آب می‌خورند جامه عمل به خود می‌پوشد.

نزول برکات الهی در دولت مهدی (ع)

وقتی مردم در دولت عدالت‌گستر مهدی به کلی تغییر روحیه دادند و از لحاظ مادیات و معنویات به حد کمال رسیدند و صلح و صفا و صمیمیت جهان را فراگرفت، خداوند نیز برکات خود را به اهل زمین نازل می‌کند و رحمت پروردگار و فیض او به حد نهایت، همه افراد جامعه را فرامی‌گیرد و در نتیجه تمام گرفتاریها، قحطی‌ها و بدبختی‌ها پایان می‌پذیرد، زیرا تمام بدبختیها و کمبودها و گرفتاریها و حتی نزول بلای آسمانی و زمینی در اثر طغیان و نافرمانی بندگان و عدم خضوع آنان در برابر خالق جهان است، به این معنی، وضع عمومی مردم با وضع و روحیه و افکار و اخلاق و شایستگی آنها بستگی دارد، و این سنت تغییرناپذیر الهی است که:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» خداوند نعمت و رحمت خود را از بندگان دریغ نمی‌کند مگر این که آن قوم حالشان را تغییر دهند و از نیکی به بدی گرایند:

لذا در روایات، به دنبال تغییر روحیه مردم از نزول برکات و فراوانی نعمت

وامنیت و آبادانی گزارش داده‌اند.

پیامبر اکرم (ص) فرمود: ان المهدی من عترتی من اهل بیتی یخرج فی آخر الزمان تنزل له السماء مطرها و تخرج له الارض بذرها فیملأ الارض عدلاً و قسطاً كما ملأها القوم ظلماً و جوراً^۱.

مهدی از عترت و اهل بیت من است و در آخر زمان قیام می‌کند، آسمان به برکت او، باران می‌فرستد و زمین تخمهای خود را می‌رویاند، زمین را از عدل و داد پر می‌نماید همچنان که اقوام قبل، از ظلم و جور پر کرده باشند.

پیامبر فرمود: یخرج فی آخر امتی المهدی یسقیه الله الغیث و تخرج الارض نباتها و يعطى المال صحاحاً و تکثر الماشیة و تعظم الامة^۲.

در آخر الزمان حضرت مهدی (ع) در اتم قیام می‌کند، خدا باران رحمت برای سیراب کردن زمین می‌فرستد و زمین نیز نباتات خویش را می‌رویاند و آن حضرت اموال را به طور صحیح به مردم عطا می‌کند و گوسفند و دام، فراوان می‌گردد و اتم عظیم و بزرگ می‌شود.

و نیز فرمود: و تزید المیاه فی دولته و تمد الانهار و تضاعف الارض اکلها^۳.
آب در حکومت حضرت مهدی زیاد می‌شود، نهرها امتداد می‌یابد و زمین خوردنیها و مواد غذایی خود را فراوان می‌سازد.

در حدیثی دیگر آمده است که در زمان آن حضرت:

یزرع الانسان مُدّاً یخرج له سبعمأة مد^۴. كما قال الله تعالى: «كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ»^۵.

۱ - بحار، ج ۵۱، ص ۷۴.

۲ - عقد الدرر ابویوسف بن یحیی شافعی باب ۷، ص ۱۴۴.

۳ - مدرک قبل، ص ۱۴۹.

۴ - مدرک قبل، ص ۲۰۰.

۵ - سوره بقره، آیه ۲۶۱.

انسان یک مد (۷۵۰ گرم) کشت می‌کند و هفتصد و پنجاه برابر محصول برداشت می‌کند، و این همان گونه است که خداوند می‌فرماید: انفاقهای شما مانند دانه گندمی است که هفت خوشه برآورد و در هر خوشه‌ای هفتاد دانه گندم باشد و خداوند برای هرکس که بخواهد اضافه و دوچندان نیز می‌کند.

در روایات آمده است: امام زمان بر شرق و غرب مسلط می‌شود و تمام معادن و گنجهای زیرزمینی در حکومت او آشکار و استخراج می‌شود، در روی زمین جای مخروبه‌ای باقی نمی‌ماند، مگر آنکه به وسیله آن حضرت آباد می‌شود.

انه يبلغ سلطانه المشرق والمغرب و تظهر له الكنوز ولا يبقى في الارض خراب يعمره^۱.

زمین طراوت و زیبایی خود را باز می‌یابد نهرها جاری می‌گردد و خیر و برکت زیاد می‌شود.

رسول اکرم (ص) فرمود:

القائم منا منصور بالرعب مؤيد بالنصر و تطوى له الارض و تظهر له الكنوز و يبلغ سلطانه المشرق والمغرب و يظهر الله عزوجل به دینه علی الدین کله ولو کره المشرکون فلا يبقى فی الارض خراب الا عمر، الی ان قال: وذلك بعد غيبة طویلة لیعلم الله یطبعه بالغیب ویؤمن به^۲.

قائم ما مورد تأیید است و زمین را برای او درنوردند و گنجها را به او بنمایانند و حکومت و سیطره او شرق و غرب را فراگیرد و پروردگار به دست مهدی (ع) دین خویش را بر همه دینها پیروز سازد گرچه مشرکان و بی‌دینان این را نخواهند، در روزگار حکومت مهدی (ع) همه جا آباد خواهد بود... اما این همه بعد از دوران غیبت طولانی است تا خداوند اطاعت و ایمان مردم را بیازماید.

ابن عباس می‌گوید: پیامبر (ص) فرمود: المهدي الذي يملأ الارض عدلاً

۱ - اسعاف الراغبین، ص ۴۱ - ۱۴۰.

۲ - کمال الدین، ج ۷، ص ۱۹۰ - اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۱۸.

كما ملئت جوراً.. تقى الارض افلاذ كبدها قال قلت وما افلاذ كبدها قال امثال اسطوانة من الذهب والفضه.

مهدی که زمین را پراز عدل می سازد همانگونه که پراز ظلم شده باشد.. زمین گنجینه های درون (جگر گوشه های خود را) بیرون می اندازد گفتم: افلاذ کبد چیست؟ فرمود: ستونهایی از طلا و نقره (حاکم می گوید این حدیث صحیح است).^۱

ترمذی در صحیح خود از پیامبر (ص) نقل می کند که فرمود:

تقى الارض افلاذ كبدها امثال اسطوانة من الذهب والفضه قال فيجىء

السارق فيقول فى هذا قطعت رحمى ثم يدعونه ولا يأخذون منه شيئاً.^۲

زمین گنجینه های درون خود را بیرون می ریزد بسان ستونها از شمش طلا و نقره، دزد وقتی که آن را می بیند با تعجب می گوید برای این دستم بریده شد و قاتل می گوید برای همین آدم کشتم و قاطع رحم می گوید وای بر من برای همین قطع رحم کردم، سپس دعوت می شوند که چیزی بردارند، حتی وضع زندگانی مردم به حدی خوب می شود که فقیری پیدانمی شود که زکات قبول کند و مردم به آنچه که خداوند از فضل و کرم خویش روی کرده است قانع می شوند و از دیگران بی نیاز می گردند.^۳ کی آید آن زمانه که در زیر سایه ات

گرگ درنده را ز عطوفت، شبان کنی

دنیا درانتظار قدم شریف تست

پس کی، گذر به مجمع دل خستگان کنی؟

اصلاح عالمی، نبود کار هیچ کس

کاری که هیچ کس نتواند، تو، آن کنی

۱ - مستدرک حاکم نیشابوری ج ۴، ص ۵۱۴.

۲ - صحیح ترمذی ج ۳، ص ۲۳۴.

۳ - اعیان الشیعة، حالات امام دوازدهم، ص ۱۵۰.

امام باقر(ع) ضمن روایت طولانی بعد از بیان وضع نابسامان زمان غیبت چنین می فرماید:

حتى اذا قام القائم جائت المزابله ويأتى الرجل الى كيس اخيه فيأخذ حاجته لا يمنعه^۱.

اما به هنگام رستاخیز امام قائم، آنچه هست دوستی و یگانگی است، تا آنجا که هرکس هرچه نیاز دارد، بدون هیچ ممانعتی از جیب آن دیگری برمی دارد. دستور بالا یعنی یگانگی و هماهنگی و برآوردن نیاز همدیگر از دستورات مهم دین اسلام می باشد که به هنگام ظهور حضرت مهدی(ع) تمام زمینه های عملی این دستور انسانی و ستانه اسلام فراهم می گردد و هرکس از نیروی کار دیگری سهم می برد و شریک کار و زحمت و درآمد دیگری می شود و مواسات اسلامی برقرار می گردد.

سیرت مهدی موعود(عج)

مهدی موعود آخرین امام و واپسین معصوم، از سلاله پاک پیامبر و تحقق بخش ایده آل همه پیامبران و امامان، تشکیل دهنده حکومت عدل اسلامی و اجراء کننده نقشه های پیامبر اسلام، در صحنه گیتی است، سیرت او همانند سیرت پیامبر اکرم(ص) و ائمه هدی و برنامه دولتش تجدید عظمت قرآن و احیای تعالیم عالی اسلام می باشد او مانند جدش محمد(ص) رحمة للعالمین و مهر برجانیان است و هنگام ظهور پرچم و نشانه های پیامبر با اوست، پیراهن وی برتن و شمشیر آن حضرت را در دست دارد و نشانه های ظاهری و باطنی پیامبر در او نمایان است^۲.

پیامبر اکرم(ص) در باره سیرت و روش کلی او فرمود:

۱ - الاختصاص، ص ۲۴.

۲ - منتخب الاثر، ص ۴۹۰.

...يخرج رجل من اهل بيتي و يعمل سنتي وينزل الله البركة من السماء
وتخرج الارض بركاتها و يملأ به الارض عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً^۱.

مردی از اهل بیت من قیام می‌کند و به سنت و روش من عمل می‌نماید و
خداوند برای وی روزی فرستد و زمین آنچه دارد بیرون می‌ریزد و او زمین را پراز
عدل کند چنانکه پراز ظلم و ستم باشد.

باز فرمود: القائم من ولدی اسمه اسمی و کنیته کنیتی و شمائله شمائلی
و سننه سنتی یقیم الناس علی ملتی و شریعتی و یدعوهم الی کتاب الله
عزوجل...^۲.

قائم از فرزندان من، همنام و هم‌کنیه من است، خوی او خوی من و سیرت او
سیرت من می‌باشد، مردم را بر ملت و دین من وادار می‌نماید و آنان را به سوی
کتاب خدا (قرآن) فرا می‌خواند.

و همچنین در این باره فرمود:

وان الثانی عشر من وُلدی یغیب حتی لا یری ویأتی علی امتی بزمن لا
یقی عن الاسلام الا اسمه ولا یقی من القرآن الا درسه حیثند یاذن الله تبارک
و تعالی بالخروج فیظهر الله الاسلام به ویجدده^۳.

دوازدهمی از فرزندانم به طوری غائب می‌شود که اصلاً دیده نمی‌شود،
زمانی خواهد آمد که از اسلام جز اسمی و از قرآن جز اثری باقی نمی‌ماند، در آن
هنگام خدا به وی اجازه قیام می‌دهد و به وسیله او اسلام را تقویت نموده و از
نو تجدیدش می‌کند.

باز در این باره می‌فرماید:

۱ - بحار، ج ۵۱، ص ۸۲ - اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۹۵.

۲ - اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۸۲.

۳ - منتخب الاثر، ص ۹۸.

المهدی رجل من عترتی یقاتل علی سنتی کما قتلت انا علی الوحی^۱.
 مهدی مردی است از عترت من که برای سنت من جنگ می‌کند، همانطوری
 که من بروحی آسمانی پیکار کردم.

این احادیث به روشنی دلالت دارد بر این که سیرت مهدی (ع) عین سیرت
 پیامبر (ص) بوده و برنامه دولتش، ترویج اسلام و تجدید عظمت قرآن است او
 بدعت‌هایی را که در دین خدا گذاشته شده، از بین می‌برد و از حیثیت و اصالت اسلام
 در برابر توطئه‌های فکری و علمی دشمنان و تحریفات دوست‌نمایان، دفاع
 می‌نماید و تعالیم عالیة اسلام را همانطوری که صادر شده، ظاهر می‌سازد و معلوم
 است که چنین برنامه‌ای کاملاً برای مردم تازگی دارد.

امام صادق (ع) فرمود:

إذا قام القائم سار بسیرة رسول الله الا انه یبین آثار محمد (ص)^۲.
 وقتی قائم قیام کرد به سیرت رسول خدا رفتار می‌کند، ولیکن آثار
 محمد (ص) را تفسیر و بیان می‌نماید.

شیخ طوسی در کتاب تهذیب باسند خود از محمد بن مسلم روایت
 می‌کند که گفت: از حضرت امام باقر (ع) پرسیدم قائم چگونه در میان مردم رفتار
 می‌کند؟

فرمود: یسیر بسیرة ماسار به رسول الله حتی یظهر الاسلام قلت
 وما كانت سیرة رسول الله (ص) قال: ابطل ما كانت فی الجاهلیة واستقبل
 الناس بالعدل و كذلك القائم اذا قام یبطل ما كان فی الهدنة مما كان فی ایدی
 الناس و یتقبل بهم العدل^۳.

به روش پیغمبر (ص) عمل می‌نماید تا آن که اسلام را آشکار می‌سازد. عرض

۱ - ینابیع المودة، ج ۲، ص ۱۷۹.

۲ - بحار، ج ۵۲، ص ۳۵۲.

۳ - التهذیب، ج ۲، ص ۵۱ - اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۵۴ - بحار، ج ۵۲، ص ۳۸۱.

کردم: روش پیامبر چگونه بود؟ فرمود: پیغمبر آثار کفر جاهلیت را از میان برد و با مردم به عدالت رفتار کرد قائم هم موقعی که قیام می‌کند هر اعمال نامشروع و بدعتی را که هنگام صلح و سازش با بیگانگان اسلام در میان مسلمین مرسوم گشته، از میان می‌برد و مردم را به عدالت‌گستری رهبری می‌نماید.

و نیز نعمانی در کتاب الغیبة از عبدالله بن عطا روایت کرده که گفت: از امام صادق (ع) پرسیدم مهدی با چه روشی در میان مردم حکومت می‌کند؟ فرمود: یصنع ما صنع رسول الله (ص) یهدم ماکان قبله، کما هدم رسول الله (ص) امر الجاهلیة و یستأنف الاسلام جدیداً^۱.

همان روشی را که رسول خدا اتخاذ کرده بود او هم اتخاذ می‌کند، آنچه از آثار بدعت و گمراهی قبل از وی بوده است، منهدم می‌کند، چنان که پیامبر اساس جاهلیت را منهدم کرد آنگاه از نو، اسلام را از سر می‌گیرد. و چند روایت دیگر که به همین مضمون نقل شده است.

اگر در بعضی از روایات از آن حضرت به صاحب السیف و از قیامش به قیام مسلحانه و توأم با خشونت و خونریزی تعبیر شده است^۲. منافات با مضمون روایات فوق ندارد زیرا حضرت مهدی (ع) مانند جدش جهاد را آخرین راه مبارزه برمی‌گزیند و در مرحله نخست از راه منطق و برهان و تنویر افکار بدون هیچگونه خشونت و سخت‌دلی و وظیفه الهی خود را انجام می‌دهد، ولی قهری است اشخاصی پیدا می‌شوند در راه وصول این خیر عمومی به مردم مانع ایجاد می‌کنند بانبر و قدرت بین آن و مردم حائل می‌گردند، اینجاست که امام (ع) در مرحله دوم به زور متوسل می‌شود چنانکه امام باقر (ع) می‌فرماید:

۱ - بنقل بحار، ج ۵۲، ص ۳۵۳ - این روایت از امام باقر (ع) نیز نقل شده است.
۲ - مثل روایتی که از امام صادق (ع) نقل شده "اذا خرج القائم... علی العرب شدید لیس شأنه الا القتل ولا یستبقی احد اولاً تأخذه فی الله لومة لائم" و چند روایت دیگر، بحار، ج ۵۲، ص ۳ - ۳۵۴، ۳۵۵ و منابع دیگر.

واما شبهه من جدہ المصطفیٰ (ص) فخروجه بالسیف و قتله اعداء الله و اعداء رسوله و الجبارین و الطواغیت و انه ینصر بالسیف و الرعب و انه لا ترد له رأیة!

مهدی از این لحاظ با جدش محمد(ص) شباهت دارد که با شمشیر قیام می‌کند و دشمنان خدا و رسول و ستمکاران و طاغوتیان را به قتل می‌رساند و با شمشیر و ترس نصرت می‌یابد و هیچ‌یک از پرچمهایش شکست خورده بر نمی‌گردد.

البته منظور از خروج بالسیف که در روایات آمده است، کنایه از جهاد است یعنی: جهاد جزء برنامه رسمی امام زمان(عج) می‌باشد و هدف او از جهاد همان هدف پیامبر اسلام است، هدفش این است که جهان بشریت را از تاریکی‌های شدید گمراهی بیرون آورد و از بیماری کشنده نادانی نجاتشان بخشد و آنان را به سوی نور و زندگی انسانی در پرتو عدل اسلامی رهنمون شود.

بنابراین می‌توان گفت: سیرت مهدی، عین سیرت جدش پیامبر اسلام است، او مردی است که در دلش قلب محمد(ص) می‌تپد و در دستش شمشیر او را دارد و نجات بشریت اسیر، به این دو نیازمند است. و اگر احیاناً در طرز زندگی آن حضرت تفاوتی با پیامبر و سائر ائمه باشد، ناشی از شرائط و محیط مختلفی است که در زندگی آن حضرت پیش خواهد آمد و گرنه سیرت کلی او به سیرت عمومی پیامبر و امامان دیگر منطبق می‌گردد و چون حکومت عظیم اسلامی با دست توانای او در جهان تأسیس خواهد شد و در دولتش، دستگاه شرک و کفر به کلی برچیده شده و پرچم توحید در سرتاسر گیتی به اهتزاز درخواهد آمد، لذا برخلاف سیره پدرانش که مأمور به تقیه بودند، در محیط آزادانه و بی تقیه و ظائف خود را انجام خواهد داد.

چنان که شخصی به نام ابو خدیجه از امام صادق (ع) راجع به امام قائم (ع) پرسید، فرمود:

كلنا قائم بامر الله واحد بعد واحد حتى يجيء صاحب السيف فاذا جاء صاحب السيف جاء بامر غير الذي كان^۱.

همه ما قائم به امر خدائیم: یکی پس از دیگری تازمانی که صاحب شمشیر بیاید و چون صاحب شمشیر آمد، امر و دستوری غیر از آنچه بوده می آورد یعنی پدرانش مأمور به تقیه و صبر بودند و او مأمور به جهاد و برانداختن ظلم است.

در روایتی از امام صادق (ع) از پدران بزرگوارش از علی (ع) و آن حضرت از پیامبر اکرم (ص) روایت می کند که فرمود:

يا علي موقعي که قائم ظهور کند ۳۱۳ نفر به تعداد مردان جنگ بدر به گردوی اجتماع کنند، چون وقت آمدنش نزدیک شود له سیف مغمود ناداه السيف قم يا ولي الله فاقتل اعداء الله شمشير غلاف شده ای دارد که همان شمشیر به او می گوید: ای ولی خدا برخیز و دشمنان را بکش^۲.

شیخ مفید در کتاب اختصاص از حذیفه یمانی روایت کرده که گفت: از پیغمبر (ص) شنیدم که فرمود:

ايها الناس قطع عنكم مدة الجبارين وولى الامر خیرامة محمد فالحقوا بمكة، فيخرج النجباء من مصر والابدال من الشام و عصائب العراق رهبان بالليل، ليوث بالنهار كان قلوبهم زبر الحديد فيبايعونه بين الركن والمقام^۳.

در وقت آمدن قائم گوینده ای از آسمان بانک می زند ای مردم! زمان حکومت ستمگران به پایان رسید ولی امر بهترین امت محمد (ص) قیام کرده است، درمکه به وی ملحق شوید، آنگاه نجباء از مصر و ابدال از شام و جوانمردانی از عراق که شبها

۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۵۳۶.

۲ - کفایة الاثر، بنقل بحار، ج ۵۲، ص ۳۰۴.

۳ - الاختصاص به نقل بحار، ج ۵۲، ص ۳۰۴.

را به عبادت مشغول و روزها همچون شیر می‌باشند و دل‌هایشان مانند پاره‌های آهن است، بیایند و در بین رکن و مقام باوی بیعت کنند.

و در غیبت نعمانی از فضل بن یسار از حضرت صادق (ع) روایت نموده که فرمود:

ان قائمنا اذا قام استقبال من جهلة الناس اشد مما استقباله رسول الله
(ص) من جهال الجاهلية.

هنگامی که قائم ما قیام می‌کند با مردم نادانی روبرو می‌گردد که در نفهمی از جهال جاهلیت که پیغمبر با آنها مواجه بود، بدترند.

عرض کردم چطور؟

فرمود: وقتی پیغمبر مبعوث شد مردم بت‌های از سنگ و صخره‌ها و چوب‌های تراشیده را پرستش می‌کردند و زمانی که قائم قیام می‌کند، همه مردم کتاب خدا (قرآن) را به میل خود تأویل نموده و به آن استدلال می‌کنند، آنگاه فرمود: آگاه باشید به خدا قسم عدل قائم (چنان گسترش می‌یابد که) مانند سرما و گرما به داخل خانه‌های مردم رسوخ می‌کند!

مسئلاً انقلابی به بزرگی انقلاب جهانی مهدی (عج) بدون برخورد با موانع نخواهد بود و مخالفان دست به عملیات تخریبی خواهند زد و در راه وصول این انقلاب موانعی به وجود خواهند آورد و حیات انقلاب نوظهور را به خطر خواهند انداخت اینجاست که امام خود راناکزیر خواهد دید با توسل به قدرت موجودیت انقلاب اصلاحی خود را حفظ کند و موانع را از سر راه خود برخواهد داشت.

نعمانی در الغیبة از بشیر نبال نقل می‌کند که به امام باقر (ع) عرض کردم: مخالفین ما می‌گویند: وقتی مهدی قیام می‌کند بدون این که یک قطره خون بریزد امور فرمانروائی برای او فراهم می‌شود.

فرمود: کلا والذی نفسی بیده لو استقامت لاحد غفولاً لاستقامت لرسول الله (ص) حین ادمیت رباعیته وشجّ فی وجهه، کلا والذی نفسی بیده حتی نمسح نحن وانتم العرق والعلق، ثم مسح جبهته^۱.
نه، این طور نیست، به خدائی که جان من در دست اوست اگر بدون خونریزی امکان داشت، این کار برای پیغمبر روی می داد و دیگر دندانش نمی شکست و صورت مبارکش مجروح نمی گشت، به خدا قسم تا ما و شما شدائد و صدمات بسیار نبینیم و خونها ریخته نشود دولت او قوام نمی گیرد در این وقت حضرت با دست اشاره به پیشانی خود فرمود:

تذکر این نکته در اینجا لازم است و اگر در برخی از روایات شماره ارتش انقلابی آن حضرت سیصد و سیزده نفر و در برخی دیگر دوازده هزار نفر، و احیاناً پانزده هزار نفر معین شده است، هدف اشاره به سران آن ارتش انقلابی است که تحت فرمان امام انجام وظیفه می کنند و رعب آنان قلوب دشمنان را پر می کند و در مقام مقابله، دشمن شکست می خورد و در راه انجام وظیفه الهی از سرزنش هیچ سرزنشگری هراس ندارند.

مهدی (عج) احیاءکننده تعالیم قرآن

نخستین گام انقلابی آن حضرت چیزی جز احیای قرآن و اجرای تعالیم آسمانی اسلام نیست زیرا می دانیم مهدی موعود هنگامی ظهور خواهد کرد که از قرآن جز اثری و از اسلام جز اسمی باقی نخواهد ماند و غبار کهنگی و فرسودگی بر چهره نورانی اسلام خواهد نشست چنانکه امیر مؤمنان علی (ع) می فرماید:

فیریکم کیف عدل السیره و یحیی میت الکتاب والسنة^۲.

آن وقت عدالت گستری و روش پیامبر در عدالت را به شما نشان خواهد داد و

۱ - الغیبة، نعمانی، بنقل بحار، ج ۵۲، ص ۳۵۸.

۲ - نهج البلاغه، از خطبه ۱۳۸.

کتاب و سنت که پیش از او مرده‌اند، زنده خواهد ساخت.

امام صادق(ع) فرمود: اذا قام القائم دعی الناس الی الاسلام جدیداً و هداهم الی امر قد دثر...^۱.

وقتی قائم قیام کرد مردم را از نو به اسلام فراخواند و آنان را به امری که کهنه شده‌اند، رهنمون شود.

به این معنی گرد فرسودگی و کهنگی را آنچنان از سیمای اسلام می‌زداید و تعالیم واقعی اسلام را از نو زنده می‌کند که گویا آن حضرت مردم را به آئین جدید فرامی‌خواند.

باز امام صادق(ع) فرمود:

اذا خرج القائم جاء بامر جدید کما دعی رسول الله فی بدء الاسلام الی امر جدید^۲.

هنگامی که قائم ظهور کند آئین جدیدی با خود می‌آورد، همچنان که رسول خدا در آغاز اسلام، مردم را به آئین جدید دعوت می‌کرد.

از این روایات استفاده می‌شود، مهدی دست به یک انقلاب وسیع دینی و فرهنگی خواهد زد و تمام بدعتها و انحرافات که به مرور زمان در اسلام پدید آمده است، از بین خواهد برد و اسلام را از نو زنده خواهد کرد و تخریب بعضی از بناها و مساجد هم طبق همین اصل انجام خواهد گرفت. امام صادق(ع) می‌فرماید:

القائم یهدم المسجد الحرام حتی یرده الی اساسه و مسجد الرسول(ص) الی اساسه و یرد البیت الی موضعه و اقامه علی اساسه^۳.
قائم مسجد الحرام و مسجد النبی را خراب کرده و براساس اول می‌سازد، و خانه خدا را در جای خود بنا می‌کند و در جای خود برپا می‌دارد.

۱ - ارشاد، مفید، ص ۳۴۳.

۲ - ارشاد، ص ۳۴۳.

۳ - بحار، ج ۵۲، ص ۳۳۲.

ابوبصیر از امام باقر (ع) در حدیثی طولانی روایت می‌کند که فرمود:
اذا قام القائم سار الى الكوفة فهدم بها اربعة مساجد ولم يبق مسجد
على وجه الارض له شرف الا هدمها و جعلها جماء و وسع الطريق الاعظم^۱.
هنگامی که امام قائم (ع) قیام کند به کوفه رود و در آنجا چهار مسجد را ویران
کند و مسجد کنگره‌داری در روی زمین نباشد جز این که حضرت آن را خراب و
هموار سازد، و راههای بزرگ (شاهراهها) را وسیع گرداند و هر بالکنی که از خانه‌ها
به کوچه آمده باشد، خراب کند و سر درخانه‌ها و ناودانهائی که در کوچه‌هاست، از
میان بردارد و هیچ بدعتی به جای نگذارد جز این که از میان ببرد و سنتی به جای
نهد جز اینکه آن را بپا دارد و قسطنطنیه و چین و کوههای دیلم (البرز) را بگشاید و
فتح کند و به این ترتیب هفت سال امامت کند که هر سال برابر ده سال از سالهای
شماست سپس خداوند آنچه خواهد انجام دهد.

شیخ طوسی در کتاب الغیبة از سعد بن عبدالله اشعری از ابو هاشم
جعفری نقل کرده که گفت: روزی در خدمت حضرت امام حسن عسکری بودم
حضرت فرمود:

اذا قام القائم امر بهدم المنار والمقاصير التي في المساجد.
هنگامی که قائم قیام کند دستور می‌دهد مناره‌ها و اتاقهائی را که در مساجد
می‌سازند، خراب نمایند.

من با خود گفتم: چرا قائم چنین کاری می‌کند؟! ناگاه امام حسن عسکری (ع)
رو کرد به جانب من و فرمود:

معنى هذا انها محدثة مبتدعة لم ينهاي ولا حجة^۲.
معنی این کار این است که اینها چیز تازه و بدعتی است که پیغمبر و امام آن را
نساخته است.

۱ - ارشاد، ص ۳۴۴.

۲ - کتاب الغیبة، ص ۱۳۱ - بحار، ج ۵۲، ص ۳۲۳.

یعنی انحرافاتى که در زمینه‌های مختلف در تعالیم اسلامى به وجود آمده است و پیرایه‌هائى که به اسلام بسته شده است همه را از بین مى‌برد و اسلام را از نو تجدید بنا مى‌نماید.

نعمانى در کتاب الغیبة از ابو بصیر و او از کامل از امام باقر (ع) روایت کرده که فرمود:

ان قائمنا اذا قام دعى الناس الى امر جديد كما دعى اليه رسول الله (ص) وان الاسلام بدا غريباً و سيعود غريباً كما بدا فطوبى للغرباء^۱.

وقتی قائم ما قیام مى‌کند، مردم را به امر تازه‌ای دعوت مى‌نماید، چنانکه پیغمبر (ص) مردم را بدینگونه دعوت نمود، اسلام در حال غربت ظاهر شد و به زودی مانند روز اول غریب مى‌شود، پس خوشا به حال غربا.

و نیز در آن کتاب از ابو بصیر روایت نموده که امام صادق (ع) فرمود:

الاسلام بدا غريباً و سيعود غريباً كما بدا، فطوبى للغرباء.

اسلام با غربت ظاهر شد و به زودی نیز غریب مى‌شود، چنان که بود، پس خوشا به حال غربا.

راوى مى‌گوید: من عرض کردم آقا این را برای من شرح دهید! فرمود:

يستأنف الداعى منا دعاء جديداً كما دعى رسول الله (ص)^۲.

دعوت کننده ما دعوت خود را از سر مى‌گیرد، مانند دعوت پیغمبر (ص).

به این معنی که دین و احکام اسلام روزی چنان غریب و بی‌ارزش مى‌شود و بر اثر سلطه دشمنان و جعل قوانین بشری در برابر آن طوری از نظر مى‌افتد که مانند روز نخست مردم از آن بی‌خبر مى‌شوند، پس خوشا به حال غریبان، یعنی: عمل کنندگان به اسلام در آن روزگار، سپس قائم آل محمد و دعوت کننده اهل بیت قیام کرده با احیاء و تجدید معالم دین و احکام قرآن و دستورات تعطیل شده و از نظر

۱ - غیبة نعمانى، ص ۱۷۲ - بحار، ج ۵۲، ص ۳۶۶.

۲ - غیبة نعمانى، ص ۱۷۲ - بحار، ج ۵۲، ص ۳۶۶.

افتاده اسلام مجدداً مردم را به اسلام دعوت می‌کند و تبلیغ اسلام را از سر می‌گیرد، مثل جدش پیغمبر که هنگام ظهورش تمام دستورات دینی سابق فراموش شده بود و او مردم را به اسلام و دین خدا دعوت می‌نماید.

پیام مهدی (ع) حماسه آزادی توده‌ها

آنگاه که مهدی موعود و قائم آل محمد از پشت پرده غیبت رخ می‌نماید و پیام نجات بخش و زندگی ساز خود را به گوش جهانیان می‌رساند، تمام رنج دیدگان مظلوم و توده‌های محروم جامعه، نه تنها در مقابل این پیام آسمانی، در خود احساس مقاومتی نمی‌کنند، بلکه درست در آرمان، همان چیزی را می‌یابند که قرن‌ها به بهای اشک و خون، خریدار و جان‌نثار و مشتاق آن بودند و عطش آن را از قرن‌ها پیش، در خود احساس می‌کردند. از اینرو بی‌درنگ، دعوتش را به جان لبیک می‌گویند و در شوق کعبه وصالش سرازیر می‌شوند.

لذا زمینه قیام آن حضرت آن چنان سریع فراهم می‌گردد که حتی از احادیث چنین برمی‌آید که اسباب و مقدمات نهضتش در یک شب فراهم می‌شود.

عبدالعظیم حسنی نقل می‌کند که امام جواد (ع) در حدیثی فرمود:

ان القائم منا هو المهدي الذي يجب ان ينتظر في غيبته و يطاع في ظهوره وهو الثالث من ولدي والذي بعث محمداً (ص) بالنبوة و خصنا بالامامة انه لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج فيملاء الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً وان الله تبارك و تعالی ليصلح امره في ليلة كما اصلح امر كليمة موسى اذ خرج يقتبس لاهله ناراً فرجع وهو رسول!

قائم ما همان مهدی است که در زمان غیبت باید در انتظارش بود و در زمان

ظهور باید اطاعتش نمود، او سومین فرزند من می‌باشد، به آن خدائی که محمد(ص) را به پیغمبری مبعوث کرد و ما را به امامت مخصوص داشت، سوگند که اگر از عمر دنیا بیش از یک روز هم باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را آن قدر طولانی می‌گرداند تا او ظاهر شود و زمین را از عدل و داد پرکند، چنان که از ظلم و ستم پر شده است، کارش را در یک شب اصلاح می‌کند.

در حدیث دیگر امام حسین(ع) می‌فرماید:

فی التاسع من وُلدی سنّة من یوسف و سنّة من موسی بن عمران و هو قائمنا اهل البيت یصلح الله تبارک و تعالی امره فی لیلة واحدة^۱.

در نهمین فرزند من سنتی از یوسف و سنتی از موسی وجود دارد، و او است قائم ما اهل بیت، خداوند کارش را در یک شب اصلاح می‌کند.

از این اخبار استفاده می‌شود که انقلاب آن حضرت یک انقلاب کاملاً طبیعی است و اوضاع و شرائط جهت این انقلاب، مساعد خواهد بود و لذا کوچکترین مقاومتی، توده‌های خلق از خود نشان نخواهند داد. اگر در بعضی از روایات از مقاومت‌هایی سخن رفته است، مقاومت‌های اصیل توده‌ها نبوده، بلکه تلاش مذبحخانه‌ای خواهد بود که بعضی از افراد برای دفاع از منافع شخصی خویش در مقابل حضرت مهدی(ع) از خود، نشان خواهند داد.

البته برای بر داشتن این موانع از سر راه انقلاب و سرکوبی این جمعیت، امام چاره‌ای جز جهاد ندارد، از این رو، احادیث اهل بیت در انقلاب حضرت مهدی(ع) جنگ و خونریزی را ضروری دانسته‌اند.

ابو بصیر روایت نموده که امام محمد باقر(ع) در ضمن حدیثی طولانی فرمود:

حضرت قائم به یاران خود می‌گوید:

۱ - بحار، ج ۵۱، ص ۱۳۳.

ان اهل مکه لا یریدوننی ولکنی مرسل الیهم لاحتج علیهم بما ینبغی
لمثلی ان یحتج علیهم.

ای مردم! اهل مکه مرا نمی‌خواهند ولی من برای هدایت فرستاده شده‌ام تا آنچه شایسته است، شخصی مثل من به آنها بگویم و اتمام حجت نماید. آنگاه مردی از یاران خود رامی طلبد و به وی می‌گوید: برو نزد اهل مکه و بگو: ای اهل مکه من فرستادهٔ فلانی هستم او به شما می‌گوید:

انا اهل بیت الرحمة ومعدن الرسالة والخلافة ونحن ذریة محمد و سلالة
النبین، و انا قد ظلمنا واضطهدنا و قهرنا و ابتزنا منا حقنا منذ قبض نبینا الی
یومنا هذا فنحن نستنصرکم فانصرونا.

ما خانوادهٔ رحمت و معدن رسالت و خلافت می‌باشیم، ما ذریه محمد
و سلالة پیغمبرانیم، مردم به ما ستم نمودند و ما را دریدند و مقهور کردند و از هنگام
رحلت پیغمبرمان تاکنون حق ما غصب شده است، اکنون ما از شما انتظار کمک
داریم، از ما یاری کنید.

وقتی آن جوان این سخنان را می‌گوید، مردم به وی هجوم می‌آورند، در بین
رکن و مقام او را می‌کشند^۱. و او همان مرد پاکدل (نفس زکیه) است، چون خبر گذشته
شدن او به امام می‌رسد به یارانش می‌گوید: من به شما نگفتم که اهل مکه ما را
نمی‌خواهند؟ اهل مکه هم او را دعوت به مکه نمی‌کنند و او هم با ۳۱۳ مرد به تعداد
جنگجویان بدر از کوه طوی فرود می‌آیند و داخل مسجد الحرام شده و در جنب
مقام ابراهیم چهار رکعت نماز می‌خوانند و تکیه به حجر الاسود می‌دهند و حمد
ثنای الهی می‌کنند و بر حضرت رسول اکرم (ص) درود می‌فرستند و به نحوی سخن

۱ - از این روایت استفاده می‌شود که اهل مکه و مدینه در آن موقع مانند امروز، سنی و شاید هم
وهابی باشند.

می‌گوید که هیچکس بدانگونه سخن نگفته باشد...^۱.

پیداست که هدف اصلی امام زمان (عج) مثل جدش جنگ و کشت و کشتار نیست، بلکه هدف اصلی این است که اسلام را که برای هدایت و تربیت تمام این مردم آمده است، به عموم مردم جهان برساند و از هرگونه عواملی که بین مردم و آئین اسلام حائل شود، جلوگیری نماید. از این جهت آنان که بخواهند سنگ راه وصول این خیر عمومی نسبت به مردم شوند، چنین کسانی دشمن خدا و بندگان او هستند، و باید با توسل به زور از سر راه دعوت و تبلیغ اسلام برداشت و آنان را با آئین اسلام آشنا ساخت.

ناگفته پیداست، منظور امام این نیست که اسلام را به زور به مردم بقبولاند، بلکه این است که به توده مردم آزادی فکر و تبلیغ که موجب هدایت و رسیدن به خیر عمومی است، داده شود تا در نتیجه آنها هم هدایت شوند این همان جنگی است که اسلام آن را لازم دانسته و مسلمانان را به آن ترغیب کرده است چنانچه در قرآن کریم آمده:

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِئْتَةً وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلَّهُ لِلَّهِ»^۲.

با آنها کارزار کنید تا فئتنه نماند و دین یکسره خاص خدا شود.

البته این موضوع منحصر به اسلام نیست، تا به حال کدام انقلاب در دنیا رخ داده است که بدون جنگ پیش رفته باشد؟ انقلاب کبیر فرانسه مگر کم کشته داد؟ استقلال آمریکا آیا بی سر و صدا انجام گرفته؟ انقلاب سرخ کمونیسم و انقلاب خیلی انسان‌دوستانه و ملایم سوسیالیسم!! هنوز هم شورشها و کشتارها در چهار گوشه جهان برپا می‌نماید، همین طور استقلال هندوستان و سایر نهضت‌های

۱ - بحار، ج ۵۲، ص ۳۰۷.

۲ - سوره انفال، آیه ۳۹.

مهدی (ع) بنیانگذار حکومت واحد جهانی

نیک می دانیم اسلام مبانی جغرافیائی سیاسی موجود جهان را که بر قومیت و هم‌نژادی و هم‌زبانی و نیز بر شرائط اقلیمی و جغرافیائی طبیعی و مانند آن استوار است و به عنوان حد و مرز میان کشورها شناخته می‌شود، صحیح نمی‌داند و به رسمیت نیز نمی‌شناسد، و به جای آن تمام جهان و زمین پهناور خدا را وطن انسان اعلام می‌دارد و تشکیل حکومت واحد جهانی را در تحقق آرمان واقعی انسانها ضروری می‌داند و مشکلات پیچیده جهان و تعصبات دینی و قومی و نژادی را با یک نوع جهان وطنی حل می‌کند چنانکه اسلام روز نخست در دنیائی که اسیر تعصبات دینی و قومی بود، نفخه تازه‌ای دمید، نژادهای مختلف ایرانی، رومی، ترکی، حبشی و عربی را دور هم جمع کرد و از همینجا حکومت جهانی در دنیا پایه‌گذاری گردید.

اگر آن روز این طرح به طور کامل پیاده نشد، برای این بود که آن روز افکار جهانیان برای تحمل حکومت توحید، آمادگی نداشت و لیکن چنان نیست که این وضع برای همیشه ادامه داشته باشد و لذا طبق قانون تکامل و به موجب آیات و روایات این آمادگی در آینده در جهان بشریت پیدا خواهد شد.

به طور قطع جهان روزی را در پیش دارد که افکار مردم کاملاً بیدار می‌شود و از قوانین خود ساخته و برنامه و مرامهای گوناگون و زمامداران طاغوتی خویش، مأیوس می‌گردند و چاره دردها و مشکلات لاینحل و پیچیده خود را از مکتب انبیاء می‌جویند.

آری، خداوند حکیم مهدی موعود را برای یک چنین موقع حساس ذخیره نموده و قوانین و برنامه‌های حیات بخش اسلام را در نزد او به ودیعت گذاشته است، بی‌گمان مهدی موعود در زمانی که جهان آماده پذیرش حکومت واحد جهانی

اسلامی است، ظهور می نماید و لذا در اندک مدتی حکومت‌های ضد مردمی در جهان یکی بعد از دیگری سقوط می‌کند و تمام مردم جهان در شرق و غرب در زیر پرچم توحید جمع می‌شوند.

امام باقر(ع) می‌فرماید:

القائم منا... يبلغ سلطانه المشرق والمغرب ويظهر الله عزوجل به دینه
على الدين كله ولو كره المشركون^۱.

قدرت و تسلط او شرق و غرب را فرا می‌گیرد، و خداوند به وسیله او، دین خود را بر تمام ادیان پیروز می‌گرداند، هرچند مشرکان دوست نداشته باشند.
پیامبرگرامی اسلام(ص) فرمود:

والذي بعثني بالحق بشيراً لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله
ذلك اليوم حتى يخرج فيه ولدي المهدي(ع) فينزل الله عيسى بن مريم فيصلی
خلفه و تشرق الارض بنور ربها و يبلغ سلطانه المشرق والمغرب^۲.

سوگند به آن کسی که مرا برانگیخت تا مژده دهندۀ اسلام راستین بوده باشم
اگر از عمر جهان جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند همان روز را به اندازه‌ای
طولانی می‌گرداند تا فرزندم مهدی خروج کند پس از خروج او، عیسی بن مریم به
زمین فرود آید و در پشت سروی نمازگزارد، آنگاه زمین بانور پروردگار روشن شود و
حکومت (جهانی) مهدی به شرق و غرب عالم برسد.

در روایت دیگر آمده است:

اذا قام القائم ذهب دولة الباطل^۳.

چون امام قائم بپاخیزد دولتهای باطل سرنگون شوند.

در دولت مهدی(عج)، اسلام سرتاسر جهان را فرا می‌گیرد، امام صادق(ع)

۱ - کمال‌الدین ص ۱۶۳.

۲ - کمال‌الدین، ص ۱۶۳.

۳ - منتخب الاثر، ص ۴۷۱.

در ذیل آیه شریفه «وَلَهُ اسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً»^۱.
فرمود: اذا قام القائم لا يبقى ارض الا نودی فيها شهادة ان لا اله الا الله وان
محمد رسول الله^۲.

هنگامی که مهدی (ع) قیام کند زمینی باقی نمی ماند مگر اینکه به یگانگی
خدا و توحید و رسالت حضرت محمد (ص) در آن شهادت می دهند.

باز امام باقر (ع) در تفسر آیه:

«الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا
بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اللَّهُ غَايَةُ الْأُمُورِ»^۳.

آنان که اگر در روی زمین به آنان قدرت دهیم نماز را به پا می دارند و زکات
می دهند به نیکیها امر کرده و از بدیها نهی می کنند، برای خداست سرانجام امور.

فرمود: فهذه آل محمد صلى الله عليهم الى آخر الائمة والمهدى
واصحابه يملكهم الله مشارق الارض و مغاربها و يظهر به الدين و يميت الله
به و باصحابه البدع و الباطل كما امانت السفهاء الحق حتى لا يرى اين الظلم و
يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر^۴.

این آیه متعلق به آل محمد است. یعنی دوازدهم امام و شخص مهدی موعود
و یاران او که خداوند آنان را در شرق و غرب جهان جای دهد و دین اسلام را غالب
گرداند و هر بدعت و باطلی را به وسیله او و یارانش محو کند همچنان که بی خردان
حق را از میان برده باشند و آنچه آن جهان در آسایش به سر برد که اثر ظلم درجائی
دیده نشود.

هریک از جمله های حدیث گذشته به اصلی از اصول حکومت واحد جهانی

۱ - سوره آل عمران، آیه ۸۳.

۲ - بحار، ج ۵۲، ص ۳۴۰.

۳ - سوره حج، آیه ۴۱.

۴ - تفسیر برهان، ج ۳، ص ۹۶ - تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۵۰۶ - بحار، ج ۵۱، ص ۸ - ۴۷.

امام و یا به یک ویژگی از ویژگیهای حکومت او اشاره می‌کند، شایسته است به متن این فرازها توجه شود.

۱ - يملكهم الله مشارق الارض و مغاربها

خداوند سراسر جهان را از خاور و باختر در اختیار آنان قرار می‌دهد، یعنی حکومت او، جهان شمول می‌گردد، نه منطقه‌ای.

۲ - ويظهر الدين و يميت الله به و باصحابه البدع الباطل.

به وسیله او دین خدا زنده و بدعتها و باطلها نابود می‌شود، یعنی قوانین حکومت او را قوانین الهی تشکیل می‌دهد و نیز می‌فرماید:

۳ - حتی لا یری اثر من الظلم و یأمرون بالمعروف

از ستم و بیدادگری اثری دیده نمی‌شود، و به نیکیها امر می‌کنند، یعنی دارای قدرت اجرایی گسترده‌ای می‌گردد که هر نوع ظلم و ستم را در سراسر جهان می‌زدایند و نیکیها گسترش می‌دهند.

آری، آیات و روایات بشارت می‌دهند که روزی خواهد آمد که همهٔ جهانیان زیر لوای حکومت صالحان قرار خواهد گرفت و نور اسلام در تمام جهان گسترده خواهد شد و تمام ادیان را تحت الشعاع قرار خواهد داد.

حقوق اقلیتها در حکومت مهدی (عج)

در حکومت جهانی مهدی (ع) حقوق تمام اقلیتها به طور کامل مراعات خواهد شد، اهل کتاب و کسانی که شبهه کتاب دارند، خواهند توانست با انعقاد پیمان ذمه و کسب تابعیت در قلمرو حکومت اسلامی آزادانه زندگی کنند و از حقوق انسانی خود بهره‌مند گردند.

ابو بصیر طی سئوالات گوناگونی از امام صادق (ع) پرسید:

فما یکون من اهل الذمة عنده؟ قال: یسالمهم کما سالمهم

رسول الله (ص) و یؤدون الجزية عن ید و هم صاغرون^۱.

امام زمان(ع) با اهل ذمه چه خواهد کرد؟ فرمود: مانند پیامبر اکرم(ص) با آنان پیمان می بندد آنان هم با کمال خضوع با دست خودشان جزیه می پردازند.

امام باقر(ع) فرمود: اذا قام قائم اهل البيت... ویستخرج التوراة وسائر کتب الله عزوجل من غار بانطاکیة یحکم بین اهل التوراة بالتوراة و بین اهل الانجیل بالانجیل و بین اهل الزبور بالزبور و بین اهل القرآن بالقرآن^۲.

وقتی که قائم اهل بیت قیام کرد، تورات و سایر کتابهای آسمانی را از غاری که در انطاکیه واقع شده، استخراج می نماید، بین اهل تورات با تورات و بین اهل انجیل با انجیل و بین اهل زبور با زبور و بین اهل قرآن با قرآن قضاوت خواهد کرد. بدین ترتیب اهل ذمه در دولت مهدی از نظر قضائی کاملاً آزاد خواهد بود و در منازعات و اختلافات مخصوص خود خواهند توانست به دادگاههای خود مراجعه کنند و اگر خودشان دادگاه ویژه نداشته باشند و یا با افراد مسلمان اختلاف و نزاعی پیدا کردند با کمال اطمینان به حاکم مسلمین مراجعه نمایند، و از این روایت استفاده می شود که حضرت مهدی(ع) به هنگام قضاوت میان اقلیتهای مذهبی با کتابهای خودشان قضاوت خواهند کرد. و همین خوشرفتاری و مسالمت مسلمانان با اقلیتهای مذهبی در دولت مهدی سبب خواهد شد که اقلیتهای مذهبی به خصوص یهود و نصاری تا پایان در جهان خواهند ماند. این مطلب از قرآن نیز استفاده می شود چنان که در قرآن آمده است:

«وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۳.

ما از کسانی که ادعای نصرانیت داشتند، پیمان گرفتیم، پس پاره ای از

۱ - بحار، ج ۵۲، ص ۳۷۶ و ۳۸۱.

۲ - غیبت نعمانی، ص ۱۲۵ بنقل از تاریخ ما بعدالظهور ص ۸۵۰.

۳ - سوره مائده، آیه ۱۴.

پندهای مارا فراموش نمودند، ما هم دشمنی و کینه را تا قیامت در بینشان انداختیم.
و در آیه دیگر می خوانیم:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۱.

یهودیان گفتند دست خدا بسته است دست خودشان بسته باد و به سزای این نسبت ناروا که به خدا داده اند، لعن شوند، بلکه دست رحمت او گشوده است و هرچه بخواهد، انفاق می کند قرآنی که بر تو نازل گشته سرکشی و کفر بسیاری از آنها را افزون می نماید تا قیامت در میانشان دشمنی و کینه انداختیم.

ظاهر این آیات، دلالت دارند که آئین یهود و نصاری تا قیامت و در عصر دولت مهدی نیز باقی خواهد ماند. ولیکن در مقابل این آیات و روایات، احادیث دیگری هم وجود دارد که دلالت می کنند که در دولت مهدی (ع) غیر از مسلمانان احدی روی زمین باقی نخواهد ماند، آن حضرت دین اسلام را براهل کتاب عرضه می دارد اگر نپذیرفتند، کشته می شوند^۲.

و چون این روایات علاوه بر ضعف سند، مخالف قرآن و سیره پیامبر اکرم (ص) و اصول مسلم اسلام است، لذا از درجه اعتبار ساقط می باشد.

بنابراین اقلیتهای مذهبی در عصر حضرت مهدی (ع) باقی خواهند ماند و شرایط ذمه را خواهند پذیرفت و تحت الحمايه حکومت اسلامی آزادانه زندگی خواهند کرد دولتهای باطل همه سقوط می کنند و همه قدرت و حکومت جهان به دست مسلمانان می افتد و دین اسلام بر تمام ادیان غالب می گردد و بانگ توحید از همه جا بلند می شود.

۱ - سوره مائده آیه ۶۴.

۲ - قال ابو جعفر (ع) فی حدیث فیفتح الله شرق الارض و غربها و یقتل الناس حتی لا یبقی الا دین محمد (ص) (بحار، ج ۲، ص ۳۴۰ و ص ۳۹۰).

نشانه‌های ظهور مهدی موعود (عج)

ظهور امام زمان (عج) یک موضوع مسلم و حتمی است، ولی اینکه آن حضرت در چه زمانی و در چه تاریخی ظهور خواهد کرد؟ وقت دقیق آن در روایات تعیین نشده است، بلکه ائمه اطهار تعیین کننده وقت ظهور را به شدت تکذیب نموده‌اند، به عنوان نمونه به ذکر چند حدیث اکتفاء می‌کنیم:

فضیل می‌گوید از امام باقر (ع) سؤال کردم:

هل لهذا الامر وقت؟ فقال: كذب الوقاتون، كذب الوقاتون، كذب الوقاتون^۱.

آیا ظهور مهدی موعود وقت معینی دارد؟ حضرت در پاسخ سه مرتبه فرمود: آنها که وقت آن را تعیین می‌کنند، دروغ می‌گویند.

همچنین عبدالرحمن بن کثیر می‌گوید: من در خدمت امام صادق (ع) نشسته بودم که مهزم اسدی آمد عرض کرد:

قربانت گردم ظهور قائم آل محمد که انتظار آن را می‌کشید کی خواهد بود؟ فرمود: ای مهزم طول می‌کشد، كذب الوقاتون وهلك المستعجلون ونجا المسلمون و الينا يصيرون.

آنها که وقت آن را تعیین می‌کنند دروغ می‌گویند و آنان که برای ظهورش شتاب می‌نمایند به هلاکت می‌رسند و آنان که تسلیم قضای الهی می‌باشند نجات می‌یابند و سرانجام به سوی ما باز می‌گردند^۲.

و نیز محمد بن مسلم می‌گوید: امام صادق (ع) فرمود:

مَنْ وَقَّتْ لَكَ مِنَ النَّاسِ شَيْئًا فَلَا تَهَابِنِ انْ تَكْذِبُهُ فَلَسْنَا نُوقَّتْ لَاحِدًا^۳.

۱ - الغيبة، طوسی، ص ۲۶۲ - بحار، ج ۵۲، ص ۱۰۲.

۲ - الغيبة طوسی، ص ۲۶۲.

۳ - الغيبة، ص ۲۶۲ - مرحوم مجلسی در این باره بیش از ده حدیث نقل کرده است (بحار، ج ۵۲، ص از صفحه ۱۰۱ تا ۱۲۲).

هرکس برای تو وقت ظهور را تعیین کند از تکذیب نمودن او باک نداشته باش، زیرا ما برای ظهور، وقتی تعیین نمی‌کنیم.

ولیکن در احادیث اسلامی برای نزدیک شدن این رستاخیز موعود، علامتها و نشانه‌هایی ذکر شده است که به طور کلی می‌توان آنها را بردو گونه تفسیر کرد:

۱- از نشانه‌های عمومی که معمولاً در هر انقلابی به تناسب ابعاد آن، قابل پیش‌بینی است و ظهور این نشانه‌ها در سطح وسیعتر، مقدمه و زمینه تحقق یافتن آن انقلاب عظیم جهانی است، البته حدوث هر یک از آنها حکایت از نزدیک شدن ایام فرج دارد، ولی هرگز دلالت ندارد که بعد از حدوث آن نشانه‌ها، امام بلافاصله ظهور خواهد کرد.

۲- نشانه‌های ویژه‌ای که به انقلاب عظیم جهانی امام زمان (عج) اختصاص دارد و در روایات، حدوث حوادث معینی از علائم و قرائن از فرا رسیدن وقت ظهور حکایت می‌کند و این علائم همزمان با ظهور واقع خواهد شد.

واضح است پیش‌بینی این حوادث از طریق اطلاعات و علومات عادی امکان‌پذیر نیست، و تنها کسانی می‌توانند این نوع علائم را پیشگویی کنند که ارتباط با دستگاه وحی داشته باشند.

۱- آنگاه که اصلاح به نقطه صفر برسد

نخستین نشانه‌ای که از نزدیک شدن این انقلاب عظیم حکایت می‌کند، فراگیر شدن و توسعه ظلم و جور و فساد در سرتاسر جهان است، به اصطلاح آنگاه که اصلاح به نقطه صفر برسد، حق و حقیقت طرفدار نداشته باشد، باطل یکه‌تاز میدان گردد جز نیروی باطل نیروئی حکومت نکند، در چنین موقعی این انفجار بزرگ رخ می‌دهد و دست غیب برای نجات حقیقت از آستین بیرون می‌آید.

این موضوع که از روشنترین نشانه‌های این انقلاب بزرگ است، در بسیاری از روایات اسلامی تحت عنوان کما ملئت ظلماً و جوراً چنانکه که جهان از ظلم و جور

پر شده باشد، ذکر شده است.

این نشانه که به عنوان روشن‌ترین نشانه و قوی‌ترین عامل انفجار ذکر شده یک عنوان کلی است و در روایات دیگر انگشت روی جزئیات و انواع مفاسدی که در آستانه انقلاب بزرگ فراگیر می‌شود، گذارده شده است از جمله در آن روایتی که از امام صادق (ع) نقل گردیده به بیش از صد نوع از این مفاسد اشاره شده است. نقل این روایت به لحاظ جامعیتی که دارد، در اینجا مناسب می‌نماید:

مرحوم کلینی از شخصی به نام حمران نقل می‌کند که روزی در حضور امام صادق (ع) سخن از خلفای جور و وضع بدی که شیعیان در پیش آنان دارند به میان آمد و این سخن به خاطر آن پیش آمده بود که زرق و برق موکب خلافت منصور، چشم بعضی از شیعیان را خیره ساخته بود و از دیدن اینکه امام، سوار بر الاغی در کنار منصور راه می‌رفت به شدت ناراحت شده بودند. امام صادق (ع) اصل جریان را این چنین نقل می‌کند:

چون به خانه برگشتم یکی از دوستان ما به نزد من آمده گفت: قربانت گردم به خدا من شما را در موکب (سلطنتی) ابن جعفر دیدم که بر الاغی سوار بودید و او براسبی سوار بود، و از روی اسب با شما سخن می‌گفت، مثل این که شما زیر دست او بودید و من که چنین دیدم پیش خود گفتم: این حجت خدا بر مردم، و رهبری است که باید به او اقتداء شود و این دیگری کسی است که ظلم و ستم می‌کند و فرزندان پیامبر را می‌کشد و خونهای ناحق روی زمین می‌ریزد و با این حال او در موکب سلطنتی و در چنین شوکت است و تو بر الاغی سواری؟ و از این منظره اسف‌انگیز شک و تردید در دلم راه یافت و از آن بر دین و عقیده‌ام ترسیدم.

امام فرمود: به او گفتم اگر تو فرشتگانی را گرداگرد من و پیش رو و پشت سرو طرف راست و چپ من بودند، می‌دید، او و بساط سلطنتش را کوچک می‌شمردی.

آنگاه آن مرد گفت: اکنون دلم آرام شد.

سپس گفت: تاکی اینان باید سلطنت کنند؟

گفتم: آیا نمی دانی هرچیز مدتی دارد؟ گفت: چرا گفتم: آیا به تو سود بخشد اگر بدانی به سرآمدن دوران آنها، هرگاه زمانش فرا رسد از چشم به هم زدن زودتر برسد اگر تو حال آنان را در نزد خدای عزوجل می دانستی که چه حالی است چشم تو نسبت به آنان بیشتر می شد، و اگر تو کوشش کنی با همه مردم روی زمین، که آنان را از نظر گناه در وضعی سخت تر از وضعی که اکنون در آن هستند، در آورند نخواهند توانست، پس شیطان ترا نلغزاند به راستی عزت از آن خدا و رسول او و مؤمنان است، ولی منافقان نمی دانند، آیا نمی دانی، هرکه چشم به راه دولت ما باشد و بر آزار و ترسی که می بینند صبر نماید، فردای قیامت در زمره ما محشور گردد.

سپس امام صادق (ع) به جزئیات علائم و مفاسدی که در آستانه انقلاب مهدی فراگیر جامعه بشری می گردد، اشاره فرموده که گوئی این پیشگوئیهها مربوط به همین قرن حاضر است.

مفاسدی که در آستانه انقلاب مهدی فراگیر جامعه می شود

اینک متن روایت با شمارش نوع مفاسدی که بعضی از آنها جنبه اجتماعی و سیاسی، و بعضی جنبه اخلاقی دارد، از نظر خواننده گرامی می گذرد:

۱ - فاذا رأیت الحق قدمات و ذهب اهلہ.

آنگاه که دیدی حق مرده و اهل حق از میان رفتند.

۲ - ورأیت الجور قد شمل البلاد.

و دیدی که ستم همه جا را فرا گرفته است.

۳ - ورأیت القرآن قد خلق وأحدث فیہ مالیس فیہ، و وجہ علی الہواء.

و دیدی که قرآن فرسوده شده، و بدعتهایی از روی هوا و هوس در مفاهیم آن

آمده است.

۴ - ورأیت الدین قد انکفاً کما ینکفیء الاناء.

- و دیدی که دین بی محتوا شده همانند ظرفی که آن را واژگون سازند.
- ۵ - ورأیت اهل الباطل قد استعلوا علی اهل الحق.
و دیدی که اهل باطل بر اهل حق بزرگی جویند.
- ۶ - ورأیت الشر ظاهراً لاینهی عنه و یعذر اصحابه.
و دیدی که شر آشکار است و از آن نهی نمی شود، و هر که کار زشت انجام دهد معذورش دارند.
- ۷ - ورأیت الفسق قد ظهر واكتفى الرجال بالرجال والنساء بالنساء.
و دیدی که فسق آشکار گردیده و مردان به مردان و زنان به زنان اکتفاء کنند.
- ۸ - ورأیت المؤمن صامتاً لا یقبل قوله.
و دیدی که شخص مؤمن سکوت اختیار کرده و سخنش را نپذیرند.
- ۹ - واذا رأیت الفاسق یکذب و لا یرد علیه کذبه و فریته.
و دیدی که شخص فاسق دروغ گوید، و کسی دروغ و افترایش را براو باز نگرداند.
- ۱۰ - ورأیت الصغیر یستحقر بالکبیر.
و دیدی که بچه کوچک مرد بزرگ را خوار شمارد.
- ۱۱ - ورأیت الارحام قد تقطعت.
و دیدی که پیوند خویشاوندی بریده شده.
- ۱۲ - ورأیت من یمتدح بالفسق یضحک منه ولا یرد علیه قوله.
و دیدی هر که را به کار بد بستایند خوشحال گردد و سخن گوینده را به خودش باز نگرداند.
- ۱۳ - ورأیت الغلام یعطی ما تعطی المرأة.
و دیدی که پسر بچه همان کند که زن کند.
- ۱۴ - ورأیت النساء یتزوجن النساء.
و دیدی که زنان با زنان تزویج نمایند.

۱۵ - ورأيت الشاء قد كثر.

دیدید که مداحی و چاپلوسی فراوان شده.

۱۶ - ورأيت الرجل ينفق المال في غير طاعة الله فلا ينهي عنه ولا

يؤخذ على يديه.

و دیدید که مرد مال خود را در غیر راه طاعت خدا خرج کند و کسی از او

جلوگیری نکند.

۱۷ - ورأيت الناظر يتعوذ بالله مما يرى المؤمن فيه من الاجتهاد.

و دیدید که چون شخص مؤمنی را ببیند از کوشش و تلاش او به خدا پناه برد.

۱۸ - ورأيت الجار يوذى جاره وليس له مانع.

و دیدید که همسایه، همسایه خود را اذیت کند و مانعی برای او در این کار

نباشد.

۱۹ - ورأيت الكافر فرحاً لما يرى في المؤمن، مرحاً لما يرى في

الارض من الفساد.

و دیدید که کافر خوشحال است از آنچه در مؤمن می بیند و شاد است از این

که در روی زمین فساد و تباهی بیند.

۲۰ - ورأيت الخمر تشرّب علانية و تجتمع عليها من لا يخاف الله

عزوجل.

و دیدید که آشکارا شراب بنوشند، و برای نوشیدنش گردهم آیند کسانی که از

خدای عزوجل نمی ترسند.

۲۱ - الأمر بالمعروف ذليلاً.

و دیدید که امر به معروف کننده خوار است.

۲۲ - ورأيت الفاسق فيما لا يحب الله قوياً محموداً.

و دیدید فاسق در آنچه خدا دوست ندارد نیرومند و ستوده است.

۲۳ - ورأيت اصحاب الآيات يحقرون و يحتقر من يحبهم.

- و دیدی که اهل قرآن و هر که آنان را دوست دارد، خوار است.
- ۲۴ - ورأیت سبیل الخیر منقطعاً و سبیل الشر مسلوكاً.
- و دیدی که راه خیر بسته شده و راه شر مورد توجه قرار گرفته است.
- ۲۵ - ورأیت بیت الله قد عطل ویؤمر بترکه.
- و دیدی که خانه کعبه تعطیل شده و دستور به ترک آن داده می شود.
- ۲۶ - ورأیت الرجل یقول مالا یفعله.
- و دیدی که مرد به زبان گوید آنچه را که عمل به آن نکند.
- ۲۷ - ورأیت الرجال یتمنون للرجال والنساء للنساء.
- و دیدی که مردان خود را برای استفاده مردان فربه کنند و زنان برای زنان.
- ۲۸ - ورأیت الرجل معیشة من دبره و معیشة المرأة من فرجها.
- و دیدی که زندگی مرد از پس او اداره گردد و زندگی زن از فرج او.
- ۲۹ - ورأیت النساء یتخذون المجالس كما یتخذها الرجال.
- و دیدی که زنان مانند مردان برای خود انجمنها ترتیب دهند.
- ۳۰ - ورأیت التانیث فی ولد العباس قد ظهر.
- و دیدی که در میان فرزندان عباس کارهای زنانگی آشکار گشته (و خود را مانند زنان زینت می کنند همان طور که زن برای جلب نظر شوهرش خود را آرایش می کند).
- ۳۱ - واعطوا الرجال الاموال علی فروجهم و تنوفس فی الرجل و تغایر علیه الرجال.
- و دیدی که به مردها پول می دهند که با آنها یا زنانشان عمل نامشروع انجام دهند.
- ۳۲ - وکان صاحب المال اعز من المؤمن.
- و دیدی که شخص متمول از شخص با ایمان عزیزتر است.
- ۳۳ - وکان الربا ظاهراً لا یعبر.

و دیدی که رباخواری آشکار است و رباخوار مورد ملامت قرار نمی‌گیرد.

۳۴ - وكان الزنا تمتدح به النساء.

و دیدی که زنها به عمل زنا افتخار کنند.

۳۵ - ورأيت المرأة تصانع زوجها على نكاح الرجال.

و دیدی که زن برای نکاح مردان با شوهر خود همکاری کند.

۳۶ - ورأيت أكثر الناس وخير بيت من يساعد النساء على فسقهن.

و دیدی که بیشتر مردم و بهترین خانه‌ها آن باشد که به زنان درهرزگیشان

کمک کنند.

۳۷ - ورأيت المؤمن محزوناً محتقراً ذليلاً.

و دیدی که مؤمن به خاطر ایمانش غمناک و پست و خوار گردد.

۳۸ - ورأيت البدع والزنا قد ظهر.

و دیدی که بدعت و زنا آشکار گردد.

۳۹ - ورأيت الناس يعتدون بشاهد الزور.

و دیدی که مردم به شهادت ناحق اعتماد کنند.

۴۰ - ورأيت الدين بالرأى وعطل الكتاب واحكامه.

و دیدی که دستورات دینی طبق تمایلات اشخاص تفسیر گردد.

۴۱ - ورأيت الحرام يحلل ورأيت الحلال يحرم.

و دیدی که حلال تحریم شود و حرام مجاز.

۴۲ - ورأيت الليل لا يستخفى به من الجرأة على الله.

و دیدی که مردم چنان در ارتکاب گناه جری شده‌اند که منتظر رسیدن شب

نیستند.

۴۳ - ورأيت المؤمن لا يستطيع ان ينكر الا بقلبه.

و هرگاه دیدی که مؤمن نتواند کار بد را نکوهش کند جز با قلب.

۴۴ - ورأيت العظيم من المال ينفق في سخط الله عزوجل.

- ودیدی که مال کلان در راه غضب الهی خرج شود.
- ۴۵ - رأیت الولاة یقربون اهل الکفر و یباعدون اهل الخیر.
- ودیدی که زمامداران به کافران نزدیک شوند و از نیکان دوری گزینند.
- ۴۶ - رأیت الولاة یرتشون فی الحکم.
- ودیدی که والیان در داوری رشوه گیرند.
- ۴۷ - رأیت الولاة قبالة لمن زاد.
- ودیدی پستهای حساس دولتی به مزایده گذارده شود.
- ۴۸ - رأیت ذوات الارحام ینکحن و یکتفی بهن.
- ودیدی که مردم با محارم خود نزدیکی کنند.
- ۴۹ - رأیت الرجل یقتل علی التهمة و علی الظنة.
- ودیدی که به تهمت و سوء ظن مرد به قتل می رسد.
- ۵۰ - ویتغایر علی الرجل الذکر فیبذل له نفسه و ماله.
- ودیدی که مرد به مرد پیشنهاد عمل زشت می کنند و خود و اموالش را در اختیار او می گذارد.
- ۵۱ - رأیت الرجل یعیر علی ایتان النساء.
- ودیدی که مرد به خاطر آمیزش با زنان مورد سرزنش قرار گیرد (که چرا با مردان آمیزش نمی کند).
- ۵۲ - رأیت الرجل یأکل من کسب امرأته من الفجور یعلم ذلك و یقیم علیه.
- ودیدی که مرد از کسب زنش از هرزگی نان می خورد و آن را می داند و به آن تن می دهد.
- ۵۳ - رأیت المرأة تقهرزو جها و تعمل ما لا یشتهی و تنفق علی زوجها.
- ودیدی که زن بر مرد خود مسلط شود، و کاری را که مرد نمی خواهد انجام

دهد، و به شوهر خود خرجی می دهد.

۵۴ - ورأيت الرجل يكرى امرأته وجاريتها و يرضى بالدنى من الطعام والشراب.

و دیدی که مرد، زن و کنیزش را (برای زنا) کرایه می دهد و به خوراک و نوشیدنی پستی تن درمی دهد.

۵۵ - ورأيت الايمان بالله عزوجل كثيرة على الزور.

و دیدی که سوگندهای بناحق بنام خدا بسیار گردد.

۵۶ - ورأيت القمار قد ظهر.

و دیدی که قمار آشکار شود.

۵۷ - الشراب تباع ظاهراً ليس له مانع.

و دیدی که شراب را بدون مانع علناً بفروشند.

۵۸ - ورأيت النساء يبذلن انفسهن لاهل الكفر.

و دیدی که زنان مسلمان خود را در اختیار کافران می گذارند.

۵۹ - ورأيت الملاهي قد ظهرت يمر بها لا يمنعها احداً.

و دیدی که لهو و لعب آشکار گشت و کسی که از کنار آن عبور می کند از آن جلوگیری نکند (و کسی جرأت جلوگیری را ندارد).

۶۰ - ورأيت الشريف يستدله الذي يخاف سلطانه.

و دیدی که مردم شریف را خوار کند کسی که مردم از تسلط و قدرتش ترس دارند.

۶۱ - ورأيت اقرب الناس من الولاية من يمتدح بشتما اهل البيت.

و دیدی که نزدیکترین مردم به فرمانروایان کسی است که به دشنام گوئی ما خانواده ستایش شود.

۶۲ - "رأيت من يحبنا يزور ولا تقبل شهادته.

و دیدی که هرکس ما را دوست دارد دروغگویش دانسد و شهادت او را

۶۳ - ورأيت الزور من القول يتنافس فيه.

و دیدی که بر سر گفتن حرف زور و ناحق مردم با همدیگر رقابت کنند.

۶۴ - ورأيت القرآن قد ثقل على الناس استماعه و خف على الناس

استماع الباطل.

و دیدی که شنیدن قرآن بر مردم سنگین و گران آید و در عوض شنیدن سخنان

باطل بر مردم آسان است.

۶۵ - ورأيت الجار يكرم الجار خوفا من لسانه.

و دیدی که همسایه، همسایه را گرمی دارد از ترس زبانش.

۶۶ - ورأيت الحدود قد عطلت و عمل فيها بالاهواء.

و دیدی که حدود خدا تعطیل شده و در آن طبق دلخواه خود عمل کنند.

۶۷ - ورأيت المساجد قد زخرفت.

و دیدی که مساجد طلاکاری شده.

۶۸ - ورأيت اصدق الناس عند الناس المفترى الكذب.

و دیدی که راستگوترین مردم پیش آنها مفتریان دروغگو می باشند.

۶۹ - ورأيت الشر قد ظهر والسعي بالنميمة.

و دیدی که شر و سخن چینی آشکار گشته.

۷۰ - ورأيت البغي قد فشا.

و دیدی که ستمکاری شیوع یافته.

۷۱ - ورأيت الغيبة تستملح و يبشر بها الناس بعضهم بعضا.

و دیدی که غیبت را سخن نمکین شمارند و مردم همدیگر را بدان مژده

دهند.

۷۲ - ورأيت الحج والجهاد لغير الله.

و دیدی که برای غیر خدا به حج و جهاد روند.

- ۷۳ - ورأيت السلطان يذل للكافر المؤمن.
ودیدی که سلطان به خاطر کافر مؤمن را خوار کند.
- ۷۴ - ورأيت الخراب قد اديل من العمران.
ودیدی که خرابی و ویرانی بیش از عمران و آبادی است.
- ۷۵ - ورأيت الرجل معيشته من بخس المكيال و الميزان.
ودیدی که زندگی مرد از کم فروشی اداره می شود.
- ۷۶ - ورأيت سفك الدماء يستخف بها.
ودیدی که خونریزی را آسان شمارند.
- ۷۷ - ورأيت الرجل يطلب الرياسة لغرض الدنيا و يشهر نفسه بخبث اللسان ليتقى وتسند اليه الامور.
ودیدی که مرد برای غرض دنیائی ریاست می طلبد و خود را به بدزبانی مشهور می سازد تا از او بترسند و کارها را به او واگذار کنند.
- ۷۸ - ورأيت الصلاة قد استخف بها.
ودیدی که نماز را سبک می شمارند.
- ۷۹ - ورأيت الرجل عنده المال الكثير لم يزكه منذ ملكه.
ودیدی که مرد مال بسیار دارد ولی از وقتی که آن را پیدا کرده زکات آن را نپرداخته است.
- ۸۰ - ورأيت الميت ينشر من قبره ويؤذي وتباع اكفانه.
ودیدی که قبر مردها را بشکافند و آنها را بیازارند و کفنهایشان را بفروشند.
- ۸۱ - ورأيت الهرج قد كثر.
ودیدی که آشوب بسیار است.
- ۸۲ - ورأيت الرجل يمشي نشوان ويصبح سكران، لا يهتم بما يقول الناس فيه.
ودیدی که مرد روز خود را به نشئه (شراب) به شب برد و شب را به مستی

صبح کند، به وضعی که مردم در آنند اهمیت ندهد.

۸۳ - ورأیت البهائم تنکح.

ودیدی که با حیوانات عمل زشت انجام می دهند.

۸۴ - ورأیت البهائم تفرس بعضها بعضا.

ودیدی که حیوانات همدیگر را بدرند.

۸۵ - ورأیت الرجل یخرج الی مصلاة ویرجع ولیس علیه شیء من

ثیابه.

ودیدی که مرد به مصلی می رود ولی چون برمی گردد جامه درتن ندارد.

۸۶ - ورأیت قلوب الناس قد قست و جمدت اعینهم و ثقل الذکر

علیهم.

ودیدی که دل مردم سخت و چشمانشان خشک شده و یاد خدا بر آنان

سنگین آید.

۸۷ - ورأیت السحت قد ظهر یتنافس فیہ.

ودیدی که کسبهای حرام شیوع یافته و بر سر آن رقابت کنند.

۸۸ - ورأیت المصلی انما یصلی لیراه الناس.

ودیدی که نماز خوان برای ریا و خودنمایی نماز می خواند.

۸۹ - ورأیت الفقیه یتفقہ لغيرالدين یطلب الدنيا و الرئاسة.

ودیدی که فقیه برای غیر دین فقه می آموزد و دنیا و ریاست طلب می کند.

۹۰ - ورأیت الناس مع من غلب.

ودیدی که مردم دور کسی را گرفته اند که قدرت دارد.

۹۱ - ورأیت الحلال یذم و یعیر و طالب الحرام یمدح و یعظم.

ودیدی که هرکس روزی حلال می جوید مورد سرزنش قرار می گیرد و

جوینده حرام مورد ستایش و تعظیم است.

۹۲ - ورأیت الحرمین یعمل فیهما بما لایحب الله لا یمنعهم مانع و

لا یحول بینهم و بین العمل القبیح احد.

ودیدی که درمکه و مدینه کارهایی می کنند که خداوند دوست ندارد و کسی هم نیست که مانع شود و هیچ کس آنها را از این اعمال زشت باز نمی دارد.

۹۳ - ورأیت المعازف ظاهرة فی الحرمین.

ودیدی که آلات لهو و لعب (حتی) درمکه و مدینه آشکار گردد.

۹۴ - ورأیت الرجل یتکلم بشیء من الحق ویأمر بالمعروف و ینهی عن

المنکر...

ودیدی که مرد سخن حق گوید و امر به معروف و نهی از منکر کند دیگران

اورا نصیحت کنند و بگویند: این کار بر تو لازم نیست.

۹۵ - ورأیت الناس ینظر بعضهم الی بعض و یقتدون باهل الشرور.

ودیدی که مردم به همدیگر نگاه کنند و به مردم بدکار اقتداء نمایند.

۹۶ - ورأیت مسلک الخیر و طریقہ خالیاً لا یسلک احد.

ودیدی که راه خیر به کلی خالی است و کسی از آن راه نمی رود.

۹۷ - ورأیت المیت یهزا به فلا یفزع له احد.

ودیدی که مرده را به مسخره گیرند و کسی برای مرگ او غمگین نشود.

۹۸ - ورأیت کل عام یحدث فیہ من البدعة والشر اکثر مماکان.

ودیدی که هر سال بدعت و شرارت بیشتر می شود.

۹۹ - ورأیت الخلق و المجاس لا یتابعون الا الاغنیاء.

ودیدی که مردم و انجمنها پیروی نکنند مگر از توانگران.

۱۰۰ - ورأیت المحتاج یعطی علی الضحک به و یرحم لغير وجه الله.

ودیدی که به فقیر چیزی بدهند در حالی که به او بخندند و برای غیر خدا به

او ترحم نمایند.

۱۰۱ - ورأیت الایات فی السماء لا یفزع لها احد.

ودیدی که نشانه های آسمانی پدید آید ولی کسی از آن هراس نکند.

۱۰۲ - ورأيت الناس يتسافدون كما يتسافد البهائم لا ينكر احد منكراً
تخوفاً من الناس.

و دیدی که مردم در حضور جمع، همانند بهائم مرتکب اعمال جنسی شوند
و هیچکس از ترس، کار زشت را انکار نکند.

۱۰۳ - ورأيت الرجل ينفق الكثير في طاعة غير الله ويمنع اليسير في
طاعة الله.

و دیدی که مرد در غیر اطاعت خدا زیاد خرج کند ولی در مورد اطاعت خدا
از کم هم دریغ ورزد.

۱۰۴ - ورأيت العقوق قد ظهر واستخف بالوالدين وكانا من اسوء
الناس حالاً عند الولد و يفرح بان يفتری عليها.

و دیدی که آزار به پدر و مادر آشکار گردد و مقام آنها را سبک شمارند و حال
آنها در پیش فرزند از همه بدتر باشد، و از اینکه به آنها افترا زده شود، خوشحال
شوند.

۱۰۵ - ورأيت النساء قد غلبن على الملك و غلبن على كل امر لا يؤتى
الا مانهن فيه هوى.

و دیدی که زنها بر حکومت غالب گشته و پستهای حساس را قبضه کنند، و
کاری پیش نرود جز آنچه طبق دلخواه آنان باشد.

۱۰۶ - ورأيت ابن الرجل يفتری على ابيه و يدعو على والديه و يفرح
بموتهما.

و دیدی که پسر به پدر خود افتراء زند و به پدر و مادر خود نفرین کند و از
مرگشان خوشحال شود.

۱۰۷ - ورأيت الرجل اذا مر به يوم ولم يكسب فيه الذنب العظيم من
فجور او نجس مكيال او مراز.

و دیدی که اگر روزی بر مردی بگذرد که در آن روز گناهی بزرگ مرتکب نشده

باشد مانند هرزگی یا کم فروشی یا انجام کار حرام یا میخوارگی آن روز گرفته و غمگین است و خیال می کند. که روزش به هدر رفته و عمرش در آن روز بی خود تلف شده است.

۱۰۸ - ورأیت السلطان یحتکر الطعام.

ودیدی که سلطان مواد غذایی را احتکار کند.

۱۰۹ - ورأیت اموال ذوی القربی تقسم فی الزور و یتقامر بها ویشرب

بها الخمر.

ودیدی که حق خویشاوندان پیامبر (خمس) بناحق تقسیم شود و بدان قمار بازی کنند و میخوارگی نمایند.

۱۱۰ - ورأیت الخمر یتداوی بها و یوصف للمریض ویستشفی بها.

ودیدی که با شراب مداوا کنند و برای بیمار نسخه نمایند و بدان بهبودی جویند.

۱۱۱ - ورأیت الناس قد استووا فی ترک الامر بالمعروف والنهی عن

المنکر و ترک التمدین به.

ودیدی که مردم در مورد ترک امر به معروف و نهی از منکر و بی عقیدگی یکسان شوند.

۱۱۲ - ورأیت ریاح المنافقین، واهل النفاق وریاح اهل الحق لا تحرك.

ودیدی که منافقان و اهل نفاق سر و صدائی دارند و اهل حق بی سرو صدا و خاموشند.

۱۱۳ - ورأیت الاذان بالاجر والصلاة بالاجر.

ودیدی که برای اذان گفتن و نماز خواندن مزد بگیرند.

۱۱۴ - ورأیت المساجد محتشیه ممن لا یخاف الله مجتمعون فیها

للغیبة واکل لحوم اهل الحق.

ودیدی که مسجدها پر است از کسانی که ترس از خدا ندارند و برای غیبت و

خوردن گوشت اهل حق به مسجد آیند و در مساجد از شراب مست کننده توصیف کنند.

۱۱۵ - ورأيت السكران یصلی بالناس و هو لا یعقل..

ودیدی که شخص مست که از خرد تهی گشته بر مردم پیشنمازی کند و به مستی او ایراد نگیرند و چون مست گردد، گرامیش دارند.

۱۱۶ - ورأيت من اكل اموال الیتامی یحمد بصلاحة.

ودیدی که هر که مال یتیمان بخورد شایستگی او را بستایند.

۱۱۷ - ورأيت القضاة یقضون بخلاف ما امر الله.

ودیدی که قضات به خلاف دستور خدا داوری کنند.

۱۱۸ - ورأيت الولاة یأتمنون الخونة للطمع.

ودیدی که زمامداران از روی طمع خیانتکاران را امین خود سازند.

۱۱۹ - ورأيت المیراث قد وضعت الولاة لاهل الفسوق والجرأة علی

الله...

ودیدی که میراث (یتیمان) را فرمانروایان به دست افراد بدکار و بی باک نسبت به خدا داده‌اند، از آنها حق و حساب بگیرند و جلوی آنها را رها سازند تا هر چه می‌خواهند انجام دهند.

۱۲۰ - ورأيت المنابر یؤمر علیها بالتقوی و لا یعمل القائل بما یأمر.

ودیدی که بر فراز منبرها مردم را به پرهیزکاری دستور دهند ولی خود گوینده به آن دستور عمل نکند.

۱۲۱ - ورأيت الصلاة قد استخف باوقاتها.

ودیدی که وقت نمازها را سبک شمارند.

۱۲۲ - ورأيت الصدقة بالشفاعة لا یراد بها وجه الله ویعطى لطلب

الناس.

ودیدی که صدقه به وساطت دیگران به اهل آن دهند و به خاطر رضای

خداندهند بلکه روی درخواست مردم و اصرار آنها پردازند.

۱۲۳ - ورأیت الناس همهم بطونهم و فروجهم لایسالون بما اکوا
وما نکحوا.

و دیدی که تمام هم و غم مردم شکم و عورتشان است باکی ندارند که چه
بخورند و با چه آمیزش کنند.

۱۲۴ - ورأیت الدنيا مقبلة علیهم.

و دیدی که دنیا به آنها روی آورده است.

۱۲۵ - ورأیت اعلام الحق قد درست.

آنگاه که دیدی نشانه‌های حق مندرس گشته است.

امام صادق (ع) پس از پیش‌بینی این حوادث خطاب به راوی فرمود:

در چنین موقعی مواظب خود باش نجات خود را از خداوند بخواه (فرج
نزدیک است) و بدان که مردم با این نافرمانیها مستحق عذابند. اگر عذاب بر آنها
فرود آمد و تو در میان آنها بودی باید بشتابی به سوی رحمت حق تا از کیفری که آنها
به واسطه سرپیچی از فرمان خدا می‌بینند بیرون بیائی و بدان که خداوند پاداش
نیکوکاران را ضایع نمی‌گرداند «وَإِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»^۱.

آری، اینها قسمتی از مفسد رنگارنگی است که به فرموده امام صادق (ع) در
انتهای تاریخ دامنگیر بشریت خواهد شد و اگر درست دقت کنیم و جهان امروز را
تماشا کنیم می‌بینیم که:

اکثریت قریب به اتفاق این مفسد بزرگ هم اکنون جوامع بشری را فرا گرفته
است و انتظار می‌رود بقیه نیز درآینده جنبه عینی به خود بگیرد راستی این
پیشگوئیها که در آن زمان صورت گرفته جنبه اعجاز دارد.

۱ - روضه کافی، حدیث ۷، ص ۳۶ و ۴۲ - بحار، ج ۵۲، ص ۲۵۴ - ۲۶۰.

خروج سفیانی

یکی از نشانه‌های حتمی ظهور مصلح بزرگ جهانی خروج سفیانی است و این مطلب از بسیاری از روایات که از طرق شیعه و سنی نقل شده، استفاده می‌شود از جمله در روایتی از امام رضا (ع) می‌خوانیم:

ان امر القائم حتم من الله و امر السفیانی حتم من الله^۱.

قیام قائم از جانب خداوند مسلم است و آمدن سفیانی هم یک امر حتمی است.

سفیانی در روایات این چنین توصیف شده است:

او مردی است به رنگ سرخ و زرد و با چشم کبود در ظاهر ذکر خدا می‌گوید ولی از پلیدترین و کثیف‌ترین مردم روزگار است و در پلیدی و خباثت چنان است که زن بچه‌دار خود را از ترس اینکه مبادا مردم را به مخفیگاه او راهنمایی کنند، زنده بگور می‌نماید^۲.

در روایتی علی (ع) فرمود: پسر هند جگرخوار (سفیانی) از بیابان (یابس) بیرون می‌آید، او مردی متوسط‌القامة، قیافه‌اش وحشتناک و سرش ضخیم و رویش آبله دارد اگر او را بینی خیال می‌کنی یک چشمی است او از اولاد ابوسفیان می‌باشد وی خروج می‌کند و به کوفه (یانجف) می‌آید و بر منبر آن می‌نشیند، او گروه کثیری را فریب می‌دهد و آنان را با خود همدست می‌نماید مناطق پنجگانه: شام، دمشق، حمص، فلسطین، ادرن و قنسرین را تصرف می‌نماید^۳.

۱ - قرب الاسناد بنابنقل بحار، ج ۵۲، ص ۱۸۲.

۲ - بحار، ج ۵۲، ص ۲۰۶.

۳ - بحار، ج ۵۲، ص ۲۰۶ - البرهان فی علامات مهدی آخرالزمان بنقل منتخب الاثر، ص ۴۵۸.

و گروه زیادی از شیعیان را به قتل می‌رساند.^۱ سپس از ظهور مهدی موعود، اطلاع پیدا می‌کند لشگری انبوه به سوی او می‌فرستد اما به خود امام دست نمی‌یابد و سرانجام در بیابانی بین مکه و مدینه به زمین فرو می‌روند.^۲ از این احادیث استفاده می‌شود، سفیانی آخر زمان از نواده‌های ابوسفیان است و شجره‌نامه و نسبش به او منتهی می‌گردد.

علی (ع) در حدیث دیگری فرمود:

يُخْرِجُ أَكْلَةَ الْاَكْبَادِ عَنِ الْوَادِ الْيَابِسِ اسْمُهُ عَثْمَانُ وَ اَبُوهُ عَنبَسَةُ وَ هُوَ وَلَدُ اَبِي سَفْيَانَ.^۳

پسر هند جگرخوار (سفیانی) از بیابان (یابس) بیرون می‌آید اسمش عثمان و اسم پدرش عنبسه و وی از اولاد ابی سفیان است.

در جای دیگر می‌فرماید: السفیان من ولد خالد بن یزید ابی سفیان.^۴

سفیانی از فرزندان خالد بن یزید بن ابی سفیان است.

در روایت دیگر امام سجاد (ع) فرمود:

ثم يخرج السفیانی الملعون من الوادی الیابس وهو من ولد عتبة بن ابی سفیان.^۵

سپس سفیانی ملعون از بیابان (یابس) خارج می‌گردد، او از فرزندان عتبه بن ابی سفیان است.

ولیکن از روایات دیگر استفاده می‌شود که سفیانی نیز مانند دجال شخص مشخصی نیست و منحصر به یک فرد نمی‌باشد، بلکه اشاره به یک نظام جهنمی

۱ - بحار، ج ۵۲، ص ۲۱۵ - ۲۲۲.

۲ - بحار، ج ۵۲، ص ۲۳۸.

۳ - منتخب الاثر، ص ۴۵۷.

۴ - مدرک قبل، ص ۴۵۸.

۵ - بحار، ج ۵۲، ص ۲۱۳.

خروج سفیانی

است که در طول تاریخ حاکم بر انسانها بوده و افراد زیادی مظهر آن بوده‌اند و رهبری این جناح را ابو سفیان به عهده داشت مرد سفیانی که نهضت جهانی مهدی (ع) را می‌کوبد مظهر یک تسلسل تاریخی و وراثت قدرت ستم در طول زمان است همچنان که مهدی موعود (ع) وارث نهضت عدل در طول زمان است.

در روایتی امام رضا (ع) فرمود:

امر السفیانی حتم من الله ولا یکون قائم الابسفیانی.

ظهور سفیانی از مسائل حتمی و مسلم است و در برابر هر قیام‌کننده‌ای یک سفیانی وجود دارد.

در حدیث دیگری از امام صادق (ع) آمده است:

انا و آل ابی سفیان اهل بیتین تعادینا فی الله: قلنا صدق الله و قالوا کذب الله قاتل ابو سفیان رسول الله (ص) و قاتل معاویه علی بن ابی طالب (ع) و قاتل یزید بن معاویه الحسین بن علی (ع) و السفیانی یقاتل القائم!

ماو خاندان ابو سفیان دو خاندانیم که درباره خدا باهم مخالفت داریم، ما گفته‌های پروردگار را تصدیق کردیم و آنها تکذیب کردند ابو سفیان با رسول خدا، معاویه با علی (ع) و یزید با حسین (ع) پیکار نمودند و سرانجام سفیانی با امام قائم مبارزه خواهد کرد.

آری نهضت محمد (ص) نه یک نهضت مجرد، بلکه ادامه یک جریان واحد تاریخی در متن بشریت و جاری در بستر زمان است حرکتی که رسالتش در تاریخ نجات مردم و تکامل انسان است این رسالت بعد از او نیز به وسیله اهل بیتش در همه عصرهای تاریخ و همه نسلهای انسان دست بدست به وراثت می‌رسد و در پایان جهان مهدی موعود وارث این میراث بزرگ الهی می‌گردد و در برابر این نهضت و رسالت واحد، قدرتهای ضد خدا و ضد مردم در هر زمان قرار دارد که

همواره سد راه خدا می شوند و مردم را به بردگی و ذلت و استضعاف می کشانند و همیشه در برابر رسالت خدا می ایستند و مانع تحقق عدالت و بیداری و آزادی مردم می شوند و این جنگ میان دو جبهه، دو قطب، قطب خدا و قطب ابلیس، جبهه حق محمد (ص) و علی (ع) و حسین و... و جبهه باطل، ابوسفیان، معاویه و یزید و... در طول تاریخ در جریان است.

رهبر جبهه حق، محمدرسول الله (ص) و رهبر جبهه ضد خدا، ابوسفیان می باشد و نظام ضد نهضت پیامبر، نظام سفیانی است که در آخر تاریخ پرچم آن به وسیله یکی از نوادگان ابوسفیان برای کوبیدن انقلاب جهانی مهدی بلند خواهد شد، و این سفیانی هم مانند سفیانیهای دیگر سرانجام در برابر جنبش انقلاب جهانی مهدی به زانو در خواهد آمد.

۳ - خروج دجال

یکی دیگر از نشانه های دوران ظهور، خروج دجال است دجال در روایات اسلامی این چنین توصیف شده است: او دارای قدرت و تأثیر عجیبی است چشم راست ندارد و چشم دیگرش در وسط پیشانی اوست و مانند ستاره صبح می درخشد، چیزی در چشم اوست که گوئی آمیخته به خون است، در پیشانی وی نوشته شده: این سافر است هر باسواد و بی سواد آن را می خواند، داخل دریاها می شود و آفتاب با او می گردد، کوهی از طعام و نهری از آب همیشه با اوست، آسمان به دستور وی باران می دهد و زمین گیاه می رویاند اختیار گنجهای زمین با اوست، مرده را زنده می کند با صدای بلندی که تمام جهانیان صدای او را می شنوند، می گوید: من خدای بزرگ شما هستم که شما را آفریده و روزی می رسانم به سوی من بشتابید^۱.

۱ - بحار، ج ۵۲، ص ۱۹۴ و ۱۹۵ - الزام الناصب، ص ۲۰۲ و ۲۲۸.

خروج دجال

وی از همه جا می‌گذرد و فقط در مکه و مدینه قدم نمی‌گذارد^۱. اکثر پیروان او از یهود و زنان و عربهای بیابانی است پیروان او، دچار بدبختی می‌گردند و تنها کسانی سعادت‌مندند که بتوانند با تلاش پیگیر، خود را از پیروی او باز دارند و به دنبال او نروند.

می‌گویند از هر موی الاغ دجال، نغمه‌ای به گوش می‌رسد و آن نغمات باعث جذب شدن مردم سست و ناپرهیزکار به اوست و اصل او را از اصفهان^۲. یا بجستان^۳. و یا خراسان^۴. نشان داده‌اند.

موضوع دجال بیش از آنچه در روایات شیعه است از طرق اهل تسنن نقل شده است و قسمت عمده آن را احمد بن حنبل در کتاب مسند و ترمذی در صحیح خود و ابن ماجه در سنن و مسلم در صحیح و ابن اثیر در نهاییه از عبدالله بن عمر و ابو سعید خدری و جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده‌اند.

مرحوم صدوق در این زمینه می‌گوید: متعصبین اهل تسنن اینگونه اخبار را تصدیق می‌کنند و آن را در باره دجال و غیبت وی و زنده بودنش را در این مدت طولانی روایت نموده‌اند که در آخر زمان خروج می‌کند ولی درباره قائم باور نمی‌کنند که او مدت طولانی غائب می‌شود آنگاه آشکار می‌گردد و جهان را پراز عدل و داد می‌کند چنان که از ظلم و جور پرشده باشد با این که پیامبر و امامان از این موضوع صریحاً سخن گفته‌اند؟!^۵.

و همچنین این موضوع اختصاص به اسلام ندارد بلکه ریشه داستان دجال را باید در کتاب مقدس مسیحیان جستجو کرد.

۱ - بشارة الاسلام، ص ۱۵ و ۲۹۵ - الزام‌الناصب، ص ۷۴.

۲ - بحار، ج ۵۲، ص ۱۹۴.

۳ - یخرج الدجال من بجستان - منتخب الاثر، ص ۴۲۵.

۴ - الملاحم والفتن، ص ۱۲۶.

۵ - کمال‌الدین، مرحوم صدوق، بنقل بحار، ج ۵۲، ص ۲۰۰.

در رساله اول یوحنا نوشته است:

دروغگو کیست جز آنکه مسیح بودن عیسی را انکار کند آن دجال است که
پدرو پسر را انکار می نماید.^۱

باز در همان رساله آمده است:

شنیده‌اید که دجال می‌آید فعلاً هم دجالان بسیار ظاهر شده‌اند و از این
می‌دانیم که ساعت آخر است.^۲

در جای دیگر در همان رساله می‌گوید:

و هر روحی که عیسی مجسم شده را انکار کند، از خدا نیست و این است روح
دجال که شنیده‌اید که او می‌آید و الان هم در جهان است.^۳

برخی از علمای مسیحی از جمله صاحب قاموس کتاب مقدس دجال را اسم
عام می‌دانند و به تصور وی مراد از دجال و دجالان کسانی هستند که مسیح را
تکذیب کنند و این معنا از عبارات انجیل نیز استفاده می‌شود.

و بعضی از نویسندگان اسلامی نیز با توجه به ریشه لغت دجال آن را منحصر
به یک فرد بخصوص نمی‌دانند بلکه آن را عنوانی می‌دانند کلی برای افراد پرتزویر،
حیله‌گر، حقه‌باز که برای فریب مردم از هروسیله‌ای استفاده می‌کنند.

در منابع اسلامی نیز احادیثی راجع به متعدد بودن وجود دجال نقل شده
است، پیامبر اکرم (ص) مردم را از دجال می‌ترسانید و فتنه‌اش را گوشزد می‌کرد و
می‌فرمود:

ایها الناس ما بعث الله نبیا الا وقد انذر قومه الدجال.^۴

ای مردم خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده مگر اینکه قوم خویش را از

۱ - رساله یوحنا، باب ۲، آیه ۲۲.

۲ - رساله یوحنا، باب ۲، آیه ۱۸.

۳ - رساله یوحنا، باب ۴، آیه ۳.

۴ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۷.

فتنه دجال بر حذر داشته است.

در حدیث دیگری که از صحیح ترمذی نقل شده است که پیامبر فرمود:
انه لم یکن نبی بعد نوح الا انذر قومه الدجال وانی انذر کموه^۱.
هر پیامبری بعد از نوح قوم خود را از فتنه دجال ترسانده من نیز شما را بر حذر
می دارم.

از این روایت معلوم می شود در عصر هر پیامبری دجال و یا دجالانی وجود
داشت که هر پیامبری موظف بود قوم خود را از فتنه آن بر حذر دارد و گرنه معنی
نداشت انبیای پیشین به مردم عصر خویش نسبت به فتنه دجالی که هزاران سال
بعد از آنها آشکار خواهد شد، هشدار دهند.

و این مطلب در روایات دیگر روشن تر بیان شده است. علی (ع) در روایتی
فرمود:

از دو دجالی که از اولاد فاطمه بوجود می آیند، بر حذر باشید دجالی هم از
دجله بصره خروج می کند که از من نیست و او مقدمه دجالهاست^۲.

در حدیثی که به طریق اهل سنت آمده است، می خوانیم:

لا تقوم الساعة حتی یخرج ثلاثون دجالون کلهم یزعم انه رسول الله^۳.
پیامبر فرمود: قیامت برپا نشود تا این که ۳۰ نفر دجالی که خود را پیامبر
می پندارند، ظاهر شوند.

و در روایت دیگر آمده است:

قال رسول الله (ص) لا تقوم الساعة حتی یخرج نحو من ستین کذابا
کلهم یقولون انا نبی^۴.

۱ - صحیح ترمذی، باب ماجاء فی الدجال ص ۴۲ - سنن ابی داود، ج ۴، ص ۲۴۱.

۲ - ترجمه الملاحم والفتن، ص ۱۱۳.

۳ - سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۲۱.

۴ - بحار، ج ۵۲، ص ۲۰۹.

رستاخیز برپا نمی‌شود مگر آن که شصت نفر دروغگو ظهور خواهند کرد که همه ادعای نبوت می‌کنند.

در جای دیگر پیامبر فرمود: پیش از خروج دجال، متجاوز از ۷۰ نفر دجال دیگر ظهور خواهند کرد!

بالاخره از این احادیث استفاده می‌شود که دجال نام شخص معینی نیست و به هر شخص دروغگو، پرتزویر و گمراه کننده، اطلاق می‌گردد.

باتوجه به این مطلب، مشکل صائد بن صید نیز که در بعضی از روایات دجال نامیده شده است، حل می‌گردد، صائد که در زمان پیامبر اکرم (ص) می‌زیسته، پیامبر او را یکی از مصادیق دجال به اصحاب خویش معرفی کرده است و چون بعداً از خروج دجال در آخر زمان نیز خبر داده بعضیها گمان کردند دجال موعود همان صائد بن صید است و در نتیجه به زنده ماندن و طول عمر او قائل شدند.

خلاصه آنچه مسلم است در آخرالزمان همزمان با قیام حضرت مهدی (ع) شخصی ظهور خواهد کرد که در حیل و تزویر و دروغگوئی و حقه‌بازی و شیطنت بر تمام دجالهای گذشته برتری خواهد داشت به هر حال موضوع دجال و مبارزه او با دولت حقه در پایان جهان در منابع اسلام و منابع خارجی آمده است با این فرق که بعضی رهبر جانی مخالف او را حضرت عیسی مسیح و بعضی قائم آل محمد (ص) می‌دانند.

بنابراین اصل داستان دجال را نمی‌توان انکار کرد ولیکن نشانه‌هایی که در بعضی از روایات برای او ذکر شده بی‌شبهت به تعبیرات سمبولیک و اشاره و کنایه نیست. انسانی که یک چشم در وسط پیشانی دارد انسان یک بعدی است نظام پلید حاکم بر جهان ما، نظامی یک بعدی است که انسان را با یک چشم می‌نگرد و انسان یک بعدی و مسخ شده در این نظام نیز، جهان و حیات را با یک چشم می‌نگرد و آنهم

۱ - مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۳۳.

خروج دجال

با چشم چپ به قول بعضیها این دجال افسونگر ذهنهاست و مسخ کننده انسانها، دجال مظهر نظام فرهنگی و روحی و ضد انسانی حاکم بر انسان آخرالزمان است.

سخن شیخ صدوق درباره دجال و اثبات غیبت امام زمان (ع)

مرحوم شیخ صدوق بعد از نقل خبر مربوط به دجال می گوید: اهل عناد و انکار متعصبین اهل تسنن این گونه اخبار را تصدیق می کنند و آن را درباره دجال و غیبت وی و زنده بودن او را در این مدت طولانی و این که در آخرالزمان خروج خواهد کرد روایت نموده اند ولی درباره امام قائم باور نمی کنند که او مدتی طولانی غائب می شود، آنگاه آشکار می گردد و جهان را پراز عدل و داد می کند چنان که از ظلم و جور پرشده باشد، با این که پیغمبر و امامان بعد از آن حضرت صریحاً از این موضوع سخن گفته اند و آن حضرت را به نام و شخص و نسب و غیبت طولانی شناسانده اند، آنها خواستند بدین وسیله نور خدا را خاموش کنند در صورتی که: ((وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتَمَّ نُورُهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ)).

بیشتر آنچه اینان در مقام انکار وجود و غیبت امام زمان به آن استدلال و احتجاج می کنند این است که می گویند: این روایات که شما شیعیان راجع به مهدی موعود روایت کرده اید از طریق ما (اهل سنت) روایت نشده است و ما از آنها اطلاع نداریم).

سپس مرحوم صدوق می گوید: براهمه و یهود و نصاری که معتقد به نبوت پیغمبر ما نیستند به همین دلیل منکر پیغمبر مامی باشند، آنها هم می گویند چون آنچه شما درباره پیغمبرتان نقل می کنید، و معجزات و دلیلهائی که برای اثبات پیغمبری او می آورید، مورد تأیید ما نیست و یقین به آن نداریم و لذا اعتقاد به بطلان نبوت پیغمبرتان داریم.

پس اگر ما بخواهیم آنچه را که اهل تسنن درباره عقیده مانسبت به امام زمان می گویند، بپذیریم و ملزم به آن شویم، آنها نیز باید آنچه را که فرقه های مزبور نسبت

به پیامبر می‌گویند، بپذیرند و ملزم به آن شوند، به خصوص که آنها از لحاظ جمعیت از اهل تسنن بیشتر هستند!

همچنین بعضی از دانشمندان اهل تسنن می‌گویند:

عقل ما باور نمی‌کند که یک نفر در زمان ما آن قدر زنده بماند که عمر وی از عمرهای عادی اهل زمان تجاوز کند، در حالی که به عقیده شما عمر صاحب شما (امام زمان) از عمر اهل زمان تجاوز کرده است!

در پاسخ می‌گوئیم: شما که قبول دارید دجال غائب است، و ممکن است عمر او از همه اهل عصر تجاوز کند و در باره شیطان نیز همین عقیده را دارید، چگونه این معنی را در باره قائم آل محمد (ص) با آنهمه روایاتی که درباره او و غیبت و طول عمر و ظهور وی برای اجرای امر خدا، ما در این کتاب کمال‌الدین ذکر کرده‌ایم و آنچه را که به طور مسلم پیغمبر فرموده که: هر چه درامتهای پیشین بوده است، بعینه و بدون کم و زیاد، در این امت نیز می‌باشد، باور نمی‌دارید؟

از این گذشته در میان پیغمبران سابق افرادی که عمرهای طولانی داشته‌اند، بسیارند. حضرت نوح دوهزار و پانصدسال عمر کرد. قرآن مجید می‌فرماید:

((فَلَبَثَ فِي قَوْمِهِ آلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا)).

حضرت نوح مدت ۹۵۰ سال (برای دعوت مردم به دین خدا) در میان قومش ماند.

و در روایتی که ما با سند در این کتاب (کمال‌الدین) نقل کردیم آمده بود که در قائم علامتی از نوح است و آن طول عمر می‌باشد. بنابراین چگونه مخالفین طول

۱ - باید بدانیم که مرحوم صدوق متوفی سال ۳۸۱ هجری است و به هنگام تألیف کتاب کمال‌الدین که این سخن در آن کتاب آمده، حدود صد و بیست سال از عمر امام زمان گذشته بود و قبلاً گفتیم که آن حضرت در سال ۲۵۵ متولد شده است پیدا است که مخالفین شیعه اشکال طول عمر امام زمان را از همان زمان که هنوز بیش از صد و بیست سال از عمرش نگذشته بود، مطرح می‌ساختند و علمای بزرگ ما نیز از همان زمان پاسخهای مناسب و قانع‌کننده به آنها می‌دادند.

خروج دجال

عمر امام زمان را انکار می‌کنند ولی نظائر آن را که عقل در رد و قبول آن دخالتی ندارد، می‌پذیرند، بلکه اقراریه آن را بر خود لازم می‌شمارند؟ زیرا که از پیغمبر روایت شده است. ما می‌گوئیم همین معنی را در خصوص امام زمان هم باید بپذیرند زیرا آنها از پیغمبر (ص) روایت شده است.

همچنین لازم است از طریق سمع هم معتقد به وجود قائم شوند، کدام عقل باور می‌کند که اصحاب کهف سیصد و نه سال در غار به سر برند؟ آیا جز از طریق شنیدن راه دیگری برای اعتقاد به آن هست؟ پس در این صورت چرا از طریق شنیدن از پیغمبر و ائمه معصومین، مخالفین غیبت و ظهور قائم آل محمد (ص) را باور نمی‌دارند!

آنها چطور به آنچه از وهب بن منبه و کعب الاحبار در چیزهای محالی که اثری از آن در قول پیغمبر و منطق عقل دیده نمی‌شود، اعتقاد پیدا می‌کنند، ولی آنچه را از پیغمبر و ائمه دین درباره قائم و غیبت و ظهورش بعد از تردید اکثر مردم و برگشتن آنها از دین و ایمان خود رسیده است، باور نمی‌دارند؟ چنان که اخبار صحیح که از پیشوایان دین رسیده، گواه بر آن است، آیا این معنی جز زیر پا گذاشتن عقل برای رد حق و انکار آن، چیز دیگری می‌تواند باشد؟!!

وقتی بنا باشد وقوع غیبت امام دوازدهم با آن همه روایاتی که از پیغمبر رسیده و به وقوع آن خبر داده است، باطل گردد عقیده به نبوت پیغمبر هم باطل می‌شود زیرا فرض این است که این پیغمبر از وقوع امام دوازدهم خبر داده و به اعتقاد مخالفین واقع نشده است، پس وقتی در یک جا دروغ او ثابت شود پیغمبر نخواهد بود.

چطور آنها تصدیق می‌کنند که پیغمبر درباره عمار یاسر خبر داد که تقتله الفئة الباغية او را گروه ظالمی می‌کشند، و درباره امیرالمؤمنین (ع) فرمود: انه تخضب لحيته من دم رأسه محاسنش از خون سرش رنگین می‌شود و درباره امام حسن (ع) فرمود: انه مقتول بالسم به وسیله زهر به شهادت می‌رسد، و درباره امام

حسین (ع) فرمود: **انه مقتول بالسيف**. او با شمشیر شهید می شود، ولی آنچه را درباره قائم و وقوع غیبت او با تصریح به نام و نسبش خبر داده است، تصدیق نمی کنند؟!

نه، به عقیده ما پیغمبر بزرگ ما در تمام گفتارش راستگو و در همه احوال درست کردار بوده، موقعی ایمان بنده صحیح خواهد بود که از آنچه پیغمبر فرموده در خود احساس دلتنگی نکند و در همه امور به تمام معنی تسلیم او باشد، معنی اسلام هم همین است زیرا که اسلام به معنی تسلیم و انقیاد در برابر خدا و رسول است ((وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الْخَاسِرِينَ)).

عجیب است که مخالفین ما اهل تسنن روایت کرده اند که عیسی بن مریم (ع) از زمین کربلا گذشت و دید که چند آهو در آنجا گرد آمده اند. آهوها به نزد عیسی بن مریم آمدند و شروع به گریستن کردند، عیسی هم نشست و با آنها گریست و حواریون هم گریه کردند در حالی که نمی دانستند عیسی برای چه گریه می کند؟ بعد پرسیدند:

یا روح الله چرا گریه می کنید؟

فرمود: آیا می دانید این چه زمینی است؟ گفتند: نه، فرمود: این سرزمینی است که نوردیده احمد مرسل و جگرگوشه فاطمه زهرا (س) بتول اطهر که شبیه مادر من است، در آن کشته می شود و همین جا مدفون می گردد، خاک این بیابان از مشک خوشبو تر است زیرا آن در تابناک شهید است و تربت انبیاء و اولاد انبیاء نیز چنین است این آهوها بامن حرف زدند و گفتند که ما به شوق تربت آن نازدانه بابرکت در این بیابان می چریم و یقین دارند که در این زمین تأمین جانی دارند.

سپس عیسی (ع) دست به پشگل های آهوان زد و آن را بوئید و فرمود:

پروردگارا! اینها را آن قدر باقی بگذار تا آن که پدر این شهید مظلوم بیاید و آن را ببوید و باعث صبر و تسلی خاطرش گردد، گفته‌اند که آن پشگلها مانند تازمان امیرالمؤمنین (ع) که از کربلا گذشت و آن را بوئید و گریست و همراهان را نیز به گریه انداخت و داستان آن را به اصحاب خود اطلاع داد.

مرحوم صدوق در پایان می‌افزاید: آری اهل تسنن تصدیق می‌کنند که پشگل‌های آهوان بیش از پانصدسال باقی ماند و باد و باران و گذشت روزها و شبها و سالها آن را تغییر نداد، ولی تصدیق نمی‌کنند که: قائم آل محمد (ص) باقی بماند تا آنگاه که با شمشیر قیام کند و دشمنان خدا را نابود گرداند و دین خدا را زنده کند! آنهم با آن همه اخباری که از پیغمبر و ائمه اطهار با تعیین نام و نسب و غیبتش در مدت طولانی رسیده است و با این که روش پیغمبران پیشین در خصوص طول عمر هم در باره وی تجدید شده! آیا این جز از عناد و انکار حق، چیز دیگری هست؟!.

راز طول عمر امام غائب (عج)

چگونه ممکن است، انسانی بیش از هزار سال عمر کند در صورتی که هرگز انسان عمری به این درازی نمی‌کند؟؟

طبق اعتقاد شیعه، امام غائب (عج) نزدیک به سیزده قرن و نیم عمر کرده و هنوز هم زنده است، و بعد از این هم چه مدتی عمر خواهد کرد جز خدا کسی نمی‌داند.

چون این جریان برخلاف نظام عادی طبیعت است، از دیرزمانی مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است خصوصاً در عصر ما که آن را عصر شدت و سرعت نامیده‌اند، این گونه مسائل طوری مطرح می‌شود که در گذشته به این سرعت و

وسعت نبوده است در هر مجلسی که از امام غائب سخن به میان می‌آید، سئوالاتی هم در همین زمینه تکرار می‌گردد.

خلاصه این، یکی از مهمترین اشکالاتی است که به مذهب شیعه متوجه می‌شود و لذا نگارنده می‌کوشد تا پاسخ قانع‌کننده این اشکال را در اختیار خوانندگان محترم قرار دهد:

این جهان نظامی دارد

در پاسخ این سؤال نخست باید به یک نکته توجه نمود و آن این که انسان در محیط زندگی خود به یک سلسله از امور عادت نموده است و اگر واقعه‌ای برخلاف آنچه عادت کرده، بشنود، بسیار بعید و بلکه غیرممکن می‌شمارد مثلاً ما سبز شدن و باردار شدن درخت میوه را در محیط زندگی خود این چنین دیده‌ایم فصل بهار که برسد هوا ملایم می‌شود، کم‌کم شاخه‌های بی‌برگ درختان شکوفه و گل و برگ در می‌آورند، و پایه پای گرمی هوا پیش می‌روند، همین که فصل تابستان فرارسید میوه‌های رسیده بر شاخه‌ها ظاهر می‌شوند به این وضع ما عادت کرده و خوگرفته‌ایم، ولی ناگفته پیداست، چنان که از روز اول غیر از این وضع را دیده بودیم مسلماً به همان عادت می‌کردیم و هیچ جای تعجب هم نبود.

همچنین ما چنین مشاهده کرده‌ایم افراد بشر که از مادر متولد می‌شوند، چندین سال (تقریباً ۱۵ سال) دوران کودکی خود را می‌گذرانند و بعد به دوران جوانی قدم می‌گذارند و مدتی هم (۱۵ - ۴۰) معمولاً در سن جوانی هستند و سپس مراحل پیری و ناتوانی را می‌گذرانند بالاخره بعد از سپری گشتن دوران پیری (۴۰ - ۷۰) می‌میرند انسان چون از روز اول این چنین دیده و با این وضع عادت کرده است و لذا همین که می‌شنود انسانی هزار و اندی سال عمر کرده است، تعجب می‌کند.

البته اگر از اول به غیر این عادت می‌کردیم به این معنی که می‌دیدیم افراد

بشر بیش از این عمر می‌کنند، به آن خو می‌گرفتیم.

بنابراین رسیدگی به شرائط و اوضاع زندگی، ما را به یک اشتباه فکری دچار کرده است و هرچیزی که برخلاف عادت و خوگرفته‌های ماست، بعید می‌شماریم و آنچه به آن انس گرفته‌ایم حقیقت پنداشته و آن را برنوامیس و حقایق کلی جهان آفرینش غلبه می‌دهیم و کارگاه عظیم و حیرت‌انگیز جهان خلقت را مسخر فکر محدود خود می‌کنیم.

از آنجا که کارهای طبیعت مانند امور ریاضی تحت ضبط نیست، از بس طبیعت مشتمل بر غرائب و نوادر است و از بس کارهای غیرعادی دیده می‌شود، لذا فلاسفه می‌گویند: باید هرچیزی که انسان از غرائب و عجائب می‌شنود اگر دلیل علمی و قطعی بر محال بودن آن نباشد، نباید آن را انکار کند.

در اینجا باید گفت کدام دلیل عقلی و علمی داریم برای این که عمری به این درازی محال و غیر ممکن است؟

آیا تا حال هیچ دیده شده است که کتابی میزان عمر انسان را تعیین کند؟ کدام دانشمند و فیلسوف میزان عمرها را تعیین کرده است؟ اساساً در کدام نظامنامه، عمر بشر تحت ضبط درآمده است؟ و کدام لیستی در این باره امضاء شده است که قوای طبیعی انسان همان است که در زیر نظر ما گذاشته شده است؟ بالاخره از نظر علمی این چه ایرادی است و کدام دانشمند عمر طولانی را محال دانسته است؟ فقط چیزی که هست انسان می‌تواند بگوید که این امر قدری بعید است به اصطلاح چون بر خلاف جریان عادی است، عادتاً بعید است، انسانی به این اندازه عمر کند. البته عمری به این درازی در زمان ما قابل استبعاد است، ولی هیچ کس نمی‌تواند بگوید محال است.

اگر کسی به اخباری که در خصوص امام غائب از پیغمبر اکرم (ص) و سائر ائمه اهل بیت (ع) وارد شده، مراجعه نماید، خواهد دید نوع زندگی امام غائب را به طریق خرق عادت معرفی می‌کنند.

والبته خرق عادت غیراز محال است وازراه علم هرگز نمی توان خرق عادت را نفی کرد^۱.

بدین جهت اعتراض پیروان ادیان دیگر، مانند: کلیمیها و مسیحیها، وسائر فرق اسلامی دراین باره به شیعه بسیار شگفت آوراست، چه این که به موجب کتابهای آسمانی خودشان، خرق عادت و معجزات را درباره پیامبران خداوند پذیرفته اند و آنان از قبیل این مسائل هر جوابی بدهند، شیعه نیز همان جواب را دراینجا می دهد.

ممکن است کسی ایراد کند که هرچند قدرت ما محدود است واین کارهم امکان دارد، ولی این چه اصراری است که هرچه ممکن باشد باید به آن معتقد بود زیرا این جهان یک نظم مخصوصی دارد باید به آن معتقد بود ولی چیزی که بیرون از نظام عادی طبیعت است اگر اعتقاد پیدا کنیم، درآن صورت نظم کلی جهان طبیعت بهم می ریزد هرج و مرج و بی نظمی جهان را فرا می گیرد.

در پاسخ این ایراد باید گفت: تنها قدرت الهی و امکان چیزی منشأ وجود آن نیست، یعنی این طور نیست که به مجرد اینکه چیزی امکان وقوع داشته باشد باید به آن اعتقاد پیدا کرد واین جهان اسباب و مسبباتی هم دارد ولی ما نباید تصور کنیم که علل و معلول جهان همانهایی است که ما آنها را می شناسیم و فکر ما به آنها عادت کرده است مسلماً حقائق و نوامیس این جهان منحصر به همین کشفیات علمی امروزی نیست و غیراز اینها اسرار و رموز بیشماری است که هنوز بشر آنها را نشناخته است.

هرگز نمی توان اثبات کرد که اسباب و عواملی که درجهان کار می کنند تنها همانهایی هستند که ما آنها را دیده ایم و می شناسیم و دیگر اسبابی که ما از آنها خبر نداریم، یا آثار و اعمال آنها را ندیده ایم یا نفهمیده ایم، وجود ندارد. از این رو

۱ - شیعه در اسلام، ص ۱۵۱ - ۱۵۲.

ممکن است که در فردی یا افرادی از بشر اسباب و عواملی بوجود آید که عمری بسیار طولانی هزار، یا چند هزار ساله برای ایشان تأمین نماید و از این جاست که جهان پزشکی تاکنون از پیدا کردن راهی برای عمرهای بسیار طولانی نومید و مأیوس نشده است.^۱

آری اگر بشر به تمام حقائق و رموز جهان هستی واقف می شد و مقیاسی هم برای سنجش قوه حیاتی انسان از حقائق اتخاذ می کرد، در آن صورت مقیاس کاملی بود و به وسیله آن می توانستیم طول حیات انسان را اندازه بگیریم و تحت ضبط کلی درآوریم.

ولی از آنجائی که مقیاس سنجش عمرها از فکر و مأنوسات ما تولید شده است مسلماً نمی تواند در مقام سنجش مقیاس سلب و ایجاب کلی قرار بگیرد.

نظم کلی این جهان درک نشده است

نظر ما همیشه به نظام عادی طبیعت است و با آن انس گرفته ایم ولی هنوز نظم کلی این جهان با عظمت را چنان درک نکرده ایم که بتوانیم در کلیه امور فهم خود را مقیاس قرار دهیم و هرچیزی که از احاطه علم ما بیرون است، آن را نفی نموده و هرچه در خور فهم ماست آن را اثبات کنیم.

بد نیست این مطلب را در ضمن یک مثال ساده بیان کنیم مثلاً شما گندم را ملاحظه کنید که در انبار بیش از یکی دو سال باقی نمی ماند از بازار گندم فروشان سؤال کنید آیا طبیعت گندم چقدر اجازه بقا می دهد؟ در جواب خواهند گفت اگر در جای مرطوب نگهدارند بیش از شش ماه عمر نمی کند ولی چنانچه در جای خشک نگهداری شود از یک سال الی دو سال عمر می کند می گویند این طبیعت گندم است اگر بخواهیم همین گندم را در سنبل نگهداری بکنیم بیش از هفتاد

۱ - شیعه در اسلام علامه طباطبائی، ص ۱۵۲.

وهشتاد سال عمر می‌کند^۱ و حتی امکان دارد بیش از این باقی بماند، چنانکه در کاوشهای باستانی حفاریهایی که در مصر باستان به عمل آمده در مقبره فرعون مصر، گندمهایی در سنبل از اهرام مصر به دست آوردند و در شک بودند که آیا قوه نمو در آنها باقی است یا نه؟ آنها را برای امتحان کاشتند کاملاً سبز و بارور شد و به ثمر رسید^۲.

حساب کنید که آیا چند سال بر آنها گذشته است؟ دست کم چهار هزار سال البته اینها از جنس همان گندمهایی است که در انبار گندم بیش از یکی دو سال عمر نمی‌کند.

ولی از آنجائی که سروکار مردم با گندم انباری است اگر از کسی سؤال کنند، گندم چه مدت می‌تواند قوه نمو خود را حفظ کند، مقیاسی که برای سنجش قوه حیاتی گندم به دست می‌دهد دو سال است.

ولیکن ما می‌بینیم اگر همان گندم را در خوشه نگهداری کنید به قدری عمر گندم زیادتر می‌شود که انسان از شنیدن آن تعجب می‌کند.

حال باید دید گندمی که عمر طبیعی آن در نزد ما بیش از دو سال نیست چطور می‌شود در شرائط دیگر عمر آن به چهار هزار سال می‌رسد؟

فکر کنید اگر عمر دو ساله گندم در شرائط دیگر به چهار هزار سال برسد چه مانعی دارد عمر طبیعی انسان (۷۰ - ۸۰ سال) را یک واحد فرض کرده و دوهزار برابرش کنیم تا مطابق عمر گندمهایی باشد که از اهرام مصر بدست آمده است این همان است که تعجب و شگفتی انسان را برمی‌انگیزد.

۱ - به این حقیقت در قرآن مجید اشاره شده است آنجا که یوسف پیغمبر خواب شاه را تعبیر می‌کند، قرآن از زبان او چنین نقل می‌کند:

((قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلَةٍ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ)).

یوسف فرمود هفت سال فراوانی به توسعه زراعت بکوشید و مازاد مصرف ضروری را در انبارها ذخیره کنید و دانه‌ها را همچنان در خوشه بگذارید تا سالم و پاکیزه بماند.

۲ - مجلة المقتطف، شماره ۳، از سال ۵۷.

تحقیقات جهان پزشکی درباره طول عمر

بنابراین از نظر علمی وامکان واقعی، هیچ بعید نیست که انسانی در یک شرائط دیگر بیش از هزار سال زنده بماند.

تحقیقات جهان پزشکی درباره طول عمر

از نظر علم طب نیز عمر انسان محدود به هفتاد و هشتاد سال نیست، بلکه تمام اعضاء بدن انسان جدا جدا برای یک عمر طولانی ساخته شده است یکی از دانشمندان در مقام مقایسه عمر انسان با سایر موجودات مطالعات فراوان نموده و بالاخره ثابت کرد که بدن آدمی برای آن ساخته شده که هزاران سال عمر کند.^۱ یکی از پزشکان می گوید:

برای مدت زندگانی انسان، حدی که تجاوز از آن محال باشد، معین نشده است.^۲

یکی دیگر از دانشمندان می گوید:

اگر می توانستیم نیم پائین روده ها را از تفاله پاک نگهداریم و نگذاریم بدن از آن ناحیه مسموم شود مرگ را جواب می گفتیم و بعضی دیگر این ادعا را درباره جهازات دیگر کرده اند.^۳

بعضی از دانشمندان می گویند:

تمام اعضاء رئیسه جسم حیوان، استعداد زندگی غیر محدودی دارد چنانکه عوارض و حوادثی پیش آمد نکند برای انسان امکان دارد هزاران سال عمر کند.^۴

حتی این که ریمندوبرل استاد دانشگاه جونس هیگنس می گوید:

۱ - اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، ج ۲، ص ۲۲۰.

۲ - مصلح جهانی، ص ۶۷.

۳ - مقدمه نوید اسلام.

۴ - مقدمه نوید اسلام.

اعضاء رئیس جسم انسان، استعداد قابلیت خلود و دوام را دارند و این موضوع با آزمایشها اثبات شده و اقلأ احتمال و حدس راجحی است زیرا حیات اجزاء مورد آزمایش هنوز ادامه دارد^۱.

ژان روستاند بیولوژیست معروف می گوید:

من قبول دارم عوامل طبیعی پیری در شخص وجود دارد ولی یقین دارم که بسیاری از سلولهای بدن فناپذیر نیستند و این صحیح نیست که گویند این سلولهای جاویدان جمع شده و جسم مردهای را به وجود آورده اند^۲.

البته سخن این دانشمندان از روی حدس و خیال صادر نشده بلکه نتیجه آزمایشهای آنان است.

کوتاه سخن اینکه نهایت چیزی که تاکنون ثابت شده، این است که علت مرگ فرارسیدن عمر طبیعی (۷۰ - ۸۰) سال نیست، بلکه علت اصلی امراض و عوارضی است که به یکی از اعضاء عارض شده در نتیجه، آن عضو را از انجام کار باز می دارد و به واسطه ارتباط و اتصالی که بین اعضاء برقرار است، از مرگ آن عضو، مرگ سایر اعضاء نیز فرا می رسد.

پس هنگامی که نیروی دانش توانست جلوی عوارض را بگیرد یا از تأثیر آنها مانع شود دیگر برای عمر هزار ساله انسان مانعی باقی نمی ماند.

پیری خود، یک نوع بیماری است

فرضاً اگر دانش بشری روزی بتواند جلو امراض و عوارض را بگیرد ولی با پیری چه می توان کرد؟ جلو پیری را چگونه می توان گرفت؟ پیری خود یک امر طبیعی است که در وقت معین به سراغ انسان می آید و انسان را از کار می اندازد. پیری را به طور کلی می توان یک نوع بیماری دانست که اخیراً مطالعه در باره

۱ - مجله المقتطف، سال ۹۵ شماره ۳.

۲ - اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، ج ۲، ص ۲۲۰.

عوارض مربوط به پیری و اعضاء بدن آدمی، مورد توجه دانشمندان قرار گرفته است. دانشمند آمریکائی: روی لی والفورد استاد آسیب شناسی دانشگاه کالیفرنیا می گوید:

پیری یک نوع بیماری مزمن و طولانی ناشی از نقل مکان سلولهاست! آنچه را هم اکنون متخصصان این رشته بدان معتقدند این است که مراحل گوناگون پیری تابع قوانین وابسته به دگرگونیهای فیزیولوژیکی از قبیل تغییر در توانائی ترشحات غددی است و به هیچوجه جنبه نابودی و نیستی گرائی اجباری ندارد.

یکی از دانشمندان مچینکوب عقیده داشت که سمومات حاصله از تخمیر میکروبهای روده و یبوست ممکن است باعث پیری شوند و اگر بتوان آنها را از بین برد بر طول عمر اضافه خواهد شد.^۱

وحتی از نظر علمی این مرض قابل جلوگیری است چنانکه بیولوژیست و برنده جایزه نوبل پوشالدوبرگ گفته است:

از طریق تکنیکها و روشهای نوین علم بیولوژی و با همت کارشناسان و متخصصان زبده این کار محتملاً عملی است (در زمان نامعلومی از آینده) و بیماری پیری به طور قطع قابل علاج خواهد شد، باید اعتراف کرد که بتوان در فواصل زمان معینی آن را برای تعمیر و سرویس پیاده و سوار کرد و این وضع همچنان تا ابد ادامه خواهد داشت، تا روزی که بشر بر مرگ غلبه کند و یا عمر طولانی و بسیاری بدست آورد.^۲

یکی از پزشکان در این باره می نویسد:

حال اگر بشر پس از کشف علت اصلی پیر شدن در صدد رفع و دفع آن برآید

۱ - مجله مرزهای ایران و آمریکا، شماره ۱۰ ص ۱۴.

۲ - مدرک قبل.

۳ - مجله دانشمند، شماره ۴، سال ۴۷، ص ۴.

یا ماده پیرکننده‌ای را که ایجاد شده، با عناصر داروئی خنثی نماید، آیا قبول است که عمر متوسط را زیادتر کرد و پیروزی بزرگی بدست آورده است؟ تلاش بشر در این راه نشان دهنده چنین واقعیتی است که در نهادش این احساس در غلیان می‌باشد که می‌تواند عمر خود را به هزار سال و بیشتر برساند.^۱

امروز بشر در این فکر است که به کرات دور دست آسمانی که احتمالاً صدها و یاهزارها سال وقت می‌خواهد سفر کند و چون عمر کوتاه انسان با این نوع مسافرت‌های طولانی وفق نمی‌دهد در این صدد برآمده‌اند که برای رسیدن به کرات آسمانی اول باید عمر انسان را زیادتر کرد و لذا امروز در دانشگاه‌های مهم دنیا کرسی دو علم جدید: ژریاتری و جرونتولژی به همین منظور مشغول فعالیت است و دانشمندان پیش‌بینی می‌کنند که روزی خواهد رسید که بشر هم عمر خود را به هزاران سال می‌رساند و هم به کرات دور دست آسمانی سفر می‌کند.

چندی قبل در یکی از مجلات علمی این مطلب جلب توجه می‌کرد:
زندگانی جاویدان در طول تاریخ همواره از رؤیاهای طلائی و دیرینه انسان بود اما اکنون این رؤیا به حقیقت پیوسته است.^۲

بدین ترتیب، عمر انسان از نظر علمی حد ثابت و معینی ندارد و بلکه انسان قابلیت آن را دارد که هزاران سال عمر کند و هرگز زنده ماندن انسان برای سالیان دراز تعجب‌آور نیست.

از این جهت جهان پزشکی در آینده عمر متوسط بیشتری را پیش‌بینی نموده و بلکه قطعی دانسته است.

پرفسور هنری اسمیس استاد دانشگاه کلمبیا می‌گوید:
حصر وحد سن و عمر مانند دیوار صوتی است و همچنان که دیوار

۱ - اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، ج ۲، ص ۲۰۶.

۲ - مجله دانشمند شماره ۴، ص ۵.

صوتی امروز شکسته، این دیوار سن و عمر نیز روزی خواهد شکست^۱.
روی این اصل طول عمر امام زمان(ع) از نظر تحقیقات علمی، علاوه بر این
که هیچ استبعادی ندارد بلکه از یک واقعیت علمی پرده برداری کرده و آن را به
اثبات رسانده است.

منجمد ساختن بدن انسان به خاطر عمر طولانی

دانشمندان در تلاش هستند که با منجمد نگاهداشتن بدن انسانی ونیمه جان
ساختن آن شانس زندگی طولانی را برای قرنهای آینده بیشتر سازند.
این سرگذشت واقعی و تکان دهنده‌ای از نخستین گام انسان به سوی
فناناپذیری و جاودان ساختن جامعه انسانی است.

ویکتور هوگو می گوید:

هیچ قدرتی در جهان نمی تواند در برابر نیروی اندیشه‌ای که زمان ظهور آن
فرارسیده ایستادگی کند^۲.

اخیراً علم جدیدی بنام کریونیک (Kryonics) بوجود آمده و این علم
انسان را به عوالم یخبندان می برد و از او همچون لاشه منجمد شده‌ای نگهداری
می کند تا به امید روزی که دانشمندان او را به زندگی دوباره بازگردانند. آیا این منطق
باورکردنی است؟ بسیاری از دانشمندان برجسته و ممتاز از جهات دیگری به این
مسأله می اندیشند نشریاتی چون لایف (Life) و اسکویر (Esquair) و همچنین
روزنامه‌های سراسر جهان شدیداً به بحث درباره این مهم پرداخته‌اند، از همه مهمتر
اینکه برنامه‌ای هم اکنون در دست اجرا است اینک با استفاده از پیشنهادات و
روشهای چشمگیر این دانش نوین انقلابی قسمتی از اجرای برنامه انجماد انسان که
شامل جزئیات واقعه می باشد، از نظر علاقمندان می گذرد.

۱ - اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، ج ۲، ص ۲۲۴.

۲ - بنقل مجله دانشمند.

مرگ چیست؟

کار بسیار عجیبی که در ژانویه ۱۹۶۷ انجام گرفت یک کار موفقیت آمیز بود بسیاری از افراد بی اعتقاد، این امر را یک افسانه می پنداشتند اما جریان امر نشان می داد که گروهی از دانشمندان با کوشش پی گیر خود در صد دند تا آنچه را که می خواهند خلق کنند، صحنه های نمایش چه بودند؟ خلاصه آنکه تلاش می شد تا مرد از دنیا رفته ای به دنیا باز گردد و زندگی را از نو آغاز کند چند نفر نیز ناظر این نمایش غم انگیز بودند و یکی دوتن از آنان نومیدانه اما مشتاق بازگشت زندگی آن مرد بودند در ماورای این دورنمای تاریک، فروغی امیدوارکننده سوسو می زند، فروغی که می تواند نسل کنونی بشریت را دستخوش انقلابی شگرف سازد، انقلابی بنام انجماد انسان که برایش زندگانی به بار خواهد آورد.

ماهیت این انقلاب اکنون به خوبی شناخته شده، اگرچه برای بسیاری، دانش اخیر جنبه سطحی و غیر واقعی دارد، این علم با سنگدلترین و آشتی ناپذیرترین دشمن انسان یعنی مرگ به مبارزه برمی خیزد.

اخیراً به این نتیجه رسیده اند که مرگ نیز یک حادثه غیر قابل اجتناب نیست، حتی مرگ را نیز می شود یک بیماری دانست و حتماً لزومی ندارد که این بیماری کشنده باشد، اگر منظور از مرگ، مرگ بالینی یا طبی یا حتی مرگ بیولوژیکی باشد، طبیعی است که علت آن مرحله بحرانی ناخوشی است که با وسایل امروزی علاج پذیر نمی باشد زیرا در این صورت جسم انسان (از جمله مغز) در حدود ۹۹ درصد زنده است و فقط تعداد کمی از سلولها از بین رفته اند، به قول یکی از مجلات علمی، اگر او را به دست پزشک متخصصی که به روشهای کریونیک آشنائی کافی دارد بسپاریم (البته این کار باید به سرعت انجام شود) پزشک او را به کمک روشهای خاصی که آسیبی به اندامهای بیمار نمی رساند، منجمد ساخته و او را در وضع (نه زیاد مرده) و برای مدت نامعینی در کپسولی که نام آن را کپسول آخرت می گذاریم

حفظ کند به این امید که در آینده او را به زندگی دوباره بازگردانند.^۱
البته این علمی است که در آینده وضع کلی جهان را تغییر خواهد داد و به
زندگی رنگ دیگری خواهد بخشید همان طوری که پرفسور لاورنس جنسون گفته
است:

این برنامه ژرفاترین انقلابی است که در تاریخ انسانی صورت می‌گیرد.^۲
پرفسور روستاند می‌گوید:

درحقیقت ما دست‌کم ناگزیریم این امکان واقعی را بپذیریم که در
آینده‌ای نه چندان دور انسان به وسایل تکامل یافته‌ای دست خواهد یافت که
بدان طریق خواهد توانست هر انسانی را منجمد ساخته و پس از مدتی او را
دوباره به زندگی بازگرداند.^۳

عمر هر موجود زنده تابع شرایط خاص زندگی است

همانطوری که گفته شد، طبق نظریه زیست‌شناسان مدت عمر طبیعی هر
موجود زنده از نظر علمی حد معین و ثابتی ندارد که اگر به آن حد برسد، مرگ آن
حتمی باشد، به این معنی، این چنین نیست که هر فرد بامقدار معینی از انرژی به
دنیا می‌آید، مثل ساعتی که کوک شده باشد، این انرژی تا کاملاً به مصرف نرسیده به
حیات خود ادامه می‌دهد ولی همین که ماده حیاتی خاتمه یافت مثل ساعت که
کوکش تمام بشود، دیگر از حیات باز می‌ماند، بلکه عمر هر موجود زنده تابع شرایط
زندگی است و باتغییر شرایط، میزان عمرها نیز کم و زیاد می‌شود.

چنان که بعضی از دانشمندان موفق شده‌اند عمر یک نوع حشره میوه را
نهصد برابر عمر طبیعی افراد آن نوع گردانند، این موفقیت در اثر آن بوده که آن حیوان

۱ - مجله دانشمند شماره ۴، سال ۴۷، ص ۴.

۲ - مجله دانشمند شماره ۴، سال ۴۷، ص ۵ - ۶.

۳ - مجله دانشمند شماره ۴، سال ۴۷، ص ۵ - ۶.

را از سموم دشمنان حفظ نموده و محیط مناسبی برایش فراهم ساخته‌اند.^۱
 همچنین دکتر جرج کلیبر استاد دانشگاه هال زیست‌شناس روی گیاهی که ساپرولینا مگسنا نامیده می‌شود آزمایش کرده و گیاه مزبور که معمولاً بیش از دو هفته عمر نمی‌کند آن را پرورش داده تا عمر آن را شش سال کرده و با این تناسب ممکن است عمر آدمی به ده هزار و نهصد و بیست سال برسد.^۲

دکتر کاس کارل جراح معروف آمریکا عضوی از حیوانی را قطع نموده و آن را سالها بیشتر از آن اندازه خود آن حیوان که عادتاً زنده می‌ماند، زنده نگاه داشته است و همچنین آزمایش را در باره جسم از قبیل عضلات، قلب، پوست و کلیتین انجام داده و به این نتیجه رسیده است که اعضای مذکور زنده می‌مانند و نمو هم می‌کنند.^۳

یک دکتر سوئدی، رئیس انجمن علمی آمریکائی طول عمر، معتقد است که پیری از آن جهت حاصل می‌شود که مولکولهای از پروتئین به سلولهای بدن گیر کرده، آنها را کم‌کم از کار باز می‌دارد و موجب مرگ می‌شوند دکتر مزبور در جستجوی کشف ماده‌ای است که این گیر را بگسلد و دستگاه بدن را از نو به راه اندازد، و به این ترتیب دوره پیری را از بین ببرد.

در آزمایشگاهها موفق شده‌اند که مدت زندگی بعضی حیوانات آزمایشی از قبیل خوک هندی را با افزودن ویتامین ب ۶ و اسید نوکلئیک و اسید پانتونکسیب در غذای آنها تا (۴ / ۴۶) درصد افزایش دهند.

زیست‌شناس روسی فیلاتف امیدوار است که بتواند دوران پیری را با استفاده از نسوج فاسد از بین ببرد، چه این نسوج قدرت عجیبی دارند که می‌توانند مانند کود زراعتی مزرعه، بدن ما را حاصلخیز سازند گذشته از این، هم اکنون اصولی

۱ - مجله الهلال سال ۳۸، شماره ۵.

۲ - مجله المقتطف شماره ۵۹، ص ۲۳۸.

۳ - سالنامه شهرت، سال ۴۲، ص ۲۸۹.

در دست می باشد که رعایت آنها بر طول عمر می افزاید^۱.

بنابراین عمر هر موجود زنده بسته به شرائط و خصوصیات زندگی است و با تغییر شرائط، عمرها نیز تغییر می یابد بدن انسان در مقابل بیماریها، حوادث، گرما و سرمای شدید، تغذیه نامتناسب و سایر خطرات محیط آسیب پذیر می گردد، احتمال مرگ در هر لحظه نزدیکتر می شود بالاخره تصادم و عوامل خارجی با جسم انسان، فکر زیاد، ناراحتی های عصبی و... از طول عمر می کاهند و مرگ انسان را نزدیکتر می کنند.

روی این حساب اگر بشر روزی بتواند به عوامل و عوارضی که سبب کوتاهی عمر انسان می گردد، چیره شود و بدن انسان را از هرگونه تصادم و حوادث بیمه کند در آن صورت بشر می تواند هزاران سال عمر کند.

چنانکه نخستین هدف جرونتولوژی این است که تمام عواملی را که سبب می شوند انسانی که بر لبه پرتگاه راه می رود با گذشت زمان دچار لغزش گردد کشف و ارزیابی نماید تاکنون هم تعداد زیادی از این عوامل شناخته شده است فی المثل وراثت (ژنتیک) در طول عمر نقش قطعی دارد، به طوری که به تجربه دیده شده است کسانی که والدین آنها عمر طولانی کرده اند عمرشان درازتر از کسانی است که زندگانی والدینشان کوتاه بوده است.

و همچنین در علم زیست شناسی ثابت شده است که در میان تمام حیوانات نسبت وزن مغز به وزن بدن طول عمر را تعیین می کند و این که عمر انسان از تمام پستانداران طولانی تر است علت آن، اندازه و پیچیدگی مغز اوست و حتی فعالیت و کوشش در کار به ویژه فعالیت های روحی در درازی عمر مقام مهمی دارند یعنی بر طول عمر انسان می افزایند.

بعضی از کارشناسان غذایی معتقدند که منحصرأ به وسیله بهداشت غذایی

۱ - دادگستر جهان، ص ۱۸۱ و ۱۸۲.

می توان زندگی را به بیش از صدسال رسانید ما از آنچه می خوریم ساخته شده ایم^۱.
پس این شرائط و خصوصیات جسمی و روحی هر فرد از افراد بشر تعیین کننده
میزان عمر اوست.

خلاصه، داشتن عمر بسیار دراز از نظر علم هیچگونه اشکالی ندارد.

هیچ استبعاد ندارد برای یک نفر تمام شرائط و خصوصیات جسمی و روحی و
اوضاع زندگی طوری فراهم شود که بتواند هزاران سال عمر کند با تجربه های بسیار
که دانشمندان متخصص نموده اند ثابت کرده که ممکن است انسان تاموقعی که
خداوند بخواهد عمر و زندگی نماید.

کریمی کاین جهان پاینده دارد تواند حجتی را زنده دارد

دراز عمران تاریخ

در طول تاریخ در دنیا دراز عمران زیادی وجود داشته است که پیروان هردین
و مذهبی در کتابهای مذهبی خود و در کتب تاریخ لااقل بانام یکی دو نفر از آنها آشنا
هستند مانند: نوح، هود، خضر و غیره.

در قرآن مجید به داستانهای یونس، اصحاب کهف و نوح که در کتابهای ادیان
دیگر به طور مفصل آمده، اینگونه اشاره شده که:

یونس اندر دهان ماهی شد

واگر از تسبیح کنندگان نبود می بایست تا روز قیامت در شکم ماهی بماند
یعنی عمر ماهی که تا روز قیامت مسلم گرفته شده، یونس هم ممکن بود چنین
سرنوشتی داشته باشد، در سوره کهف به زنده ماندن اصحاب کهف سیصدونه سال
و در سوره عنکبوت به دوران رسالت حضرت نوح که ۹۵۰ سال بوده، اشاره شده
است...

۱ - سالنامه شهرت، سال ۴۲، ص ۲۸۹.

بالاخره از نظر تاریخ مسلم است که در دنیا معمّرین زیادی وجود داشته‌اند، تاریخ اشخاص زیادی را برای ما نشان می‌دهد که عمرشان بیش از حد طبیعی بوده است.

مؤلف کتاب الشیعة والرجعة آنها را اینچنین طبقه‌بندی کرده است:

طبقه اول: کسانی که بین صد تا دویست سال عمر کرده‌اند:

- ۱- ابراهیم خلیل دویست سال عمر کرد به قولی ۱۷۵ سال (کامل بن اثیرج ۱، ص ۴۳).
- ۲- اسماعیل ذبیح ۱۳۷ سال (کامل، ج ۱، ص ۴۳).
- ۳- ساره همسر ابراهیم خلیل ۱۲۷ سال (کامل، ج ۱، ص ۱۶۱).
- ۴- اسحاق ۱۶۰ سال (کامل، ج ۱، ص ۱۶۰).
- ۵- یعقوب ۱۴۷ سال (کامل، ج ۱، ص ۱۴۷).
- ۶- یوسف ۱۲۰ سال (طبری، ج ۱، ص ۱۸۷).
- ۷- منوچهر ۱۲۰ سال پادشاهی کرد (کامل، ج ۱، ص ۵۷).
- ۸- عمران ۱۳۷ سال (کامل، ج ۱، ص ۵۸).
- ۹- کیقباد ۱۲۰ سال پادشاهی کرد (مروج الذهب، ج ۱).
- ۱۰- کیکاوس ۱۵۰ سال پادشاهی کرد (مروج الذهب، ج ۱).

طبقه دوم: کسانی که ۲۰۰ تا ۳۰۰ سال زندگی کردند:

- ۱- صفی بن ریاح ۲۷۰ سال (کنزالفوائد، ص ۲۵۱).
- ۲- صبیره بن سعید بن سهم ۲۲۰ سال (کنزالفوائد، ص ۱۲۵).
- ۳- حرب بن کعب مذحجی ۲۶۰ سال (کنزالفوائد، ص ۲۵۲).
- ۴- خثعم بن عوف بن خذیمه ۲۵۰ سال (کنزالفوائد، ص ۲۵۳).
- ۵- صالح پیغمبر ۲۸۰ سال

۱- مؤلف الشیعة والرجعة در لیست طبقه اول اسم ۴۰ تن از درازعمران تاریخ و اسم ۵ نفر از معاصرین خود را آورده است، ما به جهت اختصار به اسم ده تن اکتفاء می‌کنیم.

- ۶ - سنان مصری ۲۳۴ سال.
 ۷ - معدی کرب حمیری ۲۵۰ سال.
 ۸ - عضوان از پادشاهان چین ۲۵۰ سال.
 ۹ - سبق بن وهب طائی ۲۵۰ سال.
 ۱۰ - شعیب پیغمبر ۲۴۲ سال
 (جنات الخلود)¹.

طبقه سوم: کسانی که بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ سال عمر نموده‌اند:

- ۱ - ربیع بن ضیع قراری ۳۸۰ سال.
 ۲ - عامر بن شالح ۳۴۰ سال
 (کامل، ج ۱، ص ۵۴).
 ۳ - اکثم بن سیفی اسدی تمیمی (که مردی دانشمند بود و از کسانی بود که اسلام را درک کرد و به پیغمبر اکرم (ص) ایمان آورد) ۳۶۰ سال
 (کمال الدین، شرح حال او).
 ۴ - امید بن ولید ۳۶۰ سال.
 ۵ - ذوالاصبع عدوانی ۳۰۰ سال
 (اکمال الدین، ص ۳۱۳).
 ۶ - عبدالملک بن بقیله ۳۵۰ سال
 (بحار، ج ۱۳، ص ۷۴).
 ۷ - عمرو بن تمیم ۳۸۰ سال
 (ناسخ التواریخ).
 ۸ - عمرو بن ربیع لحنی ۳۴۰ سال.
 ۹ - سوی بن کاهی ۳۰۰ سال
 (کمال الدین، ص ۳۰۵).
 ۱۰ - عمرو ربیع بن کعب ۳۳۰ سال (اوزمان اسلام را درک کرد و مسلمان شد)².

طبقه چهارم: کسانی که بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ سال عمر داشتند:

- ۱ - عمر بن جمه دوسی ۴۰۰ سال
 (کنز الفوائد، ص ۲۵۰).
 ۲ - بنیادس از پادشاهان کلدانی ۴۰۰ سال.

۱ - در اینجا نیز اسم ۳۵ نفر را ذکر کرده و ما اسم ده نفر را آوردیم.

۲ - جزء این لیست اسم ۲۱ نفر را ذکر کرده است.

- ۳ - قبطیم از فراعنه مصر ۴۸۰ سال.
- ۴ - قنطیریم نیز از فراعنه ۴۰۰ سال.
- ۵ - کشن از پادشاهان هند ۴۰۰ سال.
- ۶ - عبدشمس بن یسحوب بن یعرب بن قحطان ملقب به سبا که در قرآن به او اشاره شده (کان لسبأ فی مسکنهم آیه) ۴۰۰ سال.
- ۷ - شالح ۴۹۳ سال (کنزالفوائد، ص ۲۴۵).
- ۸ - دوید بن زید بن نهد قضاعی ۴۵۶ سال.
- ۹ - تبع فزاری ۴۲۰ سال.
- ۱۰ - سلمان فارسی ۴۰۰ سال (نفس الرحمان) البته عمر سلمان را کمتر و بیشتر هم دانسته اند!

طبقه پنجم: کسانی که بین ۵۰۰ تا ۶۰۰ سال عمر کرده اند:

- ۱ - لقمان بن عاد بزرگ ۵۰۰ سال.
- ۲ - جلهمه بن عدد ۵۰۰ سال.
- ۳ - هوشنگ پسر کیومرث ۵۰۰ سال.
- ۴ - فیروز رای از پادشاهان هند ۵۳۷ سال.
- ۵ - حام بن نوح ۵۶۰ سال.
- ۶ - مریم مادر حضرت مسیح (ع) ۵۰۰ سال (حیوة القلوب).
- ۷ - حمیر بن سبا از مردم تبع ۵۰۰ سال.
- ۸ - یحابن مالک بن عدد ۵۰۰ سال.
- ۹ - فریدون بن اثغیان ۵۰۰ سال.

۱ - جزء این لیست هم اسم ۱۳ نفر را ذکر کرده است.

طبقه ششم: درباره کسانی که بین ۶۰۰ تا ۷۰۰ سال عمر نموده‌اند:

- ۱ - قیس بن ساعده ایادی که در زمان قدت بود ۷۵۰ سال. (از دانشمندان عرب شمار می‌رفت) (مستطرف، ج ۲، باب ۴۸، ص ۲۳).
- ۲ - سالم بن نوح ۶۰۰ سال (کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۵۴).
- ۳ - رستم پسر زال ۶۰۰ سال.
- ۴ - هبل بن عبدالله کنانه ۶۰۰ سال.
- ۵ - فرعون معاصر حضرت موسی ۶۰۰ سال (اخبارالدول).
- ۶ - مازیان بن اوس ۶۶۰ سال (حیوة القلوب).

طبقه هفتم: کسانی که بین ۷۰۰ تا ۸۰۰ سال عمر کرده‌اند:

- ۱ - هسود پیغمبر مدت دعوت او ۶۷۰ سال و مدت عمر افراد قوم ۴۰۰ سال بوده در کتاب (مستطرف ج ۲، ص ۳۳) آورده که هود ۹۶۲ سال عمر کرد.
- ۲ - سلیمان پیغمبر بنا بر آنچه در اکمال‌الدین از امیر مؤمنان علی (ع) نقل شده او ۷۱۲ سال عمر کرد و در برخی از تواریخ آمده است که عمر او ۱۰۰۰ سال بود.
- ۳ - جمشید ۷۱۶ سال (کامل ج ۱، ص ۲۳).
- ۴ - گرشاسب از پادشاهان کیان ایران بنا بر نقل ناسخ التواریخ ۷۰۵ سال.
- ۵ - لودبن مهلائیل ۷۳۲ سال.
- ۶ - عزیز مصر ۷۰۰ سال.
- ۷ - لمک بن متوشلخ بن ادریس پیغمبر ۷۰۰ سال (اخبارالدول) در جلد اول کامل عمر او را ۷۹۰ سال آورده و ۷۸۰ سال نیز گفته شده است.
- ۸ - ریان بن دومغ در زمان یوسف صدیق می‌زیست ۷۰۰ سال.
- ۹ - مصرایم بن بصیر بن حام بن نوح ۷۰۰ سال.
- ۱۰ - سطیح ۷۰۰ سال.

طبقه هشتم: کسانی که بین ۸۰۰ تا ۹۰۰ سال عمر کرده‌اند:

- ۱ - عمرو بن عامر از فرمانروایان سرزمین سبأ ۸۰۰ سال.
- ۲ - طهمورث ۸۰۰ سال عمر کرد و ساختمان برخی شهرستانها مانند قندهار و مرو شاه جهانی و آمل و طبرستان و ساری و اصفهان به او منسوب است.
- ۳ - ادریس پیغمبر، او دویست سال پس از حضرت آدم برانگیخته شد او همان کسی بود که ۷۲ لغت به مردم آموخت و نخستین کسی بود که دوزندگی و نوشتن با قلم را به مردم یاد داد و مدت عمر او ۹۶۲ سال بود (کامل، ج ۱، ص ۲۱).

طبقه نهم: کسانی که بین ۹۰۰ تا ۱۰۰۰ سال عمر کرده‌اند:

- ۱ - آدم صلی الله علیه و آله ۹۳۰ سال
- ۲ - حوا همسر آدم ۹۳۱ سال.
- ۳ - شداد بن عاد معاصر هود ۹۰۰ سال.
- ۴ - شیث بن آدم ۹۱۲ سال.
- ۵ - انوش ۹۶۵ سال.
- ۶ - متوشلخ بن ادریس ۹۱۷ سال.
- ۷ - عدیم از پادشاهان مصر ۹۲۶ سال.
- ۸ - قینان ۹۲۰ سال.
- ۹ - بمر دبن مهلائیل ۹۷۶ سال.
- ۱۰ - سربانک پادشاه هند ۹۳۵ سال.

طبقه دهم: کسانی که از ۱۰۰ تا ۲۰۰ سال عمر کرده‌اند:

- ۱ - کیومرث، نخستین پادشاه ایران زمین ۱۰۰۰ سال.
- ۲ - یوشالفرس بن کالب ۱۰۰۰ سال.
- ۳ - ضحاک ۱۲۰۰ سال (حبیب‌السیر و غیبت طوسی).

۴ - صاحب مهرگان ۱۵۰۰ سال .

۵ - بخت النصر ۱۵۰۷ سال .

۶ - بیوراسف بن اروند اسف ۱۰۰۰ سال .

طبقه یازدهم: و دوازدهم کسانی که عمر آنان از دو هزار سال به بالا است:

۱ - حضرت نوح بنابر مشهور ۲۵۰۰ سال .

۲ - عناق دختر حضرت آدم ۳۰۰۰ سال .

۳ - عوج بن عناق (از عمالقه) ۳۶۰۰ سال .

۴ - لقمان حکیم ۴۰۰۰ سال .

۵ - خضر معاصر حضرت موسی (ع) بنابر آنچه سجستانی در کتاب المعمرین والوصایا نقل کرده، طولانی ترین افراد فرزندان آدم از جهت عمر، خضر می باشد، و شاید سن او از ۹۰۰۰ سال تجاوز کرده، باشد در کتاب کنزالفوائد می گوید از کهنسالان یکی خضر است که عمر و حیات او تا آخر زمان متصل می باشد.

پس با مطالعه و دقت روشن می شود که هیچ کجا سن بشر تحدید نشده است، و در هر عصری دراز عمران غریب و عجیب دیده می شوند، چنانکه در زمان ما نیز افرادی هستند که بیش از دو برابر عمر طبیعی عمر کرده اند بنا به نوشته جرائد در همین اواخر شخصی بنام شیرعلی مسلم اف در میان کوههای آذربایجان شوروی زندگی می کرده که در سن ۱۶۸ سالگی دنیا را بدرود گفت^۱. و نیز در یکی از ایالات برزیل بنام ریسلندور زنی زندگی می کند که پیرترین زن دنیا است و از عمرش بیش از ۱۶۲ سال می گذرد و در سوم ماه مه ۱۸۱۱ میلادی یعنی قبل از حمله ناپلئون به روسیه (۱۸۱۲) به دنیا آمده است^۲.

بنابراین هیچ جای شگفتی نیست که امام زمان (ع) ماهم بیش از هزار سال

۱ - روزنامه اطلاعات شماره ۱۳۸۰۳.

۲ - روزنامه خراسان شماره ۶۷۳۴.

تاکنون عمر کرده و شاید خیلی بیش از این هم عمر کند تا ظهور فرماید، چه مانعی دارد حضرت مهدی (عج) هم از نظر طول عمر مثل یکی از کسانی باشد که بیش از هزار سال عمر کرده‌اند. چنان که در روایتی وارد شده که در قائم، سنتهایی است از شش نفر از پیغمبران که یکی از آنها طول عمر می‌باشد که از حضرت نوح است^۱.

طول عمر امام زمان، از یک واقعیت علمی پرده برداشته است

بنابر آنچه گذشت، طول عمر امام زمان (ع) مخالف علم و عقل نیست، بلکه این گونه مطالب پیدایش بعضی از اکتشافات و دانشهای جدید را پیشگوئی کرده و از موفقیت آنها خبر داده است، به این معنی این عقیده خود نشان دهنده این حقیقت است که بشر پس از پایان پژوهشهای علمی بالاخره خواهد توانست عمر بسیار طولانی به دست آورد.

حتی روایاتی که درباره حضرت ولی عصر (عج) از ائمه معصومین (ع) وارد شده شامل نکات بسیار جالبی است که از نظر کار شناسان و متخصصان علم جروئتولژی نیز قابل توجه می‌باشد.

در روایتی از امام حسن مجتبی (ع) نقل شده که فرمود:

يَطِيلُ اللَّهُ عَمْرَهُ فِي غَيْبَتِهِ ثُمَّ يَظْهَرُهُ بِقَدْرَتِهِ فِي صُورَةِ شَابٍ دُونَ أَرْبَعِينَ سَنَةً ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ^۲.

خداوند عمر او را در دوران غیبتش طولانی گرداند و پس از آن، به قدرت خود او را به صورت جوانی که کمتر از چهل سال دارد، ظاهر می‌سازد تا بدانند خداوند به هر چیز قادر و توانا است.

در روایت دیگر ابو صلت هروی از امام رضا (ع) از علامات امام قائم سؤال می‌کند و آن حضرت در پاسخ می‌فرماید:

۱ - اعلام الوری صفحه ۴۰۲ - منتخب الاثر ص ۲۷۵.

۲ - اعلام الوری، ص ۴۰۱.

علامته ان يكون شيخ السن شاب المنظر حتى ان الناظر ليحسبه ابن اربعين سنة او دونها و ان من علامته ان لا يهرم بمرور الايام والليالي حتى يأتيه اجله^۱.

نشانه‌های آن حضرت این است که سن و سالش زیاد می‌شود ولی قیافه‌اش جوان می‌نماید، به طوری که اگر کسی آن حضرت را مشاهده کند، گمان می‌کند چهل سال و یا کمتر از چهل سال دارد و نشانه دیگر این است که او هیچ وقت با گذشت زمان پیر نمی‌شود تا عمرش به پایان برسد.

از این قبیل اخبار و احادیث بسیار است که آن حضرت با این که دوران غیبتش بسیار طولانی خواهد بود ولی به صورت مردی که کمتر از چهل سال دارد، ظهور می‌کند و این نوع روایات خبر شگفت‌انگیز و پیشگوئی اعجاز‌آمیز پیشوایان اسلام است که در آینده بشر می‌تواند پیری را به تأخیر اندازد و دوران جوانی را طولانی نماید.

چنانکه از طریق تکنیک و روشهای نوین علم بیولوژی نیز این مطلب پیشگوئی شده است.

بالاخره علوم ژنیاتری و جرونتولوژی در آینده موفقیت شایانی را به دست خواهند آورد گویا که از ۱۴ قرن قبل خبر مسرت‌انگیز پیروزی آنها را اسلام داده است.

اقامتگاه امام غائب(ع)

در دوران غیبت کبری، امام غائب(ع) در چه مکانی اقامت دارند؟ و محل سکونت آن حضرت کجاست؟

برخی از علمای اهل سنت گفته‌اند: شیعیان عقیده دارند که: امام زمان در

۱ - منتخب الاثر، ص ۲۸۴ - ۲۸۵.

اقامتگاه امام(ع)

شهر سامرا در همان سردابی که منسوب به اوست، غائب شده و در همانجا زندگی می‌کند و از همانجا ظهور خواهد کرد، سپس زبان به اعتراض گشوده می‌گویند: اگر در آن سرداب است پس چرا دیده نمی‌شود؟! چه کسی برای او آب و غذا می‌برد؟ چرا از آنجا خارج نمی‌شود؟!!

مسئلاً این نسبت به شیعه دروغ محض است و شیعیان چنین عقیده‌ای ندارند.

در هیچ روایتی گفته نشده است که امام غائب در سرداب زندگی می‌کند و هیچ یک از علما و دانشمندان شیعه چنین سخنی نگفته‌اند، آنچه در منابع شیعه آمده است، این است که سرداب مقدس محل ابتداء غیبت بوده، نه اینکه امام در طول این مدت در آن سرداب زندگی می‌کند، به این معنی که آخرین دیدار امام زمان(عج) با شیعیان روزی بود که در مراسم تشییع جنازه پدرش برای آنان ظاهر شده و بر جنازه پدرش نماز خوانده و سپس ناپدید گردیده، دیگر بعد از آن، ملاقات رسمی و عمومی نداشت. این دیدار در سامرا و در خانه پدرش امام حسن عسکری(ع) انجام یافت.

خانه امام حسن عسکری(ع) شامل غرفه‌ای برای مردان و غرفه‌ای برای زنان و زیر آنها سرداب بود، سرداب نیز دو قسمت بود، یک قسمت آن برای مردان و قسمت دیگر آن برای زنان بود، این سرداب محل زندگی امام هادی و امام عسکری و حضرت بقیه‌الله(عج) بود و تمام دیدارها با حضرت ولی عصر در عهد پدر در همین منزل و در همین سرداب انجام یافته بود، به همین جهت شیعیان پس از رحلت امام حسن عسکری(ع) به سامرا آمدند، بعد از زیارت قبر آن دو امام، در محل عبادت سه امام بزرگوار نیز تبرکاً نماز می‌خواندند و آنجا را زیارت می‌کردند.

ظاهراً تنها در یک روایتی از سرداب اسمی برده شده است، طبق همین روایت مأموران خلیفه به منزل آن حضرت هجوم آورده، در سرداب را گرفته بودند،

حضرت در همان موقع از سرداب بیرون آمدند و در جلو چشم مأموران تشریف بردند. پس از آنکه مأموران همه رسیدند، فرمانده آنها دستور ورود به سرداب را داد مأمورانی که بیرون آمدن آن حضرت را دیده بودند گفتند: مگر آن کس نبود که از این جا بیرون رفت و از مقابل تو هم عبور کرد؟ گفت: من اورا ندیدم، چرا اورا رها کردید؟ گفتند ما گمان کردیم تو اورا می بینی^۱.

از احادیث استفاده می شود که آن حضرت در بین مردم زندگی می کند.

شدیر صیرفی از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: صاحب الامر (ع) از این جهت با حضرت یوسف شباهت دارد که برادران یوسف با اینکه عاقل و دانا بودند و قبلاً هم با وی معاشرت داشتند، وقتی وارد براو شدند تا خود را معرفی نمود اورا نشناختند و با این که بین او و یعقوب بیش از هیجده روز راه فاصله نبود، یعقوب از وی اطلاعی نداشت، پس چرا این مردم انکار می کنند که خدا همین عمل را نسبت به حجت خود حضرت صاحب الامر نیز انجام دهد؟! آن حضرت هم، در بین مردم تردد کند و در بازارشان راه برود و بر فرششان قدم بگذارد ولی اورا شناسند و به همین وضع زندگی کند تا هنگامی که خدا اذنش دهد تا خودش را معرفی نماید^۲.

به موجب همین روایات امام عصر (عج) در تحت عنایات خاص الهی در اقطار و اکناف این جهان در گردش است و همه ساله در موسم حج به زیارت خانه خدا تشریف می برند و در مراسم حج شرکت می کنند ولی انبوه حجاج اورا نمی بینند^۳. و یا می بینند ولی اورا نمی شناسند^۴.

به همین جهت شیفتگان روی او، در طول غیبت آن خورشید عالمتاب سراغ

۱ - منتخب الاثر، ص ۳۷۳.

۲ - بحار، ج ۵۲، ص ۱۵۴.

۳ - صدوق، کمال الدین، ص ۳۴۷ - ۳۵۱ - بحار، ج ۵۲، ص ۱۵۱.

۴ - بحار، ج ۵۲، ص ۱۵۲.

اقامتگاه امام(ع)

گمشده خود را در موسم حج درمکه گرفته‌اند و در مراسم حج به جستجوی جای پای او پرداخته‌اند و سعادت‌مندانی نیز توفیق تشریف به پیشگاه آن قبله مقصود را در موسم حج درمکه یافته‌اند.^۱

آنچه از روایات استفاده می‌شود این است که امام غائب در غیبت کبری در مکان خاص و در شهر معینی اقامت دائم ندارند که از آن مکان و آن شهر خارج نگردند و به محل دیگر تشریف ببرند، بلکه برای انجام وظائف و تکالیفی به مسافرت و سیروحرکت و انتقال از مکانی به مکان دیگر، می‌پردازند.

و در احادیثی که به اقامتگاه امام(ع) اشاره شده از مدینه نیز ذکری به میان آمده است.

امام صادق(ع) هنگامی که از غیبت کبری سخن به میان می‌آورد، می‌فرماید:
نعم المنزل طيبة چه جایگاه خوبی است مدینه^۲.

و نیز هنگامی که از امام حسن عسکری(ع) می‌پرسند، اگر حادثه‌ای بر شما روی داد، سراغ فرزند بزرگوار شما را در کجا بگیریم؟ فرمود: در مدینه^۳.

بعضی روایات سراغ آن حضرت را در حجاز و ریگزارهای عوالی می‌دهد طبق آن روایت ابراهیم بن مهزیار توسط فرستاده امام عصر(عج) به خدمت آن بزرگوار فراخوانده می‌شود، از طائف می‌گذرد و به دشت حجاز که عوالی نامیده می‌شود، هدایت شده و در آنجا به خدمت آن حضرت می‌رسد، در این دیدار امام(ع) به پسر مهزیار می‌فرماید:

پدرم با من پیمان بسته است که در مخفی‌ترین و دورترین سرزمینها مسکن گزینم، تا از تیررس اهل ضلالت در امان باشم، این پیمان مرا به این

۱ - غیبت شیخ طوسی، ص ۱۵۸.

۲ - غیبت طوسی، ص ۱۰۲ - بحار، ج ۵۲، ص ۱۵۷.

۳ - غیبت طوسی، ص ۱۳۹.

ریگزارهای عوالی (دشت حجاز از نجد تا تهامه) انداخته است.^۱

از بعضی روایات نیز معلوم می‌شود که اقامتگاه حضرت ولی عصر (عج) در سرزمینهای دوردست می‌باشد و به همین مناسبت در توقیع شریفی که در سال ۴۱۰ هجری از ناحیه مقدسه به افتخار شیخ مفید صادر شده است، چنین آمده است:

اگر چه ما در سرزمین دوردستی سُکنی گزیده‌ایم که از جایگاه ستمگران بدوریم زیرا که خداوند مصلحت ما و شیعیان مؤمن ما را در این دیده که تا حکومت دنیا در دست تبهکاران است در این نقطه دوردست مسکن نمائیم. ولی از اخبار شما آگاهیم و هرگز چیزی از اخبار شما بر ما پوشیده نمی‌ماند. و می‌دانیم که چه گرفتاری و پریشانی بر شما رسیده است، از آن وقتی که بسیاری از شماها به کارهایی دست زدند که پیشینیان صالح شما از آنها به دور بودند و پیمانی را که خداوند از آنها گرفته بود، پشت سر انداختند، گوئی که از آن بی‌خبر بودند. ما شما را رها نکرده و یاد شما را از خاطر نبرده‌ایم و گرنه سختی‌ها به شما روی می‌آورد و دشمنان شما را از ریشه و بن برمی‌کنند.^۲

و نیز در نصوص معتبر که از طرف ائمه اطهار (ع) رسیده، آمده است که جایگاه حضرت مهدی (عج) هم در دوران غیبت صغری و هم در دوران غیبت کبری کوه رضوی و ذی طوی است چنان که شیخ طوسی با سند خود نقل کرده از عبدالاعلی مولى آل سام که گفت:

با حضرت صادق (ع) به طرف ناحیه روجا بیرون رفتم و هنگامی که در آنجا فرود آمدیم، آن حضرت به کوهی که مشرف بر آن ناحیه است، نگاه کرد به من فرمود:

۱ - کمال‌الدین ص ۴۴۷.

۲ - احتجاج طبرسی، ص ۴۹۷.

تری هذا الجبل؟ هذا جبل يدعى رضوى من جبال فارس اين كوه رامی بینی؟ این کوهی است که آن را رضوی می گویند و از نوع کوههای فارس است، خداوند ما را دوست داشته که آن را به جانب ما نقل داده است در این کوه هر نوع درخت خوراکی وجود دارد و محل آن شخص غائب است که دوبار غائب می شود، محل امن خوبی است.

اما ان لصاحب هذا الامر فيه غيبتين واحدة قصيرة و الاخرى طويلة^۱.
برای صاحب این امر (امام عصر) در آن کوه دو غیبت وجود دارد: یکی کوتاه و دیگری طولانی.

ابو عبدالله نعمانی در کتاب الغیبة به سند خود روایت کرده از اسماعیل بن جابر که گفت: حضرت باقر(ع) فرمود:

يكون لصاحب هذا الامر غيبة في بعض هذه الشعاب وأوفاً بيده الى ناحية ذي طوى حتى اذا كان قبل خروجه اتى المولى الذي كان معه حتى يلقي بعض اصحابه فيقول كم انتم هاهنا فيقولون: نحو من اربعين رجلاً فيقول كيف انتم لو رأيتم صاحبكم؟ فيقولون: والله لونادى بنا الجبال لناويناها معه^۲.

برای صاحب این امر (حضرت قائم) در بعضی از این شعبها غیبتی است (اشاره به جانب ذی طوی فرمود) تا موقعی که زمان خروجش فرا رسد، شخصی از دوستان که در خدمت اوست می آید و بعضی از یارانش را می بیند، می گوید شما در اینجا چند نفر هستید؟ می گویند: حدود چهل مرد، می گوید: چه حالی پیدا خواهید کرد اگر صاحبتان را ببینید؟ می گویند: قسم به خدا اگر او خواسته باشد ما را در این کوهها ببرد و جا بدهد البته که ما در خدمتش هستیم و اطاعتش می کنیم.

و همچنین در باب دیگر از ابی بصیر روایت کرده که گفت: امام باقر(ع) فرمود:

ان القائم(ع) يهبط من ثنية ذي طوى في عدة اهل بدر ثلاثمائة و ثلاثة

۱ - غیبت، طوسی، ص ۱۰۳ - نعمانی، ص ۱۶۳.

۲ - غیبت، نعمانی، ص ۱۸۲ - چاپ صدوق.

عشر رجلاً حتى يسند ظهره الى الحجر الاسود و يهز الراية الغالبة^۱.

حضرت قائم از گردنه کوه ذی طوی همراه با عده‌ای به تعداد اهل بدر (۳۱۳) مرد فرود می‌آید و به حجرالاسود تکیه می‌زند و آن پرچمی را که بایستی بر تمام دنیا پیروز شود به اهتزاز درمی‌آورد.

و در معجم البلدان ذو طوی به ضم اول اسم محلی درمکه است.

پس باتوجه به این سه حدیث اخیر معنی این فقره در دعای ندبه ابرضوی^۲ او غیرها ام ذی طوی نیز روشن می‌گردد و جمع بین آن دو چنین می‌شود که احتمالاً مقرر آن حضرت ابتدا در کوه رضوی و اواخر غیبت و نزدیک ظهور ذی طوی است و نیز این جمله هیچ دلالتی بر اینکه این دو مکان، یا یکی از آنها، اقامتگاه دائمی آن حضرت است، ندارد و نیز معلوم می‌شود چرا شیعیان با خواندن دعای ندبه به سراغ حضرت مهدی (عج) در ذی طوی و کوه رضوی می‌گردند، پس اینکه کیسانیه کوه رضوی را مقرر محمد حنفیه امام زمان خود می‌دانند، به اصالت دعای ندبه خدشه وارد نمی‌کند، بلکه شاهد و مؤید خوبی است بر صحت احادیثی که مقرر آن حضرت را در کوه رضوی معرفی می‌کند و چه بسا کسانی از آنها در اخبار مهدی (ع) دیده‌اند که در دوران غیبتش محل او کوه رضوی است و آن را برای صاحب خود محمد حنفیه اضافه کرده‌اند، زیرا منشأ هر شبهه، مطلب حقی است که بی جا به کار می‌برند^۳.

و همچنین اخباری که خبر می‌دهد آن حضرت همه جا حاضر می‌شود مثل خبری که نعمانی در کتاب خود از سدید صیرفی نقل کرده، منافاتی با آن اخباری که گفته شد، ندارد زیرا آن حضرت، انسان است، هم اسکان دارد و هم سیر و سیاحت

۱ - غیبت، نعمانی، ص ۳۱۵.

۲ - در این بازه به مقاله عالمانه علامه شیخ محمد تقی شوشتری که در پاسخ مرحوم دکتر شریعتی نوشته است، مراجعه شود. (شخصیت و اندیشه دکتر علی شریعتی، به کوشش جعفر سعیدی، از ص ۶۴ تا ۶۹).

و هرکدام در وقتی جداگانه و گرنه کسی که همیشه درهمه جا بوده و مکان نداشته باشد، تنها ذات اقدس حضرت احدیت می باشد امام صادق (ع) فرمود:

برای صاحب این امر، خانه ای است که به آن بیت الحمد گفته می شود در آن خانه چراغی است که از روز ولادت آن حضرت روشن است این چراغ همچنان روشن است تا روزی که به شمشیر قیام نماید!

آری، همین مطالب از فقرات دعای ندبه نیز استفاده می شود آنجا که می خوانیم:

لِیت شعری أین استقرت بک النوی بل ای ارض تقلک اوثری
ابرضوی او غیرها ام ذی طوی.

کاش می دانستیم که کجا دلها به ظهور تو قرار و آرام خواهد یافت، آیا در کدامین سرزمین اقامت داری در زمین رضوی یا غیر آن در دیار ذی طوی متمکن گردیده ای؟ ..

بعضی از عبارات دعای شریف ندبه دلالت دارد بر این که ایشان در بین مردم می باشند مثل این جمله:

بنفسی انت من مغیب لم یخل منا بنفسی انت من نازح مانزح عنا.
جانم به قربانت ای حقیقت پنهانی که از ما دور نیستی، وای دور از وطن که کنار از ما نیستی.

پس، از مجموع روایاتی که در این باره وارد شده معلوم می شود که محل سکونت، آن حضرت معین نشده و به طور ناشناس در بین مردم زندگی می کند در موسم حج حاضر می شود و در اعمال حج شرکت می جوید، او مردم را می شناسد اما مردم او را نمی شناسند، و طبق بعضی نقلها بیشتر محل آمد و رفت و تردد آن حضرت در مکه و مدینه و عتبات عالیات و سایر اماکن مقدسه می باشد،

واز مواضع دیگر استفاده می شود که او در هر کجاست، محل او مانند خودش از انظار مخفی و پنهان است و کسی او و مکانش را نمی بیند.

چنانکه علمای عامه در باره بهشت شداد چنین عقیده ای دارند.

و نیز از بررسی روایات استفاده می شود که امام عصر (عج) در محل اقامت خود تنها نیست بلکه عده ای از اوتاد در محضر آن حضرت هستند که در این دوران عزلت، وسیله رفع غبار غربت از چهره آن وجود مبارک می باشند، امام صادق (ع) تعداد آنان را سی نفر فرموده اند.^۱

مرحوم مجلسی در ذیل همین روایت می گوید: این روایت دلالت می کند بر این که همواره سی تن از شیعیان و نزدیکان در حضور آن بزرگوار هستند که هرگاه یکی از آنها از دنیا رفت کسی دیگر جای او را پر می کند.^۲

مرحوم محدث نوری می گوید: اگر مقدر نباشد که این سی نفر چون امام زمان از عمر طولانی برخوردار باشند، لازم است که در هر قرنی عوض بشوند و افراد جدیدی جای آنها را بگیرند، به هر حال در هر قرنی ۳۰ نفر از مؤمنان پرهیزکار سعادت همنشینی آن حضرت را دارند.^۳

امام صادق (ع) می فرماید: در غیبت کبری کسی از اقامتگاه امام (ع) اطلاع ندارد به جز خواص شیعیان.^۴

و در حدیثی دیگر فرمود: به جز خدمتکاری که متصدی امور آن حضرت است.^۵

پس از این روایات استفاده می شود که حضرت ولی عصر (عج) در دوران

۱ - غیبت شیخ طوسی، ص ۱۰۲ - نعمانی، ص ۹۹.

۲ - بحار، ج ۵۲، ص ۱۵۸ - ۱۵۷.

۳ - جنة المأویٰ بنقل بحار، ج ۵۳، ص ۳۲۰.

۴ - کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۴۰ - غیبت نعمانی، ص ۸۹ - بحار، ج ۵۲، ص ۱۵۵.

۵ - غیبت نعمانی، ص ۸۹.

غیبت کبری تنها نیستند، بلکه جمعی از اولیاء و صلحاء و خدمتگزاران در حضور آن حضرت می‌باشند.

بشر در جستجوی گمشده

بشر حتی زمانی که در محیط امن و آسایش، زندگی می‌کند و از فتنه و آشوب به دور است و خطر شدیدی هم او را تهدید نمی‌کند، در پی گمشده‌ای می‌گردد و در جستجوی قهرمانی پرشکوه و جلال، پیشوائی در خور تمجید و ستایش به تکاپو می‌افتد، و لذا قهرمان پرستی را یکی از تجلیات اصیل روانی انسانها دانسته‌اند.

حالا که ایده قهرمان پرستی، انسانها را در جستجوی یک گمشده و یک انسان کامل و یک منجی به تکاپو می‌اندازد و به عنوان یک نیاز و آرمان عمومی انسانهاست، خواه ناخواه به سوی این کشیده می‌شویم، زیرا انسان در جستجوی قهرمان و قهرمان پرستی است؟ آیا این واقعاً تنها جاذبه افسونگر قهرمانان است که مردم را به طرف آنان می‌کشد؟ یا نیاز درونی مردم سبب این جذب و انجذاب می‌شود؟

روانشناسان در این باره تحلیلهای روانی کرده‌اند، و یکی از نظریه‌های مهم و برجسته، نظریه آلفرد آدلر (۱۸۷۰ - ۱۹۲۷) است و نظریه نیچه (۱۸۴۴ - ۱۹۰۰)، گوته (۱۷۴۹ - ۱۸۳۲) شیلر هگل و برتراند راسل هم شبیه این نظریه می‌باشد!

به عقیده این اندیشمندان انسان که همواره به دنبال قهرمان می‌گشته و قهرمان را می‌ستوده است، به خاطر عشق و نیاز او به قدرت است و چون خود را ضعیف می‌یافته و احساس ضعف و حقارت می‌کرده است، ناچار احساس ضعف و حقارت خویش را با ستایش و پرستش قهرمانانی که مظهر شکوه و قدرتند، تشفی

۱ - یک سال پس از مرگ آدلر یعنی در سال ۱۹۳۸ م از برتراند راسل ریاضی‌دان و فیلسوف معاصر انگلستان کتابی بنام قدرت انتشار یافت که در حقیقت کالبد شکافی دقیقی از قدرت پرستی انسانی است.

می‌داده است بنابراین ستایش قهرمانان در تاریخ و جستجوی همیشه انسان برای یافتن و ستایش قهرمان در فرهنگها و مذاهب، ناشی از احساس ضعف و حقارت انسان است.

نیاز انسان به الگو داشتن

نظریه بالا از جهتی درست است و تا حد زیادی نادرست، چرا که قهرمان پرستی از عشق سرچشمه می‌گیرد و عشق نیز از احساس زیبایی و خیر و کمال شروع می‌شود، زیرا که انسان تنها و تنها به قدرت نیازمند نیست، بلکه بیش از قدرت به فضائل و زیبایی و کرامت و آراستگی و قداست نیز نیازمند است به این معنی در برابر نیاز به قدرت که در بسیاری از مردم موجب می‌شود که قهرمانی بجویند، ضمناً نیاز دیگری در بشر برای تمکین، اطاعت، تسلیم، تبعیت، پیروی و تقلید از یک فرد ایده‌آل وجود دارد، این نیاز درونی نیز بشر را به سوی **قهرمان‌جوئی یا قهرمان‌سازی** سوق می‌دهد.

آری این بزرگترین عامل و انگیزه ستودن مقدسها و چهره‌های مقدس و پدیده‌های مقدس و دنیای مقدس است، بنابراین انسان، تنها ضعف خویش و نیاز به قدرت را احساس نمی‌کرده است که باید قهرمانانش، قهرمانان مقتدری باشند تا با پرستش قهرمانان نیرومند، احساس ضعف خویش را پاسخی یافته باشد، هرگز، تنها این نیست، بلکه انسان همواره در تلاش و در آرزوی رسیدن به قدس، زیبایی، عشق، شکوه و عظمت‌های مطلق ماورائی بوده است.

از اینجاست که انسان در گذرگاه زمان، به دنبال قهرمان پرشکوه و جلال و پیشوائی در خور ستایش و تمکین پیوسته در تلاش و تکاپو است، انسانی که در اوسه صفت ملکوتی: **جلال، جمال و کمال** بهم آمیخته باشد، این نوع ابر مرد قهرمان و انسان کامل گمشده انسانهاست انسان در همه حال در پی این گمشده بزرگ می‌گردد و اگر او را یافت به مراد دل رسیده است و نیاز روانیش اشباع می‌شود.

در عرفان اسلامی از این گمشده به انسان کامل تعبیر شده است و شاید برای نخستین بار فارابی است که این اصطلاح را بکار برده است، اما این مفهومی است که در همه فرهنگها و همه مذاهب وجود دارد و انسان همیشه به دنبال انسان کاملتر می گشته است، جستجوی انسان کامل ناشی از یک نیاز دائمی غریزی همه افراد انسانی برای شناختن، پرستیدن، اعتقاد داشتن و توسل جستن به وی در طول تاریخ بوده است.

نشانه های گمشده بزرگ در تعالیم اسلام

این گمشده بزرگ و انسان کامل در تعالیم اسلام با مهدی موعود منطبق است. آری مهدی موعود برترین گمشده دلهای مشتاقان در طول تاریخ اسلام است، یکی از ویژگیهای دین اسلام این است که نشانه های کامل این انسان والا و مقدس را بیان می کند و به ما می گوید: این گمشده بزرگ جلال خدائی، شکوه رسالت، وقار بعثت، جاذبه عصمت، کمال شجاعت، موهبت پایمردی و عظمت آسمانی دارد، و آیات محبت در دیدگانش، بارقه امید در قلبش، زمزمه صلح در شمشیرش آشکارا موج می زند، او با تمام اوصاف ملکوتی جلال و جمال و کمال آراسته است، بالاخره او سمبل معنویات، فضائل و تعالیه و تقدسهاست.

پس با این خصوصیات، کدام انسان است که مفهوم زیبایی را احساس می کند ولی با اندیشیدن و عشق ورزیدن و ستایش دائمی او، روح خویش را تلطیف نکند؟ و با گرایش به سویس همسان او نشود؟

و کدام انسان جستجوگری است که در انتظار جمال انسانیت و مردانگیش به اشگ نشیند؟ و کدام دل مشتاق و اندوهباری است که از شوق پایان غیبت و پنهانیش شادمانه نتپد؟ و کدام انسان نیازمندی است که با شناختن، ستایش کردن و پرستیدن او و اعتقاد داشتن به وی نیاز روانیش را برطرف نسازد؟ و کدام انسان دردمندی است که با توسل به وی دردهای خود را درمان نکند؟

بدین جهت است که جستجوگری، همچنان با شیفتگان حضرت مهدی (ع) در سراسر زندگیشان همراه است، آنان هیچگاه از جستجو برای گذشتن از تیرگیهای غبار دست فرو باز نمی شویند و در حقیقت جستجوگری به صورت مهمترین وظیفه زندگیشان درآمده است، وهمه چیز آنان در سایه گمشده جوئی، حالت جانبی و فرعی به خود گرفته است، هیچ چیز نه شغل، نه مقام، نه دارائی، نه حتی تشکیل خانواده، جز جستجوگری و گمشده جوئی هدف اصلی و جدی آنان نمی تواند باشد.

ببالین می نهم سربلکه در رؤیای ترا بینم نبینم روی مردم را فقط تنها ترا بینم
اگر از بهر دیدارت تواز من رونما خواهی بیفشانم سروجان را بپایت تاترا بینم
در روایتی این معنی، چقدر زیبا بیان شده است، آنجا که رسول اکرم (ص) خطاب به آن سفر کرده که میلیونها قافله دل در هر زمان همراه او است می فرماید:

اعلم ان قلوب اهل الطاعة والاخلاص نزع اليك مثل الطير الى اوکارها.
فرزندم مهدی بدان که دلهای مردم با خلوص و طاعت پیشه، بسان پرنده ای که به سوی آشیانه پرمی کشد بیتابانه و مشتاقانه راهی کوی تو آند.

شیفتگان حضرتش، آنجا، نالیدن را، گریستن را و شور آفریدن را از سر می گیرند و می شنوند که آن یوسف گم گشته، به پای خویش راهی چاهسار غیبت نشده است، بلکه بی مهری و ناشکیبائی و پراکنده دلی مدعیان محبتش، سبب رخ پوشاندن و دوری گزیدن و درزندان نهران زیستن آن گمشده عالمیان گشته است، آنجا که خود در لفافی از اندوه می فرماید:

**لو ان اشياعنا وفقهم الله لطاعته، على اجتماع من القلوب فى الوفاء
بالعهد عليهم لما تأخر عنهم اليمن بلقائنا و لتعجلت لهم السعادة بمشاهدتنا،
على حق المعرفة و صدقها منهم بنا، فما يحسبنا عنهم الا ما يتصل بنا مما**

نکره ولا نوثره منهم^۱.

اگر شیعیان ما که خدا آنان را بر طاعت خویش توفیق دهد، بر پایه شناختی شایسته و صادقانه، در راه وفا به پیمانی که بر دوش دارند همدل می شدند، برکت دیدار ما از آنان واپس نمی افتاد و سعادت دیدار ما برای آنان زودتر دست می داد، پس ما را از آنان دور نمی دارد مگر رفتار ناشایست و ناپسند آنان که خبرش بما می رسد.

آری، قدر او را ندانستیم و روی از سویش برتافتیم تا چشیدیم طعم تلخ غیبت را و دیدیم تیرگی دلها را و چه زیبا گفته اند: **عدمه منا^۲**. نبودن او گناه ماست. یکی از دلباختگان می گوید:

چون ما اسیر نفس هوا و هوس شدیم	محروم از زیارت آن دادرس شدیم
دریک دلی دومهر نگنجد چه شد که ما	دم می زنیم از گل و همبزم خس شدیم
گر قائلیم غیرولی هیچ کاره است	دیگر چرا بغیر ولی ملتمس شدیم؟
دام فریب هر طرفی گسترانده دهر	آخر به دست خویش اسیر قفس شدیم
صدها هزار قافله هر لحظه بگذرد	بیدار پس چرا نه زیانگ جرس شدیم

جاذبه و کشش از سوی گمشده بزرگ

هر چند گمشده جوئی یک نیاز و عطش درونی است ولی مادامی که جاذبه و کشش از سوی گمشده بزرگ نباشد انسان جستجوگر، ره به سویش نبرد، بلکه ممکن است عمری را در جستجو باشد ولیکن یانداند که چه می جوید یا دانسته، اما هر چه بیشتر بجوید، کمتر بیابد.

به این معنی رابطه و جاذبه طرفینی است عشق مهدی مثل مغناطیسی که براده های آهن را به خود می کشد، قلبها را جذب می نماید و هر قلبی که پاک و

۱ - بحار، ج ۵۳، ص ۱۷۷.

۲ - شرح تجرید قوشچی، ص ۳۷۶.

بی آرایش است و استعداد جذب شدن دارد، به سوی او کشیده می شود و لذا می گویند: عشق گاهی نیازوگه ناز است.

آری، از جذبه او است که طایر عشقش در دل شوریدگان آشیان می کند، از شراره او است که آتش عشقش در جان دلدادگان زبانه می کشد.

از یادآوری او است که گلبن یادش در روان شیفتگان، بهار می آفریند.

هیچ عاشق خود نباشد وصل جو که نه معشوقش بود جویای او

اینجاست که باید گفت عمق و وسعت شیدائی و بیقراری عاشقان مهدی، با

هیچ معیار محبت و با هیچ نصاب عشق و با هیچ میزان سرسپردگی و شیدائی

متداول قابل اندازه گیری نیست و درخور فهم و توجیه و تفسیر ما نمی باشد، به قول یکی از سوخته دلان:

به راستی که در تاریخ وصل و هجران و عشق و حرمان محبتی چنین دیرپای،

محبانی چنین پای بند و محبوبی چنان گریزان هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی

نشنیده، که هزار و صد و چهل و اندی سال است این جذبه و ناز و راز و نیاز ادامه دارد!

مردم ز داغ هجر تو از بهر دیدنت آخر کجا روم ز چه کس پرس و جوکنم؟

خشکست کام جان و دل از التهاب عشق از آب وصل تو چه شود ترگلوکنم؟

برای وصف عمق التهاب و اشتیاق شیفتگان واقعی مهدی (عج) کافی است

که به راز و نیاز و سوز و گداز آنان گوش فرا دهیم....

عمق و وسعت التهاب شیفتگان مهدی (عج)

شیفتگان حضرتش در دعای ندبه با یک جهان فصاحت و رسائی سخن از

توفان شوق و التهاب در فراق او می خروشنند و می توفند، دعای ندبه کلیدی برای

۱ - از مقدمه کتاب پیوند معنوی با ساحت قدس مهدی، ص ۶.

عمق و وسعت التهاب شیفتگان مهدی (ع)

شناخت این هیجان ناشناخته‌ای بزرگ در درون توفندهٔ محبان مهدی به دست ما می‌دهد، آیا هرگز به راز این همه سرمستی، این همه بی‌تابی، این همه شیدائی، این همه دردگوئی و درمان جوئی، این همه اشتیاق و زاری می‌توان پی برد؟ تیره شب محنت به درازا کشید، دریای سیاه زندگی سراسر گرداب توفان شد پهن‌دشت انسانیت، کویری تفتیده گشت و منتظران پایدار و نستوه، همچنان او را می‌جویند و با خود زمزمه می‌کنند و می‌گویند:

أین بقية الله التي لا تخلوا من العترة الهادية این المعد لقطع دابر الظلمة.
کجاست بقية الله که حتماً از عترت طاهره و اهل بیت هدایتگر رسول الله است؟ کجاست آن که برای قطع ریشهٔ ستمگران آماده شده؟ کجاست آن کسی که برای راست کردن کژیها و نادرستی‌ها، جهانی چشم انتظار او است؟ کجاست...؟ کجاست...؟

شب به درازا کشید، چشمها همه به خواب رفتند و جز چشمان شیدای شیفتگان که در سیاهی و ظلمت شب، فروغ ترا می‌جویند و پیوسته سراجۀ دلشان را به اشک شوق می‌شویند و می‌گویند:

لیت شعری این استقرت بك النوى بل ای ارض تقلك او ثرى ابرضوى
او غیرها أم ذی طوى عزیز علی أن أرى الخلق ولا ترى ولا اسمع لك حسیساً
ولا نجوى عزیز علی أن تحیط بك دونى البلوى و لا ینالك منى ضجیح ولا شکوى.

ای کاش می‌دانستم تا کجا دوریت سرکشیده است و کدامین جایگاه تو را در برگرفته است؟ در زمین رضوی یا غیر آن یا در ذی طوی منزل گرفته‌ای؟ سخت است بر من که همهٔ خلق را ببینم ولی تو دیده نشوی و دمی از تو نشنوم و رازی از تو بگویم نرسد، سخت است بر من اینکه در هجوم بلاها سالم باشم و هیچ ناله و شکایتی از من به تو نرسد، جانم فدایت ای پنهانی که از ما دور نیستی، جانم به قربانت ای دور از وطنی که از ما جدا نیستی، جانم فدای تو باد ای آرزوی مشتاقان ای تمنای هر

مرد و زن با ایمان که به یاد تو ناله همی کنند، جانم فدایت ای بسته به عزتی که هیچکس به آن نتواند رسید، جانم فدایت باد ای صاحب مجد و شرف که همانندی ندارد، جانم فدایت ای رمز شرافت که احدی با آن برابری نتواند کرد با چه زبانی آهسته با تو سخن بگویم؟ بسیار دشوار است بر من که از غیر تو پاسخ داده شود و... سرانجام شیفتگان مهدی منتظر در آتش اشتیاق بی تابی می کنند، در شکایت از فراق رهبر موعود دل‌های خسته، حدیث شوق و امید سر می دهند و با او به درد دل می پردازند خطاب به وی می گویند:

هل اليك يابن احمد سبيل فتلقى هل يتصل يومنا منك بعده فنحظى متى
نرد مناهلك الروية فنروي متى ننتفع من عذب مائك فقد طال الصدى.

ای فرزند احمد (ص) آیا راهی به سوی تو هست که با تو ملاقاتی صورت گیرد؟ آیا این روز (تاریک غیبت) به فردای دیدار جمالت می رسد تا ما کامیاب شویم؟ کی می شود که برچشمه های سیراب کننده ات بر آئیم و سیراب گردیم؟ کی می شود که از آب زلال (ظهور) تو برخوردار گردیم؟ عطشمان طولانی شد؟ کی می شود که هر بامداد و شامگاه به دیدارت مشرف شویم و دیده هایمان روشن گردد؟

یکی از سوته دلان خطاب به وی می گوید:

دراہ انتظار تو، گریبان نشسته ایم
تا کی به شام تار فراق تو اشکبار
ای آفتاب شادی عالم، طلوع کن
تا کسی دعای ندبه بخوانیم جمعه ها
تا باز یابن فاطمه برگردی از سفر
تا چند در خیال تو سوزند تا سحر؟
تا چند ای امام زمان، غائب از نظر؟
تا کسی به نوحه اشک برانیم از بصر؟
تا آنجا که می گوید:

دلها ز غصه خون شد و صبر از میان برفت
در انتظار مقدمت ای عدل منتظر
آری وسعت و عمق شیدائی و بی قراری عشاق مهدی را تنها با دعای ندبه
نمی توان تخمین زد، بلکه شیفتگان حقیقی کوی او، با دلی پر خون از درد هجران و

عمق و وسعت التهاب شیفتگان مهدی(ع)

بادیدگانی اشگبار از طول انتظار در هر وقت و بی وقت بر سر هر کوی و برزن از گمشده خود می پرسند و دائماً دریاد اویند و پیوسته یاد او را گرامی می دارند به تعلیم خود او هر صبح و شام سلام و درود به پیشگاهش می فرستند^۱.

شیفتگان واقعی کوی او، چنان ارتباط معنوی محکمی با وی دارند که اغلب حالات او را (تا حدودی) احساس می نمایند هنگامی که او محزون است بی اختیار آنان نیز محزون می شوند، و هر روز بعد از هر نماز فریضه در پنج نوبت ملتزمند دعای عهد را بخوانند و بامولای خود تجدید عهد و بیعت نمایند^۲.

خلاصه، تکالیف و وظائفی که عاشقان حضرت مهدی(عج) نسبت به خود لازم کرده اند، آنقدر پر حجم و سنگین است که جز عاشقان دلباخته کسی قادر به انجام آنها نیست، کافی است در این باره به دعاها و زیاتنامه ها و او را د و اذکاری که در منابع اسلامی وارد شده است، نظر افکنیم^۳.

۱ - اشاره به زیارت آل یاسین.

۲ - مکیال، ج ۲، ص ۱۹.

۳ - در این باره به کتابهای ارزنده مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم، تألیف مرحوم سید محمد تقی موسوی اصفهانی و تکالیف الانام فی غیبة الامام مراجعه شود.

برخی از تکالیف دوران غیبت

تسلیم و انقیاد

یکی از مصالح غیبت امام زمان (عج) آزمایش مرتبه تسلیم و معرفت و ایمان شیعیان است.

به طوری که از اخبار استفاده می شود به دو جهت امتحان به غیبت حضرت مهدی (ع) از شدیدترین امتحانات است:

۱ - چون اصل غیبت که بسیار طولانی می شود، بیشتر مردم به شک و تردید می افتند و برخی در اصل ولادت، و بعضی در بقای آن حضرت شک می نمایند، و جز اشخاص مخلص و با معرفت و آزموده، کسی برایمان و عقیده به امامت آن حضرت باقی نخواهد ماند چنانچه پیامبر اکرم -ص- در ضمن روایت معروفی که جابر روایت کرده است فرمود:

ذَٰلِكَ الَّذِي يَغِيبُ عَلَيَّ شِيعَتَهُ وَأَوْلِيَائَهُ غَيْبَةً لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَيَّ الْقَوْلُ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ^۱.

۲ - شدتها و پیش آمدهای ناگوار و تغییرات و تحولاتی است که در دوره غیبت روی داده و مردم را زیرورو می سازد به طوری که حفظ ایمان و استقامت، بسیار دشوار می گردد و ایمان افراد در مخاطرات سخت واقع می شود چنانکه از امام

۱ - منتخب الاثر، فصل ۱، باب ۸، ح ۴.

صادق(ع) روایت شده است که فرمود:

ان لصاحب هذا الامر غيبة المتمسك فيها بدینه كالخارط للقتاد، ثم قال: هكذا بیده، ثم قال: ان لصاحب هذا الامر غيبة فليثق الله عبده و ليتمسك بدینه^۱.

آن کس که بخواهد در عصر غیبت به دینش متمسک و ملتزم باشد، مثل کسی است که شاخه درخت خار را با دست بزند تا خارهایش قطع گردد، سپس امام با دست خود به این کار اشاره کرده آنگاه فرمود: برای صاحب این امر غیبتی است پس باید هر بنده خدائی پرهیزد و باید به دینش متمسک گردد.

از اینجاست که در روایات فراوانی به مؤمنان توصیه شده است که در ظهور امام عجله نکنند و آنچه از جانب آن حضرت می رسد صحیح و مطابق حکمت بدانند.

۱ - در کافی به سند خود از عبدالرحمان بن کثیر آورده که گفت: در محضر امام صادق(ع) بودم که مهزم بر او وارد شد و عرض کرد.
جُعِلت فداك اخبرني عن هذا الامر الذي ننتظر متى هو؟ فقال: يا مهزم كذب الوقاتون و هلك المسلمون^۲.

فدایت شوم خبر ده مرا از امری که در انتظارش هستیم کی خواهد بود؟ امام فرمود: ای مهزم وقت گذاران دروغ گویند، عجله کنندگان هلاک گردند و تسلیم شدگان نجات یابند.

۲ - ابراهیم بن مهزم از پدرش نقل کرده که گفت:
در محضر امام صادق(ع) از پادشاهان آل فلان سخن به میان آوردیم آن حضرت فرمود:

همانا مردم به خاطر عجله کردنشان برای این امر هلاک گشتند، خداوند به

۱ - کمال الدین، ج ۲، ص ۱۶.

۲ - کافی، ج ۱، ص ۳۶۸.

جهت عجله بندگان، عجله نمی کند.

ان لهذا الامر غاية ينتهي اليها فلو قد بلغوها كم يستقدموا ساعة ولم يستأخروا^۱.

برای این امر آخری است که به آن خواهد رسید، پس هرگاه به آن رسیدند نه ساعتی پیش و نه پس می افتند.

۳ - امام صادق (ع) به شخصی به نام منصور فرمود:

يا منصور ان هذا الامر لا يأتيكم الا بعد اليأس ولا والله حتى تميزوا ولا والله حتى تمحصوا ولا والله حتى يشقى من يشقى و يسعد من يسعد^۲.

ای منصور! این امر (ظهور امام زمان) به شما نمی رسد جز بعد از نومیدی، و نه به خدا سوگند تا این که از هم جدا شوید، و نه به خدا سوگند تا این که آزمایش گردید، و نه به خدا سوگند تا این که شقاوتمند شود هر که شقاوتمند شدنی است و سعادتمند گردد هر کس اهل سعادت است.

۴ - منصور صیقل می گوید من و حارث بن مغیره و جمعی از اصحابمان (شیعیان) خدمت امام صادق (ع) نشستیم بودیم، (واز ظهور دولت حق سخن می گفتیم) آن حضرت سخن ما را می شنید، سپس فرمود: کجائید شما؟! هیئات، هیئات.

لا والله لا يكون ما تمدون اليه اعينكم حتى تغربلوا لا والله لا يكون ما تمدون اليه اعينكم حتى تمحصوا لا والله لا يكون ما تمدون اليه اعينكم حتى تميزوا لا والله ما يكون ما تمدون اليه اعينكم الا بعد اليأس لا والله لا يكون ما تمدون اليه اعينكم حتى يشقى من يشقى و يسعد من يسعد^۳.

به خدا سوگند آنچه شما دیدگانتان را به سوی آن خیره کرده اید، نخواهد شد

۱ - کافی، ج ۱، ص ۳۶۹.

۲ - کافی، ج ۱، ص ۳۷۰.

۳ - کافی، ج ۱، ص ۱ - ۳۷۰.

تا این که غربال شوید، نه والله نخواهد شد آنچه دیدگانتان را به سوی آن می کشید تا این که بررسی شوید، نه والله آنچه چشم به سویش می کشید نخواهد شد تا اینکه (خوب ازید) جدا شود، نه والله آنچه چشم به سویش می کشید نخواهد شد، مگر پس از نومیدی نه والله نخواهد شد آنچه چشم به سویش می کشید تا آنگاه که به شقاوت رسد آنکه شقاوت مند است و به سعادت رسد آنکه سعادت مند می باشد.

۵ - شخصی از امام باقر(ع) نقل می کند که فرمود:

ان حدیثکم هذا لتشمئز منه قلوب الرجال، فمن اقربه فزیدوه ومن انکره فذروه انه لا بد من ان یکون فتنه یسقط فیها کل بطانة وولیجة حتی یسقط فیها من یشق الشعر بشعرتین حتی لا یبقی الا نحن و شیعتنا.

دلهای مردم از حدیث شما (شیعه که معتقد به غیبت امام عصر می باشد) می رمد و تنفر دارد، پس هر که به آن اقرار کرد بیشتر برایش بگوئید و هر کس آن را انکار کرد از او دست بردارید، البته باید آزمایش پیش آید که هر فرد آشنا و محرمی در آن سقوط نماید تا جایی که آن کس که مو را دونیم می سازد (از کمال باریک بینی ودقت) آنها سقوط کند تا اینکه جز ما و شیعیان ما کسی باقی نماند.

۶ - در غیبت نعمانی به سند خود از ابو مرهف نقل کرده که گفت: امام

صادق(ع) فرمود:

محاضیر هلاک شدند.

پرسیدم محاضیر چیست؟

فرمود: شتابزدگان و نزدیک شمارندگان نجات یافتند و قلعه بر روی پایه های

محکم خود ثابت ماند^۱.

۷ - نعمانی به سند خود از ابراهیم بن هلیل آورده که گفت: به امام رضا(ع)

عرض کردم: فدایت شوم پدر من در انتظار این امر جان داد، من نیز به سنی رسیده ام

۱ - کافی، ج ۱، ص ۳۷۰.

۲ - الغیبة، ج ۱، ص ۱۰۳ باب ما امر به الشیعه.

که می بینی، آیا بمیرم درحالی که چیزی (دراین باره) به من اطلاع ندهی؟
فرمود: ای ابو اسحاق تو عجله می کنی؟ عرض کردم: آری به خداوند
سوگند عجله می کنم و چرا عجله نکنم در صورتی که به این سن که می بینی
رسیده ام! فرمود: به خدا سوگند ای ابو اسحاق این کار انجام نمی یابد تا این که
(خوب از بد) جدا شود و آزمایش گردید و تا آنجا که جز اندکی از شما برجای نماند.
سپس دست خود را برگرداند!

۸ - مرحوم صدوق در کمال الدین به سند خود از صفرا بن ابی دلف نقل
کرده که گفت: شنیدم امام رضا (ع) می فرمود:

ان الامام بعدی ابنی علی، امره امری، و قوله قولی، و طاعته طاعتی،
والامام بعده ابنه الحسن، امره امر ایبه و قوله قول ایبه و طاعته طاعة ایبه.
امام بعد از من پسر من علی است، امر او امر من و گفته اش گفته من و اطاعتش
اطاعت من است و امام بعد از او پسرش حسن است، امر او امر پدرش و گفته اش
گفته پدر و اطاعتش اطاعت از پدرش می باشد.

سپس ساکت شد، عرض کردم: ای فرزند رسول خدا - ص - پس امام بعد از
حسن کیست؟ آن حضرت به شدت گریه کرد و آنگاه فرمود:

ان من بعد الحسن ابنه القائم بالحق المنتظر امام بعد از حسن پسرش قائم
به حق و انتظار کشیده شده (منتظر) است.

گفتم: ای فرزند رسول خدا چرا قائم نامیده شده؟

فرمود: لانه یقوم بعد موت ذکرة و ارتداد القائلین بامامته زیرا او قیام
می کند پس از خاموش شدن یادش و مرتد شدن بیشتر معتقدان به امامتش.

عرض کردم: چرا او منتظر نامیده شده است؟

فرمود: لان له غیبة یكثر ایامها و یطول امدها فیتتظر خروجه المخلصون و

۱ - الغیبة، ج ۱، ص ۱۱۱ باب فی صفة القائم.

ینکره المرتابون و یستهزیء بذکره الجاهدون و یکذب فیها الوقتون و یهلک فیها المستعجلون و ینجو فیها المسلمون^۱.

چون که اورا غیبتی است که روزهایش بسیار و مدتش طولانی خواهد بود، پس (در آن غیبت) مخلصان منتظر خروجش باشند و تردید کنندگان اورا انکار نمایند، ونفی کنندگان یاد او را به مسخره می گیرند، و وقت گذاران در آن دروغگو می شوند و شتابزدگان در باره آن هلاک می گردند و تسلیم شدگان در مورد آن نجات می یابند.

روایات در این باره فراوان است، و ما در اینجا به خاطر رعایت اختصار به ذکر چند نمونه اکتفاء کردیم و در این روایات از عجله کردن و شتاب نمودن در امر ظهور امام به شدت مذمت شده است و در اینجا باید معلوم شود عجله مذموم و آنچه از مفاسد بر آن مترتب می شود، چیست؟

گاهی عجله کردن در این امر سبب می شود انسان صبر و تحمل خود را از دست بدهد از افراد گمراه و فرصت طلب که ادعای ظهور می نمایند، بدون دلیل و برهان پیروی نماید با این که ائمه اطهار برای ما علامتهای حضور حضرت ولی عصر (عج) را ذکر و بیان فرموده اند، و به ما امر کرده اند که بر اعتقاد به امامت آن حضرت ثابت بمانیم و به کسی که مدعی نیابت گردد، یا پیش از آشکار شدن آن علامتها ادعای ظهور کند پاسخ مثبت ندهیم و فریب آنها را نخوریم.

گاهی عجله کردن در این امر سبب مایوس شدن انسان از وقوع آن می گردد که نتیجه چنین عجله ای تکذیب پیغمبر و امامان (علیهم السلام) خواهد بود، که اخبار متواتر و روایات فراوانی از آنان رسیده مبنی بر اینکه آن حکومت الهی واقع خواهد شد.

گاهی عجله کردن، آدمی را به شک و تردید می اندازد و باعث از بین رفتن

۱ - کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۸ باب ۳۶ ح ۳.

ایمان می‌گردد.

گاهی شتاب کردن سبب می‌شود که شخص حکمت غیبت را انکار نماید و این در حقیقت انکار عدل خدای تعالی و نسبت ناشایست به او است.

گاهی عجله کردن و تسلیم نبودن سبب سبک شمردن احادیث پیشوایان دین می‌شود که در باره انتظار امام غائب امر فرموده‌اند.

گاهی شتابزدگی سبب می‌شود که انسان اخبار رسیده از پیشوایان را طبق خواسته‌ها و هوسهای خود تأویل و توجیه نماید، به طوری که برخلاف صریح یا ظاهر اخبار می‌باشد! بسا می‌شود شخص شتابزده بر اثر بی‌صبری و تنگی سینه، مؤمنان و اهل یقین را که منتظر ظهور و خروج امام زمان (عج) هستند به باد مسخره و استهزاء می‌گیرد و بدین وسیله خدای متعال و اولیای او را استهزاء می‌نماید.

گاهی شتابزدگی موجب خشم بر خداوند متعال و رضا ندادن به قضای الهی می‌شود، و این صفت مایهٔ هلاکت و تیره‌بختی است به همین جهت در دعائی که شیخ عمری از حضرت ولی عصر (عج) گرفته، آمده است.

وانت العالم غیر معلّم بالوقت الذی فیه صلاح امر ولیک فی الاذن له باظهار امره و کشف ستره، فصبرنی علی ذلك حتی لا احب تعجیل ما اخرت و لا تأخیر ما عجلت و لا اکشف عما سترته و لا ابحت عما کتمته و لا انازعک فی تدبیرک و لا اقول لِمَ و کیف و ما بال ولی الامر لا یظهر؟ و قد امتلاءت الارض من الجور؟ و افوض اموری کلها الیک^۱.

بارخدا یا تو عالمی بدون تعلیم به آن وقتی که صلاح امر (حکومت) ولی تو است دراینکه به او فرمان دهی که امر خود را آشکار سازد و پرده غیبت از روی برافکند، پس مرا بر آن (امر غیبت) صبر و شکیبائی ده که دوست ندارم آنچه به تأخیر انداخته‌ای جلو بیفتد و آنچه را تعجیل بخواهی من به تأخیرش مایل نباشم

۱ - کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۲.

تکالیف دوران غیبت

و هرچه تو در پرده قرار داده‌ای افشایش را نطلبم و در آنچه نهان ساخته‌ای کاوش ننمایم و در تدبیر امور جهان با تو (که همه مصالح رامی دانی) به نزاع نپردازم و چون و چرا نگویم که چرا ولی امر ظهور نمی‌کند در صورتی که زمین از ظلم پرشده؟ و تمام امورم را به تو واگذار می‌کنم.

بسا می‌شود که شتابزدگی و بی‌صبری در بعضی از اشخاص مایه ترک دعا برای تعجیل فرج حضرت صاحب الزمان - علیه السلام - می‌گردد و بر اثر آن از نتایج و فوائدی که در دعا برای تعجیل فرج هست محروم می‌شود!

ممکن است کسی بگوید از یک طرف ما به موجب روایاتی که در باره تعجیل فرج امام زمان (عج) رسیده، مأمور هستیم برای تعجیل فرج آن حضرت دعا کنیم و از طرف دیگر به موجب همین روایات از شتاب و عجله کردن در امر ظهور مذمت شده است، میان این دو دسته از روایات را چگونه می‌توان جمع کرد؟!

در پاسخ می‌گوئیم: عجله‌ای که از آن مذمت شده، ضد صبر و تسلیم و انقیاد است و تمام احتمالات یادشده زیر این عنوان قرار می‌گیرند و بدون تردید دعا کردن و درخواست تعجیل فرج حضرت امام زمان - علیه السلام - از درگاه خداوند متعال از این عنوان بیرون است بلکه این دعا اظهار یقین و ایمان به آن است که ظهور آن حضرت و فراهم نمودن وسائل فرجش از قدرت همه، جز خداوند تعالی خارج است و انجام آن به دعا کردن و خواستن از خدا است.

به عبارت دیگر: کسانی که در باره ظهور آن حضرت شتابزده شوند یعنی به خدا اعتراض و اشکال کنند که چرا آن حضرت را ظاهر نمی‌سازد، در حقیقت خدا را نشناخته و به قضا و قدر او راضی نگشته‌اند و در نتیجه به شقاوت و هلاکت رسیده‌اند، و اما انتظار فرج و دعا کردن برای تعجیل ظهور آن حضرت و در عین حال راضی بودن به خواست و قضاء خدا و تسلیم در برابر فرمانش مقتضای عبودیت

۱ - تفصیل این بحث را می‌توانید در کتاب ارزشمند مکیال المکارم مطالعه نمائید.

ویندگی خدای متعال و موجب نجات است.

کسی که وقت ظهور را تعیین کند، باید تکذیب کرد

حکمت الهی براین است که وقت ظهور امام زمان (عج) را از زندگانش به خاطر اموری که بر ما پوشیده است، مخفی بدارد و لذا وقت ظهور آن حضرت بر احدی معلوم نیست، و کسی نمی تواند وقت ظهور امام زمان (عج) را تعیین نماید. در این باره روایات زیادی وارد شده و مرحوم کلینی بابی به این موضوع اختصاص داده است.

کلینی به سند خود از فضیل بن یسار آورده که گفت: از آقایم امام صادق (ع) پرسیدم: آیا ظهور مهدی منتظر وقت معینی دارد؟ فرمود:

كذب الوقتون كذب الوقتون كذب الوقتون ان موسى لما خرج وافداً الى ربه واعدهم ثلاثين يوماً فلما زاد الله على الثلاثين عشراً قال قومه: قد اخلفنا موسى فصنعوا ما صنعوا فاذا حدثناكم الحديث فجاء على ما حدثناكم (به) فقولوا: صدق الله واذا حدثناكم الحديث فجاء على خلاف ما حدثناكم به فقولوا: صدق الله تؤجروا مرتين!

وقت گذاران دروغ می گویند، وقت گذاران دروغ می گویند، وقت گذاران دروغ می گویند. همانا موسی (ع) چون (درطورسینا) به پروردگار خود برای پیغام بردن وارد شد، قومش را وعده سی روز داد و چون خدا ده روز برسی روز افزود، قومش گفتند: موسی با ما خلف وعده کرد، و کردند آنچه کردند (یعنی گوساله پرست شدند) پس اگر ما خبری به شما گفتیم و طبق گفته ما واقع شد بگوئید: خدا راست فرموده و اگر به شما خبری گفتیم و بر خلاف گفته ما (بدائی) واقع شد، بگوئید: خدا راست فرموده است تا دو پاداش گیرید.

تعیین کنندگان وقت باید تکذیب شوند

و در کتاب حسین بن حمران به سند خود از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت: از آقایم امام صادق (ع) پرسیدم: آیا ظهور مهدی منتظر وقت معینی دارد که مردم آن را بدانند؟ فرمود:

حاشا که خداوند برای آن وقتی تعیین کرده باشد، یا شیعیان ما برای آن وقتی معین کنند، گوید: عرض کردم: ای مولای من این از چه جهت است؟ فرمود: زیرا که آن همان ساعت است که خدای عزوجل فرموده:

((يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا لَوْفَتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ خَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ)).

ای رسول ما از تو در باره روز قیامت می پرسند کی خواهد بود، بگو علم آن نزد پروردگار من است کسی جز او آن را ظاهر و روشن نتواند کرد (شان) آن در آسمانها و زمین سنگین و عظیم است، جز ناگهانی شما را نیاید، از تو می پرسند که گوئی تو کاملاً بدان آگاهی، بگو علم آن محققاً نزد خدا است لیکن اکثر مردم بر این حقیقت آگاه نیستند.

و فرموده خداوند: ((هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَإِنِّي لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرِيهِمْ)).

آیا کافران که ایمان نمی آورند پس باز انتظاری دارند جز آنکه ساعت (روز قیامت) فرارسد که همانا شروط و نشانه های آن (پدید) آمد و پس از آنکه بیاید در آن حال تذکر و پند، آنان را چه سودی بخشد.

قول خداوند: ((اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ)) روز قیامت نزدیک شد و ماه شکافته گردید.

باز خداوند می فرماید: ((وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَتَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ إِلَّا الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ)).

توجه دانی شاید که قیامت نزدیک باشد آنان که به قیامت ایمان ندارند (به تمسخر) تقاضای زودتر شدن آن را دارند و (اما) آنان که ایمان آورده‌اند از آن سخت بیمناکند و می‌دانند که آن روز برحق است، توجه کنید آنان که درباره قیامت جدال کنند درگمراهی دوری هستند.

مفضل می‌گوید: عرض کردم: ای مولای من، معنی بیمارون (جدال می‌کنند) چیست؟ امام صادق (ع) فرمود:

می‌گویند قائم کی متولد شده، چه کسی او را دیده، در کجاست، کجا خواهد بود و کی ظاهر می‌شود؟، تمام اینها از جهت عجله کردن در امر خداوند و شک در قضای الهی است، آنان در دنیا و آخرت زیان کرده‌اند و پایان بد از آن کافران است. راوی می‌گوید: گفتم ای مولای من، پس وقتی برای آن تعیین نمی‌کنید، فرمود:

ای مفضل برای آن وقتی مگذار که هرکس برای ظهور مهدی ما وقتی تعیین نماید خود را در علم خداوند شریک دانسته و (بناحق) مدعی شده که خداوند تعالی او را از اسرار خویش آگاه ساخته است!

و در غیبت نعمانی به سند خود از محمد بن مسلم آورده که گفت: امام صادق (ع) فرمود:

ای محمد، هرکس تعیین وقتی را از ما به تو خبر دهد بدون تردید او را تکذیب کن، زیرا که ما برای هیچکس وقتی را تعیین نمی‌کنیم^۱.

و از ابو بصیر از امام صادق (ع) نقل شده که گفت: آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم، خروج قائم (ع) کی خواهد بود؟ فرمود:

ای ابو محمد، ما خاندانی هستیم که وقت نمی‌گذاریم زیرا که حضرت محمد (ص) فرمود: وقت‌گذاران دروغ‌گویند، ای ابو محمد به درستی پیش از این

۱ - بنقل مکیال المکارم ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۷ - ۴۷۶.

۲ - الغیبة، ص ۱۵۵ - فی نهی عن التوقیت والتسمیه.

تعیین کنندگان وقت باید تکذیب شوند

امر پنج علامت خواهد بود: نخستین آنها نداء در ماه رمضان است و خروج سفیانی و خروج خراسانی و کشتن نفس زکیه و فرو رفتن زمین در بیداء.

سپس فرمود: ای ابو محمد به ناچار پیش از آن دو طاعون خواهد بود: طاعون سفید و طاعون سرخ.

عرض کردم: فدایت شوم: این دو طاعون چیست؟ فرمود:

اما طاعون سفید مرگ همگانی خواهد بود، و اما طاعون سرخ شمشیر و قائم (ع) خروج نخواهد کرد تا اینکه در دل فضا، شب بیست و سوم ماه رمضان شب جمعه نامش اعلام شود.

گفتم: چگونه ندا می شود؟

فرمود: به اسم او و اسم پدرش اعلام می شود: (بدانید که فلانی پسر فلانی قائم آل محمدص - است. پس از او بشنوید و اطاعت کنید) هیچ جاننداری نمی ماند مگر اینکه آن صیحه را خواهد شنید و خفته را بیدار می کند و از حیاط خانه بیرون می رود و دوشیزه از پس پرده اش بیرون می رود و قائم (ع) چون این ندا را بشنود خروج می کند و آن صیحه جبرئیل است.^۱

و نیز مرحوم کلینی و نعمانی به سندشان از ابو بصیر آورده اند که گفت:

از او - امام صادق ع - در باره حضرت قائم (ع) پرسیدم، آن حضرت فرمود: کذب الوقتون انا اسل بیت لا نوقت.

وقت گذاران دروغگویند، ما خاندانی هستیم که وقتی تعیین نمی کنیم.^۲

و در غیبت نعمانی از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود:

خداوند جز این نخواهد کرد که خلاف وقتی را که وقت گذاران تعیین کنند،

ظاهر سازد.^۳

۱ - الغیبة، ص ۶ - ۱۵۵.

۲ - کافی، ج ۱، ص ۳۶۸.

۳ - الغیبة، ص ۱۵۵.

در غیبت شیخ طوسی به سند خود از فضل بن شاذان و او از فضل آورده که گفت: از امام باقر (ع) پرسیدم هل لهذا الامر وقت؟ فقال: كذب الوقتون كذب الوقتون، كذب الوقتون آیا این امر را وقتی هست؟ سه مرتبه فرمود: وقت گذاران دروغ می گویند! باز به سند خود از امام صادق (ع) نقل کرده که فرمود: كذب الموقتون ما وقتنا فيما مضى، ولانوقت فيما يستقبل. وقت گذاران دروغ گویند، در گذشته وقتی تعیین نکردیم و در آینده هم تعیین نخواهیم کرد.^۲

محمد بن مسلم از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: من وقت لك من الناس شيئاً فلا تهابن ان تكذبه فلسنا نوقت لاحد وقتاً. هر کس از مردم برای تو وقت چیزی را تعیین کرد بدون هراس او را تکذیب کن که ما برای هیچ کس وقتی تعیین نمی کنیم.^۳ در احتجاج طبرسی از اسحاق بن یعقوب نقل کرده که گفت: از محمد بن عثمان عمری (قدس سره) درخواست کردم نامه ای از من به محضر حضرت صاحب الامر برساند که در آن نامه از مسائلی که بر من مشکل شده بود، سؤال کرده بودم، پس توفیق به خط مولایمان صاحب الزمان آمد تا آنجا که فرمود: واما ظهور فرج، پس آن به دست خدای عزوجل است و وقت گذاران دروغ می گویند.^۴

از تمام آنچه در اینجا آوردیم، معلوم شد که علم به وقت ظهور امام زمان (عج) از اسرار خداوند است که آن را از بندگان خود کتمان داشته است و خود

۱ - کتاب الغیبة، ص ۲۶۲.

۲ - مدرک قبل.

۳ - مدرک قبل.

۴ - احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۸۱.

به جهت این کار عالم وداناست واز وظائف شیعیان ترک وقت گذاری و تکذیب تعیین کنندگان وقت ظهور حضرت ولی عصر (عج) می باشد.

درخواست دیدار

در دعاهائی که امام (علیه السلام) به شیعیان تعلیم فرموده اند در زمان غیبت بخواند، پیوسته از خداوند منان درخواست می کنیم که سعادت دیدار آن حضرت را نصیب ما گرداند. در دعای عهدی که از امام صادق (ع) روایت کرده اند می خوانیم:

اللهم أرني الطلعة الرشيدة والفرجة الحميدة.

بارخدا یا آن چهره درخشنده کامل و پیشانی پسندیده را به من بنما. و در دعای عمّری که از حضرت صاحب الامر (ع) روایت شده چنین آمده است:

اللهم انى اسألك ان ترينى ولى امرك ظاهراً نافذاً الامر.. فافعل ذلك بى و بجميع المؤمنين حتى ننظر الى ولىك صلواتك عليه و آله ظاهر المقاله واضح الدلالة هادياً من الضلالة شافياً من الجهالة ابرز يارب مشاهدته و ثبت قواعده وجعلنا ممن تقر عينه برؤيته

بارخدا یا از تو مسألت دارم که ولى امرت را به من بنمائی درحالی که فرمانش نافذ باشد پس آنچنان لطفی در حق من و تمام مؤمنین بفرما تا به ولى تو بنگریم درحالی که گفتارش آشکار، دلالتش روشن، هدایتگر از گمراهی شفا دهنده از نادانى آمده باشد پروردگارا دیدارش (یا امکان دیدارش) را آشکار ساز و پایگاههایش را استوار گردان و ما را از کسانى قرار بده که دیده آنها به دیدارش روشن می شود و ما را به خدمت او بدار...

البته این امر، از لوازم محبت و ایمان است زیرا هر دوستی، اشتیاق دارد که در هر لحظه دوست و محبوب خود را ببیند، از اینجاست که شیفتگان و منتظران و

دلسوختگان آن جمال دل آرا، دائماً در جستجوی او هستند. و در این راه هر چه در توان دارند توسل می جویند و از جمله آن وسائل دعا و مسألت است که کلید هر چیز و برکت و وسیله رسیدن به هر مهم و حاجت می باشد^۱. و نیز از خدای متعال مسألت داریم که این دیدار را در حالی که عافیت و ایمان داشته باشیم روزی ما گرداند.

و بر این مطلب دلالت دارد روایتی که مرحوم کلینی به سند خود از امام صادق (ع) آورده که فرمود:

هرگاه کسی از شما تمنای (دیدن) قائم (علیه السلام) را داشت پس آرزوی او چنین باشد که در عافیت، آن حضرت را ببیند^۲.

حال باید دید آیا درخواست دیدار و ملاقات با آن محبوب عالمیان تنها در زمان ظهور است؟ که آن وقت این دعا و درخواست در حقیقت برای تعجیل فرج و ظهور آن حضرت می باشد، یعنی مسألت کنندگان از خداوند درخواست می کنند، ظهور آن حضرت را نزدیک گرداند تا آنان به لقایش برسند. و از بعضی از فقرات دعاها همین مطلب استفاده می شود، چنانکه در دعای عهد بعد از درخواست دیدار، چنین گفته می شود:

وعجل فرجه وسهل مخرجه واوسع منهجه. فرجش را زود برسان و ظهورش آسان و راهش را گشاده گردان.

و در همین دعا مسألت کننده می گوید:

اللهم ان حال بيني و بينه الموت الذي جعلته على عبادك حتماً مقضياً
فاخرجني من قبری مؤتراً كفنی شاهراً سيفی مجرداً فتاتی ملبياً دعوة الداعي
فی الحاضر والبادی .

بارخدا یا اگر مرگ میان من و او حائل شود، همان که بر بندگان قطعی قرار

۱ - بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۹۰.

۲ - روضه کافی، ص ۲۳۳، ح ۳۰۶.

درخواست دیدار

داده‌ای، پس بیرونم آر از قبرم درحالی که لنگ کفن به کمر بسته و شمشیر برهنه کشیده و نیزه تیز افراشته باشم، دعوت داعی حق را در شهری و بیابانی منتشر کنم. و از آن صریحتر در زیارتنامه آن حضرت آمده است:

وان حال بینی و بین لقائه الموت الذی جعلته علی عبادک حتماً
واقدرت به علی خلیقتک رغماً فابعثنی عند خروجہ ظاهراً من حفرتی مؤتزرأً
کفنی حتی أجاهد بین یدیہ فی الصف الذی اثنت علی اهلہ فی کتابک فقلت
کانهم بنیان مرصوص.

و چون میان من و ملاقات او مرگ حائل شود همان مرگی که بر بندگان حتم فرموده‌ای و چنین تقدیر کردی که دماغ آفریدگان را با آن به خاک بمالی، پس هنگام ظهورش مرا از گورم بیرون کن درحالی که کفن به خود پیچیده در پیش رویش جهاد کنم در آن صفی که برگروهش در کتاب خود ثنا فرستادی و گفתי که گویا آنان بنائی محکمند.

از این فقرات استفاده می‌شود درخواست دیدار امام غائب به هنگام ظهور یک عمل پسندیده و مطلوب است و علاوه تمام دلائلی که دعا برای تعجیل فرج و ظهور آن حضرت (ع) را امر می‌کنند، چون دعا کردن به این که خداوند دیداریش را در حالی روزی انسان گرداند که در هنگام ظهورش زنده باشد، متضمن دعا برای تعجیل فرج و ظهورش نیز می‌باشد، پس دلائلی که بر تأکید و رجحان آن دلالت دارند شامل مطلب مورد بحث نیز می‌شوند.

همان طور که دعا و درخواست ملاقات با آن حضرت در زمان ظهورش عمل پسندیده و مستحب است، همین طور درخواست دیدار آن حضرت در خواب و یا بیداری در زمان غیبتش نیز عمل مطلوب و مستحب می‌باشد. زیرا تشریف به دیدار امام (ع) امری ممکن و مشروع است و هر امر ممکن مشروعی مستحب است برای آن دعا شود پس تمام آنچه براستحباب دعا کردن برای هر کار مشروعی دلالت دارد، بر موضوع مورد بحث نیز شامل می‌شود.

غرض، گُبرای این قضیه به کتاب و سنت و اجماع و عقل ثابت است و کسی منکر استحباب اصل دعا نیست و اما صُغرای قضیه، یعنی امکان تشریف به دیدار امام منتظر (عج) و مشروع بودن طلب آن، برای اهل ایمان و یقین نیز ثابت است و محکمترین دلیل بر امکان آن وقوع و تحقق آن برای بسیاری از صلحا و پرهیزکاران می باشد که با سندهای معتبر در کتابهای مشهور ثبت و ضبط شده است، در دعاها و زیاراتی که علمای صالح گذشته ما در کتابهایشان یاد کرده اند، چنین درخواستی از خداوند متعال شده است مثلا در دعائی که توسط عُمری از آن حضرت روایت شده، چنین می خوانیم:

واجعلنا ممن تفرعینه برؤیته و ما را از کسانی قرار ده که دیده شان به دیدارش روشن گردد.

و در دعای عهد نیز آمده است: واکحل ناظری بنظرة منی الیه. و دیده ام را به سرمه یک نگاه به او روشن گردان.

و در دعای ندبه است که واره سیده یا شدید القوی و (ای خدا) آقای این بنده کوچکت را به وی بنمایان ای نیرومند شدید.

و دعائی که پس از سلام بر آن حضرت در سرداب مبارک مروی است آمده: چهره اش را به ما بنمای.

و غیر اینها که در جاهای مختلف ذکر گردیده و حمل تمام اینها بر این که منظور درخواست دیدار آن حضرت در زمان ظهور است شاهد و دلیلی بر آن نیست بلکه اطلاق آن عمومیت دارد و شامل زمان غیبت و حضور آن حضرت هر دو می شود.

و در بعضی اخبار آمده است که آن حضرت در میان مردم رفت و آمد می کند مردم او را می بینند ولی نمی شناسند.

و از جمله اخباری که به آنها اشاره کردیم، خبری است که مرحوم کلینی در اصول کافی به سند صحیح از سدید صیرفی نقل کرده که گفت: شنیدم از امام

صادق (ع) که می فرمود:

ان فی صاحب هذا الامر شبها من یوسف (ع). در صاحب این امر شباهتی به یوسف هست.

گوید: عرض کردم گوئی از زندگانی و غیبت او یاد می کنی؟ آن حضرت فرمود: وجه چیز باعث شده این افراد شبیه خوک آن را انکار کنند؟! به درستی که برادران یوسف نوادگان و فرزندان پیامبران بودند و با او (در مصر) تجارت و معامله نمودند و با او سخن گفتند و حال آنکه برادرانش بودند و او برادرشان بود، او را نشناختند تا این که خودش گفت: ((أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي)) من یوسفم و این برادر من است.

پس چرا لعنت شدگان این امت انکار می کنند که خدای عزوجل در یک زمانی با حجت خود همان کند که با یوسف کرد (یعنی او را تا مدتی غائب کند که چون او را ببینند، نشناسند) با این که یوسف در مصر صاحب اقتدار بود و فاصله میان او و پدرش ۱۸ روز راه بود، اگر می خواست پدرش را بیآگاهانند می توانست ولی یعقوب و فرزندان او پس از دریافت مژده یوسف، فاصله میان آبادی خود و شهر مصر را در مدت نه روز پیمودند.

فما تنکر هذه الامة ان یفعل الله جل و عز بحجته کما فعل بیوسف ان یمشی فی اسواقهم و یطأ بسطهم حتی یأذن الله فی ذلک له کما اذن لیوسف قالوا ائناک لانت یوسف؟ قال: انا یوسف!

پس این امت چرا انکار می کنند که خدای جل و عز با حجت خود همان کند که با یوسف کرد، اینکه در بازارهایشان راه برود و بر فرشهایشان قدم بگذارد تا آنگاه که خداوند به او اجازه دهد، همچنان که به یوسف اذن داد که گفتند: آیا تو همان یوسفی؟! گفت: من یوسفم.

به همین مضمون روایت دیگری نیز وارد شده است^۱. که قبلاً بیان شد و از این روایات معلوم می‌شود امام (ع) در دوران غیبت کبری با همین بدن مادی در میان ما زندگی می‌کند و مردم او را می‌بینند ولی نمی‌شناسند، چه مانعی دارد برخی از نیک‌بختانی که سراچه دل را به اشک توبه شسته‌اند، گاهی چنین توفیقی راهم پیدا کنند که دریچه چشمان خود را به سوی آن آفتاب ولایت بگشایند؟

علاوه بر این، اخبار دیگری نیز به طور ضمنی بر این مطلب دلالت دارند: از جمله: روایتی که در فضیلت خواندن سوره بنی اسرائیل در شبهای جمعه وارد شده است چنان که مرحوم بحرانی به سند خود از عیاشی از امام صادق (ع) نقل کرده است که فرمود:

هرکس سوره بنی اسرائیل را در هر شب جمعه بخواند، نمیرد تا اینکه قائم (ع) را دریابد و از اصحابش خواهد بود^۲.

و همچنین در فضیلت خواندن دعای عهد که در بحار روایت شده آمده است که امام صادق (ع) فرمود:

هرکس بعد از هر نماز واجب این دعا را بخواند امام: م، ح، م، د بن الحسن (علیه و علی آباءه السلام) را در بیداری یا خواب خواهد دید^۳.

و نیز در مکارم الاخلاق در فضیلت خواندن دعای: اللهم ان رسولك الصادق المصدق آمده است: هرکس این دعا را پس از هر نماز واجب بخواند بر آن مواظبت نماید، به دیدار حضرت صاحب الامر (عج) مشرف خواهد شد^۴.

از این روایات استفاده می‌شود درخواست تشریف به لقای آن حضرت نزد خداوند متعال امری پسندیده و مطلوب است و ائمه اطهار به آن فراخوانده‌اند،

۱ - غیبة نعمانی، ص ۸۴ باب ان فی القائم ستة من الانبياء

۲ - تفسیر برهان، ج ۲، ص ۳۸۹.

۳ - بحار الانوار ج ۸۶، ص ۶۱.

۴ - مکارم الاخلاق ص ۲۸۴ چاپ بیروت، ۱۳۹۲ هـ.

ولذا عمل و شیوه صالحین از علما و غیر علما براین بوده و هست که تشریف به دیدار آن حضرت را از قدیم الایام درخواست می کرده‌اند به طوری که بعضی از آنان **چهل شب جمعه از مسجد کوفه و یا چهل چهارشنبه در مسجد سهله** بیتوته کرده و تضرع و زاری و عبادت می نمودند تا به این فیض عظمی نائل شوند و چنین سعادت بزرگی هم برای بعضی از صالحان و پاک سیرتان نصیب شده است و ماجرای آنها در کتابهای مشهور ذکر گردیده است.

غرض این که تشریف به زیارت آن بزرگوار در زمان غیبت امری است ممکن که برای برخی از افراد شایسته نیز اتفاق افتاده است.

و تنها از دور روایت به ظاهر خلاف این معنی فهمیده می شود:

یکی: فرموده آن حضرت در توفیق شریف که قبلاً نیز یاد آور شدیم که در آن توفیق اعلام شده است که:

وقعت الغیبة التامه، فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی ذکره... و سیأتی لشیعتی من یدعی المشاهدة قبل خروج السفیانی والصحیحة وهو کذاب مفتر... غیبت کامل آغاز شده و هر کس پیش از خروج سفیانی و وصیحة آسمانی ادعای مشاهده نماید، کذاب و مفتری است^۱.

این توفیق اعلام پایان غیبت **صغری** و شروع غیبت **کبری** است که در آن به **علی بن محمد سمّری** امر شده که به احدی وصیت ننماید که بعد از او قائم مقام و نائب خاص امام باشد.

و نیز اعلام صریح بطلان ادعای افرادی است که در غیبت کبری، ادعای نیابت و سفارت خاصه و وساطت بین امام (ع) و مردم می نمایند.

بنابراین چنانکه بعضی از بزرگان هم فرموده‌اند، ممکن است مراد از اینکه مدعی مشاهده کذاب و مفتری خوانده شده است، کسانی باشند که در غیبت کبری

۱ - منتخب الاثر، ص ۴۰۰.

نیز ادعای نیابت کنند و بخواهند با دعوی مشاهده و شرفیابی، خود را نایب خاص امام معرفی نمایند و همین حکایات و وقوع تشرف اشخاص به خدمت آن حضرت هم، قرینه و دلیل است بر اینکه در توقیع، نفی مطلق مشاهده و شرفیابی مراد نیست، بلکه مقصود نفی ادعائی است که دلیل بر تعیین شخص خاصی به نیابت باشد.^۱

بنابراین عبارت فوق با آنچه یاد کردیم، منافاتی ندارد.

دوم: آنچه در مزار بحار از المزار الکبیر به سند خود از احمد بن ابراهیم روایت کرده که گفت: به ابو جعفر محمد بن عثمان اشتیاق و علاقه خود را به دیدن مولا یمان بیان داشتیم، به من فرمود: با این شوق مایلی که اورا ببینی؟ گفتم: آری، به من فرمود:

شکر الله لك شوقك واراك وجهه في يسر وعافية لا تلتمس يا ابا عبدالله
ان تراه فان ايام الغيبة تشتاق اليه ولا تسأل الاجتماع معه انها عزائم الله
والتسليم لها اولى ولكن توجه اليه بالزيارة.^۲

خداوند شوق تو را سپاس گوید و روی آن حضرت را به آسانی و عافیت به تو بنمایاند، ای ابو عبدالله تقاضا مکن که اورا ببینی، زیرا که ایام غیبت به او مشتاق هستی و نخواه که با او همراه شوی که این از کارهای بزرگ خداوند است و تسلیم بودن به آن بهتر است، ولی به سوی او به وسیله زیارت توجه کن.

این روایت نیز با آنچه یاد آوردیم، منافات ندارد:

اولاً - جناب محمد بن عثمان برای او دعا کرد به اینکه روی آن حضرت را به آسانی و عافیت به تو بنمایاند و اگر این امر غیر ممکن بود یا درخواستش مشروع نبود برایش چنین دعائی نمی کرد.

ثانیاً - این سؤال و جواب در زمان غیبت صغری انجام شده و در آن زمان برای

۱ - امامت و مهدویت، ج ۲، ص ۴۷۵، صافی گلپایگانی.

۲ - بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۹۷.

بسیاری از اهل ایمان از سفرای آن حضرت و غیر آنها ملاقات آن حضرت اتفاق افتاده است چنانکه از اخبار ظاهر می شود و در روایات چیزی که بر نفی مشاهده به طور مطلق در زمان غیبت صغری وارد نشده است.

ثالثاً - احتمال دارد در آن وقت به خصوص مانعی بوده که صلاح نبوده کسی به دیدار آن حضرت مشرف شود.

رابعاً - شاید آن شخص می خواست با آن حضرت مصاحبت کند و ملازم خدمت آن جناب باشد به گونه ای که اصحاب سائر ائمه (علیهم السلام) و این در هر دو غیبت ممنوع بوده است و شیخ ابو جعفر این جهت را از او فهمیده بود و لذا گفت: چنین درخواستی مکن.

و این دو روایت منافاتی ندارد که تشریف به دیدار امام زمان (عج) در زمان غیبت کبری امری ممکن است و لذا عده ای از علمای شیعه در کتابهای خود تصریح کرده اند به اینکه تشریف به دیدار حضرت حجت (ع) در زمان غیبت امری ممتنع نیست، و این توفیق برای عده ای از مؤمنان حاصل گردیده است.

مرحوم سید مرتضی در کتاب الغیبة گوید:

اگر گفته شود: چه فرق است بین این که (امام ع) وجود داشته باشد ولی غائب باشد و کسی به نزد او نرسد و بشری از وی نفعی نبرد و بین اینکه اصلاً وجود نداشته باشد و به اصطلاح (معدوم) باشد، آیا روانیست که در نیستی بماند تا هنگامی که خدای می داند که رعیت از وی اطاعت کنند و از او بشنوند چنانکه جایز می دانید که او را مستور و غائب گردانند تا وقتی که اطاعت و تمکین مردم را نسبت به او بدانند که در آن موقع او را آشکار سازد؟

در جواب گفته می شود: **اولاً**: ما جایز و ممکن می دانیم که عده کثیری از اولیاء و دوستانش و معتقدان به امامتش، به خدمتش برسند و از فیض وجودش نفع برند و کسانی هم که از دوستان و شیعیان آن جناب به خدمتش نمی رسند، همان نفع را

می‌برند که در تکلیف هست^۱.

مرحوم سیدابن طاوس در کتاب کشف المحجّه خطاب به پسرش گوید:
وراه به سوی امام تو (علیه‌السلام) برای هرکس که خداوند (جل جلاله) عنایت و احسان نسبت به او را می‌خواهد بازاست^۲.

علامه مجلسی، بحر العلوم، محقق کاظمی و علمای برجسته دیگری نیز به این معنی تصریح کرده‌اند.

پس دیدن حضرت ولی عصر (عج) در بیداری و خواب در زمان غیبت کبری امکان دارد و درخواست کردن این امر از خداوند متعال مستحب می‌باشد.

اما نکته مهمّ اینکه مسلماً کسانی که چنین توفیق و سعادت داشته باشند هرگز آن را فاش نمی‌کنند و تا زنده‌اند مانند یک راز درکتمان آن می‌کوشند.

هرکه را اسرار حق آموختند مهر کردند و زبانش دوختند
به این معنی که اگر کسی چنین توفیقی پیدا کند وظیفه شرعی او است که درکتمان آن بکوشد و اگر احیاناً این سرّ فاش شود پس به موجب توفیق شریف وظیفه شیعه تکذیب او است تا به کلی جلو هر نوع سوء استفاده گرفته شود.

تذکر این نکته نیز لازم است که ادعاهای دروغین برخی از دروغگویان و دگانداران و سوء استفاده آنان از این عقیده، نباید سبب شود که ما از این اعتقاد دست برداریم، زیرا کدام حقیقت را می‌توان پیدا کرد که از آن سوء استفاده نشده است.

پیوسته باید به یاد آن حضرت بود

طولانی بودن غیبت امام زمان (ع) ممکن است باعث سختی دلها و قساوت

۱ - بنابنقل مکیال المکارم، ج ۲، ص ۵۳۲.

۲ - کشف المحجّه، سیدابن طاوس، ص ۱۵۴.

پیوسته باید به یاد آن حضرت بود

قلبها گردد، مثل یهود و نصاری که چون غیبت پیامبرانشان به طول کشید دل‌های بسیاری از آنها سخت شد و از اطاعت خداوند بیرون رفتند و کافر شدند، خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید:

((الْمَ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ)).

آیا وقت آن نرسیده است که دل‌های مؤمنان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل شده است، خاشع گردد؟ و مانند کسانی نباشید که قبلاً به آنها کتاب آسمانی داده شد چون زمان غیبت پیامبرانشان طول کشید، دل‌های آنها سخت شد و بسیاری از آنها فاسق شدند، یعنی از اطاعت خداوند بیرون رفتند و کافر شدند^۱.

در تفسیر برهان از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود:

این آیه شریفه در خصوص کسانی است که در زمان غیبت امام زمان می‌باشند.

در حدیثی از امام باقر (ع) در تفسیر ((اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا)) فرمود:

یحی الله تعالی بالقائم بعد موتها، یعنی بموتها کفر اهلها، والکافر میت^۲.

خداوند زمین را به وسیله حضرت مهدی (ع) زنده می‌کند بعد از آنکه مرده باشد و منظور از مردن زمین کفراهل آن است و کافر مرده است.

در کمال الدین به سند صحیح روایت شده که: امیر مؤمنان علی (ع) فرمود:

للقائم منا غيبة أمدها طويل كاني بالشيعة يجولون جولان النعم في غيبته يطلبون المرعى فلا يجدونه، الا فمن ثبت منهم على دینه ولم يقس قلبه لطول

۱ - سوره حدید، آیه ۱۶.

۲ - نورالثقلین، ج ۵، ص ۲۴۳.

آمد غیبه امامه فهو معی فی درجتی یوم القيامة^۱.

از برای قائم ما غیبتی است که زمان آن طولانی و دراز می شود، گویا شیعیان را می بینم که در زمان غیبت او از هر طرف می گردند مانند چها پایانی که به طلب علف و چراگاه می روند، او را نمی یابند بدانید که هر کس از آنها بر دین خود ثابت بماند و قلب او به جهت طول زمان غیبت امامش سخت نشود و قساوت پیدا نکند، پس چنین کسی در روز قیامت در درجه و مقام من بامن خواهد بود.

راستی که این مژده و بشارت بسیار بزرگی است برای مؤمنان و منتظران امام زمان که در دین خود ثابت بمانند.

برای این که قلب انسان نرم شود، باید پیوند معنوی خود را با آن وجود مبارک همیشه حفظ کرد و پیوسته به یاد آن حضرت بود.

تردید نیست در این که امام زمان (ع) ناظر و شاهد بر اعمال ماست و از تمام دقائق حالات ما خبر دارد و انسان در هر حال و در هر کجا که باشد در پیش روی آن حضرت قرار دارد و اگر کسی چنین اعتقادی داشته باشد و به طور قطع بداند که در تمام احوال در پیش چشم امامش قرار دارد، مسلماً هم سعی خود را در رعایت آداب و مراقبت و مواظبت و وظائف خود نسبت به آن حضرت مصروف می دارد.

علی (ع) بر فراز منبر در شهر کوفه فرمود: اللهم انه لا بد لارضك من حجة، لك على خلقك يهديهم الى دينك و يعلمهم علمك لئلا تبطل حجتك ولا يضل اتباع اوليائك بعداذ هديتهم به اما ظاهر ليس بالمطاع او مکتتم مترقب ان غاب عن الناس شخصه في حال هدايتهم فان علمه و آدابه في قلوب المؤمنين مثبتة فهم بها عاملون^۲.

بارخدایا به ناچار باید زمین تورا حجتی از سوی تو بر خلقت باشد که آنان را به دین تو هدایت کند، و علم تورا به آنان بیاموزد تا حجت تو باطل نشود و پیروان

۱ - کمال الدین، ج ۱، ص ۳۰۳.

۲ - کمال الدین، ج ۱، ص ۳۰۲.

پیوسته باید به یاد آن حضرت بود

آنهاگمراه نگردند پس از آنکه هدایتشان کردی، آن حجت یا آشکار است که اطاعت نمی شود یا مخفی و درانتظار است، اگر شخص او از مردم در حال هدایت شدنشان غائب باشد، علم و آداب او در دلهای مؤمنان ثابت است که آنان به آنها عمل می کنند.

اگر کسی با مولای خود چنین رابطه ای داشته باشد هرگز نمی تواند دل خود را لحظه ای از او خالی کند.

چنانکه شاعر می گوید:

اللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي لَسْتُ أَذْكَرِكُمْ فَكَيْفَ أَذْكَرِكُمْ إِذْ لَسْتُ أَنسَاكُمْ
خداداند که من شما را (بازبان) یاد نکنم، زیرا که چگونه شما را یاد کنم
در حالی که هیچگاه فراموشتان نمی نمایم.
و دیگری گفته:

أما والذي لو شاء لم يخلق النوى لئن غبت عن عيني فما غبت عن قلبي
قسم به آن که اگر می خواست هسته (وجود) را نمی آفرید اگرچه از دیده ام
غائب مانده ای ولی از دلم غائب نیستی.

باید پیوسته دعا کنیم و با تضرع و زاری از خداوند متعال مسألت نمائیم که به فراموشی یاد آن حضرت دچار نشویم چنانکه از خود آن جناب از شیخ عمروی روایت شده که:

اللهم ولا تسلبنا اليقين لطول الامه في غيبته وانقطاع خبره عنا ولا تنسنا
ذکره.

بارخدا یا به خاطر طولانی بودن مدت غیبتش و قطع شدن خبرش از ما یقین و ایمان را سلب نکن و ذکر آن حضرت را از یادمان مبر.

بدون تردید فراموش کردن یاد امام و غفلت از آن جناب، نعمت و بلا ی بزرگی است که نعمتها و محنتهای زیادی بر آن مترتب می گردد.
یکی از شعرا خوش سروده:

غافل تو یکی لحظه از آن شاه نباشی شاید که نگاهی کند آگاه نباشی
در تعالیم مذهبی و وظائف و آدابی نسبت به آن حضرت قرار داده شده که
مداومت بر آنها باعث جلوگیری از نسیان یاد آن حضرت می‌گردد، به عنوان نمونه به
چند وظیفه اشاره می‌کنیم:

۱ - با مداومت بر خواندن دعا برای آن حضرت: در دعا کردن به آن حضرت
شایسته است صدا را بلند کرد خصوصاً در مجالس و محافل عمومی زیرا که علاوه
بر این که تعظیم شعائر است از بعضی عبارات دعای ندبه^۱ که از امام صادق (ع)
روایت شده است استحباب و رجحان آن ظاهر می‌گردد.

امام صادق (ع) در ضمن روایتی به زراره فرمود اگر آن زمان (زمان غیبت
امام زمان) را درک کردی این دعا را بخوان:

اللهم عرفني نفسك فانك ان لم تعرفني نفسك لم اعرف نبيك اللهم
عرفني رسولك فانك ان لم تعرفني رسولك لم اعرف حجتك اللهم عرفني
حجتك فانك ان لم تعرفني حجتك ضللت عن ديني^۲.

دعائی که سید بن طاووس در کتاب مهج الدعوات نقل کرده در ضمن
حدیثی که در آن به غیبت حضرت ولی عصر اشاره شده است آمده است راوی
گوید: عرض کردم پس شیعیان چه کنند؟! فرمود:

بر شما باد دعا کردن و انتظار فرج کشیدن تا آنجا که می‌گوید: گفتم به چه
چیزی دعا کنیم؟ فرمود:

می‌گوئی: اللهم انت عرفتنی نفسك و عرفتنی رسولک و عرفتنی
ملائکتک و عرفتنی نبيک و عرفتنی ولاة امرک اللهم لا اخذ الا ما اعطيت ولا
اوقى الا ما وقيت اللهم لا تغيبني عن منازل اوليائك ولا تزغ قلبي بعداذ

۱ - آن عبارت این است الی متی احار فیک یا مولای والی متی در لغت حار به معنی بلند
کردن صداست به دعا و زاری کردن.

۲ - کمال الدین، ج ۲، ص ۳ - ۳۴۲.

هدیتنی اللهم اهدنی لولایة من فرضت طاعته!

بارخدایا تو خودت و فرستاده‌ات و فرشتگانت و پیغمبرت و والیان امرت را به من شناسانیدی، بارخدایا من اخذ نکنم مگر آنچه تو عطا کنی و هیچ نگهدارنده‌ای جز تو برایم نیست، بارخدایا، مرا از منازل دوستان دور مگردان و دلم را پس از آنکه هدایت کرده‌ای منحرف منمائی، بارخدایا مرا به ولایت کسی که اطاعتش را بر من واجب ساخته‌ای هدایت فرمای.

۲ - تجدید بیعت با آن حضرت

در هر روز بعد از ادای فرائض پنجگانه و هر روز جمعه به خصوص با ولی عصر امام زمان (عج) تجدید عهد و بیعت می‌کنیم و این مسأله در هر روز و هر هفته تکرار می‌شود.

می‌دانیم بیعت و مبايعت به معنی هم‌عهدی و عقد بستن با یکدیگر است و در لغت چنین آمده است: مبايعت معاقدہ و معاہدہ است انگار که هر کدام از دو طرف بیعت آنچه نزدش هست به دیگری واگذار کرده و خود را کاملاً در اختیار او قرار داده است.^۱

حاصل از معنی مبايعت آن است که بیعت‌کننده ملتزم شده و عهد و پیمان محکم بسته به اینکه شخصی را که با وی بیعت نموده با جان و مال خود یاری کند و از هیچ چیزی از آنچه مربوط به او است، دریغ نرزد.

در دعای عهدی که خواندن آن برای هر روز روایت شده، پس از ابلاغ درود و سلام بی‌پایان از طرف تمام اهل ایمان در سرتاسر جهان به آن حضرت، می‌گوئیم:

اللهم انی اجدد له فی هذا الیوم وفی کل یوم عهداً و عقداً و بیعةً فی

رقبتی.

۱ - مهج الدعوات سید ابن طاس ص ۳۳۲.

۲ - مجمع‌البحرین، ماده بیع، ص ۳۴۵.

خدایا من در این روز و در هر روز برای او تجدید عهد و پیمان می‌کنم، عهد و عقد و بیعتی را که برگردن گرفته‌ام.

و در پایان تأکید می‌کنیم که:

اللهم هذه بيعة له في عنقي الى يوم القيامة.

بار خدایا این بیعت برای او در عهده من است تا روز قیامت^۱.

مرحوم مجلسی در کتاب المزار از بحار پس از ذکر این عهد می‌گوید:

در بعضی از کتب قدیم دیده‌ام که بعد از این دعا، دست راست خود را بر

دست چپ بزند مثل دست زدن در بیعت^۲.

تجدید بیعت با آن حضرت پس از هر نماز واجب نیز عمل مطلوب و

پسندیده است در روایتی که از امام صادق (ع) نقل شده، آمده است که فرمود:

من دعا الى الله تعالى اربعين صباحاً بهذا العهد كان من انصار قائمنا فان

مات قبله اخرجته الله تعالى من قبره واعطاه بكل الف حسنة ومحامنه الف

سيئة.

هر کس چهل روز این دعا را بخواند از یاوران حضرت قائم (ع) خواهد بود،

و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد خدای تعالی او را زنده خواهد کرد تا در رکاب

آن حضرت جهاد نماید و به شماره هر کلمه از آن هزار حسنه برایش نوشته می‌شود

و هزار کار بد از او محو می‌گردد.

در یک فراز از همین دعا می‌خوانیم:

اللهم انى اجدد له فى صبيحة يومية هذا وما عشت من ايامى، عهداً و

عقداً وبيعة له فى عنقى، لا احوول عنها ولا ازول ابدأ اللهم اجعلنى من انصاره و

اعوانه والذائبين عنه والمسارعين اليه فى قضاء حوائجه و المحامين عنه

۱ - مصباح الزائر، ص ۲۳۴ - بحار، ج ۱۰۲، ص ۱۱۰.

۲ - بحار، ج ۱۰۲، ص ۱۱۱.

والسابقین الی ارادته والمستشهدین بین یدیه^۱.

بارخدایا من در بامداد این روز و تمام دوران زندگانیم عهد و عقد و بیعتی که از آن حضرت برگردن دارم با او تجدید می‌نمایم، که هرگز از آن عهد و بیعت برنگردم و برآن پایدار بمانم، بارخدایا مرا از انصار و یاران آن حضرت و مدافعان از حریم مقدس او، و شتابندگان در پی انجام مقاصدش، و امثال کنندگان دستورات و اوامر و نواهی و حمایت کنندگان از وجود شریفش و سبقت‌جویان به سوی خواسته‌اش و شهید شدگان در رکاب و در حضور حضرتش قرار ده.

و نیز لازم است عهد و پیمان با آن حضرت در هر جمعه نیز تجدید و تازه گردد این بیعت از بهترین و مهمترین حسنات و کاملترین و تمامترین عبادات شمرده شده است.

علاوه براین در زیارتنامه‌های آن حضرت نیز بارها به مسأله تجدید بیعت اشاره شده است.

اگر واقعاً شیعیان این مسأله را جدی بگیرند و همیشه خود را تحت تسلط حکومت و ریاست و ولایت مطلقه آن حضرت احساس کنند، دیگر دست بیعت به دست بیگانگان نمی‌دهند و بیعت هیچ کس و هیچ حکومت غاصب و ستمگری را برگردن نمی‌گیرند و خود زیر نظر نواب عام آن حضرت حکومتی را تشکیل می‌دهند که مورد رضایت آن حضرت می‌باشد و بدین وسیله زمینه حکومت جهانی آن حضرت را فراهم می‌آورند.

و این مسلم است پراکندگی دل‌های مدعیان حب و ایمان، سبب رخ پوشاندن و دوری گزیدن آن محبوب عالمیان گردیده است.

۱ - مصباح الزائر، ص ۶ - ۲۳۵ - بحار، ج ۱۰۲، ص ۲۱۱ - ۱۱۱.

۳- ناله و ندبه نمودن بر آن حضرت

ای وصل تو غایه‌المراد دل ما وی ذکر تو زیب و زیور محفل ما
اندر دل ما لشگر غم منزل کرد ز آنروز که دورگشتی از منزل ما

یکی از آداب و تکالیف شیعیان در عصر غیبت، ناله کردن و ندبه نمودن و تأسّف خوردن بر غیبت آن حضرت است و از جمله دعاهاى ارزنده‌ای که در این باره نقل شده دعای مبارک ندبه است و این دعا که مشتمل بر عقائد حقه و تأسّف بر غیبت امام قائم است، به سند معتبر از امام صادق (ع) نقل گردیده و به خواندن آن در چهار عید: جمعه، فطر، قربان و غدیر توصیه شده است.

دعای ندبه به حق، یکی از دعاهاى جالب و پرمعنی است، از نظر فصاحت بسیار فصیح و روان است و از نظر محتوا، علمی، عقیدتی، انقلابی و سیاسی و در عین حال بسیار پراحساس و عاطفی است و اگر درست به مفهوم آن توجه شود می‌تواند منبع الهام بخشی برای مبارزات اجتماعی بر ضد ظلم بوده باشد.

در آغاز دعا نخست اشاره‌ای به فلسفه بعثت پیامبران، و سپس اشاره کوتاهی به تاریخچه آنان و مقامات مختلف هریک و سپس به طور مشروحتر بحثی از قیام پیامبر اسلام و مقامات آن بزرگوار و بعد به طور مشروح خلافت بلافصل امیر مؤمنان علی (ع) با دلائل و مدارک زنده و قاطعی از آیات و روایاتی که مورد قبول همه فرق اسلامی است، مورد بحث قرار گرفته و به علل قیام جمعی از امت بر ضد اهل بیت و خاندان پیغمبر -ص- و شهادت و کشتار و تبعید آنان و سپس به دعوت امامان یکی بعد از دیگری اشاره رفته است، به طوری که قلوب را کاملاً متوجه به قیام مهدی (ع) می‌نماید و از آن پس بالحنی عاشقانه و آمیخته با هیجان خاص روحی و عمیق‌ترین احساسات انسانی خطاب به آن حضرت می‌گوید:

این بقية الله التي لا تخلص من العترة الهادية این المعد لقطع دابر الظلمة
این المنتظر لاقامة الامت والعوج این المُرْتَجى لِإزالة الجور...

کجاست بقية الله، از عترت هدایتگر بیرون نیست؟ کجاست آن که برای

برکنندن دنباله ستمگران آماده شده است؟ کجاست آن انتظار کشیده شده برای راست کردن کجیها و انحرافها؟ کجاست آنکه برای زائل کردن ستم و تجاوز، امید به او است؟ کجاست آنکه برای تجدید واجبات و سنتها ذخیره شده است؟ کجاست آن که برای بازگرداندن آئین و شریعت برگزیده شده است؟ کجاست آنکه برای زنده کردن کتاب خدا و حدود آن آرزو به او است؟ کجاست آن زنده کننده نشانه‌های دین و اهل دین؟ کجاست درهم شکننده شوکت (وعظمت پوشالی) تجاوزگران؟ کجاست خراب کننده بناهای شرک و نفاق؟ کجاست نابود کننده اهل فسق و گناه؟ کجاست درو کننده شاخه‌های گمراهی و دو دستگی؟ کجاست فنا کننده اهل سرکشی و طغیان؟ کجاست ریشه کن کننده اهل عناد و گمراهی والحاد؟ کجاست عزت دهنده دوستان و خوار کننده دشمنان؟ کجاست وحدت دهنده کلمه برمبنای تقوی؟ کجاست آن دری که از طریق آن به خداوند راه یافته می‌شود؟ کجاست آن وجه الله که اولیای خدا به سوی او روی همی آورند؟ کجاست آن سبب متصل میان اهل زمین و آسمان؟ کجاست صاحب روز فتح و ناشر پرچمهای هدایت؟ کجاست آن که پراکندگی صلاح و خشنودی را فراهم می‌آورد؟ کجاست آن طلب کننده خون پیامبران و پیامبرزادگان؟ کجاست آن انتقام گیرنده خون مقتول کربلا؟

همینطور می‌گوید تا آنکه احساسات گوینده به شدت تحریک می‌شود و شراره آتش ارادتش در جان وی زبانه می‌کشد، یک دفعه لحن سخن عوض می‌شود و آرزوی نهفته خود را به زبان می‌آورد و می‌گوید:

لیت شعری این استقرت بك النوی بل ائی ارضی تقلک او ثری ابرضوی
او غیرها ام ذی طوی عزیز علی ان اری الخلق ولا تری ولا اسمع لك حسیساً
ولانجوی عزیز علی ان تحیط بك دونی البلوی ولاینالك منی ضجیح ولا
شکوی.

ای کاش می‌دانستم که دوری، تورا به کجا کشانیده، و آیا کدام سرزمین یا خاک تورا بر خود برداشته، آیا درزمین رضوی یا غیر آن یا ذی طوی، مسکن

گزیده‌ای؟ بسیار دشوار است بر من که همه خلق را ببینم و تو دیده نشوی (واز نظرها غائب باشی) و هیچ صدائی و سخنی هر چند آهسته هم از تو نشنوم. بسیار سخت است بر من که بلاها تورا بدون من احاطه کند و از من به تو ناله و شکایتی نرسد.

بنفسی انت من مغیب لم یخل منا بنفسی انت من نازح مانزح عنا
بنفسی انت امنیة شائق یتمنی من مؤمن و مؤمنة ذکرا فحنا بنفسی انت من
عقید عز لایسامی بنفسی انت من ائیل مجد لا یجاری.

جانم فدای تو باد ای پنهان شده ای که از ما دور نیستی، جانم به قربان تو ای دوراز وطنی که از ما دور نشده، جانم فدای تو باد ای آرزوی مشتاقان و مورد تمنای هر مرد و زن اهل ایمان که به یاد تو ناله همی زنند، جانم فدایت، ای بسته به عزتی که هیچ کس به آن نتواند رسید، جانم فدایت ای صاحب مجد و شرف که همانندی ندارد، جانم فدایت ای صاحب نعمتهای دیرینه که نظیری بر آن نیست، جانم فدایت ای رمز شرافت که احدی با آن برابری نتواند کرد تا به کی ای مولای من در فراق تو ناله برکشم تا به کی (درانتظار تو حیران بمانم؟) و با کدام گفتار تورا بستایم و چگونه و با چه زبانی، آهسته با تو سخن بگویم؟ بسیار دشوار است بر من که از غیر تو پاسخ داده شوم و هم صحبت گردم، بسیار سخت است بر من که بر فراق تو بگریم و مردم تورا واگذارند (واز یاد تو غافل باشند) بر من سخت و دشوار است که بر تو - نه بر دیگران - بگذرد آنچه گذشته است.

هل من معین فاطیل مع العویل والبکاء، هل من جزوع فاساعد جزعه اذا
خلاه قذیت عین فساعدتها عینی علی القذی، هل الیک یابن احمد سبیل
فتلقى، هل یتصل یومنا منک بعدة فنحطی، متی نرد منا هلك الرویة فنروی،
متی ننتفع من عذاب مائک فقد طال الصدی، متی نعاذیک و نراو حک فنقر عینا
متی ترانا و نراک و قد نشرت لواء النصر...

آیا کسی هست که مرا یاری دهد تا با او هم‌ناله شوم و مدتی طولانی باهم

نالہ و نڈبہ کردن بر آنحضرت

بگرییم، آیا زاری کننده‌ای هست که او را در حال تنهائی در زاریش یاری دهم؟! آیا چشم درد دیده از شدت گریه‌ای هست که چشم من او را برگریستن یاری دهد؟ آیا ای فرزند پیامبر راهی به سوی تو هست که با تو ملاقاتی صورت گیرد، آیا این روز (تاریک غیبت) به فردای دیدار جمالت می‌رسد که ما خوشحال شویم؟ کی می‌شود که بر چشمه‌های سیراب کننده‌ات برآئیم و سیراب گردیم؟ کی شود که از آب زلال (ظهور) تو برخوردار خواهیم گشت که تشنگیمان طولانی شد؟ کی می‌شود که هر بامداد و شامگاه به دیدارت شرفیاب شویم و دیده‌هایمان روشن گردد؟ کی تو ما را و ما تو را ببینیم در حالی که پرچم پیروزی برافراشته باشی و آشکارا دیده شوی؟ آیا می‌شود که ما اطرافت را گرفته باشیم و تو رهبری مردم را عهده‌دار شده باشی در حالی که جهان را از عدل و داد پرکرده و دشمنانت را خواری و عذاب چشانده و سرکشان و منکران حق رانابود فرموده باشی و ستمگران را از ریشه و بن براندازی و ما بگوئیم: الحمد لله رب العالمین؟

بدین ترتیب با ابراز اشتیاق شدید به قیام حضرتش، برنامه اصلاحی و انقلابی او تشریح می‌گردد و بعد با چند نیایش زنده و مؤثر دعا پایان می‌پذیرد. شایسته است این دعا را شیعیان به طور دسته‌جمعی در هر روز جمعه با کمال تضرع و زاری و ناله و سوگواری و با نهایت حزن و اندوه و بی‌تابی و بی‌قراری بخوانند و اشک بریزند و بر غیبت آن یوسف گم‌گشته توجه نمایند و ضجّه و ناله و آه سرد از دل پردردشان بکشند، و چنین مصیبت عظمی و داهیه کبری را آسان پندارند، که از غیبتش فساد جهان را فرا گرفته است، ((ظَهَرَ الْقَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ)).

اما متأسفانه این دعای جالب و لطیف از لحاظ سند مورد حمله ناآگاهانه بعضی قرار گرفته است، در حالی که نه مضمون آن کمترین ایرادی دارد و نه سند آن (در حدود یک دعا) می‌تواند مورد خدشه قرار گیرد.

این دعا در سه کتاب معروف و معتبر قدیمی آمده است:

۱ - کتاب المزار الكبير تألیف محدث و دانشمند معروف قرن ششم محمد بن جعفر المشهدی.

۲ - کتاب مزار قدیم که مؤلف آن از علمای معاصر مرحوم طبرسی نویسنده کتاب احتجاج است (قرن ششم).

۳ - کتاب مصباح الزائر^۲. تألیف سید رضی الدین ابن طاوس که از زهاد و بزرگان محدثان قرن هفتم است.

مرحوم علامه مجلسی نیز در بحار الانوار^۳ آن را از کتب بالا نقل کرده است.

و در هر سه کتاب، دعا از محمد بن علی بن یعقوب بن اسحاق بن ابی قره و او از محمد بن حسین بن سفیان البرزوفری که در زمان غیبت صغری می زیسته است و قاعدتاً به وسیله مکاتبه از طریق نواب خاص با امام (ع) تماس گرفته است و از حضرت مهدی صاحب الامر (ع) نقل می کند که دستور دادند این دعا را بخوانند. نفر اول یعنی: محمد بن علی در کتب تراجم و رجال از علما و رؤات شیعه و از افراد ثقه و مورد اطمینان است و دارای تألیفات متعددی می باشد.

نفر دوم یعنی: محمد بن حسین از اساتید مرحوم شیخ بزرگوار مفید است که مستغنی از معرفی می باشد، شیخ مفید به هنگامی که نام این استاد خود را می برد از او به نیکی و تجلیل یاد می کند.

مرحوم شیخ آقابزرگ تهرانی در کتاب الذریعة^۴ می نویسد که محمد بن حسین بزوفری کتاب دعائی داشته که دعای ندبه در آن بوده است.

بنابراین سند دعای ندبه به افرادی برمی گردد که همه افراد موثق و شناخته

۱ - المزار الكبير، ص ۲۱۷ - ۲۱۶.

۲ - مصباح الزائر، ص ۲۲۹ - ۲۳۰.

۳ - بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۰۴.

۴ - الذریعة، ج ۸، ص ۱۸۴.

شده هستند و هیچ شخص مجهول و ناشناسی در سند آن نیست. علاوه براین به فرض اینکه سند این دعا مجهول باشد باز طبق قاعده معروفی که در اصول به نام **قاعده تسامح در ادله سنن** هست، در سند این دعانبايد سختگیری کرد، مطابق این قاعده معروف که متکی به احادیث زیاد و معتبری می باشد، فقهای اسلام هیچگاه در باره سند مستحبات و دعاها ایراد نمی گیرند و به همین اندازه که دعا در کتاب مشهوری نقل شده و مضمون خوبی هم داشته باشد، قناعت می کنند، به همین دلیل مدرک بسیاری از دعاهای مشهور که امروز در دست ماست، گاهی یک حدیث مرسل بیش نیست.

در هر صورت طبق مدارک فوق سند دعای ندبه چیزی نیست که قابل ایراد باشد.

پایان



فهرست‌ها:

آیات

روایات

اعلام

مطالب

فهرست آیات

مطلب.....	صفحه.....
أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ	٢٥٣.....
اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ.....	٣٩٥.....
أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ.....	٣٩٥.....
الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ.....	٢٩٧، ٢٥٣.....
إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ.....	٢٧٦.....
فانتظروا إني معكم من المنتظرين.....	١٨٩.....
فلست في قومه ألف سنة.....	٣٢٨.....
قال تزرعون سبع سنين.....	٣٣٦.....
قل أقيم بالخير.....	٢٥٢.....
قل أرايتم إن أصبح.....	٢٥٢.....
لا يجعلها لوقتها إلا هو.....	٢٦٢.....
نريد أن نمنن على الذين.....	٢١٩ - ٣٥ - ٣٣.....
وما تشاؤون إلا أن يشاء الله.....	٤٣.....
ولقد كتبنا في الزبور.....	٢٥٣.....
وقاتلوهم حتى لا تكون فتنة.....	٢٩٤.....
و يأتى الله أن يمتن نوره.....	٣٢٧.....

- ٢٩٧..... وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ
 ٢١٧..... وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ
 ٢١٩- ١٩٣..... وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ
 ٧٥..... وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ
 ٣٣٠..... وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ
 ٣٨١..... وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ
 ٣٠٠..... وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ
 ٣٨١..... هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ
 ٢٥٥..... هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ
 ٢٥٦- ٧٩- ١٩..... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ
 ١٧٩..... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا
 ٢٥- ٢٣..... يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ

فهرست روایات

مطلب.....	صفحه.....
ابشركم بالمهدى يملاء الارض.....	٢٢٠- ٢٧٥
ابشركم بالمهدى يبعث فى.....	٢٤١
ابنى محمد وهو الامام.....	٢٦٤
ابشر يا بنى فانت صاحب الزمان.....	٤٧
اجزل الله لك الثواب واحسن.....	٨٢
اخبرنى عن معرفة الامام.....	١١
اخبرنى بدعائم الاسلام.....	١٨
اذا قام القائم حكم بالعدل.....	٢١٩
اذا قام قائمنا اذهب الله.....	٢٧١
اذا قام القائم حكم باعدل.....	٢٧٢- ٢٧٥
اذا رأيتم الرؤيات السود.....	٢٤٣
اذا قام قائمنا وضع الله يده.....	٢٦٩
اذا قام القائم سار بسيرة.....	٢٨٢
اذا قام القائم دعى الناس.....	٢٨٨
اذا خرج القائم جاء بامر جديد.....	٢٨٨
اذا قام القائم سار الى الكوفه.....	٢٨٩
اذا قام القائم امر يهدم المنار.....	٢٨٩
اذا قام القائم ذهب دولة الباطل.....	٢٩٦

- ٢٩٩..... اذا قام قائم اهل البيت (ع).....
- ٢٩٠..... الاسلام بدا غريباً.....
- ٢٣..... اعرف امامك فانك اذا عرفته.....
- ١٩٠..... الا اخبركم بما لا يقبل الله.....
- ٣٢..... اللهم انجز لى وعدى.....
- ٣٨٥..... اللهم ارنى الطلعة الرشيدة.....
- ٣٨٥..... اللهم انى اسألك ان ترينى.....
- ٣٨٦..... اللهم ان حال بينى وبينه الموت.....
- ٣٨٧..... اللهم ان حال بينى وبين لقائه.....
- ٣٩٠..... اللهم ان رسولك الصادق.....
- ١٩٢..... اللهم ان نرغب اليك.....
- ٣٩٦..... اللهم انه لا بد لارضك من حجة.....
- ٣٩٧..... اللهم ولا تسلبنا اليقين.....
- ٣٩٨..... اللهم عرفنى نفسك.....
- ٣٩٨..... اللهم انت عرفتنى نفسك.....
- ٣٩٩..... اللهم انى اجدد له فى هذا اليوم.....
- ٤٠٠..... اللهم هذه بيعة له فى عنقى.....
- ٤٠٠..... اللهم انى اجدد له فى صبيحة.....
- ٥٥..... اللهم لا بد لارضك من حجة.....
- ١٦٣..... اما والله ليغيبنّ امامكم.....
- ٣٥٩..... اما ان لصاحب هذا الامر.....
- ٥٨..... اما والله ليغيبنّ عنكم صاحب.....
- ٢٥٨..... اما علمتم انه ما منا احداً.....
- ٣٢١..... امرالسفيانى ختم من الله.....
- ٢٦٣..... الامام بعدى الحسن ابنى.....
- ١٨٣..... الامام كالشمس الطالعة.....

- ٣٢١.....انا وآل ابي سفيان اهل...
 ٢٩٣.....انا اهل بيت الرحمة و...
 ٣٩.....انا خاتم الاوصياء...
 ٢٤٤.....انا اهل بيت اختار الله لنا...
 ٤١.....انا بقية الله فى ارضه...
 ٢٧٣.....ان دولتنا آخر الدول...
 ٢٩١.....ان القائم منا هو المهدي...
 ١٨٧.....انتظروا الفرج ولا تيأسوا...
 ٢٩٣.....ان اهل مكة لا يريدوننى...
 ١٨٦.....انتظار الفرج عبادة...
 ٢٩٠.....ان قائمنا اذا قام دعى الناس...
 ٢٨٦.....ان قائمنا اذا قام استقبل من...
 ٢٦٩.....ان قائمنا اذا قام مد الله...
 ٣٥٩.....ان القائم يهبط من...
 ١٧٤.....ان القائم منا اذا قام...
 ١٧٥.....ان القائم تمتد غيبته...
 ٢٥٥.....ان ذلك يكون عند خروج...
 ١٩٠.....ان لنا دولة...
 ١٨٩.....ان اهل زمان غيبته...
 ٢٦٤.....ان الارض لا تخلو...
 ٣١٩.....ان امر القائم حتم...
 ٣٧٣.....ان لصاحب هذا الامر...
 ٣٧٤.....ان لهذا الامر غاية...
 ٣٧٥.....ان حديثكم هذا لتشمئز...
 ٣٧٦.....ان الامام بعدى ابني على...
 ٣٨٩.....ان فى صاحب هذا الامر...

- ان الله عزوجل بعث محمداً..... ١٢.
- ان الله عزوجل اوضح..... ١٤.
- ان الله تبارك و تعالى لم يخل الارض..... ٤١.
- ان للقائم غيبة قبل ان يقوم.. ١٧٢.
- ان للقائم منا غيبتين..... ٥٦-٦٢.
- ان لصاحب هذا الامر غيبة..... ٥٧-١٦٢.
- ان لصاحب هذا الامر غيبة..... ١٧٨.
- ان ابني هو القائم.. ٥٨.
- ان لصاحب هذا الامر غيبتين..... ٦٣-١٥٨.
- ان دللتهم عن الاسم اذا دعوه..... ٦٨.
- انه يبلغ سلطانه المشرق..... ٢٧٨.
- انه لم يكن نبي بعد نوح..... ٣٢٥.
- اياكم والتنويه..... ١٧٦.
- ان هذه الغيبة لولم يكن.. ٥٩.
- ان الله عزوجل يخفى..... ١٧٤.
- ايها الناس ما بعث الله نبياً الا.. ٣٢٤.
- ايها الناس قطع عنكم مدة الجبارين..... ٢٨٥.
- اي وربي حتى يرجع عن هذا الامر..... ١٦٦.
- اي والله سيكون لي ولد..... ٣٠.
- اين بقية الله التي لاتخلو..... ٤٠٢.
- بسم الله .. عافانا الله..... ٧٨.
- بسم الله.. يا على بن محمد..... ١١١.
- تتنعم امتي في زمن المهدي..... ٢٧١.
- تري هذا الجبل..؟..... ٣٥٩.
- تقى الارض افلاذكبتها..... ٢٧٩.
- تكون له غيبة و حيرة..... ١٦٥.

- ٢٣٦..... تملأ الارض ظلماً و جوراً..
- ٢٥٧..... ثم المهدي اسمه اسمى و كنيته.....
- ٢٤٦..... ثم يجيئ خليفة المهدي..
- ٣٢٠..... ثم يخرج السفيناني..
- ٣٧..... الحمد لله الذي لم يخرجني من..
- ٢٨٠..... حتى اذا قام القائم جاءت..
- ٢٦٣..... الخلف من بعدى ابني الحسن..
- ٣٧٢..... ذلك الذي يغيب على شيعة..
- ٣٧..... زعموا انهم يريدون قتلى..
- ١٩٠..... شهادة ان لا اله الا الله وان..
- ٣٩٢..... شكر الله لك شوقك ..
- ١٨٨..... طوبى لشيعة قائمنا..
- ١٤٠..... عرف اطال الله بفاك..
- ٣٨..... عَقَّ هذه من ابني المهدي ..
- ٧٤..... العمرى ثقة ..
- ٨٣..... العمرى وابنه ثقتان ..
- ١٧٣..... فابى الله ان يكشف امره ..
- ٣١٨ - ٣٠٤..... فاذا رأيت الحق قد مات ..
- ١٥٢..... فخرج التوقيع بلعنه.....
- ٢٨٩..... فما يكون من اهل الذمة ..
- ٣٨٩..... فما تنكر هذه الامة ان..
- ٢٥٥..... فوالذي نفسى بيده حتى لا..
- ٢٩٢..... فى التاسع من ولدى سنة من..
- ٢٨٧..... فيريكم كيف عدل الستره..
- ٣٢٥..... لا تقوم الساعة ..
- ٢٢..... قال الله تبارك: لَأَعَذَّبَنَّ

٥٦.....	قائم هذه الامة هو السابع..
١٧٢.....	القائم منا يخفى على الناس.....
٢٧٨.....	القائم منا منصور بالرعت.....
٢٨١.....	القائم من ولدى اسمه اسمى.....
٢٨٨.....	القائم يهدم المسجد الحرام.....
٢٩٦.....	القائم منا يبلغ سلطانه.....
١٧٣-٣٦.....	كانى بجعفر الكذاب وقد حمل طاغيه..
١٦٥.....	كائن فى امتى ما كان فى بنى اسرائيل.....
١٧٥.....	كانى بالشيعة عند فقدم هم الثالث ..
٣٧٣.....	كذب الوقاتون وهلك المسلمون ..
٣٨٤-٣٨٠.....	كذب الوقاتون كذب الوقاتون ..
٣٨٤.....	كذب الموقتون.....
٢٨٧.....	كلا والذى نفسى بيده لوي..
٢٨٥.....	كلنا قائم بامر الله واحد بعد.....
١٢.....	كل من دان الله بعباده ..
٦٣.....	لآل محمد غيبتان: واحدة.....
١١.....	لا يكون العبد مؤمنا ..
٢٤٢.....	لا يذهب الدنيا حتى يبعث.....
٢١.....	لا تخلقوا الارض من قائم.....
٢٢.....	لا دين لمن دان الله بولاية امام.....
١٧٦-٥٩.....	لا بد لصاحب هذا الامر فى غيبة.....
١٧٨.....	لا تعجلوا فوالله لقد قرب.....
١٨٣.....	لولا الحجة لساخت الارض.....
٢٣٦.....	لا ينقضى الساعة حتى يملك الارض.....
٢٤١.....	لا تقوم الساعة حتى تملك رجل.....
٢٤٦.....	لا، بل منا يختم الله به.....

- ١٧٢.....لابد للغلام من غيبة..
- ٢٤٧.....لاتقوم الساعة حتى يملك رجل...
- ٢٥٦.....لاتذهب الدنيا حتى يقوم بامر..
- ٣٢٥.....لاتقوم الساعة حتى يخرج..
- ٦٦.....لايطلع على موضعه احد ..
- ٢٤٢.....لتملانَّ الارض ظلماًو..
- ١٥٨-٦٢.....للقائم غيبتان..
- ١٧٧.....للقائم غيبة امدها طويل ..
- ٣٩٥.....للقائم منا غيبة امدها طويل ..
- ٢٤٨.....لن يهلك امة انا في اولها ..
- ٢٥٤.....لن تنقضى الايام والليالي...
- ٧٢.....لوكان الحجة تحت ذيله..
- ٢٤٢-٢٣٨-٢١١.....لولم يبق الدهر الا يوم واحد..
- ٢٤٤.....لولم يبق من الدنيا الا يوم واحد ..
- ٢٤٦-٢٤٥.....لولم يبق من الدنيا الا ليلة ..
- ٣٦٦.....لو ان اشياعنا وفقهم الله..
- ١٧٣.....لو ان بنى فاطمه عرفوه ..
- ٥٦.....له غيبة يرتد فيها اقوام..
- ١١٤.....ليس فينا شك ..
- ٢٣٩.....ليبعثن من عترتي رجلاً ..
- ٢١٨.....ما على ظهر الارض بيت خجر..
- ٢٥٩-٢٠٩.....منا اثني عشر مهدياً اولهم...
- ٢٠.....من انكر القائم من ولدي..
- ٢٦٠.....من اقر بجميع الائمة...
- ٤٠٠.....من دعا الى الله تعالى..
- ١٨٨.....من دين الائمة الورع ..

- من مات ولم يعرف امام زمانه..... ٢١ - ٢٠ - ١٩
- من شك في اربعة فقد كفر ٢٠
- من مات وليس له امام ٢٤
- من مات منكم و هو منتظر..... ١٨٧
- من مات منكم على هذا الامر..... ١٨٨ - ١٨٧
- من وقت لك من الناس ٣٨٤ - ٣٠١
- المهدي رجل من ولدي لونه..... ٢٣٨
- المهدي رجل من ولدي لونه..... ٢٣٨
- المهدي منا اهل البيت..... ٢٣٩
- المهدي منا اهلى..... ٢٣٩
- المهدي من ولدي ابن اربعين..... ٢٣٩
- المهدي الذي يملأ الارض..... ٢٧٨
- المهدي رجل من عترتي ٢٨٢
- والذي بعثنى بالحق بشيراً ١٦١ - ٥٥
- والله ان صاحب هذا الامر..... ٨٥
- وانا برثنا الى الله تعالى ١٤٠
- وان الثاني عشر من ولدي يغيب..... ٢٨١
- واما شبهه من جده المصطفى..... ٢٨٤
- والذي بعثنى بالحق بشيراً ٢٩٦
- وانت العالم غير معلم بالوقت ٣٧٨
- واجعنا ممن تفر عينه ٣٨٨
- والحل ناظري بنظره من..... ٣٨٨
- واره سيره يا شديد القوى..... ٣٨٨
- وانتم قوم تحبوتنا بقلوبكم..... ١٧٧
- واما وجه الانتفاع بي في غيبتى ١٨٢
- وان تؤمروا عليا ولا اراكم..... ٢٠٧

- والذى نفسى بيده لا يد... ٢٥٦.....
- وتزيد المياه فى دولته .. ٢٧٧.....
- وسياتى من يدعى المشاهده... ٦٥.....
- وقعت الغيبة التامه .. ٣٩١.....
- ولا توصى الى احد... ١١٣.....
- ولدلنا مولود فليكن عندك .. ٤٠.....
- ولوان العلماء وجدوا... ١٧٩.....
- ولوقام قائمنا لانزلت... ٢٧٢.....
- وله غيبة يطول امدها... ١٧٢.....
- هاهية فخذها وعليها .. ٢٩.....
- هذا جزاء من اجترء على الله .. ٣٦.....
- هذا صاحبكم من بعدى .. ٤٠.....
- هذا صاحبكم ثم وثب... ٤٢.....
- هذا امامكم من بعدى و... ٤٤.....
- هذا ابو عمر والثقه... ٧٤.....
- هل والله شيعتنا اهل البيت .. ٢١٨.....
- هل لهذا الامر وقت؟ .. ٣٠١.....
- هيهات لا والله .. ٣٧٤.....
- يا ابا بصيرا الست تعرف امامك؟ .. ٢٥.....
- يا احمد بن اسحاق هذا امر من امر الله .. ٤١.....
- يا ابا القاسم ان القائم منا... ٢٦٢.....
- يا عمه فى كنف الله وحرزه .. ٣٤.....
- يا فضيل اعرف امامك .. ٢٤.....
- يا فاطمه والذى بعثنى بالحق... ٢٣٧.....
- يامنصور ان هذا الامر .. ٣٧٤.....
- يا دعبل الامام بعدى محمد .. ٢٦١.....

٢٢١.....	يبعث الله رجلاً في آخر الزمان ..
٣٩٥.....	يحیی الله تعالى بالقائم ..
٢٣٨.....	يخرج المهدي من قرية يقال ..
٢٤٠.....	يخرج المهدي في امتي يبعثه ..
٢٤٠.....	يخرج المهدي وعلى رأسه عمامه ..
٢٤١.....	يخرج المهدي على رأسه ملك ..
٢٤٣.....	يخرج رجل من اهل بيتي يواطي ..
٢٤٣.....	يخرج رجل من اهل بيتي و يعمل ..
٢٧٧.....	يخرج في آخر امتي المهدي ..
٢٨١.....	يخرج رجل من اهل بيتي ..
٣٢٠.....	يخرج اكلة الاكباد ..
٢٤٨.....	يتنعم عيسى بن مريم ..
٢٧٧.....	يزرع الانسان مدأ يخرج ..
٢٩٠.....	يستأنف الداعي منا ..
٢٨٢.....	يسير بسيرة ما سار به رسول الله ..
٢٨٣.....	يصنع ما صنع رسول الله ..
٣٥٣.....	يطيل الله عمره في غيبته ..
١٧٤.....	يقوم القائم وليس لاحد ..
١٦٥.....	يكون لغيبته حيره ..
٢٣٥.....	يكون في امتي المهدي ..
٢٤٣.....	يكون عند انقطاع من الزمان ..
٣٥٩.....	يكون لصاحب هذا الامر غيبة ..
٢١١.....	يملاء الارض عدلاً وقسطاً ..
١٦٥.....	يهتم كما تاهت بنو اسرائيل ..
٢٤٨.....	ينزل عيسى بن مريم ..

فهرست اعلام

مطلب	صفحه
آدم ابوالبشر	۷۹
آبه	۹۹
آذربایجان شوروی	۳۵۲
آلفرد آدلر	۳۶۳
آل نوبختی	۱۴۹
آل فرات	۱۰۲
ابراهیم بن محمد تبریزی	۴۸
ابراهیم بن هلیل	۷۵
ابراهیم خارثی	۶۳
ابراهیم بن مهزیار	۳۷۳، ۳۵۷، ۱۱۶
ابراهیم بن اسحاق نهاوندی	۱۶۷
ابراهیم بن صالح انماطی	۱۶۷
ابراهیم (حضرت)	۳۰۷
ابراهیم بن عبدالله	۲۱۱، ۲۱۰
ابراهیم محمد همدانی	۱۲۰، ۱۱۷
ابن داود	۲۸
ابن اعثم کوفی	۲۱۸

٣٨.....	ابن صباغ مالکی
٥٢.....	ابن ابی شوارب
٦٧.....	ابن حزم اندلسی
١٦٨، ١٥٤، ١٤٣.....	ابن بابویه
١٥٣، ١٤٣، ٩٢.....	ابن اثیر
١٤٤.....	ابن ابی عون
٤٠٦، ٣٩٨، ٣٩٤، ٢٥٠، ٢٤٩، ٢١٠، ١٢١، ١١٩، ١١٧، ١١٦.....	ابن طاووس
٢٤٩.....	ابن ماجه
١٦٦.....	ابن ابی زینب
١٦٧.....	ابن عقده
١٣٥، ١٣٤.....	ابن ابی العزاید
٢٢٧.....	ابن تیمیه
١٥٣.....	ابن شهر آشوب
٢٥٣.....	ابن فرات
٣٨٣، ٣٨٢، ٢٩٨، ٢٩٧، ١٩٠، ١٨٩، ٦٣، ٢٥.....	ابو بصیر
٣٠.....	ابو هاشم
٣٨.....	ابن خلکان
٢٢٢، ٢٠٣، ١٩٨، ١٥٣.....	ابن خلدون
٢٨٦، ٢٦٣، ٤٥.....	ابو هاشم جعفری
٢٥٨.....	ابو سعید عقبصاء
٣٩.....	ابو نصر ظریف
٩٥.....	ابو الفتح بن فرات
٤٨، ٤٧.....	ابو عیسی بن متوکل
٤٩.....	ابو الادیان
٦٧.....	ابو القاسم بلخی

- ٦٨..... ابو عبدالله صالحى.
- ٧٦..... ابو صدام.
- ١٥٣..... ابوريحان بيرونى
- ١٢٤،١٠٢،٨٠..... ابو نصر هبة الله بن محمد
- ٨١..... ابومنصور محمد بن فرج
- ابو جعفر محمد بن عثمان عمري
- ١٠٠،٩٩،٩٨،٩٧،٩٣،٩١،٩٠،٨٩،٨٨،٨٧،٨٦،٨٥،٨٤،٨٣،٨٢،٨١،٨٠،٧١،٦٤،٤٤
- ١٣٩،١٣٨،١٣٤،١٣٣،١٣١،١٣٠،١٢٥،١٢١،١١٩،١١٨،١١٠،١٠٧،١٠٣،١٠٢،١٠١
- ٣٩٢،٣٨٤،٢٦٤،١٨٢
- ٨٢..... ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولويه
- ١٣٣،١٠٠،٩٨،٨٢..... ابو غالب رازى
- ٨٢..... ابو محمد تلحكبرى
- ٢٦٤،٨٨..... ابو على همام
- ١٠٣،٨٥،٨٤..... ابوالعباس بن نوح
- ١٥٣،١٤٧،١٤٦،١٤٥،١٠٠،٩٦،٨٨..... ابوسهل نوبختى
- ٨٨..... ابو عبدالله بقطائى
- ١٠٥..... ابو جعفر زجوزجى
- ١٠٦..... ابو حامد عمران
- ١٠٦..... ابو على بن حيدر
- ١١٢،١١١،١١٠،١٠٨..... ابوالحسن على بن محمد سمري
- ١١٦..... ابو مهزيار محمد بن ابراهيم بن مهزيار
- ١٢٠،١١٧..... ابو محمد رازى
- ١١٩..... ابو عبدالله البزوفرى
- ١٤٣،١٢٦..... ابوالقاسم نوبختى
- ١٢١..... ابو هاشم داود بن قاسم

- ابوبكر بغدادى ١٣٠، ١٢٩.
- ابودلف محمد بن مظفر ١٣١، ١٣٠، ١٢٩.
- ابونصرهبة الله بن محمد ١٣١.
- ابوطيب ١٣٢.
- ابوالحسن محمد بن محمد ١٣٣.
- ابوعلى مقله (ابن مقله) ١٤٤.
- ابوالحسن عبيدالله بن احمد ١٥٠.
- ابوحسين على بن عيسى ١٥٠.
- ابوعلى جيبائى ١٤٧.
- ابوجعفر محمد بن علمه بن نوبخت ١١٦.
- ابو يعقوب اقطع ١٤٩.
- ابن نديم ١٥٠.
- ابومحمد احمد بن حسن الملكتب ١١١.
- ابوعمر مالكى ١٥٣.
- ابوالحسين محمد بن جعفر اسدى ١١٥.
- ابواليمن حنفى ١٥٣.
- ابن مسكويه ١٥٤.
- ابو خديجه ٢٨٥.
- ابومرهف ٣٧٥.
- ابوالحسين بن الفرات ١٥٤.
- ابوبكر محمد بن داود ١٥٤.
- ابونعيم اصفهانى ٣٥٠، ٢٤٨، ٢٣٥، ٢٢٧.
- ابومحمد (كيننا) ٢٢٧.
- ابوهريره ٢٤٧، ٢٤٥، ٢٢٨.
- ابو امامه ٢٣٩، ٢٢٨.

٣٢٣، ٢٧١، ٢٤٧، ٢٤٥، ٢٤٢، ٢٤١، ٢٤٠، ٢٣٩، ٢٣٦، ٢٣٥.....	ابوسعید خدری،
٢٥٦.....	ابویوب انصاری
٩٧.....	ابوالحسن بن احمد دلال قمی
٢٨٥.....	ابو خدیجه
٨٨.....	ابوعبدالله بن محمد کاتب
٣٢٠، ٣١٩.....	ابوسفیان
٩٧.....	ابوالحسن علی بن احمد
٣٥٣.....	الوالصلت هروی
٩٠.....	ابوالقاسم حسن بن احمد
٣٩.....	ابوغانم
١٦٦، ١٢٠، ١١٧، ١١٦، ٨٩، ٨٧، ٨٣، ٧٦، ٧٤، ٧٣، ٥٨، ٤٢، ٤١، ٤٠.....	احمد بن اسحاق
٤٨.....	احمد بن عبدالله
١٥٥، ٣٨.....	احمد جامی
١٥٦، ٤٥.....	احمد بن محمد
٧٠، ٦٩.....	احمد بن ابی روح
١٢٨، ١٢٧، ١٢٦، ١٣٥، ٨١، ٧٥.....	احمد بن هلال
٧٦.....	احمد بن یعلی
١٧١، ١٤١.....	احمد بن نوح
٨٩.....	احمد بن جعفر متیل
٩٠، ٨٩.....	احمد بن محمد زجوجی
١٠٥.....	احمد بن محمد رازی
١٢٠، ١١٧.....	احمد بن حمزه بن الیسع
١١٧.....	احمد بن ادريس
١١٧.....	احمد بن عیسی
١٢٤.....	احمد بن موسی بنی فرات

۱۲۰، ۱۱۷.....	احمد بن ابی عبدالله
۱۳۹.....	احمد بن هلال کرخی
۲۱۳، ۲۱۲.....	احمد قادیانی
۲۲۲.....	احمد امین مصری
۲۵۰.....	احمد بن جعفر (منادی)
۲۳۳.....	احمد شیخ الاسلام
۳۹۳.....	احمد بن ابراهیم
۳۲۳.....	احمد بن حنبل
۱۴۷.....	ارموی (سید جلال)
۱۵۲.....	اردبیلی (مقدس)
۲۳۵.....	اربلی (علی بن عیسی)
۳۱۹.....	اردن
۱۵۸.....	اسحاق بن عمار صیرفی
۱۲۵.....	اسحاق بن محمد احمر
۳۷۶، ۱۸۲، ۱۳۱.....	اسحاق بن ابراهیم
۳۸۴.....	اسحاق بن یعقوب
۱۲۵.....	اسحاقیه
۱۱۵.....	اسدی محمد بن جعفر بن عوان اسدی رازی
۳۵۹.....	اسماعیل بن جابر
۱۰۹.....	اسماعیل بن صالح
۱۶۹، ۱۶۱.....	اسماعیلیه
۱۶۹.....	اسماعیل بن جعفر
۳۴۶، ۳۲۹.....	اصحاب کهف
۱۳۶.....	اقبال (عباس)
۲۱۲.....	ام درمان

۲۰۴،۲۰۳.....	امیر علی (سید)
۲۲۸.....	ام سلمه
۲۴۰.....	ام شریک
۲۴۵،۲۲۸.....	انس بن مالک
۱۹۴.....	انجیل متی
۱۹۶.....	انگلستان
۲۱۹،۲۰۶،۹۱،۱۷،۱۲،۱۱.....	باقر (امام)
۴۰۶،۳۹۰،۱۵۷،۷۳.....	بحار الانوار
۳۹۰.....	بحرانی
۹۲.....	بحرین
۳۹۴.....	بحر العلوم
۳۶۳.....	برتراند راسل
۱۸۷.....	برقی محاسن
۱۳۷،۱۳۶،۱۳۵.....	بسطام
۲۸۶.....	بشیر نیال
۲۹،۲۸.....	بشر بن سلیمان
۲۰۲.....	بک دانالد
۱۳۰.....	بلال مہلبی
۱۴۱،۱۳۴،۱۳۳،۱۳۲،۱۳۱.....	بلالی ابوطاهر
۱۶۶،۱۵۴،۱۵۳،۱۳۴،۱۱۲،۱۰۸،۱۰۵،۹۸،۹۴،۹۱،۸۹،۸۷،۷۸،۷۷.....	بغداد
۱۳۹،۱۳۷،۱۳۵،۱۰۵.....	بنو بسطام
۱۲۵،۱۰۷.....	بنو فرات
۱۴۲.....	بنی فضال
۲۴۰.....	بیت المقدس
۲۲۲،۲۰۵.....	کتاب التاج

۱۵۳.....	تاریخ بغداد
۱۰۴.....	تاریخ الاسلام
۱۵۴.....	تجارب السلف
۱۵۵.....	تذکره الاولیاء
۳۲۵.....	ترمذی
۴۰۶.....	تهرانى (شیخ آقا بزرگ)
۳۵۸.....	تهامه
۵۳،۵۲.....	ثقیل
۲۴۶،۲۴۳.....	ثوبان
۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۴۸، ۲۲۸، ۱۸۱، ۵۵.....	جابر بن عبدالله انصاری
۲۵۶.....	جابر بن یزید جعفی
۲۵۰.....	جارودیه
۱۰۷.....	جاسم حسین
۳۴۴.....	جرج کلیبر
۲۰۹، ۲۰۷.....	جریر (شاعر)
۱۷۳، ۱۶۸، ۶۹، ۶۷، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۰، ۴۹.....	جعفر کذاب
۲۴۷.....	جعفر بن ایطالب
۱۳۰.....	جعفر بن محمد قولویه
۹۱، ۹۰، ۸۹.....	جعفر بن احمد بن متیل
۱۵۰.....	جنید
۱۵۴.....	جوینی
۶.....	چرچیل
۱۸۴.....	چنگیزخان
۳۲۰.....	خالد بن یزید ابوسفیان
۳۷۴، ۱۹.....	حارث بن مغیره

۱۱۴، ۸۹، ۸۷، ۷۰.....	حاجز بن یزید.....
۱۵۴، ۱۳۶، ۱۰۲، ۱۰۱.....	حامد بن العباس.....
۱۱۵، ۱۱۴.....	حاجز و شاء.....
۱۵۲.....	حبيب السیر (التاب).....
۲۲۷، ۵۴، ۵۳، ۲۷.....	حدیث.....
۲۸۵، ۲۴۴، ۲۳۸، ۲۲۸.....	حذیفة بن یمان.....
۱۳۲، ۱۲۱، ۱۲۰.....	حر عاملی.....
۱۵۲.....	حذیفة الشیعة (کتاب).....
۲۰۷.....	حسان بن ثابت.....
۷۵، ۴۴.....	حسن بن ایوب.....
۵۲.....	حسن بن جعفر.....
۷۶.....	حسن بن نصر.....
۸۱، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۴، ۷۳، ۳۸، ۳۶، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۷.....	امام حسن عسکری.....
۱۴۲، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۰، ۹۶، ۹۵، ۹۱، ۸۶، ۸۵، ۸۳	
۸۸.....	حسن بن فضل.....
۹۰.....	حسن بن محمد بن قطاط صیدلانی.....
۱۰۹.....	حسن بن احمد بن ادريس.....
۱۱۴.....	حسن بن عبدالحمید.....
۱۱۹.....	حسن بن علی سفیان.....
۲۵۲، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۵۹، ۱۵۸.....	حسن بن محبوب.....
۱۶۸، ۱۶۷.....	حسن بن سماعه.....
	حسین بن روح نوبختی:
۱۰۷، ۱۰۵، ۴۱، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۰، ۸۹، ۸۷	
۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۰، ۱۲۸، ۱۲۴، ۱۱۰، ۱۰۸	
۱۵۳، ۱۵۲، ۱۴۵، ۱۴۴	

١٤٨،١٤٧،١٤٢،١٠٩.....	حسين بن علي بابويه
٣٨١.....	حسين بن حمراه
	حلاج حسين بن منصور:
١٥٢،١٥١،١٥٠،١٤٩،١٤٨،١٤٧،١٤٦،١٤٥،١٤٤،١٤٠،١٣٨،١٣٧	
	١٥٥،١٥٤،١٥٣
٧٨،٧٧.....	حفص بن عمر عمرى
١٣٦،١٣٥.....	حلوليه (أئين)
٣١٩.....	حمص
١٥٤.....	حمدالله مستوفى
٢٣٧.....	حمزة بن عبدالمطلب
١٠٧،١٠٤.....	حميد بن عباس
١٦٨.....	حميرى
٣٢٠.....	خالد بن يزيد ابى سفيان
٣٧٤.....	حارث بن مغيرة
٣٨٣،١٥٠،١٤٥.....	خراسان
١٥٧.....	خرّاز
٢١٢.....	خرطوم
٦٩.....	خرائج راوندى
١٩٨،٦.....	دارمس ته تر
١٥٠.....	دارالحكومة
١٩٧.....	داود آل روى
٢٧٣.....	داود(نبى)
٢٠٢.....	دائرة المعارف اسلام
٣٢٧،٣٢٦،٣٢٤،٣٢٢.....	دجال
٢٦١.....	دعبل خزاعى

۱۲۸.....	دهقان عروة بن يحيى بغدادى
۳۱۹.....	دمشق
۲۰۱.....	ديباچه‌ای بر رهبرى
۴۰۶، ۱۵۹.....	الذريعة
۱۰۴.....	ذهبى
۳۶۱، ۳۶۰، ۳۵۹، ۳۵۸.....	ذى طوى
۱۱۸.....	راوندى
۱۴۴.....	الراضى
۱۵۷.....	راضى قمى
۲۲۷.....	رابطه العالم الاسلامى
۱۱۲.....	ربع المحول
۱۳۱، ۱۲۱.....	ربع الشيعة
۳۶۱، ۳۶۰، ۳۵۹، ۳۵۸، ۲۰۶.....	رضوى
۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۳۷.....	رضا (امام)
۱۵۴.....	روضة الصفا
۱۵۴.....	روضة المناظر
۲۱۸.....	روح المعانى
۲۶۱.....	روح القدس
۳۳۹.....	روى لى والفورد
۳۴۳.....	روستاند
۳۵۸.....	روحا
۲۸، ۲۷.....	ريحانه
۱۵۰، ۹۰.....	رى
۳۵۳.....	ريسلىندور
۱۹۳.....	زبور داود

۵۸،۲۳،۱۱.....	زراره
۱۰۰.....	زوجوزجی
۹۱.....	زنگیان
۲۵۰،۲۱۰،۱۶۱،۹۴،۹۱.....	زندیه
۹۱.....	زیدبن علی
۳۵۵،۱۲۰،۹۰،۷۷،۴۸،۴۷،۳۷.....	سامرا
۱۷۰.....	ساشدینا
۳۳۴.....	سایرولینامگسنا
۳۶۰،۳۵۶.....	سدیر صیرفی
۲۸۹،۱۷۰،۱۲۷،۱۲۶،۷۷،۷۶.....	سعداشعری قمی
۱۲۵،۱۲۴،۴۴.....	سعد بن عبدالله
۳۸۳،۳۲۱،۳۲۰،۳۱۹.....	سفیانی
۲۰۹.....	سلیمان بن عبدالملک
۲۰۸.....	سلیمان بن صُرد
۲۲۷،۲۸،۲۷.....	سوسن
۲۹.....	سودان
۹۷.....	سوریه
۱۰۸.....	سوق العطارین
۲۰۴.....	سوبسیوش
۲۱۵.....	سهیل بن عمرواعلم
۱۸۷.....	سندی
۸۰.....	شارع الميدان
۳۱۹.....	شام
۱۴۱،۱۳۹.....	شریعی ابومحمد حسن
۱۴۴،۱۴۳،۱۴۲،۱۴۱،۱۴۰،۱۳۸،۱۳۷،۱۳۶،۱۳۵،۱۳۴،۱۲۴،،۱۰۷،۱۰۵.....	شلمغانی

٢٨.....	شمعون.....
٢٠٥.....	شوكانى.....
٣٨.....	شواهد النبوة.....
٦٧.....	شهرستانى.....
٢٨.....	شيبانى.....
٣٥٢.....	شيرعلى مسلم اف.....
٣٦٣.....	شيللر هكل.....
٣٥٣،٦٢،٥٩،٥٧،٢٣،١٩،١٧،١٢،١١.....	صادق (امام).....
١١٨،١١٥.....	صالح بن ابى صالح.....
٢٤٠.....	صالح ابوامامه.....
٢٨٤،٢٨٣.....	صاحب السيف.....
٣٢٦.....	صائد بن صيد.....
	صدوق (حسن بن على):
	١١٥،١١٠،١٠٦،٩٨،٩٠،٨٧،٨٦،٨٥،٧٧،٧٤،٥٢،٤٩،٤٥،٤٤،٢٩،٢٨،٢٧
	٣٣١،٣٢٧،١٩١،١٦٨،١٦٠،١٥٧،١٥٣،١٤٨،١٣٢،١١٦
٢٣٤.....	صفاء الدين آل شيخ الخليفة.....
١٦٨.....	صفار.....
٣٧٦.....	صفرا بن ابى دلف.....
٢٦٠.....	صفوان بن مهران.....
١٥٠،١٤٥.....	طالقان.....
٣٥٧.....	طائف.....
٩٤.....	طبرستان.....
٤٠٦،٣٨٤،٢١٨،١٥٢،١٣٩،١١٠،١٠٨.....	طبرسى.....
٢٢٨.....	طلحة بن عبيدالله.....
	طوسى (شيخ):

۱۱۶، ۱۱۵، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۶، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۰، ۹۸، ۹۶، ۹۲، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۲، ۸۱، ۸۰

۱۷۱، ۱۷۰، ۱۵۶، ۱۴۷، ۱۴۵، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۳۲، ۱۱۹، ۱۱۸

- طوسی..... ۲۹۳
- طورسینا..... ۳۸۰
- عاتکه (دختر دیرانی)..... ۷۰
- عباس اقبال..... ۱۰۷، ۱۰۳
- عباسیه..... ۹۱
- عباس بن هشام ناشری..... ۱۶۷
- عبایه..... ۲۵۵
- عباد بن یعقوب رواجینی عصفری..... ۲۵۰
- عبدالله بن عباس..... ۲۴۸
- عبدالله بن جعفر حمیری..... ۸۳، ۷۴، ۶۷
- عبدالله بن عطار..... ۲۰۶
- عبدالرحمن بن عوف..... ۲۳۹، ۲۲۸
- عبدالله بن مسعود..... ۲۴۶
- عبدالله بن خاقان..... ۵۲
- عبدالله بن حارث..... ۲۲۸
- عبدالله شعرانی..... ۱۵۴
- عبدالله بن عمر..... ۳۲۳، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۱، ۲۳۸، ۲۲۸
- عبدالرحمان بن کثیر..... ۳۷۳، ۳۰۱
- عبدالاعلی مولى آل سام..... ۳۵۸
- عبدالعظیم حسنی..... ۲۹۱، ۲۶۲، ۱۹۱
- عبدالحسین عباسی..... ۲۳۱
- عبدالعزیز بن باز..... ۲۳۳
- عبدالحسین طه حمیده..... ۲۳۳

۹۶،۹۴،۹۳.....	عبیدالله بن سلیمان.....
۲۱۲.....	عبیدالله بن محمد(فاطمی).....
۳۲۰.....	عتبة بن ابی سفیان.....
۱۱۰،۹۹،۸۵،۸۴،۸۳،۸۲،۸۱،۸۰،۷۸،۷۷،۷۵،۷۴،۷۳،۷۱،۶۷،۳۸.....	عثمان بن سعید.....
	۱۲۹،۱۲۶،۱۱۹،۱۱۷
۲۳۸.....	عثمان بن عفان.....
۸۹.....	عثمان بن محمد.....
۱۲۶.....	عراق.....
۱۳۴.....	عزاقریه.....
۱۸۷.....	علاء بن سیابه.....
۱۰۹.....	علی بن زیاد.....
۳۱.....	علان کلابی.....
۱۰۹.....	علی بن احمد بن عمران صفار.....
۱۱۲،۱۱۱.....	علی بن محمد سمري.....
۱۰۸.....	علی بن احمد نوبختی.....
۱۲۱.....	علی حائری.....
۱۵۴.....	علی بن عیسی.....
۳۹۱.....	علی بن محمد سمري.....
۷۵،۴۴.....	علی بن بلال.....
۵۴.....	علی بن قیس.....
۶۱.....	علی بن محمد.....
۱۵۳،۱۴۹،۱۴۸،۱۱۰،۱۰۹،۸۶.....	علی بن بابویه.....
۸۹.....	علی بن سلیمان.....
۱۶۷.....	علی بن حسین طائی.....
۱۶۷.....	علی بن مهر اعرج.....

۱۶۷.....	علی بن ابی حمزه بطائنی
۲۲۲.....	علی منصور ناصف
۲۲۳.....	علی محمد علی دخیل
۲۳۶.....	علی بن هلال
۲۷۲.....	علی بن عقبه
۴۹.....	عقید(خادم)
۱۴۹.....	عمر بن عثمان
۲۵.....	عمران بن آبان
۲۵۵.....	عمران بن میثم
۳۲۹.....	عمار یاسر
۳۲۰.....	عنیه
۳۵۷.....	عوالی
۱۹۴، ۱۹۳.....	عهد عتیق
۴۶، ۲۹، ۲۸.....	عیسی بن مریم
۱۸.....	عیسی بن سری
۳۰.....	عیسی بن صبیح
۳۳۰، ۲۵۸، ۲۴۸، ۲۴۷.....	عیسی بن مریم
۳۹۰، ۲۵۵.....	عیاشی
۱۵۴.....	غیاث الدین شافعی
۳۶۵.....	فارابی
۱۷۳، ۲۸.....	فاطمه(ع)
۳۱۹.....	فلسطین
۲۰.....	فخر رازی
۳۸۴، ۲۶۴، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۵۹.....	فضل بن شاذان
۳۸۰، ۲۸۶، ۲۴، ۲۳.....	فضیل بن یسار

٣٨.....	الفصول المهمة
١٦٨.....	الفصول العشرة فى الغيبة
١٦٩.....	فطحيه
٣٥٢،٣٥١،٣٥٠،٣٤٩،٣٤٨،٣٤٧.....	فهرست معمرين
٢٤٧.....	فهرست مؤلفان احاديث مهدى (ع)
٣٤٤.....	فيلاتف
١١٨،١١٧.....	قاسم بن علاء
١٢٧.....	قاسم بن على
١٥٣.....	قاضى عياض قرطبى
١٥٤.....	قاضى نورالله (شوشترى)
٢١٢.....	قاديان پنجاب هند
١٩٦،١٨٥،١٨٤.....	قاموس كتاب مقدس
١٥٢.....	قرب الاسناد
٢١٨.....	قرطبى
٩٢.....	قرامطه
٢٢٧.....	قزاز (محمد صالح)
٢٤٧.....	قسطنطيه
١٥٣.....	قُطب راوندى
١٤٨،١١٩،١٠٩،٩٨،٥٨،٥١.....	قم
٣١٩.....	قنسرين
١٠٨.....	قنطرة الشوك
٢٦٤،٢١٦،٢٨.....	قيصر روم
٢٤٧.....	قيس بن جابر
٣٤٤.....	كاس كارل
٩٥.....	كاظمين

۴۴،۴۳،۴۲.....	کامل بن ابراهیم
۲۱۶.....	کسری
۱۲۸،۲۸.....	کشی
۳۲۹.....	کعب الاحبار
۲۵۷.....	کفایۃ الاثر
۳۰۳،۱۷۰،۱۶۷،۱۶۰،۱۵۹،۱۳۲،۱۱۶،۱۱۴،۱۰۹،۹۵،۹۴،۷۶،۶۸،۶۷،۴۴،۲۸.....	کلینی
	۳۸۸،۳۸۶،۳۸۳،۳۸۰
۷۰.....	کلثوم (دختر احمد)
۳۴۰.....	کلمیا
۳۹۶،۳۱۹،۲۶۵،۱۰۵.....	کوفه
۱۵۰.....	کوهستان
۳۶۰،۲۱۰،۲۰۶،۱۶۹،۵۹.....	کیسانیه
۱۸۴.....	گلدزیهر
۳۶۳.....	گوتہ
۲۱۳.....	لاهور
۳۴۳.....	لاورنس جنسون
۶.....	لنین
۲۰۲،۲۰۱.....	مارگلی یوت
۳۸۴،۳۸۲،۱۲.....	محمد بن مسلم
۲۸.....	محمد بن بحر
۴۴.....	محمد بن معاویہ
۱۰۶،۹۰،۵۱.....	محمد بن جعفر بن محمد اسدی رازی
۱۲۳،۷۴.....	محمد بن ہمام
۸۳.....	محمد بن یعقوب کلینی
۹۰،۸۳.....	محمد بن عبداللہ حائری

۸۳.....	محمد بن يحيى.....
۸۶.....	محمد بن حسن
۸۶.....	محمد بن موسى بن متوكل
۸۷.....	محمد بن احمد قطان
۸۸،۸۷.....	محمد بن احمد عطار
۸۹.....	محمد بن سليمان
۱۰۰،۹۰.....	محمد بن ابراهيم مهزيار
۱۱۴.....	محمد بن حسن كاتب مروزي
۹۰.....	محمد بن فضل موصلی
۹۳.....	محمد بن ابی زينب.....
۹۴.....	محمد بن زيد
۹۴.....	محمد بن ورد العطار
۹۵.....	محمد بن احمد.....
۱۰۰.....	محمد بن اسحاق
۱۰۴.....	محمد بن نفيس
۱۵.....	محمد بن فضل موصلی
۱۱۸.....	محمد بن شاذان
۱۲۴.....	محمد بن نصير نميري
۱۲۴.....	محمد بن نصير ابوزكريا
۱۵۳.....	محمد شحنة.....
۱۶۷.....	محمد بن قاسم.....
۲۱۲.....	محمد بن تومرت
۱۵۵،۱۲۹.....	محمد بن احمد بن عثمان.....
۱۳۵.....	محمد بن همام
۱۳۹.....	محمد بن نصير.....

۱۴۲.....	محمد بن احمد بن داود
۳۶۰،۲۰۹،۲۰۸،۲۰۶،۲۰۵،۱۷۱،۱۶۹،۵۹.....	محمد بن حنفیه
۱۷۱.....	محمد بن اسماعیل
۱۱۹.....	محمد بن علی
۱۹۸.....	محمد احمد متمهدی
۳۸۳،۲۱۲،۲۱۰.....	محمد نفس زکیه
۲۱۰.....	محمد بن قاسم طالقان
۱۵۴.....	محمد میرخواند
۲۶۳.....	محمد بن عبدالله بن حمزه
۲۶۴.....	محمد بن عبدالجبار
۳۰۱،۲۸۲.....	محمد بن مسلم
۴۰۶.....	محمد بن علی (ابی قره)
۴۰۶.....	محمد بن حسین (بزوفری)
۳۸.....	محمد بن طلحه
۳۹۴.....	محقق کاظمینی
۴۰۶،۴۰۰،۳۹۴،۳۶۲،۱۴۸،۱۱۹،۷۳،۶۹،۶۸.....	مجلسی (محمدباقر)
۲۰۹،۲۰۸.....	مختار
۳۵۷،۹۴،۴۶،۴۵.....	مدینه
۲۷.....	مریم بنت زید
۲۸.....	مریم (مادر عیسی)
۱۹۶.....	مردخای آلمانی
۳۹۳،۱۷۰.....	مرتضی (سید)
۱۵۰.....	مرد
۱۹۳.....	مزامیر
۴۰۶،۴۰۰،۳۹۲.....	المزار الکبیر

١٦٧،١٠٨،٦٠،٤٥،٣١،٢٨.....	مسعودى
١٥١.....	مستدرک
١٥٩.....	المشيخة (كتاب)
٤٠٦.....	مصباح الزائر
١٠٤.....	معاوية
٢٨٥،٩٤،٦٧،٥٢،٤٧.....	معتمد
١٠٥،٩٦،٩٣.....	معتضد
٤٠٦،٣٥٨،١٧٠،١٦٨،١٥٤،١٣٠،١١٦،١١٣،٥٣،٥٠،٥٦.....	مفيد
٣٨٢،٣٨١،١٧٦،١٦٣،١٦٢،١٥٨،٦٣،٥٧.....	مفضل بن عمر
١٥٥،١٥٤،١٥٣،١٠٧،٥٣.....	مقتدر عباسى
٢١٨.....	مقداد بن اسود
٥٩.....	ممطورة
٢٥٨.....	موسى بن عمران
٦.....	موسوليني
٣١.....	موسى بن محمد
١٠٥،٩٠.....	موصل
٢١٢،٦.....	مهدى سودانى
٣٦،٣٠.....	مهتدى
٢١٢.....	مهدى عباسى
٢١٢.....	مهديه (شهر)
٣٩٨.....	مهج الدعوات
٣٧٤.....	منصوره، صيقل
٣٥٢.....	ناپلئون
١٦٩،٥٩.....	ناووسيه
١٥٤،١٤٣،١٢١،١١٩،١١٦،١١٥،١٠٣،٢٨.....	نجاشى

۳۱۹.....	نجف
۲۸.....	نجاشی
۳۵۸.....	نجد
۵۲،۴۷.....	نحریر
۲۲۷،۳۵،۳۴،۳۲،۳۱،۲۸،۲۷.....	نرجس
۱۰۵.....	نصیبین
۳۸۳،۳۷۵،۳۵۹،۲۹۰،۲۸۶،۱۸۹،۱۷۰،۱۶۷،۱۶۰،۱۵۹،۱۵۸،۱۵۶،۲۹.....	نعمانی
۱۶۶.....	نعمانیہ
۱۵۵.....	نفحات الانس
۱۲۵.....	نمیریہ القرانیہ
۱۴۱.....	نمیری
۱۷۰،۲۸.....	نوبختی
۲۹.....	نوبہ
۱۰۸.....	نوبختیہ
۳۵۳،۳۴۶،۳۲۸.....	نوح (حضرت)
۳۶۲.....	نوری (محدث)
۱۲۶.....	نوادر
۳۶۳.....	نیچہ
۱۶۸،۱۵۰.....	نیشابور
۱۶۶،۹۰.....	واسط
۸۹،۸۷.....	وثناء
۱۵۳،۳۸.....	وفیات الاعیان
۳۴۱.....	ویکتور ہوگو
۳۲۹.....	وہب بن منبہ
۱۳۹،۱۲۳،۱۲۲،۱۲۰،۱۱۸،۱۱۷،۷۳،۲۹.....	امام ہادی (ع)

۷۴.....	هارون بن موسى
۱۲۳.....	هارون تلکبرى
۱۴۵،۱۰۳،۹۸،۸۴.....	هبة الله بن محمد
۱۴۱.....	هلالى
۲۰۳.....	هندوستان
۳۱۹.....	هند (جگرخوار)
۳۴۰.....	هندي اسميس
۳۴۴.....	هود
۶.....	هيتلر
۴۶.....	يحيى (پيامبر)
۹۲.....	يحيى بن محمد اسلمى
۹۲.....	يحيى مهدى
۴۲.....	يعقوب بن منقوش
۱۰۶.....	يعقوب بن يوسف غسانى
۵۷.....	يمان تمار
۲۲۷.....	ينابيع المودة
۳۸۹.....	يوسف (نبى)
.....	يوحنا

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
امید درعین ناامیدی.....	۵
لزوم شناخت امام زمان (عج).....	۱۱
ميلاد مسعود امام دوازدهم مهدی موعود(ع).....	۲۷
کتمان ولادت امام قائم از اغیار.....	۳۸
در جستجوی مهدی موعود.....	۴۶
غیبت امام دوازدهم.....	۵۴
غیبت صغری.....	۶۱
سفرای چهارگانه امام عصر(ع).....	۷۲
۱ - ابو عمرو عثمان بن سعید عمری.....	۷۳
۱ - ابو جعفر، محمد بن عثمان عمری.....	۸۲
فعالتهای مخفی دومین سفیر امام عصر.....	۸۶
وفات سفیر دوم امام غائب.....	۹۷
۳ - ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی.....	۹۹
فعالتهای سفیر سوم امام غائب.....	۱۰۴
۴ - ابوالحسن علی بن محمد سمری.....	۱۰۸
از توقیع شریف چند نکته روشن می شود.....	۱۱۲

- نمایندگان نواب امام زمان (ع) ۱۱۳.
- ۱ - حاجز بن یزید ملقب به وشاء ۱۱۴.
- ۲ - اسدی ، محمد بن جعفر بن محمد ۱۱۵.
- ۳ - ابن مهزیار محمد بن ابراهیم ۱۱۶.
- ۴ - احمد بن اسحاق ۱۱۶.
- ۵ - قاسم بن علاء ۱۱۷.
- ۶ - محمد بن شاذان ۱۱۸.
- ۷ - ابو عبدالله البزوفری ۱۱۹.
- ۸ - احمد بن الیسع بن عبدالله قمی ۱۲۰.
- ۹ - ابراهیم بن محمد همدانی ۱۲۰.
- ۱۰ - جعفری، ابو هاشم ۱۲۱.
- جبهه مخالف سفرای چهارگانه امام ۱۲۳.
- ۱ - ابو محمد حسن شریعی ۱۲۳.
- ۲ - محمد بن نصیر ثمیری ۱۲۴.
- ۳ - احمد بن هلال کرخی ۱۲۵.
- ۴ - محمد بن احمد بن عثمان ۱۲۹.
- ۵ - ابودلف کاتب ۱۳۰.
- ۶ - بلالی، ابوطاهر ۱۳۱.
- ۷ - شلمغانی ۱۳۴.
- ۸ - حسین بن منصور حلاج بیضائی ۱۴۴.
- حلاج و مذهب او ۱۵۰.
- غیبت کبری یا دوران حیرت شیعیان ۱۵۵.
- کتابهای مربوط به غیبت ۱۶۶.
- فلسفه غیبت ۱۷۲.
- چه فائده‌ای بروجود امام غائب مترتب است؟ ۱۸۰.

۱۸۳.....	انتظار فرج.....
۱۹۲.....	اعتقاد به منجی اعظم یک اعتقاد عمومی است.....
۲۰۰.....	اصالت اعتقاد به منجی اعظم.....
۲۰۷.....	کاربرد واژه مهدی.....
۲۱۴.....	نوید بهروزی.....
۲۲۲.....	مهدی موعود از دیدگاه علمای اهل تسنن.....
۲۳۵.....	چهل حدیث از طریق اهل تسنن.....
۲۵۱.....	مهدی از دیدگاه شیعه.....
۲۵۴.....	مهدی در احادیث شیعه.....
۲۶۸.....	زمینه مساعد اجتماعی.....
۲۶۸.....	جنبش فکری و علمی.....
۲۷۱.....	تکامل اخلاقی و اقتصادی.....
۲۷۴.....	تحول عظیم اخلاقی در حکومت مهدی.....
۲۷۴.....	نزول برکات الهی در دولت مهدی.....
۲۸۰.....	سیرت مهدی موعود.....
۲۸۷.....	مهدی (عج) احیاء کننده تعالیم قرآن.....
۲۹۱.....	پیام مهدی حماسه آزادی توده‌ها.....
۲۹۵.....	مهدی (ع) بنیانگذار حکومت واحد جهانی.....
۲۹۸.....	حقوق اقلیتها در حکومت مهدی.....
۳۰۱.....	نشانه‌های ظهور مهدی موعود.....
۳۰۲.....	۱- آنگاه که اصلاح به نقطه صفر برسد.....
۳۰۴.....	مفاسدی که در آستانه انقلاب مهدی (ع) فراگیر جامعه می‌شود.....
۳۱۹.....	۲- خروج سفیانی.....
۳۲۲.....	۳- خروج دجال.....
۳۲۷.....	سخن صدوق درباره دجال.....

- ۳۳۱..... راز طول عمر امام غائب (ع).....
- ۳۳۲..... این جهان نظامی دارد.....
- ۳۳۵..... نظم کلی این جهان درک نشده است.....
- ۳۳۷..... تحقیقات جهان پزشکی درباره طول عمر.....
- ۳۳۸..... پیری خود یک نوع بیماری است.....
- ۳۴۱..... منجمد ساختن بدن انسان به خاطر عمر طولانی.....
- ۳۴۲..... مرگ چیست؟.....
- ۳۴۳..... عمر هر موجود زنده تابع شرائط خاص زندگی است.....
- ۳۴۶..... دراز عمران تاریخ.....
- ۳۵۳..... طول عمر امام زمان از یک واقعیت علمی پرده برداشته.....
- ۳۵۴..... اقامتگاه امام غائب.....
- ۳۶۳..... بشر در جستجوی گمشده.....
- ۳۶۴..... نیاز انسان به الگو داشتن.....
- ۳۶۵..... نشانه‌های گمشده بزرگ در تعالیم اسلام.....
- ۳۶۷..... جاذبه و کشش از سوی گمشده بزرگ.....
- ۳۶۸..... عمق و وسعت التهاب شیفتگان مهدی (ع).....
- ۳۷۲..... برخی از تکالیف دوران غیبت.....
- ۳۷۲..... ۱ - تسلیم و انقیاد.....
- ۳۸۰..... کسی که وقت ظهور را تعیین کند باید تکذیب کرد.....
- ۳۸۵..... درخواست دیدار.....
- ۳۹۴..... پیوسته باید به یاد آن حضرت بود.....
- ۳۹۹..... ۲ - تجدید بیعت با آن حضرت.....
- ۴۰۲..... ۳ - ناله و ندبه نمودن بر آن حضرت.....